عدد حروف [illegible] عدد [illegible]

۷۶۰۶۳۶۱۱ ۹۶۳۱۸۶ ۶۱۰۸۴ ۱۵۰۹۹

عدد حروف کل الکتاب ۱۰۱۴۷

عدد نقود قرآن ۳۷۹۳۱

عدد آیه الکرسی ۱۴۰۶۹

عدد [illegible] ۳۹۵۱۳۶۰

عدد [illegible] ۱۳۶۹

عدد سوره یس ۲۷۰۹۰

۶۱۹۱

عدد [illegible] ۵۸۶۶

عدد [illegible] ۱۱۳۹

۸۱۵۴

عدد فاتحه [illegible] ۹۲۶۲

هو المالک [illegible]

۳/۱۸

[illegible]

۱۱۱۵۰

اول رساله اسطرلاب

ثانی [illegible]

[illegible]

[illegible] رساله در باب [illegible]

[illegible]

رساله الوان [illegible]

۹۱۰۹۰

۶۱۰۸۴

۱۷۰۴

۱۲۷۶

هو المالک [illegible]

[illegible]

هو الله تعالی و سبحانه

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

شکر و سپاس بی حد و عد آفریدگاری را که مبدع زمین و زمانست و منجم کن افلاک و سیارگان و مقدر تاثیر ثوابت
و سیارگان و سازنده عناصر و ارکان بمراتب سحاب و حیوان و برگزیننده نوع انسان از خلایق
هر دو جهان و صلوات و تحیات بر خاتم پیغمبران و پیشوای اهل ایمان و مقتدای اشرف جهان و بر آل او و مطیعان
او رئوف بجهان احمد از حمد پروردگار و رسول آفریدگار چنین گوید اضعف عباد الله و اصغر خلقه
ناصر بن محمد بن محمد الشیرازی که بعضی کرام مختصری در علم اصطرلاب و نامش ارشاد نهادم و از باری تعالی توفیق اتمام
بر نام کردن این کتاب و نگاه داشتن از سهو و نسیان انه ولی الاجابة و این مختصر مشتملست بر بیست باب
چنانکه در فهرست وی پیدا کردیم و این فهرست ابواب است باب اول در معرفت آلت و پارهای اسطرلاب
و مدارات و خطوط ساعات و غیره باب دوم در معرفت قسمت اسطرلاب و بیان آن باب سوم
در معرفت عرض بلد و درین باب جدولی ثبت کردیم باب چهارم در معرفت ارتفاع آفتاب
و ستارگان ثابته باب پنجم در معرفت طالع از ارتفاع آفتاب و ستارگان ثابته باب ششم
در معرفت ارتفاع از طالع باب هفتم در معرفت تبدیل سکانه چون اسطرلاب تام نباشد و جزو صحیح
باب هشتم در معرفت دایر ساعات مستوی بروز باب نهم در معرفت ساعات معوج و اجزاء ساعات
بروز باب دهم در معرفت تعدیل النهار باب یازدهم در معرفت نصف قوس النهار و قوس النهار
و ساعات روز باب دوازدهم در معرفت ظل اقدام و اصابع و ظل اول و منکوس و ظل سلم
باب سیزدهم در معرفت ساعات هر روز در هر عرضی که خواهیم باب چهاردهم در معرفت میل آفتاب باب پانزدهم در
معرفت غایت ارتفاع هر روز باب شانزدهم در معرفت مادار مستوی از شب و ساعات آن باب هفدهم در معرفت ساعات
معوج و اجزاء ساعات شب باب هجدهم در معرفت مطالع ابراج ببلد و مستوا باب نوزدهم در معرفت
تسویه البیوت باب بیستم در معرفت اعمال شب باب بیست و یکم در معرفت قمر تا به تنصیف
النهار و مطالع ممر ستارگان باب بیست و دوم در معرفت دایره طلوع و غروب ستارگان و حرکت آن

ودائره معدل النهار باب چهارم در معرفت مطالع طلوع و غروب ستارگان باب دهم در معرفت

بعد کواکب از معدل النهار باب ... در معرفت غایة ارتفاع تابنده به دایره نصف النهار باب

هفتم در معرفت عرض ستارگان تا جنوب از منطقة البروج باب هشتم در معرفت بعد ستاره از سمت الراس

در ارتفاع ... باب نهم در معرفت بعد مشرق و آفتاب و ستاره تابنده در معرفت [illegible] حال

عالم و مراکز ... در معرفت تقویم آفتاب در معرفت [illegible] در معرفت

عرض ستاره در معرفت اوقات نماز در معرفت جهة قبله در معرفت سمت

قبله در معرفت بالای هر شخص مرتفع از زمین در معرفت بالا و ارچاه در معرفت پهنای

رودها در معرفت راندن کاریز و مساحت زمین در معرفت قوس و جیب

در معرفت جیب از قوس ارتفاع و قوس از جیب در معرفت سهم از قوس و قوس از سهم در معرفت

ساعات روز و شب از صفحه آفاقی در معرفت غایت ارتفاع آفتاب و ستارگان از صفحه آفاقی در معرفت

در معرفت تعدیل النهار از ظل و جیب و اعمال النهار در معرفت طالع از صفحه آفاقی در معرفت

تسویه بیوت از صفحه آفاقی در معرفت طالع چون بر صفحه عرض بلد نباشد

ستارگان چند که در اسطرلاب مرسوم اند در معرفت امتحان اسطرلاب والسلام

ام بزرگترین و فراخ ترین صفحه که از اسطرلاب و صفحه عنکبوت

و اندرون وی که اجزا ارتفاع بر پشت اسطرلاب که و چار یک از وی بنود قسمت کرده اند و دو تهای عدد

نوشته که بر آن فرو نی است که بر گوشه ام که عروه و حلقه و علاقه بر وی محکم کرده اند عروه آن سر تیر است

بر منبع برگرهی محکم کرده اند و حلقه و علاقه در وی عضاده چون مسطری که بر پشت اسطرلاب باشد که بر طرف که

و بالنده که راست به و ثقب آن دو هدف بر عضاده بسته و ثقبه در وی که ارتفاع از دو گیرند هر عضاده تیر وی

سر برد و عضاده بین که بر اجزاء ارتفاع گردد و ثقب ارتفاع کند بر پشت اسطرلاب که ابتدا آن از خط

و تمام آن ... اقدام و اصابع چنانکه نوشته است بر ربعی از جانب جیب فرق الارض گشیده است و قوسی

جیب بر عضاده که از مرکز تا طرف عضاده بر نصف قسمت کرده و قوسی از ارتفاع برابر جیب خط کشیده

و قوس قطب آن ربع که بر مرکز اسطرلاب است و قوسی در وی که داخل اسطرلاب با آن بسته که

ان صفحها که تمام نهاده و بر هر روی عرض بلد بر وی کشیده و در کنف عنکبوت نهاده که

آن دایره بود بر صفحه عنکبوت کشیده که سر حمل و میزان بروی گردد مدار سرطان آن دایره خرد بود بر
که مرکز بروی گردد خط مشرق و مغرب آن قطعات بود بر صفحه که مرکز بریده بود و نام مشرق بر مشرق و نام مغرب
مغرب نوشته خط افق اول خط منحنی بود از خطوط مقنطرات که در مدار حمل و میزان با خط مشرق و
مغرب تقاطع کند ساعات معوج آن خطهای کج بود بیرون مقنطرات بر صفحه کشیده و از یک تا دوازده نوشته
سمت آن خطها که از ... موازی افق ابتدا کنند از تقاطع حمل و میزان و بر یک که سمت راس بود و بر یک سمت
رجل عنکبوت آن مشبک بود بر روی صفحه که تیزیهای آن بیرون فرو بریده باشد و نام برجها و ستارها
بر روی نوشته منطقة البروج آن دایره بود که نام بروج برو نوشته باشد یک نیمه فراخ و یکی نیمه تنگ
آن تیزیهاست از عنکبوت بیرون آمده و نام کواکب بر وی نوشته مقنطرات آن خطها که از سمت
بر صفحه از یکی تا نود در میان دایره خرد کی نوشته و قسمت کرده
است که از سر جدی و پیوسته با اجزای حجره گردد و از وی جدا نشود حجره آن بطن ام است
قسمت کرده ابتدا از قسمت از خط ... وسط السماء شمالی و جنوبی ستارگان هر ستاره که در اندرون
منطقة البروج اند شمالی اند و بیرون منطقه جنوبی مری آن فرو ... است از عنکبوت بیرون آمده که بان
عنکبوت گردانند محور آن میخ است بر ام که صفحها بر وی بند شود و با بسته و گردد باب دوم در
قسمت اسطرلاب اگر قسمت اسطرلاب یک یک کرده باشند آن اسطرلاب تام بود و اگر دو دو بود نصفی گویند
و اگر سه سه ثلثی و اگر پنج پنج خمسی و اگر شش شش سدسی و نه کان تسعی و ده کان عشری و از بهر آن قسمت چهارگان
و هفت گان و هشتگان نباشد که این عددها با خود ... مشکل توان داد باب سوم در معرفت عرض
درین باب جدولی نهاده ایم بدانکه عرض از خط استوا ابتدا کرده اند آنجا که مدام روز دوازده ساعت بود
و شب دوازده ساعت و قطب شمال و جنوب هر دو بر افق باشد و چون روی بقطب شمال نهند از آنجا و چند
بروند که یک درجه قطب شمال مرتفع شود گویند یک درجه عرض است از خط استوا و از زمین آنچه معمور بود
از ابتدا عرض هفده درجه است تا چهل و پنج درجه در میان آن شهرهای آبادان است و هر شهر که عرض وی از خط
استوا دورتر بود در اول تابستان روز وی درازتر بود و در اول زمستان کوتاه‌تر و اعتدال روز و شب
طالع بحسب عرض بلد تفاوت بسیار کند و عرض بر صفحه اسطرلاب نوشته باشد و عرض بعمل توان کرد بدین گونه غایت
ارتفاع آفتاب در اول سرطان و جدی رصد کنیم و میل آفتاب که هست بر صد جدید ... بر وی

ارتفاع

افزاییم اگر اول جدی بود وازوی نقصان کنیم واگر اول سرطان بود آنچه باند یا حاصل آید از ارتفاع شمالی بود
وآنرا تمام عرض بلد گویند از نود نقصان کنیم آنچه باند عرض بلد بود مثلش دراول سرطان غایت ارتفاع
آفتاب یافتیم عه ه میل آفتاب که هست کج لد از وی نقصان کردیم ماند که و این تمام
عرض بلد است از نود نقصان کردیم ماند لب که واین عرض بلد است یعنی اصفهان که در وی عمل کرده بودیم
واگر خواهیم تا هر روز که مارا باید عرض بلد بدانیم غایت ارتفاع آفتاب در آن روز رصد کنیم ومیل آفتاب آن روز
بدانیم اگر شمالی بود از ارتفاع نصف النهار نقصان کنیم واگر جنوبی بود بر غایت ارتفاع نصف النهار افزاییم
تا تمام عرض بلد حاصل شود از نود نقصان کنیم عرض بلد ماند مثلش آفتاب در سه ابله ه ه غایت ارتفاع
میل آفتاب شمالی از غایت ارتفاع نقصان کردیم ماند نز و این عرض بلد است
ما جدولی نهادیم وچند شهر مشهور در وی ثبت کردیم وعرض هریک با غایت ساعت در برابر وی نهادیم تا
بازاء شهر عرض وغایت ساعات روز بدانند وهر شهر که یافته بود معلوم گرداند که عرض کدام شهر است وور وقت عمل
اگر ان آن شهر نیابد بشکوفت نهند وجدول اینست

وارتفاع نصف النهار از عرض بلد که مثلش نقصان کردیم ماند

هر که نظر در این کند ز میسر کم مراد وعای و آمرزش کند
الله اعلم

باب چهارم در معرفت ارتفاع آفتاب و ستارگان ثابته پشت اسطرلاب سوی خویش
کنیم و پهلوی خویش سوی آفتاب و پشت آفتاب برابر آفتاب بداریم و عضاده بدست چپ بگیریم
و علاقه بدست راست داریم تا آفتاب بهر دو ثقبه عضاده در افتد ببینیم تا سر [illegible] بر چند درجه
باشد از اجزاء ارتفاع آن قدر ارتفاع آفتاب بود اگر پیش از نیم روز بود ارتفاع شرقی بود و اگر پس از
نیم روز ارتفاع غربی مثالش آفتاب در [illegible] پیش از نیم روز ارتفاع آفتاب گرفتیم چنانکه گفتیم بود
لد ه و این ارتفاع آفتاب شرقی اما اگر ارتفاع کواکب خواهیم ببینیم تا از ستارگان که بر اسطرلاب
مرسومند کدام ارتفاع خواهیم گرفت اسطرلاب از دست در آویزیم و هر دو سوراخ عضاده سوی آن کوکب
کنیم و یک چشم بر سوراخ عضاده می نگریم تا آن کوکب را از هر دو سوراخ ببینیم پس نگاه کنیم سر عضاده تا بر
اجزای حجره کی بست بر چند عدد واقع داست که آن مقدار ارتفاع ستارگان بود اگر ستاره بوسط السماء
نرسیده بود شرقی و اگر گذشته بود غربی مثالش سماک رامح را یافتیم غربی ارتفاعش لج ه
این نگاه داشتیم تا وقت عمل
باب پنجم در معرفت طالع از ارتفاع آفتاب و ستارگان ثابته
ببینیم تا آفتاب در کدام برجست به چند درجه بر منطقة البروج نشان کنیم و جزویش بر مثل ارتفاع بنهیم
از خطوط مقنطرات اگر ارتفاع شرقی گرفته باشیم از جانب شرقی و اگر غربی گرفته باشیم از جانب غربی
و نگاه کنیم تا کدام درجه بر افق شرقی افتاده بود که آن طالع وقت بود مثالش در اصفهان خواستیم
که طالع وقت بدانیم ارتفاع وقت شرقی لد ه آفتاب در سه ح دوازده درجه اسد و پنجاه و چهار
شرقی بنهادیم یافتیم طالع میزان زیب هشت درجه و جمله بر این کردانیم اما اگر طالع از ارتفاع کواکب
خواهیم هر ستاره بر مثل ارتفاع بنهیم از خطوط مقنطرات آن جزو که بر افق شرقی بود طالع وقت بود
از ارتفاع سماک طالع غربی لو ح و بر رامح بر لو ح از مقنطرات غربی بنهادیم یافتیم حوت کد ح بر افق
شرقی و این طالع وقت بود و جمله بر این قیاس باید کرد
باب ششم در معرفت [illegible] ارتفاع از طالع
این باب عکس باب پیشین است و در عمل اختیارات این باب احتیاج افتد که طالع معین اختیار کرده باشیم
و خواهیم که ارتفاع آفتاب یا کوکبی در آن وقت معلوم کنیم و جزو ارتفاع موافق آن ارتفاع شود دانیم که طلوع
آن درجه است که اختیار کرده باشیم و طریق عمل چنانست که درجهٔ مطلوب بر افق شرقی نهیم اگر از روز

بود و ببینیم تا جزو آفتاب بر چند افتاده است از خطوط مقنطرات چون ارتفاع چندان
شود طلوع درجه مطلوب بود مثالش آفتاب در ثور و درجه طالع سنبله یافتیم کـه درجه
درجه سنبله را بر افق شرقی نهادیم و ششم درجه ثور بر مقنطره پنجاه و چهار غربی یافتیم دانستیم
که چون ارتفاع پنجاه و چهار درجه غربی شود وقت مطلوب بود اما اگر آفتاب تحت الارض
باشد وقت مطلوب شب خواهد کوکبی از ثوابت که بالای زمین بود نگاه باید کرد تا بر کدام
جزو افتد چون ارتفاع آن ستاره چندان شود وقت مطلوب بود مثالش طالع اختیار
دلو لو و آفتاب در ثور یح جزو دلو بر افق نهادیم ثور تحت الارض بود نگاه کردیم
یافتیم از ثابته نسر طایر بر مقنطره لو شرقی و سماک رامح بر مقنطره یه غربی دانستیم که چون
ارتفاع این دو ستاره چندان شود طالع دلو بیست درجه و پنجاه دقیقه باشد باب
چون اسطرلاب تمام نباشد و آفتاب در درجه صحیح باشد
و ارتفاع وقت بر مقنطره موجود صحیح نباشد پس تعدیل باید کرد اول تعدیل منطقه البروج ببینیم
تا آفتاب در کدام برج است و اجزاء صحیح که بر وسط السما نهیم و مری نشان کنیم و اجزای جزوه و بار
اجزای صحیح بیشتر بر همان خط نهیم و مری نشان کنیم آنگاه فضل درجه صحیح در مابین مری ضرب کنیم و بر اصل
اسطرلاب قسمت کنیم اگر اسطرلاب سدسی بود بر شش و اگر ثلثی بود بر سه خارج از قسمت تعدیل بود به از آن
جزو صحیح که بر وسط السما نهیم و نیز اجزاء تعدیل مری دور دهیم آنکه بر خط وسط السما افتد موضع آفتاب بود
مثالش آفتاب در جوزا ارتفاع شرقی خواستیم که موضع آفتاب بدانیم از منطقه البروج
از جوزا صحیح است بر وسط السما نهادیم و مری را باجزاء جزوه نشان کردیم و جزو بیشتر از جوزا که است
بر خط وسط السما نهادیم و مری نشان کردیم مابین هر دو مری آنگاه فضل درجه صحیح که است
در مابین مری ضرب کردیم و بر شش قسمت کردیم که اسطرلاب سدسی بود خارج از قسمت آمد
و این تعدیل جز و نیست پس اجزاء صحیح که از جوزا که است بر خط وسط السما نهادیم و نیز بر تعدیل
مری را باجزاء جزوه گذاشته دادیم آنکه بر خط وسط السما افتاد از منطقه البروج نشان کردیم که است
موضع آفتاب بود تعدیل دوم تعدیل مقنطرات اگر ارتفاع در مقنطرات موجود نباشد جزو نیمی بر مقنطره

کمتر نهیم و دوری نشان کنیم پس ما بین دوری در فضل ارتفاع ضرب کنیم و بر اصل قسمت کنیم خارج از قسمت تعدیل
آنگاه جزو سمتش بر مقنطره کمتر نهیم و از اجزای مجره بقدر تعدیل عکس حرکت را دور دهیم جزو سمتش بر مقنطره
و موضع مقصود بود از مقنطرات مثالش خواستیم که مقنطره ح صحیح بیابیم جزو سمتش بر مقنطره
کمتر نهادیم یعنی مج دوری بر اجزاء مجره نشان کردیم و همان جزو بر مقنطره بیشتر نهادیم یعنی
و دوری نشان کردیم ما بین هر دو دوری ید در فضل ارتفاع که هست ی ضرب کردیم شد
نشش قسمت کردیم خارج ی و این تعدیل است آنگاه جزو سمتش بر مقنطره کمتر که مج است نهادیم
بقدر تعدیل از اجزاء مجره حرکت دادیم و نگاه کردیم جزو سمتش بر کی افتاده است برابر جزو سمتش
نقطه نهادیم و این موضع مقنطره صحیح بود سوم تعدیل طالع چون جزو سمتش بر مقنطره مقصود نهیم اگر
بر افق شرقی افتد طالع بود و اگر جزو صحیح بر افق نباشد تعدیل باید کرد و این چنان بود که جزو شمس بر
مقنطره مفروض نهیم و دوری بر اجزای مجره نشان کنیم و آنرا علامت مطلق خوانیم دیگر بر خط اول
نهیم و دوری نشان کنیم و آنرا علامت اول خوانیم دیگر بر خط دوم نهیم و علامت دوم خوانیم پس ضرب
کنیم فضل میان علامت اول و مطلق در اصل یعنی اصطرلاب سدس درجه و چون ... درسه و قسمت کنیم
بر فضل میان علامت اول و دوم خارج از قسمت تعدیل بود بر جزو برج و خط اول افزاییم حاصل طالع
وقت بود بدرجه و دقیقه مثالش در عمل مذکور چون جزو آفتاب بر مقنطره ح نهادیم یافتیم بر
بر افق مشرق طالع برج اسد یافتیم اول و شش خواستیم که بتحقیق بیابیم در آن زمان دوری را بر
اجزاء مجره نشان کردیم و آنرا علامت مطلق خواندیم آنگاه اول اسد بر خط افق مشرق نهادیم و آنرا
علامت اول خواندیم یافتیم از اجزاء مجره به دیگر شش اسد بر خط افق نهادیم و اجزای مجره
نشان کردیم یافتیم ما بین علامت اول و دوم مط پس ضرب کردیم فضل میان علامت اول و مطلق
هست بح در اصل اصطرلاب که هست شش حاصل سه قسمت کردیم بر فضل میان علامت اول و دوم

اکنها

که هست چندین و ل خارج از قسمت اه مو واین تعدیل است بر خط کمری نیز اول اسد افزودیم شد
اسد اه مو واین موضع طالع است یعنی اسد یک درجه و پنجاه دقیقه وحمل بر کنش تا ینه وعلی هذا القیاس
واین عمل بعرض لکه کردیم باب هشتم در معرفت دایر و ساعات مستوی بروز چون طالع معلوم
شد در ان لحظه که طالع بر افق مشرق بود مری جدی بر اجزاء مجره نشان کنیم وعنکبوت را دور دهیم
تا جزو افتاب با فق شرقی باز اید و مری نشان کنیم ما بین هر دو مری از اجزاء مجره بشماریم که ما دار لحظه
از اول روز تا وقت مقصود هر پانزده درجه از اجزاء مجره یک ساعت گیریم و هر درجی چهار دقیقه مثالش
طالع مذکور بر افق شرق نهادیم و مری نشان کردیم وعنکبوت معکوس بگردانیم تا موضع افتاب بر افق
شرق آمد و مری نشان کردیم ما بین مری پنجاه و چهار درجه بود واین ما دار است از طلوع افتاب تا زمان
مفروض هر پانزده درجه ساعتی گرفتیم و هر درجی چهار دقیقه آمد سه ساعت و سی و شش دقیقه از طلوع افتاب
تا زمان مفروض باب نهم در معرفت ساعات معوج و اجزاء آن بروز در ان لحظه که طالع بر افق
شرقی بود نظیر جزو افتاب به بینیم تا بر ان خطهای کوتاه که بر پشت مقنطرات کشیده است بر چند افتاده بود
که چندان ساعت گذشته بود از روز ساعات معوج واگر نظیر جزو افتاب میان دو خط افتد در ان لحظه مری
راس الجدی بر اجزای مجره نشان کنیم وانرا علامت اوسط خوانیم و باز نظیر جزو افتاب بر خط ساعت
ماضی نهیم وانرا نشان کنیم و علامت اول خوانیم و باز نظیر جزو افتاب بر خط ساعت مستقبل نهیم و مری نشان کنیم
وانرا علامت ثانی خوانیم انگاه ضرب کنیم ما بین اول و اوسط در شصت و قسمت کنیم بر ما بین اول و ثانی تا خارج قسمت
دقایق ساعت تامه بود با ساعات تامه نگاه داریم مثالش در طالع مذکور نظیر جزو افتاب از سه ساعت
معوج گذشته بود و کمی مانده در ان لحظه مری جدی بر اجزاء مجره نشان کردیم وانرا علامت اوسط نام نهادیم
و باز نظیر جزو شمس بر خط ماضی که بود سه نهادیم و مری نشان کردیم یافتیم ما بین اول و اوسط ی و باز نظیر جزو شمس
بر خط ساعت مستقبل که بود چهار نهادیم و مری نشان کردیم یافتیم ما بین اول و دوم از اجزای مجره یه پس ما بین
اول و اوسط که بود ی در س ضرب کردیم شد خ و بر ما بین اول و ثانی که هست یه قسمت کردیم خارج قسمت
م دقیقه گرفتیم در این وقت سه ساعت و م دقیقه معوج از روز گذشته است تقریبا اما اجزاء ساعات روز

چنان بر معلوم شود که جزو شمس بر افق مشرق نهیم و مری بر اجزای مجره نشان کنیم و بر خط وسط السما نهیم

و نشان کنیم ما بین هر دو نشان بر شش قسمت کنیم خارج اجزای ساعات روز بود **مثالش**

خواستیم که اجزاء ساعات روز مذکور بدانیم جزو شمس بر افق مشرق نهادیم و مری نشان کردیم و باز

بر خط وسط السما نهادیم و مری نشان کردیم یافتیم ما بین هر دو مری **قه** بر شش قسمت کردیم خارج

یز و این اجزای ساعات روز است و چون ساعات مستوی در اجزاء ساعات ضرب کنیم ما دار حاصل

شود بر پانزده ساعات مستوی مذکور **ید** در **یز** و این ما دار است و برین قیاس باید کرد **باب دهم**

در معرفت تعدیل النهار معلوم شود که تعدیل النهار اختلافی است میان مطالع بلد و خط استوا

چون خواهیم که تعدیل النهار بدانیم جزو شمس بر افق مشرق نهیم و مری بر اجزای مجره نشان کنیم و باز بر خط

مشرق نهیم و مری نشان کنیم ما بین هر دو مری تعدیل النهار بود **مثالش** آفتاب بیست و هفت درجه هفت درجه

ثور بر افق مشرق نهادیم یافتیم از اجزای مجره **کو** و بر خط مشرق نهادیم یافتیم **له** ما بین هر دو **ط**

و این تعدیل النهار است **بوجهی دیگر** جزو شمس بر افق مشرق نهیم و مری نشان کنیم ما بین هر دو ببینیم اگر از

نود زیاده بود آفتاب در بروج شمالی بود و از وی نقصان کنیم آنچه بماند تعدیل النهار بود و اگر از نود کمتر بود آفتاب

در بروج جنوبی بود ما بین تا نود تعدیل النهار بود **مثالش** آفتاب در ثور **د** بر خط افق نهادیم

و مری نشان کردیم و باز بر خط وسط السما نهادیم و مری نشان کردیم ما بین هر دو مری **صط** چون از نود زیاده

بود دانستیم که آفتاب در بروج شمالی است نود از وی نقصان کردیم ماند **ط** و این تعدیل النهار است **مثال جنوبی**

آفتاب در قوس **ح** جزو شمس بر افق مشرق نهادیم و مری نشان کردیم و باز بر خط و

سط السما نهادیم و مری نشان کردیم و یافتیم ما بین هر دو مری **عو** از نود کمتر بود معلوم شد که آفتاب

در بروج جنوبی بود ما بین تا نود **ید** و این تعدیل النهار سه درجه قوسی است در عرض **لب که** بتقریب اصفهان

باب یازدهم در معرفت نصف قوس النهار و قوس النهار و ساعات روز جزو آفتاب

باقی بر این قیاس

بر افق مشرق نهیم و مری نشان کنیم و باز بر خط وسط السما نهیم و مری نشان کنیم ما بین هر دو مری نصف قوس النهار بود

و چون مضاعف کنیم قوس النهار بود و اگر جزو آفتاب بر افق مشرق نهیم و مری نشان کنیم و باز بر افق مغرب نهیم و

مری نشان کنیم قوس النهار ما بین هر دو مری [illegible] و چون قوس النهار بر پانزده قسمت کنیم و هر پانزده درجه را

ساعتی

ساعتی گیریم و هر درجی چهار دقیقه ساعات از روز حاصل آید مثالش آفتاب در اول ثور خواستیم تا نصف
قوس النهار و قوس النهار و ساعات روز بدانیم اول ثور بر خط افق نهادیم و مری نشان کردیم و بر خط
نصف النهار نهادیم و مری نشان کردیم ما بین هر دو مری بتقریب صرد و این نصف قوس النهار است مضاعف
کردیم [illegible] قصه و این قوس النهار است هر پانزده درجه را ساعتی گرفتیم [illegible] ید و دیگر آنکه جز افق [illegible] اول
ثور لبه در عرض له که ساعات روز سیزده بود باب دوازدهم در معرفت ظل اقدام و اصابع و ظل [illegible]
معکوس هر مقیاسی که بهفت قسمت و نیم قسمت کنند آن را اقدام خوانند و چون بدوازده قسمت کنند اصابع خوانند
و چون بشصت قسمت کنند مقیاس اجزا خوانند و چون ابتدای او از خط مغرب یا مشرق بود آن را ظل معکوس [illegible] و اگر
از خط وتد الارض بود یا وسط السماء آن را ظل مستوی گویند و بیشتر که بر اسطرلاب ظل سیم بر ربع غربی یا جنوبی کشیده
بود اصابع و هر اصبعی به پنج قسمت کرده تا هر ظل از وی حاصل شود ظل اصابع و ظل معکوس که از ظل مستوی [illegible]
و ظل مستوی و این استخراج [illegible] است و بر اسطرلاب نوعی و بر اسطرلاب که استاد [illegible] دولتشاه بن محمد کرمانی
ساخته است در سبع و تسعین و ستمایه هجری این ظل بر ربع غربی و جنوبی وی کشیده بود و بر اسطرلاب که بعد از تاریخ مذکور
[illegible] این ظل بر وی کشیده [illegible] چون خواهیم که تا بدانیم که ظل اصابع است یا اقدام [illegible] عضاده بر چهل و پنج درجه ارتفاع
نهیم اگر دیگر سر عضاده بر هفت و نیم افتد ظل اقدام بود و اگر بر دوازده افتد ظل اصابع بود [illegible] خواهیم که ظل ارتفاع
بدانیم برابر ارتفاع یعنی سر دیگر عضاده ببینیم تا بر چند افتاده باشد از اجزا ظل آن قدر ظل آن ارتفاع بود
و ابتدا شمردن از خط وتد الارض [illegible] مثالش ارتفاع له نیز سر دیگر عضاده [illegible] بر ظل اقدام [illegible]
ظل ارتفاع ل است و هم باین ارتفاع [illegible] ظل اصابع [illegible] بتقریب اما ظل [illegible]
که اقدامی [illegible] اگر ارتفاع چهل و پنج درجه یا بیشتر بود کناره عضاده بر آن عدد که افتد عدد ظل بود و اگر ارتفاع از چهل
پنج کمتر [illegible] اصابع که هست ۱۴۴ یا اقدامی که هست ۴۹ بر آن عدد قسمت کنیم که کناره عضاده
بر وی افتاده [illegible] ظل ارتفاع بود مثالش ارتفاع ۲ بر چهار اصابع افتاده [illegible] اصابع
هست ۱۴۴ بر چهار قسمت کردیم خارج قسمت ۳۶ و این ظل ارتفاع ۲ است و ظل اقدام هم [illegible]

یابیم پس ا ا مربع اقدام بر عددی که کناره عفاده بروی افتد قسمت باید کرد اگر اقدام هست قسم کنیم و
او ۴۶۹ و اگر شش و نیم بود ۴۶۴ و ربع آن عمل بر ظل مستوی جدید چنانست که سه ظل از وی حاصل آید
دل ظل ۴۲ و دوم ظل اجزا سوم ظل معکوس که آن را ظل مستعمل خوانند اعمل ظل اصابع چنانست که در ظل مستوی
گفتیم و چون ظل اصابع در پنج ضرب کنیم ظل اجزا حاصل آید مثالش ارتفاع ه کناره عفاده بر ط یافتیم مربع اصابع
که هست ۱۴۴ بر ط قسمت کردیم خارج قسمت یو و در پنج ضرب کردیم حاصل ضرب ف و این ظل اجزا است و اگر
خواهیم که تا جداگانه عمل بر ظل اجزا کنیم از ظل مستوی جدید اگر ارتفاع از چهل و پنج زیادت بود کناره عفاده بر
اجزا ظل افتد و آن عدد ظل مطلوب بود ~~کناره عفاده بر اجزا ظل افتد و آن عدد ظل~~ و اگر از چهل و پنج کمتر بود
ببینیم تا کناره عفاده بر چند جزو افتاده پس مربع اجزا که ۳۶۰۰ بر آن عدد که کناره عفاده بروی
افتاده بود قسمت کنیم خارج قسمت ظل اجزا بود مثالش ارتفاع ل کناره عفاده مه افتاده بود مربع اجزا که
بود ۳۶۰۰ بر مه قسمت کردیم خارج قسمت ف و این ظل اجزا مستوی است و علی هذا اما اگر ظل معکوس خواهیم
که آن را ظل مستعمل خوانند اگر ارتفاع از چهل و پنج کمتر بود کناره عفاده بر عدد ظل افتد و اگر بیش از ارتفاع از چهل و پنج
زیاده بود مربع اجزا بر عددی که کناره عفاده بروی رسیده بود قسمت کنیم خارج قسمت ظل معکوس بود مثالش
بیش از ارتفاع سه کناره عفاده بر له افتاده بود پس مربع اجزا که هست ۳۶۰۰ بروی قسمت کردیم خارج از
قسمت قو نود و اند و این ظل سه درجه است باب سیزدهم در معرفت ساعات هر روز به عرض که خواهیم
عرض بلد سی و دو درجه زیر عنکبوت نهیم و هر جزو که خواهیم بر افق مشرق نهیم و مری راس الجدی نشان کنیم برابر اجزا حجره و
همان جزو بر افق مغرب نهیم و مری نشان کنیم تا بین هر دو نشان پانزده درجه ساعتی باشد و هر چهار درجه دقیقه
خواستیم که در عرض له که جزو آفتاب به بیست و شش درجه ثور بود بر افق مشرق نهادیم و مری نشان
کردیم و بر افق مغرب نهادیم و مری نشان کردیم تا بین هر دو مری از اجزا حجره هر پانزده درجه ساعتی گرفتیم
درجه چهار دقیقه حاصل آید سیزده ساعت و چهل و چهار دقیقه و چون ساعت از بیست و چهار نقصان کنیم ماند ی و این
ساعت شب است و بر این گونه قیاس کنند باب چهاردهم در معرفت میل آفتاب از معدل النهار
از منطقه البروج که خواهیم تا میل او بدانیم بر خط وسط السماء نهیم تا بین مدار حمل و آن جزو از مقنطره میل آفتاب
باشد اگر داخل مدار حمل و میزان بود میل شمالی بود و اگر خارج بود میل جنوبی مثالش برج و غایت میل کد است

رفتار کم

مثال ششم خواستیم تا بیست و شش درجهٔ ثور را میل بدانیم که آفتاب آنجا بود بر خط وسط السما نهادیم یافتیم
از مدار حمل تا بیست و شش ثور را از اجزاء منقسمه آید بیست درجه و ثلثی و چون از اول مدار حمل بود دانستیم که میل شمالی
است بوجهی دیگر غایت ارتفاع روز رصد کنیم و عرض بلد از وی نقصان کنیم تمام عرض بلد بماند اگر غایت ارتفاع
چند تمام عرض بلد بود آفتاب در نقطهٔ اعتدال بود و اگر غایت ارتفاع از تمام عرض بلد زیادت بود آفتاب
در بروج شمالی بود و اگر غایت ارتفاع از تمام عرض بلد کمتر بود آفتاب در بروج جنوبی بود پس اگر آفتاب در بروج شمالی
بود تمام عرض بلد از غایت ارتفاع نقصان کنیم میل آفتاب بماند شمالی و اگر غایت ارتفاع از تمام عرض بلد کمتر غایت
ارتفاع از تمام عرض بلد نقصان کنیم میل آفتاب بماند جنوبی مثالش آفتاب در سنبله [illegible] عرض بلد [illegible] از نود
نقصان کردیم ماند [illegible] و این تمام عرض بلد است غایت ارتفاع در این روز رصد کردیم یافتیم [illegible] از تمام عرض بلد
زیادت بود معلوم شد که آفتاب در بروج شمالی است تمام عرض بلد از وی نقصان کردیم ماند [illegible] و این میل آفتاب است
شمالی باب یازدهم در معرفت غایت ارتفاع هر روز اگر آفتاب در بروج شمالی بود میل آفتاب بر تمام عرض
بلد افزاییم و اگر جنوبی بود میل از تمام عرض بلد نقصان کنیم آنچه حاصل آید باقی ماند غایت ارتفاع بود و این را مثالی حاجت نیست
که در باب پیش گفته ایم بوجهی دیگر جزو آفتاب بر خط وسط السما نهیم و بنگریم تا چند افتاده است از مقنطرات چند آنکه باشد
بود غایت ارتفاع آفتاب بود در آن روز مثالش آفتاب در دلو بیست درجه بر خط وسط السما نهادیم یافتیم بر [illegible] بتقریب
از خطوط مقنطرات گفتیم چون آفتاب بیست دلو بود و غایت ارتفاع سی و نه درجه بود باب دوازدهم در معرفت
ماه و ادوار و ساعات مستوی شب چون طالع از ارتفاع ستاره معلوم کنیم چنانکه در باب [illegible] گفتیم و خواهیم که ماه و ادوار و
~~ساعات مستوی شب بدانیم در آن وقت که طالع بر افق [illegible] یازده درجه [illegible]~~
~~طالع [illegible] بر افق [illegible] نهادیم [illegible] از اجزاء [illegible]~~
~~[illegible] طالع سرطان [illegible] و این طالع [illegible] بر حمل [illegible] معلوم [illegible]~~
~~[illegible] از اجزاء [illegible] و اول حمل بر افق [illegible] آوردیم [illegible]~~
~~[illegible] و این [illegible] از اول روز تا وقت [illegible] طالع~~
~~[illegible] بر افق [illegible] درجه و یازده [illegible] از اجزای~~

راس الجدی را با جزو اجزاء مجره نشان کنیم و جزو شمس را بر افق مغرب آریم و در نشان کنیم مابین هر دو نشان مادار لیله
هر پانزده درجه ساعتی بود و ده درجه و چهار دقیقه گذشته از اول شب تا وقت مفروض مثالش آفتاب با اول اسد
و دوران شب طالع گرفتیم بارتفاع سماک رامح طالع سنبله و به سیزده درجه خواستیم تا مادار و ساعات معلوم کنیم در این
وقت جزوی را با جزو اجزاء نشان کردیم و از اول اسد بر افق مغرب آوردیم مابین هر دو جزو دویست و چهار درجه که و این
مادار فلک معدل النهار لیله از غروب آفتاب تا وقت قیاس هر پانزده درجه ساعتی گرفتیم ده درجه و چهار دقیقه حاصل گردید
و ساعات و یازده دقیقه و این ساعات و دقایق باشد که گذشته از اول شب تا وقت قیاس باب ... در معرفت
ساعات معوجه و اجزاء ساعات شب در آن لحظه که طالع بر افق مشرق بود ببینیم تا جزو آفتاب بر کدام خطی
از خطوط ساعات معوجه که چندان ساعات از روز گذشته باشد و اگر میان دو خط افتد تعدیل کند چنانکه در باب نهم گفتیم اما
اجزاء ساعات شب چنان معلوم شود که جزو آفتاب بر افق مغرب نهیم و در نشان کنیم و بر خط نصف النهار
نهیم و در نشان کنیم مابین هر دو جزوی بر شش قسمت کنیم اجزاء ساعات شب معلوم شود مثالش آفتاب به دو درجه
اسد بود خواستیم اجزاء ساعات شب بدانیم جزو شمس بر افق مغرب نهادیم و در نشان کردیم و بر خط وتد الارض
نهادیم و در نشان کردیم مابین هر دو جزو ... بر شش قسمت کردیم حاصل ... و این اجزاء ساعات
شب است و چون در ساعات معوجه ... ضرب کنیم مادار حاصل و آن ... اجزاء
ساعات از ... نقصان کنیم اجزاء ساعات روز حاصل باشد باب ... در معرفت مطالع البروج
والمستوی اگر خواهیم تا مطالع البروج به بلد بدانیم اول حمل بر خط افق مشرق نهیم و ببینیم که در عدد از
اجزاء مجره از ابتداء وسط آسمان چه گذشته باشد که آن مطالع حمل باشد و اگر مطالع ثور خواهیم اول ثور
بر خط افق نهیم و ببینیم که جدی چند افتاده است از اجزاء مجره و مطالع او را نقصان کنیم مطالع
ثور باشد و اگر مطالع جوزا خواهیم اول جوزا بر افق نهیم و در نشان کنیم و مطالع ثور از وی نقصان
کنیم مطالع جوزا باشد مثالش اول حمل بر افق مشرق نهادیم به عرض ... جدی یافتیم از اجزای مجره
و اول ثور ... و اول جوزا ... مطالع حمل چندین ... از اول ثور نقصان کردیم ماند ... و این
مطالع ثور است مطالع ثور که هست ... از اول جوزا که هست ... نقصان کردیم ماند
و این مطالع جوزا است و باقی بروج برین گونه معلوم کنیم و اگر خواهیم مطالع بخط استوی به ابزار

باب وا نصف البقایا نصف قوس اللیل است و از نود کمتر است از نود نقصان کردیم ماند ... و این تعدیل اللیل است
در معرفت درجه ممر تابنده و مطالع ممر تابنده مری تابنده بر خط وسط السما نهیم و ببینیم که کدام درجه از منطقة البروج
بران خط بود که ستاره باان درجه ممر کند به نصف النهار پس مری ستاره بر خط مشرق نهیم و ببینیم تا مری راس الجدی از
اجزای مجره بر چند افتاده بود که آن مطالع ممر ستاره بود بخط الاستوا مثالش مری نسر طایر بر خط نصف النهار
نهادیم و یافتیم بر خط نصف النهار ... درجه از برج جدی و این درجه ممر طایر است بنسر ... جدی بنصف
النهار بمر ... طایر بر خط مشرق نهادیم یافتیم مری راس الجدی از اجزای مجره بر ... و این مطالع ممر طایر است
باب ۲۲ در معرفت درجه طلوع و غروب ستارگان و مکث آن و تعدیل النهار مری ستاره بر افق مشرق نهیم انچه درجه از منطقة البروج
که بر خط افق بود درجه طلوع این ستاره بود و مری ستاره بر افق مغرب نهیم انچه درجه از منطقه که بر افق مغرب بود
درجه غروب بود مری ستاره بر افق مشرق نهیم و مری نشان کنیم و باز بر افق مغرب نهیم و این نشان کنیم مابین
را هر پانزده درجه ساعتی گیریم و هر درجه چهار دقیقه و این مکث ستاره بود فوق الارض از جهت نقصان
کنیم انچه بماند مکث ستاره بود تحت الارض مثالش مری طایر بر افق مشرق نهادیم یافتیم بر افق قریب ... از
برج قوس و نسر طایر با این درجه طلوع کند باز بر افق مغرب نهادیم یافتیم قریب ... درجه از برج دلو و طایر با
این درجه غروب کند مری نسر طایر بر افق مشرق نهادیم و مری راس الجدی نشان کردیم و باز بر افق مغرب نهادیم و
مری راس الجدی نشان کردیم مابین هر دو مری ... و این قوس النهار طایر است بر پانزده قسمت کردیم خارج قسمت ...
و این زمان مکث طایر است فوق الارض از ... نقصان کردیم ماند چند ... و این مکث طایر است
تحت الارض و اگر تعدیل النهار ستاره خواهیم قوس النهار تنصیف کنیم تا نصف قوس النهار شود و اگر از نود زیادت
بود نود از وی نقصان کنیم آنچه بماند تعدیل النهار است و اگر از نود کمتر بود نصف قوس النهار از نود نقصان کنیم
تعدیل النهار بماند مثالش قوس النهار نسر طایر ... تنصیف کردیم شد ... چون از نود زیادت بود
نود از وی نقصان کردیم ماند ... و این تعدیل النهار نسر طایر است بعرض ... باب ۲۳ در معرفت مطالع طلوع
و غروب ستاره مری ستاره بر افق مشرق نهیم و نظر کنیم تا مری راس الجدی از اجزای مجره بر چند عدد یابیم مطالع طلوع
ستاره بود دیگر مری ستاره بر افق مغرب نهیم و نگاه کنیم تا مری جدی بر چند عدد افتاده از اجزای مجره
که آن مطالع غروب او بود مثالش در عرض اصفهان مری نسر طایر بر افق مشرق نهادیم یافتیم مری راس
الجدی از اجزای مجره ... بتقریب و این مطالع غروب طایر است و جماعتی این را مغارب غروب
گویند یعنی این مطالع چهار درجه است چون چهار درجه ... بر افق مشرق ... طایر فرو شود
والله اعلم باب ۲۴ در معرفت بعد ستارگان از معدل النهار مری ستاره بر خط نصف النهار نهیم و بنگریم

[illegible]

تا مابین مری ستاره و مدار حمل چند است از اجزاء مقنطره آن قدر بعد ستاره است از معدل النهار اگر بعد
زیادت از مدار حمل است شمالی است و اگر بعد کمتر جنوبی است بآن قدر که یافته شود مثالش مری نسر طایر بر خط
وسط السماء نهادیم مابین مدار حمل و مری از درجات مقنطره یافتیم بتقریب ه درجه و زیادت است
از مدار حمل گفتیم بعد معدل نسر طایر ه درجه شمالی باب ۲۵ در معرفت غایت ارتفاع ثابته بدایره نصف النهار اگر کوکب
شمالی است بعد معدل النهار بر تمام عرض بلد افزاییم و اگر جنوبی است نقصان کنیم تا غایت ارتفاع ستاره معلوم شود
و اگر مری ستاره بر خط نصف النهار نهیم بر جه افتد از اجزای مقنطره غایت ارتفاع ستاره بود مثالش
عرض اصفهان لب که تمامش نز له بعد معدل النهار نسر طایر ه چون شمالی بود بر تمام عرض بلد افزودیم سب له و این
غایت ارتفاع نسر طایر بود بدایره نصف النهار دیگر مری نسر طایر بر خط وسط السماء نهادیم یافتیم مری از اجزای مقنطره
سب له باب ۲۶ در معرفت عرض ستارگان از منطقة البروج مری ستاره بر خط وسط السماء نهیم مابین مری
و آن جزو از منطقة البروج که بر خط وسط السماء افتد عرض ستاره است بعد مقنطرات اگر مری ستاره داخل منطقة
البروج است عرض شمالی است و اگر خارج جنوبی مثالش مری نسر طایر بر وسط السماء نهادیم یافتیم از منطقة البروج [illegible]
درجه از برج جدی بر مقنطره [illegible] مری نسر طایر [illegible] مقنطره [illegible] چهار دیگر مابین لط بتقریب و این
عرض نسر طایر است از منطقة البروج چون داخل مدار حمل است بیش از ارتفاع طایر از ارتفاع منطقه بیشتر است معلوم کردیم که
عرض شمالی است باب ۲۷ در معرفت بعد ستاره از سمت الرأس و قطبین مری ستاره بر خط وسط السماء نهیم مابین مری و نقطه
صه بعد کواکب است از سمت الرأس اما اگر بعد از قطبین خواهیم نگاه کنیم اگر ستاره شمالی است بعد معدل النهار از نود نقصان
کنیم باقی بعد ستاره است از قطب شمال و بعد بر نود افزاییم حاصل بعد ستاره است از قطب جنوب و اگر ستاره جنوبی است
بعد معدل النهار را از نود نقصان کنیم باقی بعد ستاره است از قطب جنوب و بعد معدل النهار بر نود افزاییم حاصل بعد ستاره
است از قطب شمال مثالش مری نسر طایر بر وسط السماء نهادیم و یافتیم بتقریب سه له از نود نقصان کردیم ماند
نه له و این بعد نسر طایر است از سمت الرأس دیگر بعد طایر از معدل النهار که هست ه ح از نود نقصان کردیم ماند [illegible]
و این بعد ستاره است یعنی طایر از قطب شمال دیگر بر نود افزودیم حاصل صه و این بعد طایر است از قطب جنوب باب ۲۸
در معرفت سمت مشرق آفتاب و ستاره جزو آفتاب یا مری ستاره بر افق مشرق نهیم بر اسطرلابی که سمت بر وی کشیده باشند
بشماریم از تقاطع حمل و میزان تا آنجا که اندر جه بر افق برخی آید آن قدر سمت مشرق آفتاب یا ستاره مثالش
خواستیم تا سمت اول جه حوت را سمت مشرق بدانیم بر افق مشرق نهادیم و یافتیم از درجه سمت ده و این سمت مشرق
شمس اول جه حوت چون خارج مدار حمل و میزان است دانستیم که سمت مشرق جنوبی است اما از انکه کب مری نسر طایر

۱۲ ق

برافق مشرق نهادیم یافتیم قریب نه درجه از ارتفاع سمت چون داخل مدار حمل بود دانستیم که سمت شمالیست

باب ۲۹ در معرفت طالع سال عالم و موالید طالع سال حال برافق مشرق نهیم و مری راس الجدی بر اجزاء جدول
نشان کنیم و مری راس الجدی هشتاد و هفت درجه پانزده دقیقه حرکت دهیم بر توالی بروج آنچه برافق افتد از اجزاء
منطقه البروج طالع سال مستقبل بود اگر اول حمل برافق نقطه بود تحویل بروز بود و اگر تحت نقطه بود تحویل
اگر روز بود در آن وقت که طالع برافق بود مری راس الجدی بر اجزاء جدول نشان کنیم و اول حمل برافق مشرق آریم تا بینیم
هر پانزده درجه ساعتی بود و هر درجه چهار دقیقه و اگر تحویل شب بود در آن وقت که طالع برافق بود مری راس الجدی بر اجزاء
جدول نشان کنیم و جزو شمس برافق غرب آریم تا بینیم مری هر پانزده درجه ساعتی بود و هر درجه چهار دقیقه مثالش طالع
سال حاضر ٠ برافق مشرق نهادیم و مری نهم بر فضل الدور که هست فزه از اجزاء جدول حرکت دادیم یافتیم برافق
مشرق طالع سرطان ٤ و این طالع سال مستقبل است چون حمل فوق نقطه بود معلوم شد که تحویل بروز خواهد بود مری
راس الجدی بر اجزاء جدول نشان کردیم و اول حمل برافق مشرق آوردیم تا بینیم مری هر دو مری صه بر پانزده قسمت کردیم
حاصل از قسمت دح و این ساعت و دقائق است از اول روز تا وقت تحویل و علی هذا اما تحویل موالید طالع اصل
ولادت برافق مشرق نهیم و مری سال هشتاد و هفت درجه پانزده دقیقه حرکت بر توالی بگردانیم از اجزاء جدول
که بیرون نرود طالع تحویل سال اول بود و اگر سال تاسع بود مولود در فضل الدور که هست فزه ضرب کنیم و دور از دور
بیندازیم آنچه از دور بماند طالع اصل را برافق مشرق نهیم و نقطه بر آن عدد که مانده بود بگردانیم آنچه برافق افتد طالع
تحویل مولود بود مثالش سال نامه مولود بیست و دو در فضل الدور که هست فزه ضرب کردیم شد ۱۹۱۹ انح
سیصد و شصت از وی انداختیم ماند قنط ل و طالع اصل حوت بود ٤ درجه و ده درجه حوت برافق مشرق
نهادیم و نقطه بر صد و دوازده درجه و سی دقیقه بر اجزاء جدول حرکت دادیم آمد طالع تحویل اسد ٠ ل بوجه له
و ما به ولی نهادیم تا بازار سال نامه بر گیریم از آحاد و عشرات جمع کنیم اگر از دور زیادت بود دور
از وی بیندازیم آنچه بماند نگاه داریم پس جزو طالع اصل برافق مشرق نهیم و نقطه بر آن عدد مری راس
الجدی بر توالی طلوع دور دهیم آنچه بماند برافق مشرق افتد طالع تحویل آن سال است مثالش طالع مذکور برابر

یافتیم چند نح و برابر دو چندین یافتیم فعدل له مجموع ٧٩ لا دور که هیئت سعد وقت از ربع نقصان
کردیم مانده چندین قسط لو با عملی موافق و آسان است باب ٣٠ در معرفت تقویم آفتاب غایت ارتفاع
آفتاب بدانیم و نشان کنیم از اجزای مقنطره در وسط السماء پس معلوم کنیم تا کدام فصل است اگر بهار بود حمل
و ثور و جوزا و تابستان سرطان و اسد و سنبله و خزان میزان و عقرب و قوس و زمستان جدی و دلو و حوت پس از
منطقه البروج آن ربع که در وی باشیم در عنکبوت پیدا دانیم این نقطه از منطقه البروج که بر کنار مقنطره افتد
تقویم آفتاب بود مثالش در فصل بهار غایت ارتفاع آفتاب بر عرض اصفهان رصد کردیم یافتیم سط از اجزاء
ارتفاع مقنطره بر وسط السماء نهادیم و نشان کردیم پس ربع بهار بر خط وسط السماء نهادیم اول ثور بر نشان
آمد دیگر دانستیم که آفتاب در اول ثور است باب ٣١ در معرفت تقویم قمر و زحل و مشتری و مریخ و زهره و عطارد
اول این ستاره بگیریم و در آن زمان ارتفاع یکبار آفتاب که شناسیم بگیریم و دیگر ثابته بر مثل ارتفاع ثابته نهیم
و ببینیم تا بر مقنطره مثل ارتفاع ستاره کدام جزو برد از منطقه البروج که تقویم ستاره مثالش ارتفاع
مشتری گرفتیم ٠ح ارتفاع را یافتیم له پس در سما کرا ربع را بر مقنطره بنهادیم و نگاه کردیم جزو ب
سیزده درجه بود بر مقنطره دوازده یافتیم این تقویم مشتری است عمل تقویم دیگر بنوعی دیگر از
ارتفاع آفتاب بگیریم و ببینیم که ترتیب اگر شرقی بود در وقت آنکه ارتفاع گرفته باشیم بدانیم که چند برابر
مانده است و اجزاء کنیم تا مادار گردد و آنگاه اول حمل بر مثل ارتفاع ستاره بنهیم و درجه آفتاب را اجزاء درجه
کنیم رهان جزو بر افق شرقی نهیم ما بین اجزاء درجه بشماریم و بر مادار افزاییم بعد از آن جزو شمس بر
افق شرقی نهیم و آنقدر عدد مجموع عنکبوت بر خلاف توالی بگردانیم آنگه بر افق شرقی افتد تقویم ستاره بود
تحقیق مثالش ارتفاع قمر لو شرقی و اول حمل بر مثل ارتفاع نهادیم یافتیم از اجزاء درجه مه و مانده بود
بر روز از اجزاء درجه حا مجموع فح جزو شمس که به جزو است بر افق شرقی نهادیم و آنقدر عنکبوت
بر خلاف توالی گردانیدیم یافتیم بر افق شرقی رسید دلو کد تقریب و این تقویم قمر است اما اگر ارتفاع غربی
بود ببینیم که چند از شب گذشته است و مادار کنیم و ارتفاع ستاره بدانیم و اول حمل بر مثل ارتفاع ستاره
نهیم و ببینیم که چند اجزاء درجه گذشته است آنقدر بر مادار افزاییم و جزو شمس بر افق غربی نهیم

و عنکبوت را

و عنکبوت مستوی بگردانیم بقدر عدد مجموع آنچه را نتیجه مرتب نتوانیم شماره کنیم مثالش ارتفاع مشتری غربی
مه گذشته از بث از اجزاء مجره وکک جزو حمل بر جمل رود و ارتفاع نهادیم یافتیم ع از اجزاء مجره برماداد
از دودایم شد قعه پس بشماره شده که موضع آفتاب بود برافق مغرب نهادیم و نقطه رقعه از اجزاء مجره
را بر افق شرقی بگردانیدیم یافتیم برافق مغرب بنه حوت و بعد ه درجه واین تقویم قریبی است باب ۳۲
در عرض قمر و زحل و مشتری و مریخ غایت ارتفاع کوکب را بر نصف النهار از رصد کنیم و غایت ارتفاع آن جزو
که تقویم اوست معلوم کنیم اگر غایت ارتفاع ستاره بیشتر بود از غایت آن جزو عرض شمالی بود و اگر
کمتر جنوبی بود تفصیل ارتفاع مثالش غایت ارتفاع مشتری از رصد کردیم یافتیم لب تقویم وی غایت ارتفاع نوزده
درجه حوت بغربت نا ل مابین هر دو نقصان ارتفاع اله واین عرض مشتری است شمالی و عرض زهره
توان دانست که بدایره نصف النهار رسد و تقویم طول و عرض عطارد متعذر است باب ۳۳
در معرفت اوقات نماز وقت نماز پیشین آنگاه بود که آفتاب زوال گیرد و چون روز بنقصان نهد
وقت نماز پیشین بود و این چنان معلوم کنیم که ارتفاع آفتاب رصد کنیم تا بدایره نصف النهار رسد چون روی
بکاستن نهد وقت نماز پیشین بود مثالش آفتاب باول ثور غایت ارتفاع وی کردیم یافتیم سط چون سیح
آمد دانستیم که وقت نماز پیشین است اما وقت نماز دیگر غایت ارتفاع آفتاب دران معلوم کنیم و نصف کنیم پس نصف
کنیم تا از غایت ارتفاع آن روز تا غایت ارتفاع اول سرطان چند باقی است عدد آن بگیریم و بر نصف غایت
روز افزاییم چندانکه بود ارتفاع آفتاب بود بوقت نماز دیگر مثالش آفتاب ثور ارتفاع سط نصف کردیم شد
لد له مابین غایت ارتفاع و اول سرطان و غایت روز ـه عدد آن اسر نصف غایت ارتفاع روز افزودیم شد
لو ه واین ارتفاع نماز دیگر است چون ارتفاع چندین شود وقت نماز دیگر است و اگر خواهیم تا از ظل که بر پشت
اصطرلاب است معلوم کنیم غایت ارتفاع آن روز نگاه کنیم تا سر دیگر عضاده بر چند قدم یا اصابع یا اجزاء افتاده است
نشان مانند کنیم بر ظل زیادت کنیم بهر دوازده اصبع یا هفت قدم یا شصت جزو پس بنهیم تا سر دیگر عضاده بر چند
ارتفاع است که چون ارتفاع چندان شود وقت نماز دیگر بود بمذهب شافعی و اگر دو بار ظل بگیریم زیادت
کنیم وقت نماز دیگر بمذهب ابو حنیفه مثالش در روز مذکور غایت ارتفاع سط دیگر سر عضاده یافتیم
بثور ب از ظل اصابع بر هیچ دوازده زیادت کردیم و سر عضاده بر هفده نهادیم از اجزاء ظل

بیابیم ارتفاع غروب له و این ارتفاع نماز دیگرست بمذهب شافعی و دوازده اصبع بر افزودیم کط یا ری
عقاده بردیم نهادیم برابر ظل یابیم ارتفاع لا و این ارتفاع نماز دیگرست بمذهب ابو حنیفه وقت
نماز شام آنگاه بود که آفتاب بافق مغرب فرو رود و نشان او آن بود که سرخی از ناحیه مشرق
زایل شود و وقت نماز خفتن غروب حمره باشد بمذهب شافعی و غروب بیاض بمذهب ابو حنیفه
عمل او نظیر جزو آفتاب بر پانزده از مقنطره شرقی بنهیم و نگاه کنیم تا از ارتفاع ستارگان که بر
اسطرلاب مرسوم هر یک چندست چون ارتفاع هر یک چندانکه شود دانیم که غروب حمره است و وقت
نماز خفتن است بمذهب شافعی مثالش آفتاب را اول جوزا یافتیم اول قوسی بر مقنطره پانزده درجه شرقی
نهادیم غروب نوزده درجه قوس برافق مغرب یافتیم و این طالع غروب حمره است نگاه کردیم ستارگان
که بر اسطرلاب مرسوم یافتیم ارتفاع سماک رامح سو درجه شرقی و ارتفاع راس الغول غروب کا درجه شرقی و ارتفاع
شعری شامی ح درجه غربی دانستیم که چون ارتفاع هر یک چندان شود وقت نماز خفتن بود بمذهب شافعی اما
بمذهب ابو حنیفه نظیر جزو آفتاب بر مقنطره یح شرقی بنهیم و نگاه کنیم تا هر ستاره بر چند افتاده است از
اجزای مقنطرات چون ارتفاع چندان شود غروب بیاض بود و وقت نماز خفتن بمذهب ابو حنیفه
مثالش آفتاب را اول جوزا اول قوسی بر مقنطره یح شرقی نهادیم یافتیم برافق مغرب قوسی غروب لا
درجه و ارتفاع سماک رامح شرقی مح درجه و ارتفاع راس الغول شرقی کد درجه و نیم و ارتفاع
شعری یمانی غروب ط درجه و نیم غربی دانستیم که چون ارتفاع هر یک چندان شود غروب بیاض کند و
وقت نماز خفتن باشد بمذهب ابو حنیفه اما اول وقت نماز بامداد طلوع صبح دوم است که آن را
صبح صادق خوانند و آن سپیدی بود که بر روی افق مشرق پیدا شود نه سپیدی دراز عملش چنانست که نظیر
جزو آفتاب بر مقنطره یح غربی بنهیم و ببینیم تا هر ستاره بر چند افتاده اند از اجزای مقنطرات چون
ارتفاع چندان شود طلوع صبح بود مثالش آفتاب را اول جوزا اول قوسی بر مقنطره یح غربی نهادیم
یافتیم برافق مشرق قوسی که از برج حمل و این طالع صبح باشد در این وقت نسر طایر نزدیک بود بوسط
السماء از جانب مشرق و ارتفاع او سو و ارتفاع سماک رامح یا غربی و ارتفاع راس الغول ند غربی و
اگر خواهیم که ما بین طلوع صبح و طلوع آفتاب بدانیم که چند بود بیاوریم جزو طالع صبح برافق مشرق راس

ایکرا

اجزای برا اجزای جوزه نشان کنیم و جزو آفتاب را بر افق مشرق نهیم ما بین هر پانزده درجه ساعتی
بود و هر درجه چهار دقیقه مثالش در طلوع صبح مذکور شد اگر خواهیم برا اجزای جوزه نشان کردیم
و اول جوزا را بر افق مشرق نهادیم با جزو از اجزای جوزه نوبت دو درجه دیدیم و این یک ساعت و چهل
دقیقه بود و اگر خواهیم تا از غروب حمره تا بیاض تا وقت آفتاب فرو شدن بساعات بدانیم جزو
راس الجدی برا اجزای جوزه نشان کنیم و جزو آفتاب را بر افق مغرب آریم ما بین هر پانزده درجه ساعتی بود
و هر درجه چهار دقیقه و این را مثال حاجت نیست باب ۳۴ در معرفت جهت قبله اول باید دانست
که طول مکه از جزایر عز است و عرض وی از خط استوای در ناحیت شمال کام اگر خواهیم تا بدانیم که
مکه از شهر ما غربیست یا شرقی اگر طول شهر ما بیشتر بود شهر ما از مکه شرقی بود و اگر طول مکه بیشتر بود
مکه از شهر ما شرقی بود مثالش طول مکه عز طول اصفهان فو م معلوم شد که مکه از اصفهان غربیست
دیگر طول دمشق ع ه طول مکه عز مکه از دمشق شرقیست و اگر خواهیم بدانیم که قبله شهر ما بر خط نصف
النهار است یا نه اگر طول مکه و طول بلد مفروض یکی بود هر دو شهر بر دایره نصف النهار بود و قبله
خط نصف النهار بود دیگر اگر خواهیم تا بدانیم که قبله از بلد مفروض شمالیست یا جنوبیست اگر عرض مکه
بیشتر بود از عرض بلد مکه از آن شهر شمالی بود و اگر عرض مکه کمتر بود مکه از آن بلد مفروض جنوبی بود
مثالش عرض عدن یا ح و مکه کام معلوم شد که مکه از عدن شمالیست از خط نصف النهار دیگر
عرض شیراز کط ل و عرض مکه کام مکه از شیراز جنوبیست دیگر اگر خواهیم تا بدانیم که بلد
مفروض شرقی شمالیست یا غربی شمالی اگر طول و عرض بلد مفروض کمتر از طول و عرض مکه بود انحراف
قبله در آن شهر شمالی شرقی بود مثالش چون دار الملک حبشه طول سه ح عرض ط ل معلوم
شد که انحراف قبله حبشه از خط نصف النهار شرقی شمالیست و اگر طول مکه کمتر بود از طول
بلد و عرضش بیشتر از عرض بلد انحراف قبله اندر آن شهر شمالی بود بر جانب مغرب و اگر خواهیم
تا بدانیم که قبله مشرقی جنوبیست یا غربی جنوبی اگر عرض مکه کمتر بود از عرض بلد مفروض

وطولش بیشتر انحراف شرقی لکن از جانب جنوب مثالش طول بیت المقدس سو له عرضش
لا ه ح و اگر طول و عرض مکه هردو کمتر بیش از طول و عرض بلد انحراف غربی لکن از جانب
جنوب مثالش طول اصفهان فو م عرضش له که معلوم شد که انحراف قبلهٔ اصفهان
غربی لکن جنوبی و اگر طول بلد یکی بود و عرض بلد بیشتر انحراف از خط نصف النهار در جنوب
بود و اگر عرض کمتر لکن شمالی شرح انحراف قبله ضرب کنیم جیب تمام عرض مکه در جیب ما
بین الطولین تا حاصل جیب عرض مکه در جیب تمام تعدیل طول منحط قسمت کنیم خارج جیب تعدیل
عرض باشد قوسش بدانیم و نگاه داریم اگر این قوس کمتر از عرض بلد باشد از عرض بلد نقصان کنیم
باقی تا عرض بلد معدل جنوبی باشد و اگر مساوی باشد سمت مکه خط مشرق یا مغرب باشد و اگر بیشتر باشد
عرض بلد منه را از و نقصان کنیم باقی تا عرض بلد معدل باشد شمالی لکن از آن جیب تمام تعدیل
طول در جیب تمام عرض بلد معدل منحط ضرب کنیم حاصل جیب تمام بعد بین البلدین باشد
بعد از آن جیب تعدیل طول بر جیب بعد بین البلدین منحط قسمت کنیم خارج جیب انحراف
باشد قوسش انحراف باشد مثالش طول مکه عز عرضش کا م تمام طول سه ه
تمام عرض سح اصفهان طول فو م تمامش ح ح عرض اصفهان له که تمامش نه له
ما بین طولین ط ل جیبش ط ند ز تمام عرض مکه سح ح جیبه نه ه له جیب ما بین الطولین در جیب
تمام عرض مکه منحط ضرب کردیم حاصل از ضرب ط ـ ه له و این جیب تعدیل طول است قوسش ه ط
تمامش فا ع جیب انقوس نط ر مجنسه ٣٥٥٧ جیب عرض مکه کد ط ٢ مجنس منحط
٧٩٧٤٨ این را در این ٣٥٥٧ قسمت کردیم خارج قسمت که که و این جیب
تعدیل عرض است قوسش کا نو و چون این قوس را از عرض بلد که هست له که کمتر است
از عرض بلد نقصان کردیم ماند ز کط و این عرض بلد معدل است جنوبی تمامش عط لا

از جمله

جیبش نط ح دیگر جیب تمام تعدیل الطول که هست نط ر و در جیب تمام عرض بلد که هست
نط ح ضرب کردیم حاصل از ضرب مح ر و و این جیب تمام بعد بین البلدین است
قوسش عو لا تمامش لح ما جیبش لد ما لح مجنسش ۸۵۲ جیب تعدیل الطول را مجنس منحط
کردیم شد این ۲۳۳۱۲۵ بر این عدد ۸۵۲ قسمت کردیم خارج از قسمت لا ح و این جیب
انحراف از مکه است از اصفهان قوسش م ل و این انحراف مکه است از اصفهان غربی
جنوبی و ما جدول ساختیم و شهرهائی که در باب سوم عرض و ساعات در وی نهاده ایم در آنجا طول
و انحراف نهادیم و انحراف همه را بعمل بیرون آوردیم و در وی ثبت کردیم تا برابر شهرها طول و انحراف
و جهت انحراف معلوم کنیم

باب ۳۵ در معرفت سمت از ارتفاع و ارتفاع از سمت و سمت قبله

که دوایر سموت بر وی کشیده باشند از اصطرلاب سمت خوانند و بعضی قسی فوق الارض کشیده
باشند و بعضی قسی تحت الارض و اگر فوق الارض کشیده باشند چون درجه آفتاب بر مقنطره ارتفاع نهیم
و ببینیم تا بر کدام دایره افتاده است از دوایر سموت که سمت او چندان بود و ابتدا سمت از دایره
اول سموت کنند و آن دایره ایست که بنقطه تقاطع افق شرق و مدار رأس الحمل گذشته است مثالش
ارتفاع آفتاب شرقی عه ح و آفتاب در اول جوزا پس اول جوزا بر مقنطره عه ح شرقی نهادیم یافتیم جزو آفتاب
بر دایره سمت م ح و این سمت ارتفاع عه ح شرقیست از دوایر سموت فوق الارض و اگر سمت تحت الارض
کشیده باشند عمل بر نظیر درجه آفتاب کنیم و اگر جزو آفتاب میان دو خط افتد از دوایر سموت تعدیل باید کرد
چنانکه در ارتفاع گفتیم در رأس الجدی بر اجزای درجه نشان کنیم و آنرا علامت وسط خوانیم دیگر جزو آفتاب
با نظیرش بر خط دایره کمتر نهیم و بر درجه نشان کنیم و آنرا علامت اول خوانیم دیگر درجه آفتاب یا نظیرش
بر خط سمت بیشتر نهیم و بر درجه نشان کنیم و آنرا علامت دوم خوانیم پس ضرب کنیم ما بین اول و وسط در
اصل قسمت سمت و قسمت کنیم بر ما بین علامت اول و دوم آنچه برآید تعدیل بود بر عدد سمت کمتر افزاییم

که سمت چنین ان بود مثالش آفتاب را وقتی ارتفاع شرقی مح سمت فوق الارض گشته بود جزو

وجزو آفتاب میان جدول ربع پنجاه افتاده بود از خط سمت مری برا اجزای مجره نشان کردیم واز را

علامت وسط خوانده‌ایم وجزو آفتاب بر دایره جدول نهادیم و مری نشان کردیم و آنرا علامت اول

خوانده‌ایم و مابین هر دو علامت کح یافتیم باز جزو آفتاب بر دایره ستاده نهادیم و مری نشان

کردیم و آنرا علامت دوم خوانده‌ایم و مابین علامت اول و دوم یافتیم مه پس ضرب کردیم مابین اول

و اوسط که هست کح در اصل قسمت که هست کح حاصل آمد لح و بر مابین اول و دوم که هست

قسمت کردیم خارج آمد لح و این نه دلیت بر عدد سمت کمتر که هست مح افزودیم

شد مح و این سمت این ارتفاع است و اگر سمت معلوم بود جزو آفتاب بالعکس این عمل کنیم که رضه

افتاده است از اجزای مقنطره که آن ارتفاع آن سمت است و بمثال حاجت نیست در معرفت سمت

قبله تا وقت میان طول شهر مفروض و طول مکه بگیرند و هر پانزده درجه را ساعتی و هر درجه چهار دقیقه پس در

روزی که آفتاب در درجه بود که میلش در جانب شمال مساوی عرض مکه بود و آن درجه هشتم جوزا

یا بیست و سوم سرطان بود در آن ساعت و دقایق بعد از نصف النهار نگاه دارند اگر طول آن شهر از مکه زیادت

بود یا پیش از نصف النهار اگر طول از مکه کمتر بود در آن لحظه سمت سایه سمت قبله بود چنین روی با قبله

کنند راه تو قبله است و این تحقیق مولانا اعظم نصیر الدین محمد طوسی رحمه الله است که در زبده رقم است که با اسطرلاب

هشتم درجه جوزا یا بیست و سوم از برج سرطان بر منطقة البروج نشان کنیم و بر خط وسط السماء نهیم و مری را که

اگر طول ... کنیم پس مابین طول مکه و بلد بدانیم و انقدر مابین الطولین مری را بر اجزای مجره بر توالی طلوع

المدار نشان کنیم پس مابین طول مکه و بلد بدانیم ... بر خلاف توالی ... از دوایر سمت

تبین مستوی بگردانیم پس نگاه کنیم تا هشتم درجه جوزا یا بیست و سوم از سرطان بر چه افق ده است از دوایر سمت

اگر سمت فوق الارض گشته باشد از یک ساعت بنظر هر یکی از هشت جوزا و بیست و سوم سرطان اگر سمت تحت الارض

گشته باشند که آنقدر را انحراف سمت از خط نصف النهار و اگر طول شهر ما کمتر از طول مکه بود عنکبوت را

بر خلاف توالی بگردانیم و انتهای نگردن دایره سمت از خط نصف النهار است اگر سمت فوق

الارض گشته باشند و اگر تحت الارض گشته بود ابتدا از خط تحت الارض باید کرد پس اگر طول مکه کمتر

بود از طول بلد مفروض انحراف غربی جنوبی بود و اگر طول مکه بیشتر بود از طول بلد انحراف

ارتفاع

نزدیک جنوبی قبله و چون انحراف و جهت انحراف معلوم شد و خواهیم تا قبله بدانیم در هر وقت که ما را باید ارتفاع
آفتاب بگیریم و جزو آفتاب بر مثل ارتفاع نهیم و ببینیم تا بر چند افق ده نقطه از دوایر سموت افتد که فوق
الارض گرفته ایم قبله و نظیر جزو آفتاب ببینیم اگر سمت الارض گرفته ایم آنگاه عضاده بر مثل عدد سمت
نهیم اگر ارتفاع شرقی بود از جانب شرق نهیم و اگر غربی بود از جانب غرب و در آن زمان اصطرلاب
بهیئت ارصد بنهیم یعنی پشت اصطرلاب بر بالا کنیم و چنان راست کنیم که سایه لبنه بر لبنی عضاده افتد
و سایه و ثقبه لبنه بر خط میان عضاده افتد راست در آن زمان از خط نصف النهار قبله انحراف
مری عضاده از اجزاء مجوه بشماریم و سر مری عضاده بر روی نهیم که سر عضاده خط قبله بود مثاله
ثالث هشتم درجه جوزا آن کردیم و بر خط وسط السما نهادیم و بر اصطرلابی که سمت راس بر روی
کشیده قبله پس طول مکه که سمت عز از طول بلد ما که سمت فوم نقصان کردیم ماند ط ل و
طول بلد بیشتر از طول مکه قبله آنگاه هشتم درجه جوزا بر خط وسط السما نهادیم و مری را که بر اجزاء
مجوه آن کردیم و قبله را بر الطولی که سمت ط ل از اجزاء مجوه عنکبوت مستوی گردانیدیم
و یا قیم هشتم درجه جوزا بر خط م ه از دایره سمت و این انحراف است از خط نصف النهار غربی و جنوبی
خواستیم تا خط قبله بدانیم یا قیم ارتفاع آفتاب غربی به له و آفتاب در اول ثور رفته پس اول ثور را
بر مقنطره پنجاه و چهار غربی نهادیم و بر له افق دائر از دوایر سمت مری عضاده بر عدد سی نهادیم از اجزای
ارتفاع غربی و پشت اصطرلاب بر بالا کردیم و بهیئت ارصد نهادیم آنگاه از خط نصف النهار بقدر انحراف
که قبله مه مری عضاده از جانب غرب جنوب گردانیدیم سر عضاده خط قبله بود چون روی بالای کنیم ادای
قبله کنیم. باب ۶ ششم در معرفت بالای شخص مرتفع از زمین اگر خواهیم که بالای شخص مرتفع از زمین مانند
مناره یا دیوار یا کوه معلوم کنیم که چند مقدار است اگر بمسقط حجر توان رسید چون دیواری که اگر سنگی
از سر دیوار فرو افکنیم بر روی دیوار فرود آید و بر زمین افتد مری عضاده بر چهل و پنج از اجزای
ارتفاع نهیم و همچنانکه ارتفاع کوکب میگیریم آن مرتفع بگیریم اگر نظر از سر مرتفع بگذرد پاره فرا پیش
رویم و اگر نرسد باز پس آییم تا سر آن مرتفع ببینیم لبه ازان مری عضاده بر خط ابتداء مشرق و مغرب

نهیم چنانکه هر دو نقبه بنه برابر خط مشرق و مغرب بود و در نقبه نگاه کنیم تا خطی که از نور بصر میرود
بر کجای جا افتد از ان مرتفع و آن خطی که با آن مرتفع عمود شود انگاه آن موضع که ارتفاع گرفته باشیم
تا بن عمود آن کشفی که مسقط الحجر است بپیمائیم و از زمین تا آنجا که رسن آن یافته باشیم یعنی قاعده
خط که از نور بصر رفته است بران افزائیم آن مقدار که بر آید بالای کشفی مرتفع بود از زمین مثالش
خواستیم تا بالای دیواری بدانیم مری عضاده بر جلو پنج نهادیم و ارتفاع سر آن دیوار ~~بیابیم بر عضاده~~
بر این نقطه ارتفاع یک ثلث بازده پیش آمدیم تا از هر دو سوراخ لبنه سر آن دیوار بدیدیم انگاه مری
عضاده بر خط مشرق و مغرب نهادیم و از هر دو نقبه نگاه کردیم تا بن دیوار دیدیم و از قدم تا
موضع بصر پیمودیم و بالای خود بران افزودیم ۳۲ گز و این مقدار بالای دیوارست و هر گاه که ارتفاع جبل
و پنج درجه بیش باشد و بالای کوه بیند و اگر کوهی بود یا مثل آنکه مسقط الحجر آن نتوان رسید از دور باستیم
بر زمین هموار و ارتفاع سر کوه بگیریم و میبینیم تا مری عضاده بر چند افتاده است از خط ظل ز موضع
قدم فرود نشان کنیم و یک قدم یا یک اصبع یا یک جزو از ظل زیادت یا نقصان کنیم و فرا پیش آئیم
و باز پس میرویم تا ارتفاع سر کوه بابن زیادت یا نقصان حاصل آید پس بپیمائیم که از موقف
اول تا این موقف چه مقدارست چند آنکه بود در ظل که عمل کرده ایم یعنی هفت یا دوازده یا
شصت ضرب کنیم حاصل بالای کوه است مثالش در مقابل کوه ایستادیم و ارتفاع سر کوه گرفتیم
و بر ظهر اسطرلاب ظل اقدام داشتیم یک قدم زیادت کردیم چند آنکه از کوه دورتر شدیم که
ارتفاع سر کوه راست شد تا بن ظل پس میان این موقف و موقف اول بپیمودیم پنجاه و پنج
گز آمد در هفت ضرب کردیم سیصد و هشتاد و پنج و اگر اول مری عضاده بر جبل و پنج
نهیم و ارتفاع سر کوه بگیریم انگاه یک قدم یا یک اصبع یا جزو زیادت یا نقصان کنیم عمل
درست تر این باب ۳۷ در معرفت بالای چاه بر کرانه چاه باستیم و اسطرلاب
از دست راست در آویزیم چنانکه ربع ارتفاع سوی ما باشد و ربع ظل سوی چاه و عضاده
می جنبانیم تا بیک چشم از هر دو سوراخ کرانه آب ببینیم که برابر ماست یا کرانه زمین

[illegible]

چاه به بینیم تا عمق چندان ده دست از اجزای ظل اصابع آن را نگاه داریم آنگاه دیگر اصابع از
ظل کم کنیم دوری پای بنهیم و بر بالا برآییم تا بجایی رسیم که از کرانه آب یا زمین چاه بیک چشم
از هر دو سوراخ به بینیم آنگاه بر پیمائیم از آنجا تا زمین که لب چاه است آنچه بود در آن اصابع که نگاه
داشته ایم ضرب کنیم حاصل عمق چاه بود مثالش بر کرانه چاه ایستادیم و لب ارتفاع سوی خود کردیم
و لب ظل اصابع سوی چاه و عضاده میگردانیدیم تا بیک چشم از هر دو سوراخ کرانه آب دیدیم مری
عضاده بر چهار افتاد از ظل اصابع آن را نگاه داشتیم و یکی جمع کم کردیم و مری عضاده بر سه نهادیم
از اجزای ظل و بر بالا بر شدیم تا از کرانه آب زمین چاه بیک چشم دیدیم از هر دو سوراخ بنه از آنجا
تا جای نخستین چهار گز بود در چهار که نگاه داشته ضرب کردیم شانزده گز و این عمق چاه بود
باب ۳۸ در معرفت پهنای رود ج بر کرانه رود بایستیم و اسطرلاب از دست در آویزیم
و عضاده میگردانیم تا از هر دو سوراخ بنه کرانه آن رود ببینیم پس روی سوی صحرا کنیم و بر خود دست
بگردیم و هم بدان نقبه بنگریم تا نظر بر کدام موضع افتد از موضع قدم بپیمائیم تا موضع نظر که پهنای
رود همان قدر بود مثالش بر کرانه رود بایستادیم و از ارتفاع دیگر کرانه گرفتیم و در دست بر خود گردیدیم
و هم بدان نقبه ارتفاع گرفتیم بر صحرا هموار و از موضع قدم تا موضع نظر که از نقبه عضاده دیده
بودیم بود سی و دو گز گفتیم پهنای رود سی و دو گز است و اگر زمین پست نه چون دانه ران حالی بود
چون وحل یا زمین گرم رستن بر روز رهم این عمل باید کرد تا معلوم گردد باب ۳۹ در معرفت
راندن کاریز و مساحت زمین اگر خواهیم تا بدانیم که آب کاریزی بر زمین چرا افتد بر سر آن
چاه که آب بر خشک خواهیم گرفت چوبی دراز بر زمین نصب کنیم و از سر چوب تا بن چاه
بپیمائیم که چند گز است پس اگر کاریز ... پس مساحت بسیار ندارد در آن طرف که کاریز خواهیم
کرانده میرویم و ارتفاع سر چوب میگیریم و بظل تا بالای چوب یا بالای چاه چنانکه گیرم معلوم میکنیم
تا بجای رسیم که ارتفاع مساوی بالای چاه و چوب باشد آنجا آب بر زمین آید و اگر کاریز دور بود

چنانکه سر چوب را نتوان دید در شب تاریک شمعی برافروزیم و بران چوب نصب کنیم و ارتفاع بگیریم
باقی چنانکه گفته شد نوعی دیگر بالای چاه به بینیم که چند گزست و چوبی به بالای چاه نصب کرد
و میرود و ما بر سر چاه بایستیم و دو عضاده بر خط مشرق و مغرب نهیم جائی که سر چوب از
هر دو سوراخ عضاده راست دیده شود آب آنجا بر زمین آید و اگر خواهیم تا مساحت
زمینی معلوم کنیم اضلاعش یک طول اول معلوم کنیم و در یکدیگر ضرب کنیم مساحت زمین حاصل آید و چون
باب در عمل بیاوردیم خاتمش نگفتیم باب ۴۵ در معرفت قوس جیب بدانکه بیشتر از این
جیب بر عضاده بود ابتدا شمارش از مرکز قطب بین از یکی تا شصت بر نصف عضاده قسمت
کرده باشند و قوس دایره ارتفاع بین و خطهای جیب را بر خط افقی و اجزاء ارتفاع بر استقامت
قوس آن جیب بین و اصطلاح بجیب با عضاده معرف بین و نصف عضاده بخشیده این قسمت
جزو شماری و این نیمه را نصف جیب خوانند و بعضی که آن نیمه دیگر قسمت نکنند نبود جزو
نیمه را نصف معکوس خوانند و بسیار کو نه بیشتر اما این نوع معروف است باب ۴۶ در معرفت جیب ارتفاع وقوس
ارتفاع و قوس از جیب نصف عضاده جیب بر خط وسط السما نهیم و برابر قوس بر استقامت به بینیم تا بر
چند عدد افتد از اجزاء شصت که نشان مقدار جیب آن قوس بین مثالش قوس ارتفاع مه نصف
عضاده جیب بر خط وسط السما نهادیم و برابر مه از اجزاء ارتفاع خطی راست بجیب کشیدیم
رسید از اجزاء عضاده که بر شصت قسمت کرده بود به مج و این مه بین و اگر خواهیم تا قوس از جیب
معلوم کنیم بر عکس این بود مثالش داشتیم جیب مج نصف عضاده جیب بر خط وسط السما نهادیم و
برابر مج خطی بقوس کشیدیم یافتیم مه و این قوس جیب مذکور بین والله اعلم باب ۴۷
در معرفت سهم از قوس و قوس از سهم نگاه کنیم اندر قوس اگر بیشتر از نود بود نود از وی نقصان
کنیم و باقی را جیب بگیریم و بر شصت افزائیم که سهم قوس بود تحقیق مثالش داشتیم قوس قج نود از وی
نقصان کردیم ماند لج و برابر قوس لج یافتیم جیب او له ل بر شصت افزودیم که عدد صه ل
سهم آن قوس است و اگر قوس کمتر از نود درجه بود از نود نقصان کنیم و باقی را جیب بگیریم و از شصت

نقصان

نقصان کنیم آنچه بماند سهم القوس بود ثانیاً دانستیم قوسی نه از نود نقصان کردیم ماند له جیبش له
از ستین نقصان کردیم ماند منکوس کو و این سهم نه بود اگر سهم داریم و خواهیم تا قوسی که از وی آن سهم
است بیشتر از نصف دور جیبه لیه ستین از وی بیفکنیم و باقی را قوسی بدانیم از جیب و آن قوسی بر نود
افزاییم ثانیاً دانستیم سهم عو ستین از وی طرح کردیم ماند یو قوسی از منکوس یب بر نود
افزودیم شد قل و این قوسی آن سهم است و اگر کمتر از ستین لیه از ستین نقصان کنیم و باقی قوسی
را بگیریم از جیب و از نود نقصان کنیم آنچه بماند قوسی آن سهم بود ثانیاً سهم کط از ستین نقصان
کردیم ماند لا قوسی منکوس لا از نود نقصان کردیم ماند نط و این قوسی آن سهم است و هی
هذا التعالیمی باب ۴۳ در اعمال روز و شب از صفحهٔ آفاقی جزو آفتاب یا درجهٔ تابنده را که
مطلوب باشد دو درجه بر دایرهٔ جرد نهان کنیم و محوری بر خط وسط السما باشد درجهٔ جدی
نهان کنیم ماین هر دو قوس نصف قوس النهار کیه بر پانزده قسمت کنیم خارج القسمت ساعات
نصف النهار کیه و مضاعف کنیم ساعات روز بود باز نگاه کنیم اگر نصف قوس النهار از
نود زیادت بود نود از وی نقصان کنیم آنچه بماند تعدیل النهار باشد و اگر نصف قوس النهار از نود
کمتر بود از نود نقصان کنیم آنچه بماند تعدیل النهار بود مثال آفتاب یا تابنده بود [illegible] در عوضی له اثبات
در ثور [illegible] بر افق نهادیم و درجه نهان کردیم و بر خط وسط السما نهادیم یافتیم ماین هر دو قوس [illegible] و این نصف
قوس النهار است بر پانزده قسمت کردیم خارج القسمت وم یافتیم و این ساعات نصف روز بود دیگر نصف قوس
النهار از نود زیادت بود نود از وی نقصان کردیم ماند [illegible] و این تعدیل النهار بود مثالی دیگر تابنده
در سرطان بر افق له نهادیم و درجه را که باید نهان کردیم و بر خط وسط السما نهادیم ماین هر دو
قوس یافتیم صد و این نصف قوس النهار طایر است بر پانزده قسمت کردیم خارج القسمت دی آمد و این ساعات
نصف النهار طایر است مضاعف کردیم شد [illegible] و این ساعات ابتدا از طلوع تا طایر است تا غروب وی و چون
نصف قوس النهار از نود زیادت کیه نود از وی نقصان کردیم ماند ی و این تعدیل النهار طایر است
و چون ساعات روز از کد نقصان کنیم آنچه بماند ساعات لیل بود در آن [illegible] تا به ساعات گشت الا رحی

نصف النهار است نقص [illegible] بیست درجه و این ساعات روز [illegible]

ماند و اگر نصف قوس النهار بر ... قسمت کنیم اجزاء ساعات بیرون آید باب ۴۴ در
غایت ارتفاع آفتاب و ستاره از صفحهٔ آفاقی جزو شمس یا جزو ثابته بر خط نصف
النهار نهیم و به بینیم که بر چند افقی ده لجه از اجزاء میل آنقدر میل آفتاب نجد و اگر
در شماره بر خط وسط السماء نهیم بر چندان میل که افتاده بود به او بود از معدل النهار
اگر شمالی بود میل یا به بر تمام عرض بلد افزاییم و اگر جنوبی بود از و نقصان کنیم آنچه حاصل
آید باشد غایت ارتفاع آفتاب یا ثابته بود مثالش آفتاب در ثور به دوازده درجه
ثور بر خط وسط السماء نهادیم یافتیم بتقریب که عرض بلد له تمام عرض بلد نا چون میل
شمالی بود بر تمام عرض بلد افزودیم شد عو و این غایت ارتفاع آن روز کوکب
طایر جنوبی بر وسط السماء نهادیم دیافتیم و این به وی است از معدل النهار بر تمام
عرض بلد افزودیم شد نه بتقریب و این غایت ارتفاع نسر طایر است باب ۴۵
در معرفت تعدیل النهار از ظل و جیب اعدال النهار جزو شمس بر خط وسط السماء
نهیم و به بینیم بر صفحهٔ آفاقی مطلوب که میل آفتاب چند است پس مری عضاده بر
میل نهیم و به بینیم که بر چند جزو افتد از ظل معکوس آنرا نگاه داریم و باز اعرض
بلد هم بر این گونه ظل معلوم کنیم و هر دو ظل در هم ضرب کنیم و مرفوع کنیم حاصل
جیب تعدیل النهار باشد پس عضاده بر خط وسط السماء نهیم و قوسی این جیب معلوم
کنیم تعدیل النهار بود اگر آفتاب در بروج شمالی بود تعدیل النهار بر نود
افزاییم و اگر جنوبی بود از نود نقصان کنیم آنچه حاصل آید باشد نصف
قوس النهار باشد مضاعف کنیم قوس النهار بود بر پانزده قسمت کنیم ساعات روز
حاصل آید از بیست و چهار نقصان کنیم ساعات شب باشد مثالش آفتاب در ثور
ک میلش بتقریب یط ظل میل کا عرض بلد له

حصه در ربع

ل مضروب و مرفوع فح و این جیب تعدیل النهار بر ظل عرض بلده یا و قوس او بتقریب
ی و این تعدیل النهار برج چون آفتاب در برج ح تمامی لحه بر نود افزودیم شد قح و این نصف
قوس النهار برج بر له قسمت کردیم خارج قسمت ید آمد و این ساعات روز برج از کد نقصان
کردیم ماند ی لو و این ساعات شب لحه استخراج میل هر نقطه که خواهیم از فلک البروج بکدام
جیب ما بین نقطه اعتدال ازین جزو مفروض را جیب از اسطرلاب بدانیم و در جیب میل کلی که هست
بتقریب کد ح ضرب کنیم در نود کنیم تا جیب میل جزو مفروض حاصل آید ازو قوس بگیریم از اسطرلاب
که میل جزو مفروض بر مثاله خواستیم که تا کا ثور را میل از معدل النهار بدانیم ما بین نقطه
حمل و جزو مفروض نا جیبش نو ل در جیب میل اعظم ضرب کردیم ... لو و این جیب میل جزو او قوس
این جیب ... و این میل جیب و کبه درجه ثور است و اگر جزو مفروض از صه زیادت بود از قف نقصان
~~[illegible]~~ علم کرد منازل شش ط بعد بود از نقطه اعتدال فکط از قف نقصان کردیم ماند نا

والله اعلم استخراج ظل اقدام که آن را ظل مستعمل خوانند از ارتفاع ب بحث چون خواهیم
که ظل ارتفاعی بدانیم جیب ... از ارتفاع در جیب تمام ... از ارتفاع بسط ضرب کنیم ظل اول آن
ارتفاع حاصل آید مثاله ارتفاع ل جیبش لا تمام ارتفاع س جیب سه بتقریب
جیب ل در سه بسط ضرب کردیم حاصل ۱۸۰۰ در ... قسمت کردیم خارج لد له بتقریب
و این ظل معکوس ل درجه است بتقریب ... و هذا الجدول ... باب ... در معرفة طالع
صفحه آفاقی ارتفاع وقت و غایت ارتفاع و نصف قوس النهار و ...

النهار بدانیم اگر روز بود از آن آفتاب و اگر شب بود از آن ستاره ثابته در ... عرض ده
غایته ارتفاع بهتر از ارتفاع وقت جیب بدانیم و از اضعاف تمام گیریم د تمامش ما نصف
در تعدیل النهار ضرب کنیم و مرفوع کنیم حاصل را تعدیل خوانیم اگر میل آفتاب یا بعد ستاره شمالی
بود این تعدیل از علامت نصف النهار کم کنیم و جنوبی بر علامت افزائیم و از آن علامت معدل خوانیم پس از آن عقاده
راست بر خط وسط السماء نهیم و از علامت معدل بود ... گیریم تمامش نا ثود فضل الدائر
اگر ارتفاع شرقی بود فضل الدائر از نصف قوس النهار نقصان کنیم و اگر غربی بود بر افزائیم حاصل

نصف قوس ... [illegible]

با یاز مانده ما دار ابج بعد از ان جزو اول بی بابا در ستاره برافق مطلوب نهیم
و تقدیر ما دار حری را رس الجدی برابر اجزای جزوه مستوی بگردانیم آنچه برافق افتد طالع برج وآنچه
بر خط وسط السما افتد عاشر بود ح ما لش ارتفاع آفتاب بعرض ل آفتاب در ثور ر ارتفاع
وقت ترکی ح غایت ارتفاع ع نصف قوس النهار قه تعدیل النهار ر جز عضاده بر غایت
ارتفاع نهادیم و از ارتفاع وقت جیب یافتیم ح و این علامت است ما مش تا نقطه د در تعدیل
النهار که است ر ضرب کردیم و ربع کردیم ک حه و این تعدیل است چون میل شمالی بود از
علامت نقصان کردیم ماند لط و این علامت مدت عضاده بر خط وسط السما نهادیم و برابر لط
بتقریب یافتیم قوس لط ما مش تا بود ه و این فضل الدایر است چون ارتفاع شرقی بود از نصف
قوس النهار نقصان کردیم ماند ه و این ما طرش از طلوع آفتاب تا زمان قیاس دوازده درجه
نور برافق مشرق نهادیم و تقدیر ما دار عنکبوت بر توالی گردانیدیم آمد طالع بر نه سرطان قریب
چهارده درجه ربع نه العنکبی ما دار بر ل قسمت کردیم طالع آمد حه و این ساعات و فایق بساز
طلوع آفتاب تا زمان قیاس ما لش و در شرجا بر ارتفاع طاهر غربی لو غایت ارتفاع سه نصف
قوس النهار صد تعدیل النهار ه برابر غایت ارتفاع و ارتفاع وقت جیب بتقریب لط ما مش
تا نقطه ل در تعدیل النهار ضرب کردیم شد اکه از علامت نقصان کردیم ماند ... و این
علامت معدل است قوس شش لط تا مش تا بود و این فضل دایر است بر نصف قوس النهار افزودیم
شد قه و این ما دار برج مر کاهر برافق نهادیم و تقدیر ما دار از اجزا جزوه مستوی بگردانیم
آمد طالع بر نه جوزا ک بتقریب عه بود اما کر عمل اول روز با آخر روز برج آفتاب در برخ ها
برج و مضروب از علامت بیشتر طار ارتفاع از مضروب نقصان باید کرد و باقی را قوس گرفت و بر تو د
افزود تا فضل الدور حاصل گردد اگر اول روز باشد فضل الدایر از نصف قوس النهار نقصان کردیم
و آخر روز بر او افزودیم تا ما دار برج ما لش در روز بعد کور ارتفاع آفتاب ... غایت ارتفاع
... جز عضاده بر غایت ارتفاع نهادیم و از ارتفاع وقت یافتیم جیب ... و این علامت
تا مش تا نقطه قد در تعدیل النهار ضرب کردیم حاصل آمد ه و این تعدیل است و از علامت زیاده

ربع

وی هه شد افزودیم برنود ح ه قوسش ه‌ح ماند نقصان کردیم از دو ء که هست ارتفاع بود
فضل الدایر است از نصف قوس النهار نقصان کردیم ماند ه‌ح و این مادار است دوازده
درجه ثور بر افق مشرق نهادیم و بتدریج درجه مری عضاده از اجزاء مجره گردانیدیم آمد طالع
ثور قریب بهفده درجه اما اگر اخر روز بود همان عمل کنیم الا فضل الدایر بر نصف
قوس النهار باید افزود مثالش ارتفاع غربی ء تعدیل النهار معروف است ط ارتفاع از دو نقصان
کردیم ماند ه‌ح قوسش ه‌ح برنود افزودیم شد هه بر نصف قوس النهار افزودیم لقه
و این مادار است دوازده درجه ثور بر افق مشرق نهادیم و بتدریج مادار مری بر اجزای مجره
گردانیدیم یافتیم بر افق مشرق بسته عقرب قریب هفده درجه و اگر تعدیل النهار شمالی مغرب
بود بر نصف قوس النهار افزاییم یا نقصان کنیم تا مادار گردد وجهی دیگر طالع از صفحه آفاقی
مری عضاده بر غایت ارتفاع نهیم و از ارتفاع وقت جیب معلوم کنیم و از ان اثنی کنیم بعد ازان
عضاده بر خط وسط السما نهیم و از ان نسبت ان با استقامت قوس معلوم کنیم اگر ارتفاع شرقی بود مقدار
مادار بگردانیم و اگر غربی بود مادار از قوس النهار نقصان کنیم تا مادار باشد و از ابر یازده قسمت
کنیم ساعات زمانی بود اگر ارتفاع - شرقی بود از روز گذشته و غربی بود روز مانده و در اجزاء ساعات
آفاقی بیاکونی ضرب کنیم مادار حاصل آید از روز طالع بدانیم بوجه مذکور مثالش از عمل مذکور آفتاب در
ثور - ارتفاع وقت شرقی ح غایت ارتفاع عج نصف قوس النهار قه بر و قسمت کردیم خارج آمد لوم
و این اجزاء ساعات آفاقیست مری عضاده بر غایت ارتفاع نهادیم و بازاء ارتفاع وقت یافتیم جیب
ح از ان اثنی کردیم و عضاده بر خط وسط السما نهادیم و بازاء اثنی یافتیم بالتقریب هه بر یازده
قسمت کردیم خارج آمد ح و این ساعات زمانی بود در اجزاء ساعات که هست ضرب کردیم حاصل آمد
ه و این مادار است وجهی دیگر طالع از صفحه آفاقی جیب ارتفاع وقت در نهم نصف
قوس النهار ضرب کنیم و در جیب غایت ارتفاع قسمت کنیم خارج از قسمت جیب ترتیب دایر بهم از
نهم نصف قوس النهار نقصان کنیم سهم فضل الدایر باشد قوسش فضل الدایر بود اگر ارتفاع
شرقی بود از نصف قوس النهار نقصان کنیم و اگر غربی بود فضل الدایر بر نصف قوس النهار

افزاییم آنچه باشد با برآید ما دار لکه مثالش آفتاب در ثور ب ارتفاع وقت شرقی ح
غایت ارتفاع عج نصف قوس النهار قر سهم نصف قوس النهار ج جیب ارتفاع وقت
م در سهم نصف قوس النهار ضرب کردیم ۲۸۵۵ و بر جیب غایت ارتفاع که هست نرج قسمت
کردیم خارج القسمت که بتقریب مط و این جیب زیغ داریست از سهم نصف قوس النهار نقصان
کردیم مانده کا و این سهم فضل داریست قوسش بتقریب ه و این فضل داریست از نصف
قوس النهار که هست قه نقصان کردیم مانده ه و این ما دار فلک است بوجهی دیگر طالع از
صعود آفاق جیب ارتفاع وقت در سهم نصف قوس النهار ضرب کنیم و بر جیب غایت ارتفاع قسمت
کنیم خارج القسمت خط موازیست از سهم نصف قوس النهار نقصان کنیم سهم بعد آفتاب باشد قوسش بعد آفتاب
بود اگر ارتفاع شرقی بود این بعد از مطالع درجه آفتاب بخط استوا نقصان کنیم و اگر ارتفاع غربی
بود بر مطالع درجه آفتاب زیادت کنیم حاصل مطالع عاشر بود نود درجه بر او افزاییم مطالع طالع
بود و اول حمل برافق مشرق نهیم و نقطه مطالع طالع مرا راس الجدی را باجزا مجره بگردانیم آنچه برافق شرق
افتد طالع بود مثالش آفتاب در ثور ب ارتفاع وقت شرقیه یه غایت ارتفاع عج نصف قوس النهار
قر جیب ارتفاع وقت را در سهم نصف قوس النهار ضرب کردیم حاصل آمد ۲۸۵۰ و بر جیب غایت
ارتفاع که هست نرج قسمت کردیم خارج آمد مط و این خط موازیست از سهم نصف قوس النهار نقصان
کردیم مانده کا و این سهم بعد آفتابست از [illegible] قوسش بتقریب ه و این بعد آفتابست
چون ارتفاع شرقی بود و این بعد آفتاب از مطالع برج او بخط استوا که هست بتقریب م نقصان
کردیم بعد از آنکه دور بعد او فزودیم شسه و این مطالع عاشر بود نود درجه بر او افزودیم و دور از
وی برگرفتیم مانده هشتاد و این مطالع طالع است از اول حمل برافق مشرق نهادیم و نقطه راس هشتاد درجه
مرا راس الجدی را باجزا مجره گردانیدیم یافتیم طالع سرطان قریب چهارده درجه دیگر باب ۴۷
در معرفت تسویة البیوت بصفحه آفاقی طالع برافق مشرق نهیم و اوتاد چهار رکانه معلوم
کنیم بعد از آن طالع بر وسط السما نهیم ما بین نصف قوس النهار بود و بمثلثش بقدر ثلث قوس النهار بر
توالی اجزا بگردانیم آنچه بر وسط السما افتد دوازدهم بود دیگر طالع برافق نهیم و تعدیل ثانی مرا بر [illegible]

خارج آمد مط و این خط موازیست از سهم نصف قوس النهار نقصان کردیم مانده کا

توالی

توالی بگردانیم از اجزای جوزه آنچه بر وسط السما افتد بهم که یکبار دیگر بگردانیم بهمان قدر آنچه
بر وسط السما افتد هشتم برج حمل این فاینها معلوم کنیم باقی بنظیر آن مثالش طالع اسد ع عاشر ثور
ب هجده اسد بر خط وسط السما نهادیم یافتیم نصف قوس النهار قه تمثش لحو واین تعدیل اول
است بقدر تمثش نصف قوس النهار که هست لحو حر را الی الجدی بر توالی بر اجزا جوزه بگردانیم
آمد بر وسط السما جوزا لو ح بتقریب یکبار دیگر باین مقدار گردانیدیم آمد سرطان ل بتقریب
دیگر هجده درجه اسد بر افق شرقی نهادیم و تعدیل اول از نصف نقصان کردیم ماند کح م واین
تعدیل ثانی است که بر خلاف توالی بقدر تعدیل ثانی گردانیدیم آمد بر وسط السما حمل لده بتقریب
یکنوبت دیگر بقدر تعدیل ثانی بر خلاف توالی گردانیدیم آمد حوت ه بتقریب باقی تمثش دیگر نظیر
آن بوجهی دیگر نصف قوس النهار را بر ه قسمت کردیم خارج القسمت اجزا ساعات مف عف کنیم
تعدیل اول آید از نصف نقصان کنیم تعدیل ثانی بماند بلکه عمل بر وجه مذکور تا ثالث نصف
قوس النهار قه بر ه قسمت کردیم خارج الو م واین اجزا ساعات است تعدیل اول لحو واین تعدیل
اول است از صه نقصان کردیم ماند کح م این تعدیل ثانی است باب ۳۱ چون در صفحه عرض بلد
باشد اگر عرض بلد را صفحه معین بود و خواهیم تا طالع وقت معین کنیم صفحه که بآن نزدیکتر بود بگیریم
و طالع وقت بآن صفحه راست کنیم و میل الطالع معلوم کنیم و آنرا بر تفاوتی که میان عرض بلد و عرض
صفحه است ضرب کنیم در میل کلی که هست کج ل قسمت کنیم آنچه بیرون آید تعدیل باشد پس اگر میل درجه
طالع شمالی بود و عرض صفحه بیشتر بود از عرض بلد مطلوب عکس بوت معکوس بگردانیم بقدر تعدیل از
اجزا جوزه و اگر عرض صفحه کمتر بود عکس بوت بقدر تعدیل مستوی بگردانیم و اگر میل جنوبی بود و عرض
صفحه بیشتر بود عکس بوت بقدر تعدیل مستوی بگردانیم و اگر عرض صفحه کمتر بود معکوس بگردانیم بقدر تعدیل
آنچه بر افق شرقی افتد طالع بود بر عرض بلد مطلوب مثالش صفحه عرض لا موجود بود خواستیم
تا طالع بر عرض لو معلوم کنیم ارتفاع آفتاب ب در برج ثور یه ارتفاع شرقی س طالع بر عرض لا سرطان کا ه
درجه میل آفتاب شمالی ... محفوظه ۳۱ ۵۲ و ما بین هر دو صفحه که هست ه ضرب کردیم

۲۵۷۴ بر میل کلا که بمجنس ۱۵ ۱۴ قسمت کردیم خارج از قسمت ۱۴۱ یا قیم بتوسط
و این تعدیل است پس جزو حصه از عرض اثر ما بیشتر به میل شمالی عنکبوت معکوس کردانیدیم و تقویم بر
تعدیل یا قیم بر افق مرتفع طالع مطالع ر ل بتوسط بر ایام از داریم باب ۴۹

در معرفت ستارکان چند که طلوع جنوب سومنات از جهت ارتفاع کرفتن چاره نبود از معرفت کوکب
چند از ثوابت و ما آنچه مشهورترین بیشتر مردم تر باشند که آنرا بروی خوانند چون نگاه کنند در آن
وقت که زیر یا طلوع کند چنانکه میان هردو یک نیزه بالا بیند باز یادت کوکبی کند از شمالی یافته شود
آن کوکب را عیوق خوانند و چون بر این مقدار یک نیزه طلوع کند کوکبی روشن بر آید مایل بجنوب
یا چهار کوکب دیگر از و تار نکتر بصورت دالی و آن کوکب روشن نزدیک طرف دالی آن کوکب را نیّر
النور خوانند و آن منزل دبران است و بعد از دبران صورت جوزا بر آید که عوام او را نیز خوانند
و پنجان جبار کویند و او صورت مردی بود با کمر شمشیر و دو دست او بر بالا سه کوکب کمر او ده ستاره
روشن بود اما دست راست روشن تر بود و از و ارتفاع کیرند و آنرا ید الجوزا الیمنی کویند و پای چپ
روشن تر است و آنرا رجل الجوزا الیسری خوانند از آن ارتفاع کیرند و از میان دو دست از بالا
سه کوکب خرد بهم پیوسته مانند سه نقطه که بر سر زنند آنرا راس الجبار کویند و هقعه از منزل
قران بود در عقب جوزا دو ستاره روشن بزرگ بر آید بر دو سوی مجره که میان ایشان
دو نیزه بیش یکی جنوب مایل و دیگر بشمال و جنوبی روشن تر بود و شمالی کم تر و خردتر و با هر یکی کوکبی
خردی بر می آید بر بعد دو سه کز و این دو ستاره بزرگ آنکه بزرگتر است و مایل بجنوب شعرای یمانی
و عبور کویند و آن دیگر خردتر شمالی مایل است شعرای شامی و غمیصا خوانند و آن دو ستاره که با هر یکی
بر می آید مرزم خوانند و این هردو کوکب در تابستان ظاهر و در مقابل شعرای شامی از جانب شمال دو ستاره
برای روشنی نزدیک یکدیگر این دو ستاره را ذراع خوانند و راس التوام کویند آنکه اول بر می آید
و بجنوب نزدیکتر بود راس التوام المقدم کویند و دیگر را راس التوام المؤخر و در عقب ایشان
بمقدار دو سه نیزه چهار کوکب بر می آیند بر خط مستوی و از این چهار کوکب بر می آیند بر خط مستوی

وازین

و از این چهار کوکب جنوبی کوکب سوم مقابل او بیخ روشنتر است و از همه بزرگتر و او را قلب الاسد
خوانند و در جنوب او یک ستاره تنهاست که در حوالی او هیچ ستاره دیگر نباشد و او را فرد الشجاع
خوانند و بر عقب قلب الاسد ستاره روشن و ستاره دیگر نزدیک با او در روشنی و این دو ستاره
است که بغایت روشنی نباشد و این دو ستاره را زبره خوانند و بعد از زبره کوکبی روشن
و در بزرگی و خردی میانه و این دو ستاره را صرفه خوانند و بر عقب صرفه عنقود و دیزه ستاره
روشن تنها می آید و بر جانب شمالی او نیز دو ستاره گشته بزرگ روشن و ستاره تاریکتر
نزدیک دیگر با او و این دو ستاره روشن سماکانند آنکه تنهاست و جنوبی سماک اعزل خوانند و دیگر که او روشنتر
و شمالی است سماک رامح خوانند و آن ستاره که با اوست رمح رامح خوانند و در اول بهار در اول شب
سماک رامح در میان آسمان بود و مقابل او سماک اعزل در جنوب متوسط او و در شمال و مشرق او نیز دو بیره
کز هفت ستاره باشند که بر شکل دایره بود نا تمام که عوام از آن کاسه شکسته خوانند و کاسه مسکینان و منجمان اکلیل
فکه خوانند آنکه روشنتر است نیر الفکه خوانند و چون فکه به میان آسمان رسد در جانب جنوب ستارگان عقرب
نزدیک رسند بعضی از آنکه وار کواکب عقرب در میان صورت عقرب یک ستاره بخوانند که سرخی آنکه در میان
اوست روشنتر و سرخی میل دارد قلب العقرب گویند ستاره دیگرست که در میان آسمان که نزدیک با دادار
خود بر میان مشتری و سرخی الاظلاع عوام از آنها دیگ پایه خوانند و در افق بالشان با اول شب راست
بسمت راس که از آن ... خوانند و در مقابل او سوی مشرق و جنوب نزدیک کنار مجره ستاره
روشن میان دو ستاره تاریکتر که بر مثال خطی مستقیم باشند عوام از آن شهپر زاغ خوانند و آن ستاره
روشن نسر طایر است و چون نسر طایر ... کوکبی تاریکتر از آن با آن ... هم بمثال مثلثی
آن کوکب را ... خوانند و کوکبی دیگر از جانب مشرق و شمالی با آن ... هم بر مثال مثلثی مختلف
الاضلاع و آن ستاره در میان وجه ... و ... بعد از و بر وجه چند ستاره
در روشنی ... نزدیک می آید بر صورت ... عوام از آن ... خوانند از آن ستارگان یکی در ...
می آید ... ایقب گویند ... ستاره را وضع کرده آمد که

از بیان ارتفاع زوال گرفته ضرورت بعد از آن کنیم اگر اصطرلاب داری دو ماه میت در جدول ثبت
کردیم و طول و عرض و جنوبی و شمالی از معدل النهار رو در جدول و عمل بازار البلدان نهادیم مختوم کرده و از اول
سنبله و آخر حوت شمالیه نهج به حوالی بالسنبله و آخر حوت شمالیه ایزد بودیم تا از آنچه در آن ... اسطرلاب
و دیگر حالات آن را معلوم شود و جدول این است

باب ه در امتحان اسطرلاب که درست است یا معیوب و شناختن اسطرلاب و دو نوع است نوعی بستن حاصل

خطها اوست و دوم درستی دایره‌ها و پارها و خطهاوی است و درستی حاصل عمل برین معلوم گردد اگر ربع
زیب بود بنجابت درست بود و هیچ حاجت بیان نبود نوع دوم امتحان پارها را الاولاست و خط و دایره
ها روی هر یک بود و از هر یک محققی نمایم امتحان خط چهار گانه و درستی عضاده یک پا در گار بر خط
عضاده نهیم و یک بر خط مشرق و مغرب هر چهار ربع امتحان کنیم اگر هیچ تفاوتی مدار قسمه راست بود اتحاد
در عضاده بر هر چهار خط امتحان کنیم اگر روی عضاده راست بر خط چهار گانه افتد راست بود امتحان
اجزا ارتفاع و تجربه عضاده بقدر پنج درجه از اجزا حجره برگار معلوم کنیم بعد از آن همان فرج گاه
از اجزا حجره امتحان کنیم اگر متساوی بود نخستین اجزا حجره درست بود بعد از آن یک سر عضاده بر اجزا
حجره ارتفاع بگیریم و عضاده بگردانیم و بر دیگر ارتفاع بگیریم اگر هر دو برابر متساوی بود اجزا ارتفاع و تجربه
عضاده درست بود و اما خطها امتحان در یکی ام و خط نصف النهار ارتفاع از جانب مشرق و مغرب در یک
زمان بگیریم اگر از هر دو طرف متساوی بود تمام و خط نصف النهار درست بود و اما خطها امتحان درستی
صفحه‌ها عضاده بر جملۀ ربع نهیم از اجزا ارتفاع و یک سر عضاده نگه کنیم اگر ظل اقدام بود باید که راست
باشتی نیم اقدام از خط ظل و اگر اصابع بود باید که بر دوازده اقدام و اگر ظل اصابع بود باید که بر هفت
اقدام و اگر نه چنین بود خطا بود امتحان اجزا حجره برگار بقدر ربع درجه از اجزا حجره یک نیم و بگشایم
با بی اتفاق امتحان کنیم دیگر برگار بقدر ربع از اجزا حجره بگشاییم و یک پای وی بر خط عضاده نهیم و
یکی بر نود درجه دیگری بر صد و هشتاد دیگری بر دویست و هفتاد اگر هر چهار متساوی بود اجزا حجره درست
بود و اما خطها امتحان مدارها صفحه و خطوط مقنطرات و خطهای افقی و مدار حمل و میزان باید که بر
عرض بلد گذشته بود و مدار سرطان باید که بر غایت ارتفاع سرطان گذشته بود و میان مدار حمل و مدار
سرطان باید که بقدر میل بیست و سه درجه و نیم بود از اجزا مقنطرات و میان مدار حمل و مدار جدی باید که هم
این مقدار بود و اگر روی تا بر خط هیچ از خطوط مقنطرات از جانب مشرق و مغرب اگر درست آن گیرند
و بار دیگر شماره بر خط وسط السماء نهد و درست کنیم و باز بر شکل مقنطرات نیز از جانب مغرب اگر از شماره دو جانب
یکی بود از عدد اجزا حجره خطوط مقنطرات درست بود و خطها افقی باید که با خط مشرق و مغرب

در مدار حمل یک نقطه تقاطع کنند و خط چهارگانه صفحه باید که متساوی خط جوزهر را همی آن عنکبوت باید که
خط چهارگانه یعنی سر جدی چون بر وسط آسمان نی باید که سر سرطان از خط تحت الارض ری و خطی که از سر سرطان
بیرون شود درست بر خود واقعه و چون پاره سیاه شده چند سالها تا هم به همین کردم ز ربع ۱۲ [illegible]

في احكام خسوف القمر من كلام دانيال النبي

بسم الله الرحمن الرحيم

المحرم خسف فيه يموت رجل عظيم في قبل المغرب وينقص الفواكه فيظهر في الناس اليرقان وحمى دقة ويقع الوبى
ويقع بارض بابل جوع شديد ويموت العجول ويقع الملك في شدة ثم ينجو صفر يكون في تلك السنة جوع
شديد ويمرض ملك بابل ثم يبرأ ويكون مطراً ويحسن نبات الارض في تلك السنة ويكثر الفواكه بالجبل
ربيع الاول يفتقر الاغنياء ويحسن حال الاكابر ويظهر في الناس اليرقان ويكون بالمغرب قتال وشدة ويكثر
الفواكه ويحسن ويقع في البقول الدود وينقص السمك والطيور ويكون الجراد ولا يفسد شيئاً ربيع الآخر
يكثر المطر ويصلح السنة ويحسن النبات ويكثر الطعام جمادى الاول يهراق فيه الدماء ويصيب العظماء فيه
قبضة عظيمة ويقع الموت في الناس جمادى الآخر في اول السنة الى ربعها شدة ويكون المطر الا قليلاً ويكون
بارض بدوك الجوع والشدة ويكون الناس في شدة ويميل الملك بابل الى المغرب ويموت الدواب في المغرب رجب
يكون بارض المغرب موت وجوع ويكون في الناس وجع البطن شديد شعبان يكون المطر عظيماً ويكون شدة جوع
ويذهب اموال الاغنياء ويغير الغلاء رمضان كثرة المطر ويغدر والشدة ويقع ثلج وبرد وريح شديدة
ويكون بارض بابل موت وبارض فارس جوع شديد وبرد شديد شوال ان الملك يموت او يقتل والملك
ابنه من بعده ويقل الطعام ويصيب الناس جوع ذي قعدة يكون بارض بابل شدة ويقع الموت
في الدواب والبقرة ويقع الجراد ولا يفسد بارض بابل ولا بارض حوماد ويكون المطر قليلاً والبرد شديداً
ذي حجة يكون السنة صالحة في جميع امورها ويحسن نمو الناس ويكثر المطر في اول السنة

احكام كسوف الشمس في الشهور ايضاً من كلامه

في المحرم فان السنة يكون
حصبة الا انه اصاب الناس في آخرها جاع واوجاع وامراض كثيرة ويكون السلطان ظفر على جميع اعدائه في هذا البلد
ويكون زلزلة عظيمة ويكون سنة ضيقة فانه يكون فزع ووجع بناحية المغرب ويكون قتل في المغرب
كثير ثم تبطل الصلح بينهم في ربيع يكون السلطان ظفر على اعدائه ربيع الاول فانه يكون بين الناس
صلح ويقع الاختلاف بينهم ويظفر السلطان على اعدائه بناحية المغرب ويغزو البقر والغنم ثم يتسع في
آخر السنة ويقع الوباء في ارض بابل بناحية البدو ربيع الآخر فانه يكون بين الناس اختلاف كثير

ويقتل منهم خلق كثير ويحزن فارجع الى الملك ويكون بينهم فزع ورعب شديد وقتال كثير ويكون موت
كثير في الناس جمادى الاول فانه يكون استغنى جميع الناس بناحية الجنوب والشرق ويكون سلطان الاعظم
الى رعيته نظر ويكسر السلطان الى جبل مكة جمادى الاخر فانه يموت رجل عظيم بالمغرب ويقع بين الدم
قتال وحروب شديد ويكون بيلاد الروب قحط لانه افواتنه رجب فانه يغزوا ان رضي ويكون احكام
كثير بجبل وبناحية الشرق ويكون حروب كثير بناحية فارس وبها بغيرهم وذلك شعبان فانه يكون سعدهم
في جميع الكهف السلطان ويكون السلطان ظفر على اعدائه بناحية المغرب ويقتلوا بناحية الجبل في افواتنه
ويكون ساعة رمضان كانت فيه الناس بناحية فارس بطيعون عظم فارس ويكون الروم على المغرب
كثيرة شديد ثم يكون على الروم ويسبي منهم وغنم شوال فانه يكون بارض الهند وان ذي القعدة كثير متواتر
ويقتل الملك ان ويكثر نبات الارض بالشرق ويقع خراب بارض ماه وفارس في بغداد فانه يكون
مطر كثير متواتر ويقع خراب بارض ماه وفارس ذي الحجة يكون فيه ريح كثيرة وينقص الماء ويقع بالمغرب
وخراب ويقع كل رضي بناحية المغرب وينقص الطعام ويغلو عليهم ويحزن فارجع الى الملك البعض
شدة وفيه هبطام فارس ماه ثم يرتفع الحال انشاء الله تعالى

باب علامة دخول الشمس في ... ما يكون في تلك السنة من كتاب اسبابيوس

السبت فاذا كان اول السنة يوم السبت يكون
الشتاء شديد البرد ويكون كثير الرياح ويقل الحنطة ويقع فيه الوباء والمرض وموت الصبيان ويكثر الحمى
انه كلها ويقل العسل ويكثر الكلا وهو الحشيش ويصيب الكروم آفة ويقع بالروم الوباء ويكثر خيبهم
الشتاء والنعام في ايدي العرب ويكون الفتنة في جميع المواضع الاحد يكون شتاء صالحا
يكثر المطر ويصيب بعض الزرع آفة بالعراق ناحية اصفهان وفارس وكرمان وما حولها ويكون
ادجاع وموت شديد ويقل العسل ويقع المرتفع البرد ويكون افواتنه ويقل الطعام ويكون
للسلطان حوادث في نواحي المغرب الاثنين يكون الشتاء صالحا ويكون شديد في الصيف ويكثر المطر
في ابانه وحيفه ويكثر البقر والغنم والعسل ويرجو السعادة في بلاد الجبال ويكثر الفواكه ويكثر
موت النساء افواتنه ويحزن فارجع الى السلطان بخراسان والشرق ويكثر الزكام في المرضى الجبل الثلثاء
يكون الشتاء شديد البرد ويكثر الكلا والحمد بارض الجبل ويصيب بعض الاشجار والكروم آفة بارض

عدد سوره فتح ۱۰۹۸۶ ۱۹ عدد سوره مصحف فاطمه ۷۶۰۶۳۶۸ عدد سوره انعام ۹۶۳۱۸۶ عدد سوره آیه ... ۶۱۰۸۴

بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین

تاج کلامت کلام حکیم الحمد لله الذی جعل الشمس ضیاء والقمر نورا وقدره
منازل لتعلموا عدد السنین والحساب حمد وثنای بی‌قیاس وشکر وسپاس با
اساس حضرت ... را سزاست که آسمان دل عارفان را به اطراح
شعاعات انوار کواکب معانی مزین کرد و آفتاب توحید را به مطالع
صحایف از آفاق خاطر ... اصحاب حکمت و ارباب معرفت
طالع کردانید ... قدرت قدیم ... کشف این لطیف
آورده به واسطه عقل و نطق بر سایر مخلوقات ترجیح داد ولقد کرمنا بنی آدم
وحملناهم فی البر والبحر ... را سبب معرفت شهور
و اعوام و ازمنه ایام کردانید وصد هزاران درود و تحیات زاکیات
و صلوات نامیات نثار روضه منوره و مرقد مطهر معطر دری دریای بینش
و واسطه ... آفرینش مجتبی مزکی محمد مصطفی صلی الله علیه وآله الطیبین وعترته
الطاهرین وسلم تسلیما کثیرا کثیرا چون آسمان رسالت ... از نو یافت ز
بوستان ولایت گل زرد بشکفت چمن دولت احمدیه نهال اقبال و
دین داری بار آور گشت و گلشن شریعت محمدی به غنچه دلبند آراسته گردید چنین

عدد معوذتین
۱۵۹۹

عدد قل هو الله
۹۷۳

قل یا ایها الکافرون
۳۷۲۹

عدد فاتحة الکتاب
۱۰۱۴۷

عدد نود و نه نام خدا
۳۷۹۳۱

عدد آیة الکرسی
۱۴۰۶۹

فی اعود ...
۵۱۳۹

ذبح تعلق ۸۹۵۴ الم ... ۵۲۶۶

نظم ریاض عظمت و ربانین قدس طهارت به شمیم جمال و شمیم کمال پیراسته گشت

تبارک الله ازین اختر خجسته گهر ز نور طلعت او بست فضل نورانی خلد الله

تعالی عمره و ملکه و افاض علی العالمین بره و احسانه مبارکی و سعادت درآمدن

سال هفتم از نقشه شمسیاً و قمریاً از میلاد با سعادت شاهزاده اعظم

نتیجة الانبیا و الاولیا زبدة السلاطین العرب و الترک و الهند و العجم شرف دودمان

نبوت و ولایت و سلطنت غره چهره سعادت آفتاب ذروه اوج سروری

مهر سپهر نیک اختری الواثق بالملک الرحمن سلطان شاه طهماسب بهادرخان این صاحب

قران اعظم مالک رقاب الامم بیان واقع به چرخ رفیع با هم جاه و جلال گوی

بر دربارگاه او بسته نطاق چاکری در بهترین وقتی از اوقات و خوشترین ساعتی

از ساعات روز جمعه ششم ماه مبارک شعبان با مراد و سلطه نجم کجب اهل ال سنه ۹۲۷

سبع و ثلاثین و تسع مایه هجری موافق روز بهمن چهارم ادار ماه رومی سنه ۱۸۴۲ اسکندری

یا روز بهمن یکم مرداد ماه قدیم سنه ۹۵۵ یزدجردی مطابق روز سیزدهم فروردین ماه

جلالی سنه ۴۶۷ ملکشاهی طالع تحویل اول بوایق بعد و بهمت از زیج جدید الغ

بیک میرزا انار الله مرقده راصده و کاتبه شمس الاصل طالع کو توم

شمس نصف النهار ... ا ل ه و نصف النهار مو ...

بیتها

بهر این ح یو بعد ماضی این مه و د بعد مستقبل این هر کدام از بعد ماضی و مستقبل
در کد ضرب کردیم و بر بهت آفتاب قسمت کردیم بیرون آمد ساعات بعد مستقبل
این ی ه لط و ساعات بعد ماضی این لط نه کا مجموع این کد ح معلوم شد
که عمل صحیح است مطالع التقویم آفتاب به بلد میلاد با اسعاد این و فلک مستقیم محسوب شد
از اول الجدی قا لط نا آن دقیقه ص و در کط بر اجزای حقیقی که بعد این له سه مط
قسمت کردیم بیرون آمد ساعات نصف النهار این و ح مه جزء بعد مستقبل کمتر بعد
باین بعد عمل کردیم بموجب صواب در شرایط که رعایت باید کرد اگر بعد مستقبل ساعات
بعد کمتر از نصف النهار باشد از نصف النهار نقصان باید کرد کردیم تا شد مطالع اسعد
این سه مه ما از روز جمعه مذکور بساعات بعد که در اجزای حقیقی ضرب کردیم حاصل کرد این
سا لد سه مطالع تیر رسمی فلک مستقیم از اول الجدی در خط مطلوب این قا نط ع
چون بعد مستقبل عمل کردیم داین از مطالع کم کردیم تا شود این لط کو لو مطالع حاجی
لط ه مو در جدول مطالع البروج بروضه دار السلطنه اصفهان که ثبت لد که معکوس کردیم که موضع
بلاد با اسعاد حاصل شد طالع اسعد اشرف اعلی اکد نا باز همین مطالع را در جدول
مطالع البروج بفلک مستقیم از اول الجدی معکوس کردیم موضع عاشر اشرف ارفع اعلی به د مه
اگر اشارت علیه عالیه شرف نفاذ یابد بطریق دیگر عمل نموده برساند توفیق ار...

عمل تسوية البيوت بطريق مشهور چنان سدس قوس ليلنا ردرجه طالع اين لد
بر مطالع طالع كه خط اينست له مو افزود بر حاصل كه مطالع حادي عشر اين عه غ مطالع
ثاني عشر اين قم ے سدس بر مطالع ثاني عشر افزودم حاصل كه مطالع ثاني اينست
قم ے نت الدور بر مطالع حادي عشر افزودم حاصل كه مطالع ثالث اين قسح غ اين
جمله مطالعات را در جدول مطالع ابراج فلك مستقيم ... مقوس كرديم بردن امد مركز
حادي عشر اين با كد مركز ثاني عشر اين ح لط م مركز ثاني اين سه لطح مركز ثالث
ح سه ه باقي بيوت نظاير اينها باشند بدرجات ودقايق والله اعلم

كواكب زايد									
البروج	الطالع	العاشر	حادي عشر	ثاني عشر	الثاني	الثالث	الدرجات	[illegible]	
[illegible]	ما سه لط له	ے	سه	ه	سه	سه	ے	سه ے ل	
[illegible]	بكوله سا	ى	سه	ے	سه	ل	ے	له ى	
[illegible]	طالطع	ى	سه	ے	ے	ى	سه	له ى ے	
[illegible]	دكسه	٥	ل	ے	ے	ى	سه	ل ى ے	
[illegible]	لط ے ح نه	ل	ح	ى	٥	ل	ل	ل ه	
[illegible]	ما كد له	ے	٥	ى	ح	ح	ح	ده ح ه	
[illegible]	لط ه ح كا	ح	سه	٥	سه	سه	ے	سه ے ل	
[illegible]	ويانه	٥	ل	ى	ل	ل	٥	ل ه	

گردانیده و الشمس والقمر والنجوم مسخرات بامره الا له الخلق والامر تبارک
الله رب العالمین و صلات صلوات و تحف تحیات بیشمار از ادوار فلک دوار
و عدد ثوابت و سیار بر شفیع روز شمار یعنی قطب مدار سپهر دایره ترتیب
و نقطه محاذات عالم حقیقت و فلک مستقیم سپهر وجه را و به تعدیل آفتاب جمیع نجوم
اسرار الهی مستجاب الدعوات ارنی الاشیا کما هی علمه و علمک ما لم تکن تعلم مادت
علم الانسان ما لم یعلم نظم آنکه ابر درفشان یک قطره از احسان اوست و آنکه
چرخ نه ورق یک صفحه از دیوان اوست تحفه‌ای هر دو عالم پیشوای خلق آنکه
خسرو این بام نیلی هندوی دربان اوست سرور عیسی نفس وا مانده روی زمین
کاسمان تیغ زن در قبضه فرمان اوست هر که چتر اقبال بر پشت نهاد اجلال و
دانکه یکدم سرکشنده از حکم او خذلان اوست از زبان خوف فوت ان فلکه هر سالکی
صد هزاران رحمت جان آفرین بر جان اوست برگزیده انبیا و خلاصه اصفیا
محمد المصطفی صلی الله علیه و آله تعاقب ایام و لیالی و متواتر و متوالی باد و بر آل و
اتباع و اشیاع و احباب که شمار کاه ذره فلک حال انجم خصوصا
کلبی روضه رضا یعنی علی المرتضی علیه و سلم تسلیما کثیرا کثیرا اما بعد اصحاب
حکمت و ارباب بصیرت چنین فرموده‌اند که آدمی زبده معرفت و افضل نتایج

قدرت او اکمل به ابداع فطرت و قدرت کارخانه وجود و شیمه آشیانه کرم و جودت
زبان فصیح و بنان او بلیغ اشکال و موزون ادوات احوال او بوقلمون و ادوار خلقت
او عجیب و اطوار فطرت او غریب و ترتیب وجود او برین ترتیب که چون نطفه که اصل
آفرینش آدمیست در قرارگاه مکین متمکن شد از بارگاه الهی بار دیگر به عالم
نزول و لایزال جد و جل که کیوان را زمان تو ده مدتی روز است نطفه را آب
و امتی برافق ترتیب خود مخصوص گردانیده و از اطوار طبیعت آن ماده را به نهایت
ببوست که خاصه طبیعت اوست بجهه کمال اعتدال رسانید آنگاه ماه دوم حکم نافذ
از دیوان سرای اصلی به مشتری رسید تا نشئه آن شنشری در او دیونت نشاند و بعد از
آن در قوت بالنعل ناب گردانید و چون ماه سوم در آید فرمان ملک علام به نفاذ
آتشین طبع یعنی بهرام به مدام صادر شود تا آن نطفه خون را قوام تمام دهد و چون
نود روز بگذرد ماه چهارم نوبت تربیت به آفتاب رسد و چون خسرو انجم حیته آن جنت اورا
در تحول نمود روی نقش قالب جنین در آید و سلطان روح قدسی در مهد ابوان
انسانی قرار گیرد و قوت حرکت درو پیدا شود چنانکه حکیم ناصر خسرو فرماید
چو از خورشید یابان زندگی یافت در آنجا قوت جنبندگی یافت و چون از سپهر فلک
چهارم بگذرد ماه پنجم نوبت تربیت به زوال برد که سالار قصر سوم یعنی زهره

زحل با برای او خدمت نماید و ابواب نمو و نشو را برو گشاید و چون زهره د
ر لطایف سرای او نشست ازو هیچ باز دارد و تیر دبیر نیز بر امداد جانب او د
منتقل گرداند و قوای حواس در زوایای اعضای او فرود آید و چون ماه بر
سریر فلک برسر آید و مدت تعلق ماه بگذرد در تمامی فلکها ارکان ولیکن بگشاید و در
تکمیل صورت و تحصیل بهات او بیفزاید و کمال خلقت و جمال فطرت بحاصل آید اما
بسبب افراط رطوبت جرم ماه در نوبت بروز آن چنین غالب گردد و بدین سبب
نوبت دو گشتن فلک در منازل اول نیست گردد و هر فتور رسد برد و باز از بارگاه
حضرت آله فرمان بکیوان رسد تا از آن حیز فوت رطوبت را جذب کند و مزاج
او را باعتدال باز آورد تا در ماه نهم نوبت زینت بسعد اکبر رسد و ابواب
سعادت بر او گشاده گردد و طفل از عالم عدم روی بصحرای وجود قدم نهد و از
خلوتخانه ظلمانی روی بحجله نورانی آورد از زمان هر آینه موافق طلوع درجه
از درجات فلک اعظم واقع گردد از بروج اثنا عشر و حکمای علم نجوم
آنچه را طالع مولود خوانند و در آن زمان تنوع کواکب سیاره و ثوابت را
تقویم کرده‌اند و احوال سعادت و نحوست مولود را از آن حکم کنند و مقرر
داشته‌اند که دانستن طالع مولود را فوائد بسیار است چه برای عمده کار از ام

واضح و مبرهن است که احوال که بر بسیط کره خاک حادث میشود حضرت آفریدگار آن را
در عالم علوی بحکمت و کاینات افلاک اسبابی نموده گردانیده است و موجب حوادث
عالم سفلی ساخته و گاه که خواهند تا حالی از احوال این عالم معلوم کنند سبب آن را
از حرکات افلاک و سیر انجم میتوان از وقوع آن باز جویند و کیفیت ضعف و قوت آن اگر برین
احوال معرفت حاصل کنند مبنی بر این مقدمه ارباب تنجیم و کیفیت داعی بتفصیل
و درایت واجب میدانستند طالع مراقبه تا اگر وقتی اقتضای سعادت کند در طلب آن
مبالغت نمایند و بقدم شکر استقبال آن نمایند و واجب دانند و اگر در کاری نحوست شروع
کنند و اتمام آن از مراد آن نگاه تمیز دقیقه مهمل نگذارند و اقدام نمایند تا دفع آن
شر و رفع آن ضرر کرده کما قال علیه الصلوة والسلام الصدقة ترد البلاء و
تزید العمر و جمیع اهل عرفان دانسته اند که مقاصد وجود و کمال آدمی بسعی و اجتهاد
صورت نبندد و منقطف قوله تعالی لیس للانسان الا ما سعی و بطلمیوس حکیم در کتاب ثمره
الفلک بشاگرد خود سورس چنین خطاب میکند قد یقدر المنجم علی دفع کثیر من افعال النجوم
اذا کان عالما بطبیعتها یا تاثیرات وقوعات قبل وقوع آن بل تکمیله حکیم ابوالمحامد
غزنوی و دیگر حکما بر این حکم در باب مبالغه کرده اند که منجم توانا و
قادر است بر دفع بسیار از افعال کواکب که از دلایل وجود احداث یابد که آن را

بکبه

کسب ترتیب غرائب قضایای معلق گویند و دلائل کلی نجومی در وقوع قضایا با مرخیت
دهند نیز بود و نوف بر تأثیر ادراک نجوم و قدرت در تصرف آن بعضی که برای اعمال ا
ختیارات مهمات باز میگردد و بعضی بتجربه و بعضی بقیاس پس معلوم میشود که حکم
نجوم را در حکمت از عظم است که اگر نه چنین بودی جمله تدابیر اهل عالم بی
فایده بودی و نص و شاورهم فی الامر بر این معنی دلیل واضح است پس در نشستن
طالع مولود و توابع آن فایده بسیار است چون عالم در تصرف و منتقل و متشعبان
هر زمان هر یک را بحالی نه بر کنه که ملایم ارادت مردم است اهم و چون در جهان خلائق
بفرمان الهی امور سیاسی لزوا حیایت که رهنمای وزیر و کار جهت نظام و ترتیب
و تنظیم امور کونین سایه رحمت حق لیس بر سر یکی از بنی آدم گسترانده که آن پادشاه
ظل الله فی الارض گردد و زمام اختیار سائر خلائق بقبضه اقتدار او دهد و
امتثال فرمان او و اوامر و نواهی بطاعت و متابعت حضرت حق و رسول
خود مقرون گرداند که اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم و منشه تاج داری
و آیین کامکاری بر رو تمو بلطف بر ما به که تؤتی الملک من تشاء تا بتیغ آبدار
آتش شر بران نابکار زدوده شود و بسیار نیست شده خون عمر خاک ران
ناپاک بباد فنا دهد چنانچه گوید ملکی که در او سایه سلطان
نبود ویران شده گیر اگرچه ویران نبود و از جهت نظام مملکت و قوام

جولان زینهای حشمت و رونق قدرت و آرایش دین و دولت و آرامش یقین و حفظ ممالک و
وضع مهالک بزرگواری شاه و شاهزاده از مکمن غیب بر منابر ظهور بی عیب
رسانند چنانکه درین ایام میمون و اوقات همایون بعالی که تو لا کند بدان
خورشید از نحافی افق دولت و رتبه مقرون با سعادت پادشاه و پادشاهزاده
عالمیان خلاصه اولاد سید المرسلین و خاتم النبیین نسخه صحیفه لطف الرحمن سوره فیض
و فضل نامتناهی در بحار زاهر غره جبهه الکرامة و النجابة گوهر گران مایه
درج نبوت و والا بیت و رتبه بلند رتبه برج امامت و هدایت نتیجه و کمالات جد
شریفه علوی خلاصه برکات مجامع قدس با مسمی جمع عز و جلال و نهال اقبال و
کمال منتهی ایالت و سلطنت منور الاوصاف و علوی الاخلاق فی المتنجب
من الجداد الاغصان و اطیب الاعراق شبل المصطفی فخر البرایا و
نجل المرتضی عین العطایا   گل نو رسته از گلزار معنی   فروزان اختر از
انوار معنی   مبارک طالع و فرخنده فالی   خجسته طلعت و شایسته حالی
المختص بعواطف الملک الرحمن ابو المظفر شاه طهماسب بهادر خان خلد الله
تعالی ملکه و سلطانه و افاض علی العالمین بره و احسانه در جمعه ثامن عشرین رجب اوسط
و سابع عشرین رجب جلال الله محرم الحرام سنه عشرین و تسعمایه هجریه که آذر ماه تاریخ
١٨٢٥ اسکندری مطابق سنه هم جزو ماه قدیم ٨٨٣ یزدجردی صادق

سیزدهم

سیزدهم فروردین ماه جلالی سنه ۳۲۶ ملکشاهی مطابق طفغوزئیل ذکر ولادت
شدن با سعادت چاین میلاد با اسعاد در شهری موضع بوده از موضع
اقلیم رابع که مشهد ربدار السلطنه اصفهان است صینت عن الخطرات الزمان
که طول او از جزایر خالدات فوم و از ساحل بحر غربی عحوم و این قوسی است
از دایره معدل النهار میان دایره نصف النهار این موضع و نصف النهار
بلد ولادت و عرض از خط استوا لد که و این قوسی است از دایره نصف النهار
میان دایره معدل النهار و قطب افق بلد ولادت ذکر زمان ولادت
راصدان زمان ولادت و مترصدان انوار این سعادت چنین تقریر نموده اند
که چون گوهر برج ولایت و جواهر از صدف درج با کرامت به ساحل وجود با وجود
رسیده و این آفتاب عالمتاب سایه و رحمت بر مفارق مومنین و مومنات گسترد صبح
صادق بود که قریب یک ساعت و نیم تا طلوع نیر دیگر مانده بود استخراج تقویم
شمس در نصف النهار بین محیط بر ولادت مرکز مقدم ط د و ح تعدیل
الایام ح ط ه مرکز معدل ط و ما ی تعدیل معدل و ه ل ی مرکز مقوم
ط ح ا مو بعد ابعد ح ا ل شا تقویم محقق بنصف النهار مقدم بر ولادت
د با ل ط ما مرکز بنصف النهار مو خر از ولادت ط ط ط ک ط ط تعدیل الایام
ح ع کو مرکز معدل ط ح و ل تعدیل ح ه ح ح مرکز مقوم ط ا
ز ق ح بعد ابعد ح ا ل ح و تقویم محقق مو خر ح ط ل ط که تهنتی

ح ما لح نصف النهار موقوف مه ما لح پس ساعات بعد از آن [illegible] در یکدیگر ضرب
کردیم حاصل الضرب این نه لد نو بر یکدیگر قسمت کردیم خارج قسمت این ید ی نه
در یکدیگر ضرب کردیم حاصل باقی این ح ح کط این نیز هم آفتاب باید در حین
تحصیل تعدیل اجزاء ساعات حقیقی روز موقوف بر دو ... این نه د ط جبل
آفتاب این ه ا لد ساعت نصف النهار موقوف این ـلو از یکدیگر تفریق کردیم
شد ساعات اللیل این ا د ا
استخراج طالع مسعود بحسب ساعات
تحصیل تعدیل ساعات بعد از نصف النهار موقوف تا حین تحصیل که تحویل این ب ا
در اجزاء حقیقی ضرب کردیم حاصل الضرب را بر پنج از نصف النهار موقوف تا
حین تحصیل این ا د مه مبسوط کردیم آنرا این صد مه مطالع
جزو آفتاب بفلک مستقیم محسوب از اول الحمل این قا ـ ع را از این نقصان
کردیم باقی ماند مطالع طالع اسعد این شمول نه در جدول مطالع البروج
بعرض بلد منسوب کردیم بیرون آمد طالع مسعود این با لد نو باز همین مطالع را
در جدول مطالع البروج بفلک مستقیم محسوب از اول الحمل منسوب کردیم [illegible]
عاشر فرخنده این ح لد لی یط چون در زمان ولادت آلات رصدی
حاضر نبود جمعی که حاضر بودند بسبب تحصیل وقت فرمودند پس تحقیق درجه
طالع و عاشر کردن واجب بود الا بجز بادارات میسر نشود و بمدار
بسیار رفت و آنکه مشتمل است و مشهور بود از بطلمیوس حکیم است و به تحقیق

از بر

از نمودار هرمس حکیم که نمودار دیگر نمودار بزرگ است خوانند و آن
بعد از عمل تسییرات معلوم توان کرد و آن چنان است که وقایع و حوادث بزرگ که در
مدت عمر حادث شونده همه اگر به نسبت با تسییرات موافق نیست درجه طالع درست
بوده باشد و اگر خلاف این است از عمل تعدیل حادثات را معلوم کرده
بعد از آن درجه طالع تعیین کنند اما نمودار بطلمیوس حکیم فایده این
نمودار آن است که درجه و دقیقه از اوتاد طالع مساوی شود به کوکبی که در
برج مقدم مستولی باشد چنانچه بطلمیوس در کتاب ثمرة الفلک در کلمه سی و ششم با این
عبارت فی نحو المستولی علی مکان الاجتماع فی مثل درجه و دقیقه فی اوتاد الطالع
مولود کل کائن فی ذلک الاجتماع من الاشخاص الانسیه و کذلک الاستقبال بنا
بر این در این مولود مسعود نظر کردیم استقبال بوده است واجب نمود جزو استقبال
معلوم کردیم بوده ه کط و بیت عطارد شرف عطارد حد زحل بیت عطارد
در میان زهره دارد چنان قمر ارباب بیت است د ه ح مستولی بر این جزو عطارد
تقویم عطارد در زمان تحویل ولادت عمل کردیم بوده این ا کز ل ز ب
به درجه عاشر بین درجه عاشر مثل درجه تقویم عطارد کردیم که ه کو نط مطالع سمت
فلک مستقیم محسوب از اول الحمل گرفتیم بوده است شنه مط در جدول مطالع البروج
بلد منسوب کردیم تا طالع مسعود که به این نمودار این است ا کو مه اسخ ان

در جدول طالع نمودار هرمس حکیم و هو ادریس علیه السلام اصل در بن نمودار آنست که مکث
مولود در مشیمه معلوم کنند که چند ماهست زیرا که مدت مکث مولود در رحم مادر بسبب
اشخاص مختلف است چنانچه بعضی در حدود نه ماه و بعضی در حدود یازده ماه یا کمتر یا
بیشتر و بعضی در حدود هفت ماه اما حکم اکثر در حدود نه ماه میشود بجهة این در کتب
نجوم ذکر مولود نه ماهه کرده‌اند و باقی را فرو گذاشته اند اما اگر اتفاقا در بعضی اوقات
بخلاف این حال واقع شود از منجم فوت کرده و خطا در احکام و اعمال واقع شود پس از جهت
تحقیق مکث کردن و آن چنانست که یک سال شمسی بعینه از ولادت و یکی المستوی قبل از ولادت قمر
را معلوم کنند تا موضع قمر بیک سال مذکور موضوع معلوم شود آنگاه نظر کنند اگر قمر ماضی و مقبل
به نسبت قمر ولادت بود مولود نه ماه در بطن ام بوده است و اگر تربیع قمر ولادت
باشد مولود در مدت نه ماه و شش روز در شکم مادر بوده است و اگر یکی ناظر بود تربیع قمر ولادت
به نسبت و دیگری ساقط مکث مولود قریب به نه ماه بود و اگر آن دو قمر هیچ یک به قمر
ولادت بر یک جا بوده باشد و دیگری به نسبت او یا قمر ماضی به تربیع قمر ولادت
باشد و قمر مستقبل مقابله او مولود هفت ماهه است بنا بر این مقدمات در این مولود
مسعود مواضع قمرین را استخراج کردیم موضع قمر ماضی بیک سال پیش از ولادت این
نه درجه و موضع قمر ولادت این یا دلو و موضع قمر یک سال پس از ولادت
این دلو. چون هر دو به نسبت قمر ولادت اند مولود نه ماه در بطن ام بوده
بر وفق آنکه اگر قمر در حالت طالع مکث مولود در قمری باشد در
موالید نه ماهه و اگر فوق الارض بود کمتر و اگر تحت الارض بود بیشتر و غایت

/ زیاده /

زیاده و نقصان نیم دور قمر بحث و چون مکث معلوم شود بآن مقدار از تاریخ
ولادت باز پس روند و وقت سقوط نطفه بدست آورند و در آن وقت
تقویم قمر استخراج کنند که محل قمر مسقط طالع ولادت است و موضع قمر در زمان
ولادت طالع مسقط و این نمودار ربوحی والهام ثابت شده و این را اصح
نمودارات خوانند و بحث این نمودار دالیس و دوریئوس مصری و دیگر
حکما اتفاق کرده اند و هرمس صاحب نمودار رکنی بسکه منسوب باوست
یعنی که بطلمیوس دیگر این نمودار کرده و بطلمیوس در کتاب ثمرة الحکمة
در کلمه نهاده و سوم باین عبارت آورده که موضع القمر المولد هو جزء الطالع
فی الفلک فی مسقط النطفة وموضع قمر فی مسقط النطفة هو جزء الطالع عند الولادة
بنابرین واجب شد که تقویم قمر در زمان تخمین استخراج کردن تقویم بمقتضاء الفار تقدیم آید
یاد کن بعض الزمان مرغوب این باب [illegible] بهشتی این بدل در باغ عتیه ضرب کردیم
حاصل الضرب الله کو [illegible] که قسمت کردیم حاصل قسمت این ولد نقار تقویم
موضع نقصان کردیم باقی این ماند [illegible] و این تقویم قمر در زمان تخمین تشریف چنانکه
جزء طالع وقت الارض لیه معلوم کردیم که مکث مولود در بطن ام نیز از مکث اوسط است
بعد یافتن درجه طالع وقت تقسیم [illegible] در جدول کسر و سطانم معلوم کردیم

بیرون آمد ایام در ساعات و دقایق ۱۰ ۸ فرض بین شش ساعت بر یکشنبه از دو دم ثوانی د ع عـ از

تاریخ ولادت

شهر شریور روز یکشنبه کا ربیع الثانی سنه ۹۱۹ هجری موافق

هشتم خرداد ماه روز سنه ۹۲۲ ملاحظه آبان ماه قدیم سنه ۸۹۲ یزدجردی مطابق

هفدهم تیر ماه جلالی سنه ۴۳۶ یکشنبه حضر موضع قمر و در وقت برج طلوع میکرد معلوم میشود

که سقوط نقطه بت بعد تقویم آفتاب در زمین نصف النهار آسمان گرد شد این

د ... را به دلیل معلوم که قمر میلادی برج طلوع میکرد و مطالع نظیر جزو آفتاب در

نصف النهار سقوط نقطه فلک مستقیم ابتدا از اول حدی گرفتیم بود د حا از مطالع

قمر میلادی که بعد سقوط نقطه آفتاب نقصان کردیم باقی ماند دایرا این طلوع که از وقت رسیدن

آفتاب بر نصف اللیل ماضی با حکام سقط الماء و جزو ایراد را با فواید که عت حقیقی این شبانه روز

کرده بود ۵۰ که قمر یکم جا بود ساعات عامه که که در به ساعت تقویم قمر آنجا کردیم به

صورت که قمر نصف النهار جمعه که ربیع الثانی از ربا حد به قمر قمری بود به ماه ... و در روز

شنبه کا ماه مذکور بود ان ۸ نو ... در ساعات که از که

استخراج کرده بودیم این ... ضرب کردیم حاصل شد ۱۵ ... بر که ... دم

حاصل ... از تقویم موخر کرده ... نوع کردیم ساعات سقوط از ... نیمه

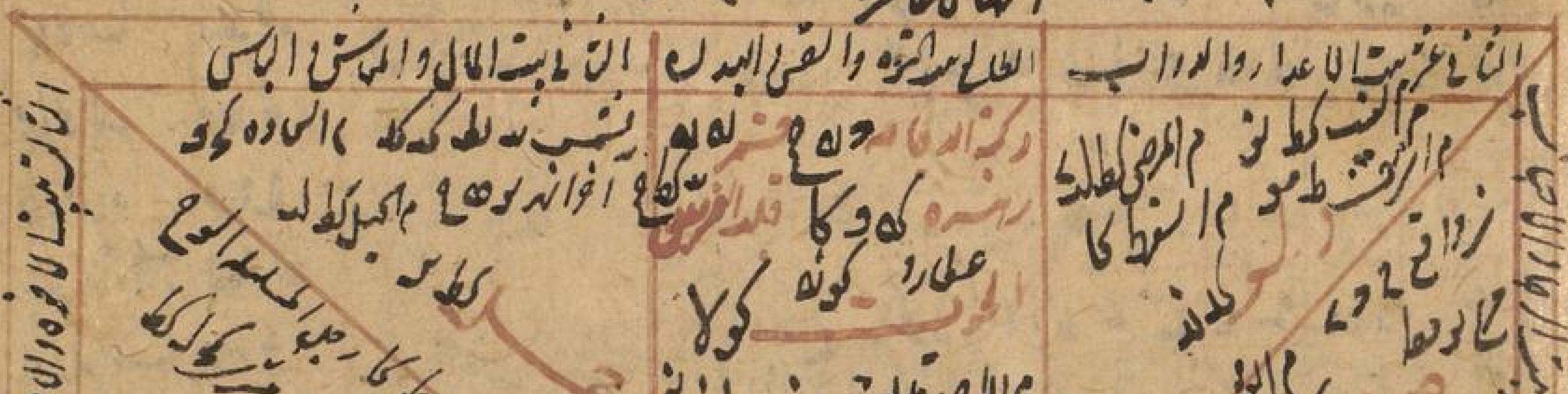
حد بعد باقی با ... که و ابن ... و این ... دار ...

ادیم

درجه طالع نمودار مانت اما مصری و هو یوسف العزیز علیه السلام ابن حکیم فرموده که همیشه درجه
طالع صحیح ما بین نمودار هرمس حکیم و بطلمیوس حکیم ایشان باشد بنا بر قول این حکیم طالع
کب نمودار هرمس ماکو لط کد و کب نمودار بطلمیوس ماکو ید تفاوت
این که نا نصف کردیم کا ین ح ما لط بر اقل افزودیم و از اکثر نقصان کردیم
حاصل کیم طالع صحیح معدل ابن ماکو لو ما استخراج تسویه البیوت بطریق مشهور
سدس تسوی النهار درجه طالع کط ه ه بر مطالع طالع صحیح که همان ابن شرف
افزودیم حاصل شد مطالع حادی عشر کر کر ه همین سدس بر مطالع [ثانی عشر] [حادی] عشر افزودیم
حاصل شد مطالع ثانی عشر ابن فو سحم سدس الدور بر مطالع ثانی عشر افزودیم حاصل شد
مطالع ثانی ابن حر لدم ثلث الدور بر مطالع حادی عشر افزودیم حاصل شد مطالع
ثالث ابن قمر کی د ه جمله مطالع بیوت را در جدول مطالع ارض [illegible] فلک مستقیم کرده
قمر اول الجدی منسوب کردیم بیرون آمد مرکز عاشر ابن ح کی نح و مرکز حادی عشر ابن
ط که کط و مرکز ثانی عشر ابن ے کد ند و مرکز ثانی ابن ء کط س و مرکز ثالث
ابن اکطم و باقی بیوت نظایر این خانها باشند بدرجات و دقایق التحویل
باشد از نصف النهار [illegible] طالع صحیح ببلد این
شعر [illegible] مطالع طالع [illegible] نصف النهار [illegible] فلک مستقیم کرده بجای اول الجدی این
تا کو مطالع بید از مطالع [illegible] نقصان کردیم حاصل شد دایره حقیقی ابن قحح نه

این را براجزاء حصه کلیه [illegible] کی قسمت کرده شد خارج قسمت این [illegible] و نه [illegible] این
ساعات بعد است از نصف النهار نو تا جزو ولادت مقرون بسعادت در این [illegible]
تقاویم کواکب و عقده تنین و سهام و دیگر اداه عمل کنم ان شاء الله الکریم استخراج تقویم
نیر اعظم بوقت ولادت همایون شی وسط ط و نه کی له تعدیل اول [illegible] ح ع کا
وسط معدل ط و نح یه و تعدیل ح ه کد ک وسط تقویم ط ه [illegible] لط بعد البعد
داله نحح تقویم محقق آفتاب ح [illegible] لط له کو استخراج تقویم کیوان بوقت
ولادت وسط ح کد نح ه تعدیل اول [illegible] خاصه [illegible] کط ل [illegible]
معدل [illegible] حصص کوا اختلاف ح له کو مضروب [illegible] کو تعدیل
ثانی [illegible] تعدیل معدل [illegible] وسط معدل [illegible] وسط تقویم [illegible]
بعد البعد [illegible] تقویم محقق زحل بوقت ولادت [illegible] تقویم مشتری
در حیز مطلوب و استخراج آن وسط [illegible] تعدیل اول ط لد ا خاصه [illegible]
خاصه معدل [illegible] حصص [illegible] اختلاف [illegible] مضروب [illegible]
تعدیل ثانی [illegible] تعدیل معدل [illegible] وسط معدل [illegible] وسط تقویم [illegible]
[illegible] بعد البعد [illegible] تقویم محقق مشتری [illegible] استخراج تقویم بهرام
وسط [illegible] تعدیل اول [illegible] خاصه [illegible] خاصه معدل [illegible] وسط
مقوم [illegible] بعد البعد [illegible] تقویم محقق مریخ بوقت ولادت با سعادت

ابن طالع کہ استخراج تقویم نامہ کرط ابدہ و تعدیل اول حاصل کو حاصہ
کہ م اخاصہ معدلہ لطہ کہ صہ غ لطب ط تعدیل ثانی باقی لطہ
تعدیل معدلہ حرکت کرقدوم کہ کابہ ابدہ ملکدر تقویم محقق عطارد کو
ولادت ماکہ استخراجی بر جزو در خیر طلوع نیر اکبر حرکت کہ فقہ تعدیل
اول خاصہ ا ه . مط خاصہ معدلہ صف ف ب تعدیل
ثانی تعدیل معدل وسط وسط معدل تعدیل الایام تقویم فلک
الحامل م حو ز ہر حقہ الرضی تعدیل ثالث تقویم فلک فلک متثل با
ه عد نظا این تقویم قمر در خیر مولود مسعود با تقویمہ البروت ثابتہ دم نمودار ثابت کہ کهام حمام
انتہائی عاشرہ



السهام	
م الامر	[illegible]
م الست	[illegible]
م الكسل	[illegible]
م التفاوت	[illegible]
م النطق والنقل	[illegible]
م التزويج	[illegible]
م عواقب الامور	[illegible]
م اكابر السلطان	[illegible]
م الاعداء	[illegible]
م الولد	[illegible]
م الاخوة	[illegible]
م موت الاب	[illegible]
م الموت	[illegible]
م الثمرة	[illegible]
م النجح والفوز	[illegible]
م الامراض	[illegible]
م السفر	[illegible]
م الرزق	[illegible]
م الصلاح	[illegible]
م العبيد	[illegible]
م الاصدقاء	[illegible]
م المال	[illegible]
م العقوبات	[illegible]
م النقد	[illegible]
م الغيب	[illegible]

الكواكب	مواضع	[illegible]
شمس	[illegible]	[illegible]
زحل	[illegible]	[illegible]
مشتري	[illegible]	[illegible]
زهرة	[illegible]	[illegible]
عطارد	[illegible]	[illegible]
قمر	[illegible]	[illegible]
الجوزهر	[illegible]	[illegible]
	[illegible]	[illegible]
م السعادة	[illegible]	[illegible]
ونقده	[illegible]	[illegible]

الطالع	[illegible]	[illegible]
الثاني	[illegible]	[illegible]
الثالث	[illegible]	[illegible]
الرابع	[illegible]	[illegible]
الخامس	[illegible]	[illegible]
السادس	[illegible]	[illegible]
السابع	[illegible]	[illegible]
الثامن	[illegible]	[illegible]
التاسع	[illegible]	[illegible]
العاشر	[illegible]	[illegible]
الحادي عشر	[illegible]	[illegible]
الثاني عشر	[illegible]	[illegible]

بعد از تصحیح درجه طالع و سایر دوایر اثنی عشر و تحقیق مواقع کواکب سیاره و ثابته و
تدقیق قوت و ضعف آن و تعیین مواضع سهام و مستولی بر هر موقع هر کدام از اهم
مهمات و اعظم مرام تحقیق کمیت و توضیح کیفیت عمر است و احوال آن عمر
توان داد و قرار هر کار و نزدیک عقلای محقق و حکمای مدقق روشن است که
معرفت احوال موجودات موقوف بر کمیت اعمار مخلوقات است غیر از حضرت
مبدع مکونات و مخترع ماهیات جل و علا هیچ احدی را حاصل نیست و مفتاح این
گنجینه و مقفل این خزینه بدست هیچ فردی از افراد کاینات نداده و تحدید را
مستورات این معانی را بر کسی منکشف نساخته اما فرقه از انبیاء عظام و طایفه
از اصفیای کرام علیهم الصلوة والسلام بطریق آثار وحی و انوار الهام نشئه
از احوال اعمار مخلوقات معلوم شده و حکمای سلف که تلامذه ایشان
بوده اند بنا بر حسب رهنمونی ارباب این فن راز برای وقوف از معنی طولانی یافته
اصلی چند وضع نموده اند که از انجا استنباط بعضی احوال اعمار و کیفیت
آن اطوار بطریق ظن و تخمین حاصل میتوان کرد و متاخران و منجمان هر زمان
تتبع آن اطوار و اقتفاء آن آثار نموده از مبادی عالیه استدلال بر حال
اجسام سفلیه کرده اند و بر طوالع موالید نشئه از احکام جاری داشته اند
و گفته اند که اصول معرفت اعمار و کیفیت اطوار دو دلیلست که بعبارت حکماء
یونان یکی را هیلاج گویند و آن بمثابه رحمت و دیگری را کدخداه

خوانند و آن دلیل بیرون برین و بعضی بعکس این فرموده اند و این اصح قولین است
چرا که اگر هیلاجی بود که اورا کدخداه نباشد بمجرد بدنی برین بر درج و
هیلاج برین اصلست اول آفتاب که ینبوع قوت حیوانیست و مایه زندگانی
است دوم قمرست که چشمه قوت طبیعی و مایه کون و فسادست ثالث
و رابع نتایج این هر دو و آنچه مقدم و سهم السعادتست و خامس درجه طالع
که مولد روح آدمیانست بدان سبب که درجه طالع متحقق شد و اوتاد و مواضع کواکب
اگر طالع روز باشد اول بآفتاب نظر کنند اگر در طالع و دیگر اوتاد و ۱۱ و ۵ و ۲ و
و ۸ و ۹ بود شایسته باشد به هیلاجیت و آفتاب در نهم و قمر در سوم به هیلاجیت
شایسته تر است و در دوم و سوم شرط کنند که برج مذکر و قمر را برج
مونث و اگر درین خانها نبود نظر بقمر کنند اگر او نیز درین خانها باشد به هیلاجیت
شایسته بود والا ترک او نیز کنند و به نتایج هر دو بنگرند اگر طالع روزی یا شبی
اجتماعی بود اول بجزو نظر کنند اگر در اوتاد و مایل الاوتاد بود به هیلاجی شایسته
بود دیگر بسهم السعادة نظر کنند اگر او نیز در اوتاد یا مایل الاوتاد بود هیلاج
باشد اما اگر طالع استقبالی بود روزی یا شبی اول به سهم نظر کنند دیگر با
بجزو نظر کنند و اگر نه ازین و این هردو نتیجه بهیلاجیت بر درجه طالع ثابت شود
که او بطبع هیلاجست اما در طالع شبی قمر را بر شمس مقدم دارند اما قول ذو
رینوس آنست که آفتاب در خانه هفتم شاید که هیلاج باشد و اگر برج مونث

بود و دوازدهم شش یا اگر برنه مذکر برشت لیکن زنانه لیکن هیلاج از دو وجه
باشد یکی بمواضع دوم بکدخداه اگر هیلاج بموضع شایسته نیست چون او را کدخداه
نباشد او هم چون بدنی باشد بی روح از برای حقیقت هیلاج و کدخداه بر دو چیز
در صورت طالع جهت بقای مولود و کدخداه کوکبی مستولیست بر موضع هیلاج
انظار باب حظوظ و بعضی کرچه اتصال مجملی نیز روا داشته اند اما اگر شمس یا قمر
بهیلاجیت سزاوار شوند و در خانه شرف خود باشند اول بر ایشان باشند بکدخدائی
اما وقتی که در صورت طالع هر پنج هیلاج موجود باشند بموضع و کدخداه بی حکم رای
نهند که از همه قویتر باشند بمجلی و کدخداه او را اگر نه و کثرت هیلاجات دلیل
کثرت حیات نفس و سلامتی فراوانی و بسیاری کدخداه دلیل طول عمر است و کثرت بنا
بر این منهاج مولود مسعود نظر کردیم لیلی و استقبال کلی اول نظر بر قمر کردیم یافتیم
در برج طالع در نوبت هیلاج است و چون در پایان درجه ثلثه و نه بعد خود است
پس خود کدخداه نیست دیگر بشمس نظر کردیم او در دوم طالع هیلاج نیست و در برج
شرف رونده بدرجه شرف هیلاج نیست و هم خود کدخداه و سهم السعاده هم در شرفست
هم هیلاج نیست و چون کدخداه و دیگر نظر در جزو مقدم کردیم هیلاج نیست چه درو نه
نسبت هیلاج نیست و عطارد کدخداه دیگر بدرجه طالع نظر کردیم هیلاج است
چون در غایت ... و در سه کدخداه دارد اول زهره که صاحب شرفست
و بدرجه شرف و بیت دیگر مشتری که از جانب ... و نه ناظر است دیگر قمر که از بیت

عاشر ناظر است و در شرف خود است و در غایت قوت پس در خط این سه طالع پس بیش از

و بدلیلی هست که کدخداه و بوجهی که کدخداه و دیگران نیز یکی است و هم قوی حال و دلیل که

بر قوت حالت و بسیاری عیش و طول عمر و تحصیلها و قرب جمیع مقاصد و مطالب و اعادی

دین و دولت ظاهر است و مایه بود و باقی حقایق اهل نفاق و اتفاق قطعی حالی و قوت

رسیدن تیر است او له طالع همایون است بمواضع مطلوبه که چون قسم یکی از همین

و کدخداه است مسعود که آثار آن سعادت ظاهر گردد و اگر نحسی با انقطاعی رسد

دیگر همین جا قوی حال که مضرت کمتر رساند و اهل این صناعت را در مقدار عمر

دو طریقست یکی آنکه اعتبار عطیه کدخداه کنند و دیگر آنکه رجوع با تیسیر هیلاج

که خداه کنند و بنده هر دو را بیان کنم اگر قصد رجوع است این است که بر ضمایر انوار

مخفی نماند که هر کوکبی را چهار عطیه است عظمی و کبری و وسطی و صغری اما عظمی در دو تنها

و تنها بکار دارند و باقی را در حوالیه و کدخداه و عطایای عمر کوکب چنانکه

خود دهد چنانکه اگر بر حقیقت وتد بود سالهای کبری خود عطیه دهد و اگر بر خفیت

مایل الوتد بود سالهای وسطی خود عطیه دهد و اگر بر حقیقت زایل الوتد بود عطیه صغری

دهد و اگر بعد از کدخداه ناظر بود از درجه وتد سالهای صغری خود زیادت کند در

عطیه و اگر از درجه مایل الوتد بود نصف آن عطیه خود زیادت کند و اگر از درجه

زایل الوتد ناظر بود ثلث عطیه صغری خود زیادت کند و بعضی حکما گفته اند اگر

آن سعد از وتد ناظر بود سالهای صغری خود زیادت کند و اگر در مایل الوتد بود

و ماه زیادت کند و اگر در زایل الوتد می‌بود سال روز زیادت کند و نیز چنین
اگر ناظر باشند بکدخداه موجودت زیادت گشته در عطیه چنانکه گفتیم و بنظر عداوت
همان نسبت کم کنند از عطیه کدخدا و اگر کسی بعداوت نکرد بکدخدا از وتدی
سالهای صغرای خفی نقصان کنه از عطیه کدخدا بها انیست که در سهام گفته شد اما سال
بنجاه موجودت نه چیزی بیفزاید و نه نقصان کند و اگر کدخدا قوی حال باشد مولود
خوش خلق و بار جهت و فراخ روزی باشد و اگر ضعیف حال باشد مولود نزار و بیمار ناکه
واندوهگین و کم تربیت و بی‌دولت باشد و اگر کدخدا محترق باشد یکدخدا رشاید نگردد زمانی
یا در شرف خود و سعود نظر و ناظر عقد تیس دوازده سال بیفزاید و یکاجو در راس بیفزاید
و ذنب یکاجو و سهم السعاده سال بیفزاید و این همه بجا بوده باشند و چنین عطیه بیفزاید
رسیدن تیر هیلاج به ثوابت در آوار و عمر عطیه از انصاف و اثلاث و دو ثلث
و ربع آن قاطع نیز نشر ند ارباب این فن تواطع را مراتب است اول قارنه و مقابله
نحوس و تربیعات عطارد منحوس و نیز این بجا بوده نجوم هرین و از ثوابت
قلب العقرب و قلب الاسد و عین الثور و منکب الیمنی و راس الغول و بعد از آن کواکب سحابی
چنین راس الجبار و نال الثوله و معظم الثریا مطلقه و عین الرامی و بعد از آن باقی
کواکب کشی [illegible] چون فرق الثریا و رکبة الرامی و مقدم الشعری [illegible] اکمه تمالی و
بیمجر [illegible] ربع و درجه عارب [illegible] و حاشیه [illegible] و اتصال کدخدا و نحوس خاصه که

که از حد کسی کند و آن به تربیع و درجه هبوط و هیلاج و تسییر هیلاج بطالع افق
حادث او باید کرد و هر درجه سالی و هر دقیقه را ششی روز گیرند اکنون اخذ عطیه
سه اصغر که او کدخداه اولست جز در طالع مسعود نباشد کردیم زهره را یافتیم مابین
زایل وتد پس عطیه او مابین صغری وکبری است و تحقیق آن جز باربعه اعداد متناسبه
نمیشود که از چهار عدد متناسبت که یکی مجهول است و سه معلوم آن مجهول را چگونه
معلوم توان کرد چنانکه در صورت مابین وتد و زایل الوتد معلوم و مابین عطیه
صغری وکبری معلوم و بعد زهره از درجه زایل یا وتد هر کدام عمل کنند معلوم
ازین سه که معلومست عطیه زهره که بسبب موضع اوست مجهولست معلوم توان
کرد چنانچه عمل کرده میشود بعد زهره از درجه وتد این اکه کا مابین الدرجتین
این لا لو اول نام کردیم و مابین العطیتین این عد ح این را دوم نام
کردیم آنجا طرف مجهولست پس ثالث که بعد زهره است از وتد در دوم که
مابین العطیتین است ضرب کردیم حاصل این اهه نه این را بر اول
که مابین الدرجتین است قسمت کردیم حاصل قسمت تعدیل عطیه این ح عط و این را
از عطیه کبری زهره نقصان کردیم حاصل عطیه سنه زهره بسبب موضع او این
ع ، حد و این هشتاد و هشت سال شمسی و دو ماه و یکروز است به تقریب چون
مشتری که صاحب طالع لامع است و صاحب کدخدای دارد در زایل وتد است

عطیه مشتری

موقوف

موقوف داشتیم و شروع در تحقیق عطیه نیر اعظم کردیم استخراج عطیه آفتاب که طولانی
تقویمش بوقت ولادت ح مو ما بین وتد و مایل الوتد پس عطیه او ما بین کبری و
وسطی پس عطیه کبری شمس این فک ح عطیه وسطی این سط ل ما بین العطیتین
این ه ل مرکز وتد این ا کو ل مرکز مایل الوتد این م کط و ما بین المرکزین
این کد ل بعد شمس از درجه وتد این ه ید ط در ما بین العطیتین ضرب کردیم
شد این د ع ط ل بر ما بین المرکزین قسمت کردیم خارج قسمت این کد کد له از عطیه
کبری نقصان کردیم باقی این صه لو و این نود و پنج سال شمسی و هشت ماه و دوازده
روز بود که حساب استخراج عطیه مشتری که او صاحب طالع اسد و کدخدا است تقویم او
در زمان میلاد و منتقل بعادات که این ا ح ل لط ما بین مایل الوتد و زایل الوتد
که آن دوم و سوم است پس عطیه او عطیه وسطی و صغری پس درجه مایل الوتد این ح که ر درجه زایل
الوتد این ا کط م ما بین الدرجتین این ا ح که عطیه وسطی مشتری این د له
عطیه صغری مشتری این له ح ما بین العطیتین این لد ل بعد مشتری از درجه مایل الوتد
این لد لد در ما بین العطیتین ضرب کردیم حاصل آمد این ح ما ح بر ما بین
الدرجتین قسمت کردیم خارج قسمت این ح ح بر عطیه وسطی مشتری افزودیم حاصل آمد این
ع ا و این چهل و هشت سال شمسی هفت ماه هده روز بود استخراج عطیه مریخ
که کدخدای سهم السعاده است بسبب موضعش چون ما بین وتد و مایل وتدست

پس عطیه او ما بین کبری و وسطی بود عطیه کبری عط ح عطیه وسطی ه ل ما بین العطیتین این
ل ل نود یعنی ما بین ط لو ح ل در ما بین العطیتین ضرب کردیم تا این د ن ح و بر ما بین
المرکزین قسمت کردیم تا خارج قسمت این ل ح و بر عطیه وسطی افزودیم حاصل شد
این ل ن ح و این عطیه معدل تحویل است این بود و دقیقه و سال شمسی دیگر یا ماه
دوازده روز و شش ساعت بر تقریب حصه زیادتی مشتری تا برج بود
او در زمان ولادت این ا ح لا چون مشتری ما بین مایل الوتد و زایل الوتد است
پس حصه او ما بین ثلث عطیه صغری و ثلث صغری خود بود ثلث عطیه مشتری
لح ح ثلث عطیه صغری مشتری د ح ما بین العطیتین ک ح ما بین الدرجتین
این ا ح بعد مشتری از درجه مایل الوتد لا لا و در ما بین العطیتین
ضرب کردیم شد این ح ن و بر ما بین الدرجتین قسمت کردیم شد این ح
ن ل بر ثلث عطیه صغری مشتری افزودیم حاصل گشت این ح ن له بر عطیه
افزودیم شد مجموع این سه ح ه و این نقصان سال کمتر [illegible] ده
روز دیگر والله اعلم

والحکم

[illegible] مرکزین ما بین المرکزین [illegible] ما بین [illegible]
ل ک ه ک ما [illegible]
ک ه ح [illegible]
[illegible] نصف [illegible]

اما در جایی که بیابان آنرا جاها خواهند و آنند رجای نشیبه کسی و تاریکی و ازان
هر بابه کردن اما در حمل از برج درجات پنج است و ما لو ا کط و در ثور چهار است
نه ع کد که جوزا پنج است ... لد کو ل و در سرطان نیز پنج است
د کج کو ل و در اسد هفت است و له ه ر کو ا و در سنبله شش است
ح د ر کا که و در میزان چهار است ا د و ل و در عقرب پنج است
ل ح کج کط و در قوس شش است د ... ه کد ل و در جدی شش است
ر کب کط ا و در دلو پنج است ا ... ا کط و در حوت پنج است
د ط کد ک ا این هر جا که ... در این ... ضعیف ... و ... در ...
دلیل بود بر ... عرض ... دلیل بود بر ... عارض ...

فصل در ... اگر خواهند ... هر سال ... راند ... درجات ...
... ۲ درجه و ... هر روز پنج دقیقه ... انتهای طالع ...
ابتدای ... انتهاء ... درجه کنند ... طالع اصل ... اگر ده درجه ... از حمل
... ده درجه ... انتها کنند ...
... را انتها طلب دارند ... ابتدا کنند ... رجای دیگر ...

در عمل تیر نسخ

انتهاء او از درجه او ابتداء تیر گیرند اگر خواهند که بهر حال که برج با انتهاء برج طلب کنند بی جدول
بسی انتهاء قمر بود هر روز پنج دقیقه بر درجه او می افزایند تا هر ماه دو درجه و بیست و هشت دقیقه
رانده باشند تا تمام سال را سی درجه رانده باشند و نگاه دارند تا به وقت این تیر با ۱۹ ام با شعاع
سعود و نحوس میرسد از اصل بی این تیر را نیز جدولی در ده اند از یکروز تا تمام یکسال تا حصه ماه و روز
بردارند و بر برج انتهاء زیاده میکنند چندان سال و ماه و روز که خواهند **فصل** در شکوه ریاوی
را تیر وسط خوانند و او در هر سالی سیزده برج راند هر رجابی تو و هر یکماه یک برج و دو درجه
سه دقیقه و هر یکروز یک درجه و چهار دقیقه تا تمام سالی را دوازده برج اصلی قطع کند و یک برج
انتهاء بر هم دلائل اصلی گذشته و در ابتداء سال آینده باز تیر رسیده باول دقیقه برج انتهاء سال
آینده بی این تیر را جدولی آورده اند از یکروز تا تمام سیزده ماه تا حصه ماه و روز از او بر گیرند
و بر درجه برج زیاده کنند چندان روز که خواهند **فصل** در تیر اصغر او را تیر نوحی
خوانند هر روز سیزده درجه و سی و پنج دقیقه رانند بترتیب ۱۲ ماه سیزده برج دیگر رانده بود
و از درجه برج انتهاء طالع ابتداء کنند اما بسبب برج او چندان اعتماد نیست که بکار اگر در
کار داشته اند والله اعلم **فصل** در تیر طالع تحویل سال که چیلطا سیر آفتاب هر روز
پنجاه و نه دقیقه و هشت ثانیه و هر ۹ ۲ درجه و ۴۳ دقیقه و ۲۰ ثانیه تمام سالی تمام ۱۲
فصل برج دلائل طالع اصلی و دلائل تحویل گذشته است و تجربه اولی رسیده والله اعلم

در همهٔ تسییرات اگر جایی اتفاق افتد بیان اعمال که درین فن واجب باشد از آنجمله که تعدیل
کردن و تبدیل در عمل تسییر از یک برج بسبب اختلاف مطالعات جزو دران و در تقسیط هر مطالع
موافق آنکه تعدیل کردن در مطالع حقیقی بیان آمده است تمام اعمال تسییرات داده ایم تمامها

فصل در اقسام تسییرات عمل تسییرات دشوار ترین عملها است و درین صنعت اصل است
قاعده که بطلمیوس نهاده است و امی ... احکام در دیگر آورده اند و اساس تسییر موهوم است
ذکر تسییر هوا آنست که توهم حرکت نقطه دلیلست (دلایل) از طالع در رسیدن او بموضع [illegible] ظاهر شدن
جزو دیگر و بفعل آمدن قوت بهر نسبت فاعل جز در عمل و قرب است معلوم کردن او دشوار است
و انتها و اعمال او نیست در احکام پس تسییرات منقسم است بر پنج قسم اول تسییر اعظم است که او را
~~هر سالی شمسی یک درجه مطلع نهند پس او را دار به اول تسییر اعظم است که او را هر سالی شمسی یک درجه مطالع نهند~~
بی‌انتها و بیایان [illegible] و آنچه دلایل اصلی اند این تسییر استعمال کنند دوم تسییر اکبر است
که او را هر یک سال یک برج تمام نهند و او را تسییر سنوی خوانند پس بر دوازده انتها عادت این تسییر سوم
تسییر اوسط است که او را در یک سال سیزده برج را نهند و او را تسییر [illegible] خوانند پس بر [illegible]
انتها [illegible] و تسییر [illegible] چهارم تسییر اصغر است که او را هر ماهی سیزده برج را نهند و [illegible] و او را
تسییر یومی خوانند پس بر سیزده انتها هر روزه بین تسییر در عمل زنند پنجم تسییر [illegible] که او [illegible]
وسط آفتاب را نهند هر یک سال دوازده برج و بعضی گفته اند که او را [illegible] حرکت [illegible]
رانند بر وسط شمسی اما بر قول اول اعتماد [illegible] است [illegible] تسییرات [illegible] **فصل**

دیگر مواضع مخوف اصلی و فرعی نیر اعظم جهة حوادث عمر و حوادث مولود زمینه بر آن سبب که چون نیر دلیل
شعاع یا بحرم سعد یا نحسی اتصالی کند از نیر اعظم کند در مولود و اگر نیر دلیل عمر شعاع یا به نحسی رسد هم قطع
بود خاصه که صاحب طالع در اصل ضعیف افتاده بود یا عقیله عمر با فواره لیکن اما اگر در آن افتاده کدخدا
عارضه مزمن گذرنده خاصه کدخدا دلیل دیگر از قوا باشند یکی جهت که تیر کردن دلیل عمر مواضع مخوف
و تسیرات دادن او در برج با مدت زمینه آن تسیر به موضعی معلوم گردد اما مواضع مخوف بر دو قسم اند
یکی اصلی و دوم فرعی اما مواضع اصلی آن بود و شش است هر یکی از نسبت تقابلات در طالع
عرضی و موضع ذنب و ابدا اگر با یکیه تا آنجه ماطعنه و نزدیک افتاده باشند و سماجات و موضع عطارد
و اگر نحسی مزمن یا در برج نحسی لیکن یا در تربیع و مقابله نحسی باشد و تربیع و مقابله عطارد و درجه
طالع اجتماع یا استقبال متقدم بر مولود و فرو متقدم و تربیع آفتاب و درجه هفتم طالع لیکن و عدد
نحسی و موضع سهم الموت و درجه هشتم این همه ماطعنه که چون تیر دلیل عمر به این موضع رسد خوف
قطع عمر بود اما آنچه فرعی اند اینها اند اگر بعد از ولادت اتفاق افتند و آن قران نحسین است و قوی
قران می سده نحسین با ذنب و رسیدن ماه و شمس و عطارد یا ذنب که گفته اند و طالع اجتماع و
یا استقبال متقدم بر تحویل سال مولود و تحویل برج انتها و صاحب دو اخترات اثنان دهم
الموت تحویل طالع اینست مواضع مخوف **فصل** در گرفتن سهام و بعد دلایل از اوتاد و جهه
راند نیر اعظم نیر اعظم که راند شود برد طالع برج با آن برج که چار ده را اثر کند یا دلیل را که
بر جای وسه کنند برج یا آن لیکن که دلیل حیات و وجود برج او را اثر کند پس اگر جهت دلیل را اثر

کنند

کنند که میان دو وتد بعد او را حاصل کنند تبدیل کردن مطالع ادبان عاشر بعد از آن وتد و
عمل آن که بگیرند که دلیل میان کدام دو وتد است اگر میان عاشر و طالع است مطالع درجه عاشر
بگیرند و بخط استوا از اول حمل و از مطالع خط استوا موضع دلیل کوکب کم کنند آنچه ماند بعد
آن دلیل بعد از وتد عاشر است آن را با جزو ساعات دلیل قسمت کنند آنچه بیرون آید ساعات بعد آن دلیل
بعد از وتد عاشر و آن عاشر سوم بعد آن را از سی کم کنند باقی ساعات بعد بود از دلیل
تا وتد طالع اما اگر دلیل میان ربع بعد که در میان رابع است نیز از وتد رابع تا سابع
مطالع وتد رابع آن را با جزو ساعات نظیر موضع دلیل قسمت کنند آنچه بیرون آید ساعات
بعد دلیل بعد از وتد رابع و آن را از سی کم کنند ساعات بعد ماند از دلیل تا وتد سابع
اما اگر دلیل میان طالع و رابع بعد مطالع درجه طالع بگیرند به بلد و از مطالع دلیل ساکن
دیگر به بلد کم کنند آنچه ماند بعد بعد از درجه طالع تا دلیل و آن را با جزو ساعات نظیر دلیل قسمت
کنند آنچه بیرون آید ساعات بعد دلیل بعد از وتد طالع تا دلیل اما اگر دلیل میان سابع و عاشر
بین مطالع نظیر وتد سابع بگیرند نیز مطالع طالع ساعات جزو دلیل قسمت کنند آنچه بیرون
آید ساعات بعد دلیل باشد بر وتد سابع مثلا طالع ثور یکشنبه بر یح سابع او
عقرب بر یط عاشر او د دلیل در بعد لط کو میان سابع و عاشر مطالع طالع
ببلد ما لد کا از مطالع نظیر دلیل ببلد که هست جدی صد ط کم کردیم باقی ماند
سا ع و این بعد دلیل است تا وتد سابع این را با جزو ساعات جزو دلیل قسمت

کرده ۲۷ کهت چندین ســـ ل بیرون آمد چندین ی نه و این ساعات بعد است از دلیل ثانی

و حساب سیر ربع دیگر همچنین است **فصل** در تسییر او تا دا ربع با دلیل که برخلاف توالی بود که

هر سال یکدرجه مطلوب ما هر پنج دقیقه هر شش روز یکدقیقه تسویت بیابد و این تسییر و معلوم شود که

نامعلوم خبر خواهد که تسییر اعظم کشته وتد طالع را تا دلیلی که بر درجه طالع است نامعلوم

کرد که این تسییر بکجا رسیده است پس فرو تسییر همچو حساب استوائی تا رسیده است نامعلوم و وجه عمل

آنست که بگیرند حصه سالها و روزها انچه بر مولود گذشته است و بر مطالع طالع افزایند

و از مطالع زاید نام نهند و قوس او بگیرند بمطالع بلد آنچه حاصل آید موضع تسییر درجه طالع

بود در آن روز بنظر او موضع تسییر وتد همچنین پس موضع تسییر کرما معلوم بود معلوم

گشت اما اگر کوکبی را خواهند که در بین وتد بود و او را عوض بین واجب کند دانستن درجه طلوع

او و مطالع آن درجه گرفتن و اگر کوکب بر درجه غارب بود واجب کند درجه غروب او را دانستن

و مطالع آن درجه گرفتن و عمل کردن و اگر کوکبی کنانند که بر وتد غارب بود درجه ممر او با بیرون

آوردن و مطالع آن درجه گرفتن و اگر بر وتد رابع بود مطالع نظیر آن بگیرند اما اگر

این تسییر درجه غارب بود همچنان حصه سالها بر ماه و روز بر مطالع غارب افزایند و قوس

او بگیرند بمطالع خط استوا از اول الحمل آنچه حاصل آید آنچه حاصل آید موضع وتد غارب بود

نظیر او موضع تسییر وتد رابع بود و اگر سالها بر مطالع طالع افزوده باشند آنرا الحق کنند در جدول

مطالع بخط استوا از اول الجدی موضع تسییر وتد غارب بود نظیر او وتد رابع بود **فصل**

در تسییر او تا رابعه

در تیرا

در تسییر جزو مسئول بجزو مسئول چون خواهند که وتدی را با دلیلی را تسییر کنند که معلوم شود
بجرم نمودار یا کی با نسبت عمرکه آن نیز معلوم بنج جان آنند وتد عرضی دارد درین عمل آن کند تا مدت
رسیدن تسییر آن وتد با دلیلی دیگر بدان دلیل معلوم شود و وجه عمل آنست که اگر درجه طالع
با دلیلی دیگر را تسییر کنند بگیرند مطالع ببلد و او را اول نام کنند و مطالع جزو دیگر که تسییر
بدو میرسند بگیرند به بلد و آنرا ثانی نام کنند ما بین دو مطالع مانند هر درجه از و سالی حساب کنند
درجه ای هر [illegible] دقیقه [illegible] شش روز [illegible] دقیقه تقریبا آنچه حاصل آید مدت رسیدن تسییر اول بعد دلیل
ثانی اگر این عمل کوکبی را کنند که عرض دارد درجه طلوعی بدانند چنانکه گفته شد اما اگر وتد
سابع با دلیلی دیگر را تسییر کنند که میان سابع و [illegible] نظیر آن وتد با مطالع درجه
غروب آنکوکب که عرض دارد بگیرند به بلد و آن ثانی [illegible] مطالع [illegible] بگیرند به بلد و آن اول
پس اول را از ثانی کم کنند آنچه ماند قسمت بالا و ماه و روز به هند مدت رسیدن تسییر دلیل اول
بدوم هر درجه سالی اما اگر وتد عاشر را تسییر کنند تا دلیل را که بر این وتد بعد جزو معلوم بگیرند
مطالع وتد با درجه ممر بخط استوا و آن اول [illegible] و مطالع آنجزو که مطالع بدو میرسند هم بخط استوا
و آن ثانی را معلوم کرده اما اگر وتد رابع را با دلیلی را که میان وتد افتاده بعد تسییر کنند
بجزوی که خواهیم مطالع وتد بگیرند بخط استوا و آن اول [illegible] و مطالع آنجزو دیگر بگیرند بخط
استوا و اول را از ثانی کم کنند مدت رسیدن تسییر بدان جزو دیگر معلوم گردد اما در
همه در فصلها ذکر انحراف مطالع صحیح پس اگر بدین عمل تحقیق کنند و قانون را نگاه

دارند با به که آن شرایط بکار آرند والا طریق عام همینست که مشهور شده است مثال چو دو عاشر

این ز ه و این دلیست دو بدل ثانی این با کد میان عاشر و طالع و هر دو چو

صعود هست پس مطالع اول بخط استوا شد کا از مطالع ثانی کم هست این شرط ج

کم کردیم ماند این حد نط که تفاضل است و این مدت چهل سال و چهار سال و یازده ماه

و هیجده روز تقریب بغیر اعتد تسییر در هر عاشر به این چو خواهند دیدن و طریق چهارم

ونه است و اسم اسم **فصل** در تسییر هیلاج با کدخداه باد دلیلی دیگر آنچه میان طالع

در رابع بیج چون خواهند که تسییر دلیلی کنند میان طالع و رابع بجهت تعدیل بجوازده طالع بدلیل

دوم که هم در این ربع افتاده هر شرطی آنست که ساعات بعد دلیل اول به اهند چنانکه گفته شد بعضی

دیگر به مطالع دلیل اول بلد و بخط استوا تفضل بردارند و آنرا ضرب کنند در ساعات بعد از ده

طالع و ضرب در پانزده شش قسمت کنند آنچه بیرون آید تعدیل گویند پس اگر تفضل مطالع بلد را

بیش بود از وی کم کنند و اگر تفضل مطالع خط استوا بیش تعدیل بر مطالع بلد افزایند تا در

هر حال مطالع بلد معدل گردد که بر همین نحو دلیل این مطالع را اول نام نهند باز

مطالع دلیل دوم بگیرند بخط استوا و تفضل به نهند و هم در آن ساعات بعد ضرب

کنند و بر شش قسمت کنند تعدیل حاصل آید پس اگر تفضل مطالع بلد را بیش تعدیل از وی کم کنند و

اگر مطالع خط استوا بیش بر مطالع بلد افزایند در هر دو عمل مطالع بلد معدل گردد پس

مطالع معدل نام را از مطالع بلد کرده دوم نام او نه کم کنند آنچه ماند تسییر آن تسییر به

هر درجه سالی و هر دقیقه ماهی و هر دقیقه شش روز پس حصه سال و ماه و روز به هند تا

معلوم گردد که دلیل اولی به دلیل دوم کی رسد مدت عمر اگر دو دلیل میان ساعات و عاشر

باشند

بستند مطالع نظیر هر یکی ببلد و خط استوا بگیرند و فضل میان هر دو بدانند و در ساعات تعدیل ازده
سابع ضرب کنند و بر شصت قسمت کنند تعدیل حاصل آید پس اگر مطالع بلد فضل دارد تعدیل از دیگر
کنند و اگر مطالع خط استوا فضل دارد بر مطالع بلد افزایند تا مطالع بلد معدل گردد که بـ
موضع دلیل و یا هر دو مطالع نظیر در بین تمیز عمل کنند و مطالع نظیر معدل بلد که اول تمام ازو
از مطالع نظیر معدل کرده و تمام دارد کم کنند آنچه باقی ماند درجهٔ تسییر بود بحسب آن
مدت تسییر دلیل اول بود دوم رتبه اگر دلیل میان تیر و دلو افتاده باشد و آنرا دلیل که تسییر میدهد
بیرون آنهم دران ربع که بگیرند مطالع دلیل بخط استوا و بلد و فضل میان هر دو بدانیم از درساعات
تبه ازده تعدیل ضرب کنند و بر شصت قسمت کنند آنچه بیرون آید تعدیل است پس اگر فضل مطالع
بخط استوا باشد تعدیل از دیگر کنند و اگر فضل مطالع بلد باشد تعدیل بر مطالع خط استوا افزایند
تا هر دو مطالع خط استوا معدل گردد که بموضع او باز مطالع دلیل دوم بگیرند بخط استوا
و بلد و فضل بدانیم و هم دران ساعات بلد ضرب کنند و بر شصت قسمت کنند تعدیل حاصل آید از مطالع خط استوا کم کنند
یا بر او افزایند تا مطالع استوا دلیل دوم معدل گردد پس مطالع معدل اول که بخط استوا از مطالع معدل دوم بخط
استوا کم کنند آنچه باقی ماند درجهٔ تسییر بود بحساب هر درجه یکسال و ماه و روز بدانند آن مدت رسیدن تسییر او
دلیل اول بدلیل دوم اما اگر هر دو دلیل میان سابع و رابع افتد بگیرند مطالع نظیر هر یکی بگیرند بخط
استوا و بلد و فضل بدانند و آنرا در ساعات تبه ازده رابع ضرب کنند و بر شصت قسمت کنند تعدیل
حاصل آید آنرا از مطالع نظیر خط استوا کم کنند یا بر او افزایند چنانکه گفته شده است و باز دلیل

دوم همین عمل کنند و مطالع نظیر معدل کبط استوا که اول نام او است از مطالع نظیر معدل کبط استوا
که نام او دوم است کم کنند آنچه باقی ماند درجات سیر کبیسه حصه سال و ماه و روز به مهندای
مدت سیر دلیل اول کبیسه بدلیل دوم مثال ماهی اینب و تدعاشر ۰۰۷ موضع
رسیده مثال این مارحب موضع دلیل دوم این ع کله ساعات کبیسه دلیل اول از دهم عاشر
این ح ح ا و هر دو دلیل میان عاشر مطالع اند کی مطالع دلیل اول کبط استوا این سمح مدلو
ببلد این سلعه فضل این ۰ ع ر از مطالع ببلد کی این را در ساعات کبیسه ضرب کرده کی
کنند مضروب این طه ع بر شصت قسمت کرده آمد کنند خارج قسمت چندین ا ل ر
و این تعدیل کبیسه چون فضل مطالع بلد را تعدیل بر مطالع خط استوا افزوده گشت مطالع
خط استوا معدل این شن له و این مطالع معدل دلیل اولست کی ببر موضع اول کبط استوا
اما مطالع دوم کبط استوا این کلصله ص و ببلد این و ح ر فضل این ۱ ه ۱ از مطالع خط
استوا این را هم در ساعات کبیسه ضرب کرده کی مضروب این یو که یو و این را بر شصت قسمت
کرده کی بیرون آمد این ۰ لد و این تعدیل اولست چون فضل مطالع خط استوا را کم نمودیم
از و کم کردیم باقی ماند چندین ٤ یا ما و این مطالع معدل دلیل دوم است کی ببر موضع او کبط استوا
پس مطالع معدل او کبط استوا از مطالع معدل او کبط استوا کم کرده کی باقی ماند چندین
۵ لمب و این درجات حصه سال و ماه و روز داده کی که ۲۸ سال ٤ ماه ۷ ه ۰
۵ روز بتقریب سیر دلیل اول بموضع دلیل دوم خواهد رسید و در هر چهار ربع بطریق
عمل همینست اما جدولی آورده کی حصه این سیر را در دول رانده از یکروز تا ۱۸۵

روزرا

روز حصه ساعات بمجبر در وقت مطلوب چنانکه خواهند از سال و ماه و آن
قاعده را نگاه دارند و با خانه ذیل جمع مینمایند ابن الشاطر اعمال نیرات عظمی والله اعلم

جدول حصه شهور و ایام مع نیرات

حصه روزها و ساعتها از نیرات اعظم که از یک روز به مطلق ... کرد لا اکثر بیان شده است

ساعات			نف	قن	نک	صه	سه	له	ج	
سه / قه			قه / سه	قه / سه	قه / سه	قه / سه	قه / سه	قه / ثنه	قه / ثنه	
ا	ج / ا		كد كد	كد ج	لط	لد مه	ا / لد	نو / ط	د / ج	ا
ب	ا		ند	ب	لط	ن	لد	د / ب	ه / ب	ب
ج	.		لد	[illegible]	ع	د	له	ا / له	[illegible]	ج
د	.		له د	كح	[illegible]	نو	كا	كه	لم	د
ه	ج		كم	ع	كد	كو	لا	له	لط	ه
و	و		[illegible]	سا	لد	كو	ما	هه	مط	و
ز	و			سا	ب	مح	ه	نه	لط	ز
ح	ج / و			سح	نر	نو	ج	ه	ط / ا	ح
ط	ج / ى			نر	كا	و	ب	نه	لط	ط
ى	ى			كو	[illegible]	نو	ع	كد	كط	ى
يا	ج / ه			[illegible]	كى	كو	لم	لد	لط	يا
يب	ه			كر	لم	له	لم	مط	ع	يب
يج	ه			لا	ما	هه	ه	ند	ا	يج
يد	[illegible]			[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	يد
يه	[illegible]			[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	يه
يو	[illegible]			[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	يو
يز	[illegible]			[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	يز
يح	[illegible]			[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	يح
يط	[illegible]			[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	يط
ك	[illegible]			[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	ك
كا	[illegible]			[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	كا
كب	[illegible]			[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	كب
كج	[illegible]			[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	كج
كد	[illegible]			[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	كد
				[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
				[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
				[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
				[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

جدول تسییر سنوی وشهری وحصه‌ها

حصه روزهای تسییر سنوی		حصه شهور تسییر سنوی		حصه روزهای تسییر شهری		حصه شهور تسییر شهری	
ایام	درج	شهور	درج	ایام	درج	شهور	درج
ا	ج ه	ا	ج ٠ ل	ا	ج ا ی	ا	ا ٠ ح
ب	ح	ب	ی نی	ب	ج سه	ب	٠ ی ه
ج	یه	ج	د کد	ج	ی نو	ج	ه ی ط
د	ج که	د	ط نب	د	ه کا	د	ی سب ط
ه	ل	ه	سو	ه	و لو	ه	ه ز ی
و	لح	و	لو	و	ز نو	و	و سه لط
ز	لط	ز	ز لو	ز	ج ط لو	ز	ز لد کد
ح	مط	ح	لط مد	ح	ح نو	ح	ح لو کو
ط	نط	ط	کب مب	ط	سه ط	ط	ط کب کط
ی	ج نط	ی	کد ز	ی	یا نب	ی	ی نو له
یا	ا ی	یا	کـ ح	یا	یب لب	یا	یا کد له
یب	ی	یب	ج لط لو	یب	ید نو	یب	ج ج ج
یج	لد	یج	ا ج ج	یج	یه ن		
ید	ا لط			ید	ید لط		
یه	کط			یه	یط ز		
یو	[illegible]			یو	یح کب		
یز	لد			یز	کا کد		
یح	لط			یح	کب کو		
یط	[illegible]			یط	کد لد		
ک	[illegible]			ک	که لط		
کا	ا [illegible]			کا	کو [illegible]		
کب	[illegible]			کب	کز [illegible]		
کج	ا [illegible]			کج	کح [illegible]		
کد	[illegible]			کد	ج کط [illegible]		
که	[illegible]			که	ج لط [illegible]		
کو	[illegible]			کو	ا ج نط		
کز	[illegible]			کز	ا ٠ ح		
کح	[illegible]						
کط	[illegible]						
ل	٠ ح						

نیز در [illegible]

ندارم هیچ کس و نه توشه را، بجز لا تقنطوا من رحمة الله
هر که خواند خط را، والدین طلب آمرزش
کنند را

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

زایچه طالع تحویل واصله در سال ۴۸ ناقصه شمسی از سنه هجری چهارشنبه ۲۳ ماه جمادی الثانی سنه ۱۰۴۷ هجریه

به تیامن ایام عزت و شادمانی و ترادف اوان مسرت و کامرانی در آمدن سال فرخنده

مآل طالع تحویل سال ۴۸ ناقصه شمسی از بندگان صاحب آیات الفتح والاقبال مامن ابایت

المجد والاجلال لازال مرتقیا الی ذروة الکمال میرزا محلص حسین طول الله عمره وزاد

صعوده بمنه وکرمه بعد از مرور ح هشت ساعت و دوازده دقیقه از روز چهارشنبه

۲۳ ماه جمادی الاخر سنه ۱۰۴۷ موافق ۲۶ ابانماه جلالی سنه ۵۵۵ مصادف غره کانون

الآخر ماه رومی سنه ۱۹۴۹ مطابق ۲۶ فروردینماه قدیمی سنه ۱۰۰۶ و زایچه طالع تحویل سال

مبارک مع تقادیم کواکب و سهمات در ذیل مسطور است با فی مولد مبارک دار السلطنه

بی و الامان محروسه معموره صفاهان حرسها الله عن النوائب الزمان که طول او لست

از جزایر خالدات فی م و آن قوسی بود از منطقه البروج و عرض اوست له که

از معدل النهار بجانب شمال استخراج نموده چنانکه در زایچه ثبت یافت اما رصد

ولادت سعادت مصیر جهان بخر نموده که چون این مولود مسعود از کتم عدم قدم بصحرای

وجود نهاد و عالم کون فساد را بنور حضور خویش مشرف و مزین فرمود مانده بود از

آخر شب دوشنبه چهار گهری که عبارت از یک ساعت و سی و شش دقیقه مستویه باشد و دیگر نیز

باشد از شب مذکور ح دوازده ساعت و صفر دقیقه مستویه ۱۵ ماه محرم الحرام سنه ۹۹۹

هجریه نبویه و زایچه طالع اصلی در ذیل کتاب مسطور است و در نزد ارباب این علوم

معروف و مشهور است که طالع اصلی هر انسان از طالع مسقط النطفه و سعادت و نحوست ال

دقر

وقت تاثیر نفس بشر است و بدین زمان آورند حدیث نبوی را که السعید من سعد فی بطن امه
والشقی من شقی فی بطن امه پس اولی آن بود که طالع مسقط الما معلوم کنیم و اعتماد استادان
درین باب بر قول بطلمیوس بشر است که موضع القمر فی المولد هو جزو الطالع من الفلک
فی مسقط النطفه و موضع القمر هو جزو الطالع مع الولاده پس باید که مکث
مکث جنین در بطن ام معلوم شود چون در وقت ولادت موضع قمر فوق الارض
بود قریب بمرکز سابع معلوم شد که جنین مکث اقل کرده باشد است رنطه
و بعد قمر از مرکز سابع گرفتیم بود کدم و بر سه قسمت کردیم بر آمد ۱۰ اه این را
بر مکث اقل افزودیم شد مکث معدل رسایه از از تاریخ ولادت نقصان
کردیم بر آمد روز شنبه نوزدهم ماه ربیع الآخر سنه ۹۹۸ موافق سیزدهم شباط
رومی و چون قمر در میلاد از افق در طلوع میکرد معلوم شد که مسقط الما روز
بوده پس مطالع تقویم آفتاب مسقط الما گرفتیم بود سنا و مطالع قمر ولادت
ببلد که بود مح تفاوت ما بین المطالعین کو ما و این را بر ه قسمت
کردیم بر آمد امو مله این را از نصف النهار آن روز کم بوده له نقصان کردیم باقی
ماند حد نو این ساعت روز اجتماع ابوین باشد و تقویم قمر درین روز برآوردیم
بود و کط ۷ نزدیک درجه طالع ولادت بود و بعد قمر از مرکز سابع که بود
کدم باز این بعد از جدول قمر صحیح بر گرفتیم بود وع از قمر مقوم ولادت
نقصان کردیم باقی ماند ده م این درجه طالع بود با این نمودار و تفاوت
مطالعین گرفتیم بود کدا تنصیف کردیم شد ط این را بر تقویم مسقط افزودیم شد

مرکز سابع نبود ا قمر غایب در تحت الارض بود به که درجه و هم رفته
مرکز سابع را از درجه دود نقصه قمر برفتم باقی ماند کدم و این کدم
بعد قمر است از مرکز سابع

د اکط موافق درجه طالع اصل باشد درین باب اهم امور و اعظم ابواب
تحقیق هیلاج و کدخدا است و بار دانستن مقادیر عطایات والموذج حال حیاة و
بقای موالید ازان استدلال میکنند و تحقیق ان حکم نمیتوان کرد پس درین طالع
از پنج هیلاج ستة قمر و نحسی و جزو استقبال و جزو طالع و کدخدا درین هیلاجات
قمر و زهره و مشتری و مریخ و اعتماد بر عطیه قمر است زیرا که هم کدخدا بود و هم منیر
موضع اکه د مابین الوتد و مایل الوتد پس عطیه او ما بین عطیه کبرا و وسطی باشد
عطیه کبرا قح و عطیه وسطی لط ل مابین عطیتین سج ل و درجه وتد ا ا ٠
و درجه مایل الوتد ٠ ح مابین الدرجتین ا ا بعد قمر از وتد کد م این را در
مابین عطیتین ضرب کردیم حاصل الضرب ح ا ط م ح واین را بما بین الوتدین
قسمت کردیم خارج قسمت کر له کر واین بیست و هفت سال و شش ماه و چهارده
روز و هفده ساعت باشد این را از عطیه کبرای قمر نقصان کردیم باقی ماند فه ه له د
هشتاد و سال و پنجاه و یازده روز و هفت ساعت و عطیهای کدخدایان دیگر بسیار
کم اند مقدار ده یا دوازده باشد استخراج روشن نیرات د لای تاریخ ولادت
سنه ۹۶۹ تامه یزدجردی مرفوعات ال له ه و سنه ۹۹۸ تامه عربیه مرفو
عاتش لا له ر و له از اول محرم سنه ۹۹۹ تا خمسه هجریه شد جمله مرفوعات
عربیه ال له له تفاوت مابین التاریخین د و تاریخ وقت تحویل سنه ۱۰۰۷
تامه یزدجردیه مرفوعاتش ا ه ح م و تاریخ سنه ۱۰۴۶ تامه عربیه مرفوعاتش ا ح ن ا
و افتاب بنقطه اصلی رسد د ط م در کح ماه جمید الاخره ۱۷۰ مرفوعاتش ۵

۰ ۵ این را با مرفوعات عربیه نامی جمع کردیم شد ا ح ح ل و روز کم از تاریخ
یزدجردیه بود و تفاوت مابین تاریخ ولادت و تاریخ تحویل از سالهای تامه شمسی
مکه م و این را برابر اکر او نا و اربع طالع باید افزود تا درجه تسییر بکجا رسیده است
معلوم کردد و این عمل تسییرات و انتهاات در سالهای مولود از طرف قرینت بطلیه
قمر معین و مرتب خواهد شد و در جدول ثبت کرده اید بر موجب دستور
استادان ماضی پس وتد طالع ولادت که بود د ا ۰ مطالع عنی ببلد د ی که
ما بین تاریخ ولادت و تاریخ تحویل که بود مکه م بر مطالع طالع افزودیم حاصل
امد د سو نا این را در جدول مطالع ببلد معکوس کردیم حاصل امد ٤ ٧ ث
معلوم شد که تسییر درجه طالع بدینجا رسیده درین مدت ۴۰۷ سال تام شمسی
و مرکز وتد عاشر ی د ه مطالع عنی بخط استوا ا ل ک ک با بین التاریخین بر آن افزودیم
حاصل آمد قبح نا و این را معکوس کردیم برامده ک ه و مرکز وتد سابع ا ا ـ

و شمسی بر ج بر آن افزودیم شد

مطالع عنی ببلد د مو کو و ما بین التاریخین بر آن افزودیم برامد د سو نا در جدول
مطالع معکوس کردیم ٤ ٧ ث نظیرش کرفتیم حاصل امد ٠ ٧ ند و مرکز وتد رابع
٧ ی ه مطالع عنی بخط استوا شن که با بین التاریخین بروی افزودیم برآمد شنج نا
معکوس کردیم حاصل امد ما ک ه و خواستیم که تسییرات و انتهاات را سال سال
مولود مبارک بطریق استادان مشروح باز نمائیم و دلایل و شواهد در قلم آوردیم
و در سالی که اقتضاء سعادت کند و سالی که ضعف نماید بیان سازیم جمع تحقیقات این حس

زنیف اعتماد کلی بر تسییرات و انتهاءات کرده اند و این را اصلی عظیم دانسته اند
و ترقی جاه و منزلت و رفعت و استغنا و فتوح و تغیر که در احوال و اوضاع انسان
و عالم که میشود از این تسییرات است که بدرجات سعد میرسد شخصی را از هبوط فلاکت
و خمول باوج سعادت و جاه و استغنا میرساند و چون درجات نحس میرسد شخصی را
از اوج سعادت بحضیض وبال می اندازد و این از کلیات این فن است و مبنی بر
تسییرات و انتقالات است و این تسییر را نیز قسم بود انتقال اول از حد سعد
بود بحد سعد و این بهترین انتقالست و دلیل ازدیاد جاه و مال و انتظام امور
و انواع سعادات و عیش خوش و طول عمر و اگر این انتقال از درجه طالع بود دلیل
صحت بدن و اعتدال مزاج و طبیعت مایل بحرارت و وفور نشاط و قوت و رفاهیت
و تحصیل علوم دینی و استیلا بر قومی و حکومت و مجالست با وزرا و امرا و ائمه و قضات
و مردم معروف و شهرت یافتن بنام نیکو و نمودن کرم و سلامتی قوتها و تغیر احوال
از حالی بحال نیکوتر و اگر این انتقال از درجه عاشر بود دلالت رفعت و قدر و منزلت و صحبت
ملوک و حجاب و دوستی با علما و زهاد و پوشیده داشتن اسرار و قبولیت خداوند
دولت و تقاضای عملی نافع و استقامت جاه و میل بامور دینی و اگر درین وقت
شخصی معطل بود افتتاح شغلی نیکو کند و اگر از اکابر و ارباب مناصب بود
بود مقرب سلاطین و بالتفات شاهانه مخصوص گردد و اگر این انتقال از درجه رابع
بود دلیل افزونی اسباب و املاک و معموری جا و حسن معیشت و مال و زراعت و عمارت و نیکی

عواقب امور و حصول فواید و راحت تمام ازین مر بود و اگر این انتقال از درجه سابع
بود دلیل الفت و موافقت باشد با زوجه و اتحاد و محبت جانبین و داد و ستد و مالی
بی رنج و امن از مخالفان و ضدان اما انتقال دوم از حد نحس بحد نحس بود و حکمش
بر عکس اول بود و این انتقال مکدر حالست و انواع ملال و تعویق در کارها و دشواری
حرکات و خستگی و ضعف بدن پدید آورد اما انتقال سوم از حد عطارد بحد سعد و دلیل
بود بر آنکه شخص از درجه وسط و مرتبه وسطی ترقی کند بمرتبه عالی و رو نماید سعادات کلی
اما انتقال چهارم از حد عطارد بحد نحس بود و تاثیرش بر عکس سوم بود و دلیل
قبض طبیعت و سودا انگیزی و ضعف حال بود و بدخویی در مزاج و یبوست اما انتقال
پنجم از حد سعد بعطارد و دلیل فکرهای صواب و تدبیرات نیکو و تیزی ذهن
و تیز میل بعلوم و فنون و در علم و هنر بیفزاید و زیادتی مال و اسباب و نیکویی خلق
و حمیده خصال و اختلاط با ارباب فضل و کمال اما انتقال ششم از حد نحس بعطارد و این
دلیل نقصانی اعمال و اموال بود و اثر تاثیرش بر عکس پنجم بود اما انتقال هفتم
از حد سعد بحد نحس و این انتقال بد باشد که احوال شخص از نیکی به بدی منتقل
شود و از سعادت بملال و پریشانی خاطر و کم همتی و میل مزاج بر برودت و امراض
مزمنه و لا یعلم الغیب الا الله چون این قانون معلوم شد لازم آن بود که حد اول
نیرات و انتهات را ثبت نمائیم اما بجهت عجالة الوقت در صفحات دیگر ثبت
کرده شود ان شاء الله تعالی و چون تصحیح اعمال درجه طالع از رف ضوابط نجومی انجم معهود است

چون سهامات و هیلاجات و کدخدا ات و نظرات و از باب مدرات
و قاسم و فردارات بطریق حکما سلف رح السدار و اجمهم پرداخته آمد باید که
احکامات این مقدمات مشروح و مبذول داشته چند باب از نفایس و لطایف
سرار مولفات و مصنفات ارباب این علم در قلم آوریم و طرفی بازنمودیم
که بعضی از تحقیق سوامرات و ذات بر عوارض و لواحق حکم لایق نبود و بعضی
از حکما حکم هر مولودی از طالع اغاز وجود او میکنند و اغاز وجود مولود اگرچه
زمان سقوط نطفه بود لیکن تحقیق دریافتن آن زمان در وضع منجم غایت متعذر است
اگرچه نمودار معلوم توان کردن ولیکن اعتماد را نشاید و طالع سقوط نطفه را بی
شبهه اثری بود وقتی که مولود در رحم باشد و چون موجود گشت از حالی بحالی دیگر
نقل کرد که از آن عظیم تر است پس حکم از آن بر خالست و برین نسبت پس شناختن
کیفیت حالات طالع ولادت مولود ضرور باشد پس واجب نمود که در احکام
طالع از طرف چند کلمه مشروح از نص کتاب ثمره و آن این فن بیان نمود امید که
موافق تقدیر سبحانی جل عظمته گردد و بنظر انکار ارباب حکمت قبول افتد ان شاء الله
و قاعده ارباب این فنون ایدهم الله آنست که اول شروع بر احوال ازواج
کنند و بر رای اصحاب فضل پوشیده نماند که بنای آفرینش انسان بر نعمت قوتست
هر قوتی بکوکبی منسوب چنانچه پیشوای اصحاب حکمت بطلمیوس در کتاب ثمره در
کلمه هشتاد و هشتم ذکر قوتها بدین عبارت بیان فرموده الشمس ینبوع القوة الجسمانیه

والم

و القمر ینبوع القوة الطبیعیة و زحل ینبوع القوة الماسکة و المشتری ینبوع القوة النامیة و المریخ ینبوع القوة
الغضبیة و الزهرة ینبوع القوة الشهوانیة و عطارد ینبوع القوة الفکریة و این هفت کوکب بر
آسمان بر مثال هفت حکیم اند و موالید ثلثه بقدر استعداد خود نصیبی برمیدارند و از
آن نصیب نشو و نما حاصل میکنند و تاثیرات ایشان در انسان ظاهرتر و قوی‌تر از
دیگر موالید است و مولود در استعداد قبولیت این قوتها در زمان ولادت
بحسب هیئات افلاک و اشکال کواکب و حالات هر یک و در آن زمان و تاثیرات
آن بمرور ایام بحسب ترتیب این اجرام از قوه بفعل می آید و هر یک در وقت
خویش از حیات و ممات و سعادت و شقاوت و خیر و شر و نفع و ضرر و
امثال این که از صفات خاص انسانست این قوتها است و این قوتها از اثر
انوار این هفت کواکب بزمان حق عز اسمه پس باید که در ابتدا احوال
احوال کواکب در قوت و ضعف و موافقت و مخالفت معلوم کنند و از آنجا
حالات مولود را از ضعف و قوتهای کواکب استدلال نمایند و هر اجرام
کوکب در حال ولادت قوی‌تر بود در مبداء آن حال در مولود از او زودتر
و اثر هر چه ضعیف‌تر بود اثر نحوست او ظاهرتر بحکم این مقدمات خواستیم که احکام
درات ابواب ارکانه و حواس ظاهر و باطن و قوای دیگر هر یک معلوم شود کلی
در زایچه طالع اصل نظر کردیم ضعیف و قوتهای کواکب و اصطلاحات و کدخدات
و سهمات و انتهاءات و تدبیر قاسم و فردارات و تسییرات او تا دار بر طالع

مسقط الماء استخراج نکرده بودند و بی این مذکورات استکتاب احکام پس متعذر بود
ضروره لازم آمد که بعضی ازان مقدمات عمل نموده احکام هر یک از ارواح یگانه
در حواسی مشغول باشیم ان شاء الله تعالی **مرتبه اول از ارواح یگانه** روح طبیعی است موضع او
در جگر است و ایشان را ازین قوه دلیل کنند بر آسایش نفس و اکل و شرب و تن آسانی
و فراغت و آرزو جستن و دراز نگاه داشتن این مرتبه و هر تعلق دارد بزرگ کتب ستاره
و قمر درین طالع اگر فی مسعود است و موضع او برج ثور و هم غیب بادی در خانه قمر
طالع در حد و وجه زحل و مستولی بر موضع وی زهره والعلم عند الله با دیگر دلایل
و شواهد دالست بر تندرستی و تن آسانی و فراغت از ایام جستن و عز و شرف
یافتن و حظوظ و نصرت و عواقب ستوده و بلند همتی و پاکی عادات و حسن
المنظر و پارسا و بکفایت بودن در کار دین و دنیا و طلب عدل و درستی
اما در صورتی معجب و منکر وجود رای بود و او را مرتبتی و منزلتی در میان قوم
خویش و ابنای جنس بود و در نزد سلاطین محترم و معروف بود و بحق کسی بخاطر
نیاورد **مرتبه دوم** روح حیوانی است و موضع او در دل است و انسان را
این دلیل کند بر غضب و شجاعت و تحمل و دریافتن هر چیزی و ترتیب کننده این
روح آفتاب است و بزرگ کتب مریخ موضع آفتاب و هم در زمان ولادت اگر ف
برج عقرب که وتد طالع بود به نسبت مریخ در وجه خود و حد مشتری و ارباب
مثلثات زهره و مریخ و قمر و مستولی بر موضع او مریخ و تربیع مشتری و سهم السلطان

افتتاح الاحکام ... الانام
مسموع مشهور که ابتدا از تقریر کلام هم و نتیجه
احکام عجائب ارباب ... مشتبه گشته است بر جواهر ارسطو
تحریر احکام بر شرح قوای ... ازانجا نزد ...
و باطن ... احکام ... نفس ... نیکو
انتقال ... از اول ... فعل ادمی است
در باب ... کمالات اوایل ... گوید
و بیان ... که بالقوه ... حد بحر ...
که الانسان حی ناطق مائت پس روح ... کانه بر
حیات و نطق و موت و بنابرین بیان از ... چهار قوت
قوت ... اما بنابر حیات او ... چهار قوت ... و روح
اول قوت طبیعی که سبب وجود موجودات است ... حرکت
قوت حیوانی که سبب فعل و انفعال موجودات ... چهارم
سوم قوت نفسانی که سبب بقاء موجودات ... منافع و
قوت عقلی که سبب ... قوت ... عقل
دفع مضار و بنابر نطق ... مستفاد و
غریزی خوانند که اصل نفس ناطقه ... معاد و بنای
که سبب تفکر ... طبیعت خوانند و آن
موت آدمی ... قوی سبعه
سبب ... و هر یک ازین ...
منسوبست بهر ... کتاب الثمره
الشمس ینبوع القوة الحیوانیة والقمر ینبوع القوة الطبیعیة
والمریخ ینبوع القوة الشهوانیة
والزهره ینبوع القوة الفکریة والذکریة
الغضبیة وعطارد ینبوع القوة ...
وزحل ینبوع القوة الماسکة
والمشتری ینبوع القوة النفسانیة

بابانی

بارع با دیگر دلایل و شواهد دلالت بر حصول قدر و منزلت و جاه و مرتبت و نزد سلاطین
و حکام و اهالی معروف بود و اسباب بزرگانه را دوست دارد و مجلس بزرگانه ملوکانه کند
و در اکثر امور دلیر و کارگذار بود و با مردمان مراعات نیکو کند و مطبوع عالم بود
و مایل بعلم کلام و نجوم و حکمت و ریاضیات و غنا و لهو و طرب و چون آفتاب صاحب [illegible] بود
عار نشمرد بسبب اعمال سلطانی او در انفاذ نفس نمایند و سالار قومی گردد و با بزرگان
دایم انجا الفت کند و سند و بخشاینده بر ضعیفان و زیردستان و بسیر و سواری
مایل بود و سخن نامعقول از هیچ کس نشنود و با دوستان نیکویی کند و چون مریخ
بتربیع عطارد داشت گاه گاه از قبل لشکریان خاطر متفکر گردد لیکن باسهل وجوه
بگذرد و متفکر بود در اکثر امورات کلی و جزوی مرتبه سوم روح انسانیست
که او را ناطقه خوانند و موضع او در دماغ است و انسان از حیوان بدین روح
ممتاز است فعل او ادراک علوم و حکمت و اکتساب سعادت اخروی
و جستن نجات از ضلالت و امثال آن و مدبر این قوت عطارد است
بشرکت زهره و سهم سعادت در این اصل بزرگ است که نتیجه نیرین است
و درجه طالع چون ازین سه موضع شریف حاصل آمد شریف بود و آدمی از آن اشرف
مخلوقات است و درین طالع موضع سهم سعادت در خانه ششم برج مملکت
و نیرین در اوتاد ند و عطارد در دوم خانه مشتری و در دوازدهم در خانه
خود و مریخ صاحب خانه هشتم و خداوند شرف آنجا نه آفتاب بتسدیس مریخ

بیان القوة الطبیعیة

[illegible]

بیان القوة الحیوانیة

[illegible]

و این مستولی بر موضع سهم الله اعلم باد دیگر دلایل شواهد داست که صاحب طالع فاضل
و دانا و حکیم نهاد و داننده علوم دقیق و خوشی اخلاق و متواضع و خردمند و هنر
دوست و راغب بخیرات و صدقات بود و از مردم اشراف و اصحاب دایم
مدد و معاونت یابد و عواقب امور مشکله او بخیر و خوبی گشاده گردد والله
اعلم بالصواب احکام حواس خمسه ظاهری حکمای قدما طلب را اهم
در احکام حواسی تصانیف بسیار جمع کرده اند و آنرا اعتبار تمام فرموده اند
و گفته اند که هر حاسه را از عالم علوی دو کوکب تربیت کنند و از کیفیت احوال
و اوضاع ان کواکب انجم مدلولست مذکور میشود حواس اول سمعست و تربیت
کننده آن از گوشی راست زحل و از گوش چپ مریخ و نظر کردیم
درین طالع زحل را یافتیم در هشتم قریب در برج سرطان و مریخ در
یازدهم برج سنبله مستولی بر جای وی عطارد دیگر یک زهره مدلولست
که این حاسه قوی و سالم بوند و لذة الحان و اصوات گاهی دریابند
اما گوشی چپ قوی تر و سالمتر بود از گوش راست زیرا که زحل در
وبالست و در خانه هشتم ساقط امکان که از گوش راست ضعفی مشاهده
شود و گاه گاه وجعی بظهور آید لیکن ایمن از فتور بود حاسه دوم بصر
و مربی او از اجرام علوی چشم راست شمس و چشم چپ قمر بود و شمس در وتد
طالع بقران مشتری و قمر در برج ثور خانه شرف خود مدلولست که چشم چپ دور

ودر سر بفضولات و حرکت و
و طلب
[illegible]

بین و هر دو قوی زند و سالم از فتور بکرم الله تعالی حاسه سوم شم
و مربی او زهره بتربیت مریخ در زهره در دوازدهم در میزان و مریخ در برج
سنبله بر تسدیس طالع دلیل بود بسلامتی قوت بوییدن و ایمن از زلات
و کمال قوت دماغ بود حاسه چهارم ذوق و مربی او عطارد است
بتربیت قمر و عطارد در دوم بتربیع مریخ و قمر در خانه شرف مدلول است
که این حاسه نیز بر کمال قوتست و مایل باطعمهای خوش مزه و معتدل بود و چون
مقابل زحل دارد گاهی بترشی و تیزی و تلخی رغبت نماید حاسه پنجم لمس
و مربی او قمر است بتربیت زحل و قمر در وتد و خانه شرف خود است
این حاسه نیز بر کمال قوتست اگرچه زحل در وبالست غم ندارد تا مدة
عمر سالم از نقصان و خلل بود انشاء الله تعالی و حواس خمسه باطنی
که تعلق بتجویف مغز دارد یکی وهم که مربی او مشتری بود دوم مصوره که مربی
او مریخ سوم متفکره که مربی او زهره چهارم حافظه که مربی او زحل پنجم
ذاکره که ناطقه خوانند مربی او عطارد و این همه حاسه از فتور و نقصان
ایمن باشند مگر قوت حافظه که زحل در وبالست و ساقط باشد که
گاه گاه ضعفی عارض گردد و از آن سبب نسیان روی نماید دلایل
عقلی دو قوت دیگر است در آدمی یکی عقل عملی عقل معاشی نیز خوانند
مربی او قمر شناخت نیکی از بدی و ظلم از عدل و امور دنیاوی
کدام بهتر است بد و تشخیص گردد دوم عقل نظری عقل غریزی نیز خوانند و مربی

[illegible marginal gloss, written diagonally] ... انتهی

او بحث ذات و صفات حق عز شانه و حقایق اشیا و معقولات بدو شناسند
و فرق میان حدوث و قدم کنند چون هر دو نیرین درین طالع مسعودند لکن
در وتد طالع و قمر در وتد منضم این را قوت عارضی نیز است این هر دو قوت
در مولود بغایت و نهایت لیکن عقل عملی از دیگر بیش کامل بود مولود در امور دنیاوی
زیرک و دانا و زود دارنده ناموس بود چون هر دو نیرین را استقبال است
گاهی باشد که کارها را بعنف سازد و در علم سیاست و حکومت بکمال بود
در اخلاق خلق مردم خوی اوست و اصل او سه قوتست قوت عقلی که مدبر او
عطارد بود و قوت غضبی که مربی او مریخ است و قوت شهوانی که مدبر آن زهره
و درین طالع عطارد در خانه دوم بتربیع مریخ و تسدیس زهره و مقابله زحل
دلایل اگر در برج ذو جسدین بود مدلولست که مولود رنگ آمیز و مصنع و
خوش سخن و الحان و لهو و طرب و مدح و ثنا دوست و زیرک باشد و فطن
و بی التفات بود و مایل نیرنجات و کیمیا و رسنده بغور معانی و داننده
علوم دقیق و نظر بامور دینی و خواهد که از هر صنعتی و علمی خبری بداند
و نیکو خواهی خلق کند و زینت ساختن بطریق عنف و گاه گاه بغضب
و غصه و لخت ولی و شیره کاری بر طبیعت استیلا کند لیکن زود مهربان
گردد **در صورت و فراخ** و استادان حکم آن از طبیعت منیر میکنند و درین
طالع خداوند مستولی ردی مریخ و مستولی بر موضع قمر زهره و زهره در برج
میزان و مریخ در سنبله در یازدهم و قمر در برج ثور که شرف خود است درین طالع

(قر)

قمر منیر بود مدلول است آنکه مولود سپید رنگ بود و بسبزی زند و خوب صورت
و نیکو منظر و خوش حرکات و پاکیزه اندام و سیاه چشم و موی و معتدل قامت
اگر چه طالع اول از حیث مریخ در فلک تیر و در بدزوده اقرب لیکن در فلک
اوج به نطاق دوم نزدیکتر است و بعضی از مجره در اول قرار گرفته دلیل بود که
مولود معتدل تن و معتدل قامت بود مزاجش میان سردی و گرمی با اعتدال
گراید و گاه گاه از طرف مریخ خشکی غلبه کند دارو ها و تراکیب معتدل
استعمال نماید تا موافق آید ان شاء الله تعالی **احکام صورت اثنی عشریه بطریق اجمال**
طالع همایون که بتن و جان و زندگی و ابتدا کارها تعلق دارد برج عقرب
صاحب طالع و حد و وجه و اثنا عشریه و مستولی بر طالع مریخ و ارباب مثلثات
مریخ و زهره و قمر و مریخ در برج سنبله متصل است بمشتری و تسدیس و تربیع عطارد و تثلیث
قمر و با دیگر دلایل و شواهد الله اعلم دال است که مولود مسعود و پاک نفس و معتدل
مزاج و میانه تن و نیکو سیرت و خوب طلعت و صحیح بدن و متناسب اعضا و نیکو
اخلاق و خوش صحبت و نیکوکار و برآرنده حاجات و جوینده الفت
و دوستی با اشراف و با اهل فضل و دانش و راغب بصحبت بزرگان و خوش محاوره
و شیرین سخن و خردمند و لطیف طبع و دراک و بدیهه گوی و حاضر جواب و
زود فهم و خرده دان و حیلت ساز بوجه احسن و چون مریخ با آفتاب ناظر است
مولود مظفر را بر اعدا و خصمان و قاهر و جمع آرنده لشکر ها و دلیر و سیاسی
و سلاح دوست و فیروز در جنگ و امر و نهی او در موقع بود و کرم بخیل و بجای

خود بود و چون مشتری در طالع است و مریخ و قمر ناظر مولود زیرک و دین دار و پاک
اعتقاد و امانت گذار و بزرگ منش و قوی رای و صاحب حسن و عالی قدر و
وفادار و حق گوی باشد و خشم گیرنده و انتقام جوینده و مشفق با دوستان
و کارکن و کارساز خلایق یا وزیر یا رسول یا نایب بزرگان یا رئیس پادشاه
بود و قوی و آسوده حال بود از اول عمر تا آخر عمر بدولت و عزت و فرخی گذراند
و بیشتر اوقات تندرست و سلامت بود و چون صاحب طالع بد و ناظر است
باید که پیشوای قوی گردد و اگر در وقت خود منجم بر افراز شود و در راه و رسم
بزرگی و آیین طریق پیشوائی نیکو بجا آورد و نام بزرگ از بود و خلایق بجان
راغب محبت او باشند و مطالب و مقاصد هر یک بملایم جان بتقدیم رسانند
و بتائید آسمانی و قوه و نصرت یزدانی موید و منصور بود و ذکاوت و صفا
طبیعت بر اسرار خبایا وقوف و اطلاع یابد و مدبر امور اعاظم و منتظم
مصالح باشد و مهمات سلاطین مشتوق باشد و با عمال و اشغال امور
عساکر و گاه گاه بر مزاج او اثر نفس غضب و قهر غالب شود و طریق عناد
و لجاج و تند خوئی را در وقت حاجت بظهور رساند اما زود ساکن
شود و این اوصاف و اوضاع محموده مذکوره و فور نشاط و قوت
رفاهیت فزاید و ترقی بود و بظهور رسد در سال چهل و هشتم اشد اگر
در سال پنجاهم در ترقی باشد تا بسال شصتم بعد از آن متوسط حال باشد تا بسال
هفتاد هم و بعد از سال هفتاد و یکم رسد دیگر بار با امور کلیات مشغول شود

و احوال

و احوال بنوعی مبدل گردد تا سال نود و دوم ایمن شود و از تمام مناحس و فراغ خاطر
بود و مایل بعبادات و خیرات و دلجوی همه اصحاب و حمایت یافتن از
جانب ملوک و تا آخر عمر بدولت و حرمت و رفعت مقرون بود خانه دوم
از طالع و آن تعلق بمال و معاش و اعوان و انصار و ارواح و برج دوم قوس
خداوندش و مستولی او وی و حد مشتری و وجه عطارد و ارباب مثلثات مشتری
و شمس و زحل و سهم المال و عطارد در وی و با دیگر دلایل و شواهد الله اعلم
دلالت بر کثرت مال و مکنت و کمال مروت و گشادگی ابواب معیشت
و جمع شدن اسباب و تجمل و زینت لباس و طلب حاصل آمد از اول عمر
تا آخر از عسرت و تنگدستی ایمن بود و روزها در تنعم و کامرانی و رفاهیت
خاطر و شادمانی گذرانند و از مال و معاش برخوردار باشد و اعوان و انصار
بسیار باشند و از امرا و اهل سلاح و اتراک و غیره در امور مداخل و مدد
و معاونت تمام و نصرت و مساعدت مشاهده افتد و همواره وظیفه
اخلاص و طریق اشفاق مسلوک و مرعی دارند و از ملوک و سلاطین حظی وافر
و نصیبی کامل یابند و دقایق مال انگیزی و انواع تدابیر تحصیل وجوهات
نیکو دانستن و اقامت مراسم مروت و اشاعت مبادی فتوت کوشیدن
و گاه باشد که آهستگی و کاهلی در کارها بر طبیعت او زیان کند اما عاقبت
کار او از اول بهتر شود و چون عطارد در زیر شعاع رخشت و گاهی باشد که خرجی چند

زیادتی واقع شود و مداخل کردی نماید از سبیل دلخواه بود اما سهل گذرد
و اکثر اوقات مداخل بیشتر از اخراجات بود و معیشت او بسبب علم و امارت
بود **خانه سوم** و آن تعلق بحال برادران و خواهران و متعلقان و سفرهای
قریب و تحویلات دارد و برج جدی است خداوند خانه و مستولی بر وی زحل و
ترکیبی و خداوند شرف مریخ و حد عطارد و وجه مشتری و ارباب مثلثات
قمر و زهره و مریخ بود و زحل در جوزا خانه ششم و مریخ بتسدیس او قریب
با دیگر دلایل و شواهد الله اعلم دلالت بر حسن حال اخوه و اخوات
و تزاید جاه و مرتبت ایشان و وفور عاطفت و عنایت و شفقت و مرحمت
صاحب طالع در حق این جماعه و بیشتر اوقات مراسم محبت و مودت
و جانبداری و رسانیدن راحت و منفعت میان همدیگر و همیشه مرعی و از
احوال برادران خرد نیکو بود و مولود حرکت و انتقال و سفر بسیار کند
و در مساحت با موسیقی و الحان دانسته باشد و چون درین خانه است
مدلولست که برادران و خواهران بسیار باشند **خانه چهارم**
و آن تعلق بپدر و املاک و اسباب و ضیاع و عقار و عواقب امور دارد
برج دلو است خداوند و مستولی بر وی زحل و حد عطارد و وجه زهره
و ارباب مثلثات عطارد و زحل و مشتری و زحل تثلیث وی با دیگر
دلایل و شواهد دلالت بر مبارکی و فرخندگی طلعت مولود از طرف مادر

و پدر بزرگوار در تربیت تمام با فتنی ازایشان و ترقی دولت و انتظام
امور جناب بزرگوار مخدومی و روی نمودن سعادتها و موهبتها و علامت
محبت و مودت و شفقتها درباره این قرة العین ثابت شد و کمال اخلاص
و طاعت و دلیری این فرزند جوان بخت و خردمند در خدمت الجناب و چون
سهم الضیاع و العقار در خانه حادی عشر است دلیل بر حصول ضیاع و املاک
ملکی که بنای مطبوع و مقام عالی احداث و انشا نماید و معروف و مشتهی
همت بر آبادانی و معموری عبادت خانه از اول طفولیت تا ایام کهولت
احوال مولود قوی تر بود و چون صاحب رابع در ربع رابع است مولود از وطن
اصلی دور افتد و در شهری ساکن گردد که بجهت ربعی که عطارد در آنجا بود
و عطارد در ربع جنوبی و شرقی بود و عواقب اکثر امورات صاحب
این طالع بسعادت و دولت مقرون بود که تسییر مرکز رابع در تسییر
سالها در حد سعود اند و سالهای وی از پنجاه و چهارم که انتقال از حد
نحس بمشتری میرسد تا سالها پنجاه و نهم که از مشتری بحد زهره انتقال کند
تا سال شصت و چهارم و در سال پنجم از حد زهره بعطارد تا سال هفتاد و
دوم و سال سوم بحد مریخ میرسد امور بتوسط حال تا سال هشتاد و یکم
بعد از آن انتقال از حد نحس بحد سعد میرسد بار دیگر ترقی کند و مرتبه
اعلا روی نماید و سعادت کلی تا آخر عمر و لا یعلم الغیب الا الله خانه
پنجم دال تعلق بفرزندان و خبرها خوش و شادیها و هدیها دارد و چون حرکت

خداوند شش مشتری و حد و صاحب شرف زهره و ارباب مثلثات مریخ
در زهره و قمر و مستولی بروی زهره و شریک شش مشتری و با دیگر دلایل شواهد
دالست بر وجود فرزندان از ذکور و اناث و احوال ایشان بغایت نیکو بود
چون صاحب پنجم در طالع است و صاحب ششم ناظر دلیل فرزندان مطیع و
امر پذیر بود و سازوار بود و باشد که بعضی فرزند از سرای و ضد متکار شود و اگر
فرزند نیز شش در سن جوانی و در کهولت تولد کند و چون یکی از کواکب علوی و سفلی
در پنجخانه ناظر هست از جوانی تا پیری روزگار در مسرت و شادمانی و طیب نفس و
کامرانی گذراند و چون مشتری صاحب پنجخانه است و به پنجخانه و قمر ناظر باشد که ریاست
کند و توسط میان بزرگان و ملوکان و مردمان بزرگی و از اقسام کشف و مرادات محافظت
و بهره ور گردد و با اهل ادیان و علما و مشایخ و درویشان دوستدار بود و هم او را
عزیز و محترم دارند و چون خداوند پنجم و یازدهم با خداوند طالع ناظر بود که
از شعبازی و محبت تمتعی نیکو بهره دارد **فائده ششم** و آن تعلق بمرض و اندوه و بندگان
و ضد متکاران و دواب کوچک دارد در برج حمل است خداوند و مستولی بروی مریخ
در شرکتش و خداوند شرف شمس و حد مشتری و وجه مریخ و ارباب مثلثات مشتری و شمس
و زحل و سهم سعادت با وی یا دیگر و شواهد دالست که مولود از رنجهای مخوف
و علتهای مضاد مصون و مامون و محروس باشد و اگر او را آفات و خطر محنت
و کشف سلامت و تندرستی گذراند و هر رنجی که روی نماید علاج پذیرد و کم خطر بود
و گاه گاه که هم از غلبه حرارت و یبوست صداع و درد اعضا و سستی ساق و پشت رنجه گردد

اما باین

اما غالب بر مزاج ماده سودا بود گاهی از عارضه سردی و خشکی نیز زحمتی در آن شود چون
روی قمر بر اینست زود مفارقت نماید و تسکین خاطر کرده و شفا مبدل شود چون
دلایل خدام مریخ در مایل وتد و مشتری در وتد اند اکثر بنده کانش از ترک معروف
شایسته و بسیار باشند و در خدمت و اطاعت شرط اخلاص و جان سپاری و طریق اتفاق
و هواداری بجای آورند و چون مریخ با زحل نیز متعیب گاه باشد که از ضبط اطاعت منحرف
شوند لیکن بخاطر آورده زود بفرمان برداری مشغول شوند والله اعلم خانه هفتم
و آن تعلق بنکاح دارد و ازواج و شرکا و اضداد و خصوم قدیم دارد و برج ثور است خداوند
و مستولی زهره و حد زهره و شریکش و صاحب شرف قمر و وجه عطارد و ارباب
مثلثات قمر و زهره و مریخ و قمر در وی و سهم الغیب بالای او با دیگر دلایل و شواهد آنست
بر یافتنی سعادت از مناکحت و مواصلت و برخورداری و عیش خوش و کثرت
نکاح و چون قمر در شرف خود در آید و صاحب سوم بصاحب طالع است ناظر باشد
که ضعیفه معروف از قبیله بزرگ بقدر و جاه بنکاح آورد یا کسی از خویشان خود و چون
قمر در نهم و ناظر زهره مولود نیز شهوت بود و مولع بزنان و شیفته ایشان بود که این
مایل در غربت بجای آورده باشد و جانب خدمت داری و شفقت و نیکوکاری
از ایشان بظهور آید و چون مستولی این خانه با مستولی طالع ناظر بمودت میل مولود را
بانصاف خصوصیت کم افتد احیانا اگر مناکحت و مفارقت و جدال در میان ظاهر گردد
متابعت و مصالحت از آن جانب بحصول شوند و استیلا و ظهور و غلبه مولود را بود

مصاف و معرکها فیروز جنگ و منصور گردد و بعقل و کیاست بر همه غالب آید و این حالات
مذکور در اکثر سنون نحوست بود و بی شایبه ایمن از کید خصمان بعد از آنکه تسییر این
مرکز در حدود سعود باشد تا بسال پنجاه و چهارم و در سال پنجم انتقال از حد سعد بحد نحس رسد
احوال بتوسط بماند تا سال هفتادم به تثلیث ایمن مشتری و در جهای سعادت میرسد
و در سال هفتاد و هشتم انتقال از حد نحس بحد سعد میرسد بار دیگر روی در ترقی و تزاید
آورد تا باخر عمر بر اعدا و خصما فیروز و منصور بود والله اعلم خانه هشتم و آن تعلق بخوف
و خطر و نکبت و موت و میراث دارد و برج جوزاست خداوند و مستولی بر وی و حد عطارد
و تربیع نحسی و وجه مشتری و ارباب مثلثات عطارد و زحل و مشتری و زحل در وی و مشتری
در طالع و عطارد در دوم با دیگر دلایل و شواهد دلالت بر ایمن بودن از نکبات
و بلیات و آفات و علامات عظیم و اکثر اوقات در رفاهیت و عافیت گذرانیدن
و پیوسته در رامی در راحت و فراغت و بیغم زندگانی کند و به عمر طبیعی که تمام عطیه
کدخدای هیلاج خود است برسد و باشد که میراثی از پدر و خویشان یافته باشد
و چون سهم موت در روند طالعست بتسدیس صاحب طالع مولود را عمر دراز
ارزانی گردد و کم بالینی بود و دایم الاوقات بصدقات و خیرات و دستگیری
ضعفا مشغول شود خانه نهم و آن تعلق بعلم دین و اعتقاد و خواب و سفر
دارد و برج سرطانست خداوند و مستولی بر وی قمر و تربیع نحسی خداوند شرف مشتری
و حد مریخ و وجه زهره و ارباب مثلثات مریخ و زهره و قمر و راسی در وی با دیگر دلایل

زایچهٔ همایون و مبارک طالع اصل



اصل فیروزه الاعاده [illegible] حسین زاد الله قدره

زائچه طالع اشرف [illegible] روز چهارشنبه ۲۳ ماه جمادی [illegible] سنه [illegible]

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	ارباب مثلثات (نهار)			[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	
الطالع	د ا .	خ		خ	خ	خ	ه	خ	د	خ	د	ه	خ	خ	نجم
الثانی	ے . ح	ے	وب	ے	ک	ی	س	ے	ل	ے	خ	ے	ے	د	نزه
الثالث	ط د ی	ل	خ	ی	ی	ل/خ	ه	[illegible]	[illegible]	ل	ل	د	ل	س	نجم
الرابع	ے ی ه	ل		ی	ه	ل/ی	ل	ک	ے	ک	خ/خ	ل	ل	ل	%
الخامس	ا د ی	ے	ه	ه	ل	ه/ے	ه	[illegible]	[illegible]	خ	د	ی	ے	ه	نجم
السادس	ح . ح	خ	س	ے	خ	خ/س	ے	ل	خ	ے	خ	ل	خ	خ	نم
السابع	ا ا .	ه	د	ه	ک	ه/د	ه	[illegible]	[illegible]	[illegible]	ل/ه	خ/ه	ه/خ	د	نجم
الثامن	. . ح	ی		ک	ے	ک/ے	ل	ک	ے	ی	ه	ی	ک	س	٤٨
التاسع	و د ی	د	ے	خ	ه	د/ے	ه	خ	د	س	د	ل	د	ل	نم
العاشر	ی ک ه	س		ے	ل	س/ے	س	ے	ل	ک	ه	س	س	ه	نزه
الحادی عشر	ه د ی	ی	ی	ک	س	ک	ه	د	خ	ه	ل	ے	ی	ے	نجم
الثانی عشر	و . ح	ه	ل	ل	د	ه/ل	ل	ک	ے	ه	ه	ه	ه	ی	نزه

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	ارباب [illegible] بهاری	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
شمس	د لط كح	ح		ے	س	ح ے	ه	ح	د	ى	ے	ى	ى	ے	قفى
القمر	ا ك ص	ه	د	ل	ل	ه د	ه	د	ح	ے	س	ح	ل	ه	بزه
زحل	٠ ط ى	ى	ك	ل	س	ى ى	ل	ى	ح	ه	ى	ے	ل	ے	تيم
المشتري	د ع ص	ح	[illegible]	ح	ح	ے	ه	ح	د	ح	د	ه	ح	ح	قم
المريخ	ه ے ى	ى	ى	ه	ه	ى ه	ه	د	ح	ل	ح	ه	ل	ل	بزد
الزهرة	د ع ط	ه	ل	ے	ے	ه	ل	ى	ے	ى	ح	ل	ى	س	بقم
عطارد	ع د د	ے	ون	ے	ى	ے	س	ے	ل	ل	ى	ل	ے	د	بزه
الراس	و ط ح	د	ے	ل	د	د ے	ه	ح	د	ى	ے	د	ے	ى	بزه
الذنب	ط ط ح	ل	ح	ح	س	ح د	ه	د	ح	ے	ى	ل	ى	ے	مطم
جو مقدم اشتعال	ا ط ے	ه	د	ے	د	ه	د	ح	ح	ے	ى	ے	ے	ى	بزه
[illegible]	ج ك ط	ح	س	ل	ه	س	ے	ل	ل	ل	ح	ى	ے	ل	بزه
[illegible]	ا د ا	ه	ل	ه	ى	ه ل	ه	د	ح	د	ے	ے	ه	د	بخه

زایچه طالع اشرف تحویلی در ۲ سه روز چهارشنبه ۲۳ ماه جمادی الاول

زایچه طالع اشرف تحویلی در سنه روز چهارشنبه ۲۳ ماه جمادی الاول

بیوت الفلک	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
الطالع	ج . س	ح	س	ے	ح	ح / ے	س	ے	ل	ح	ح	ح	ح	ح	فیه
الثانی	ا ا ن	ه	د	ه	ی	ح / س	ه	ل	ح	ه	ل	ح	ه	د	یه
الثالث	ا . ا سد	ی		زری	ے	ه / ل	ل	ی	ے	ی	ه	ی	ی	س	نجه
الرابع	و ا ر	د	ے	ح	ه	ل / ے	ه	ح	د	د	د	ل	د	ل	فی
الخامس	ی ا سد	س		ے	ل	ے / د	س	ے	ل	س	ح	س	س	ه	یزه
السادس	ه ا ن	ی	ی	ی	س	س / ی	ه	د	ح	ی	ل	ے	ی	ے	یم
السابع	و . س	ه	ل	ل	د	ه / ل	ل	ی	ے	ه	ه	ه	ه	ی	یزه
الثامن	د ا ز	ح		ح	ح	ه / ل	ه	ح	د	ح	د	ه	ح	ح	قم
التاسع	ح ا سد	ے	ون	ے	ی	ح / ل	س	ے	ل	ے	ح	ے	ے	د	نزه
العاشر	ط ا ر	ل	ح	ی	ے	ل / ح	ه	د	ح	ل	ل	ل	ل	س	نه
الحادی عشر	ے ا سد	ل		ی	ه	ل / ح	ل	ی	ے	ل	ه	ل	ل	ل	سلع
الثانی عشر	ا ا ز	ے	ه	ه	ل	ل / ع	ه	ح	د	ے	د	ی	ے	ه	فیه

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	ارباب مثلثات نهار			[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
الشمس	دطك	ع		ح	س	ع ح	ه	ع	د	ک	ح	ک	ح	ح	نغ
القمر	هرى	ک	ک	ح	ه	ک ح	ه	د	ع	ح	ک	دک	ل	ل	لط
زحل	طون	ل	ع	ه	س	ل ع	ه	د	ع	ک	د	ع	د	ح	نم
المشتري	وکج	ه	ل	ه	ح	ه ل	ل	ک	ح	د	ع	ح	م	س	زر
المريخ	و . ط	ه	ل	ل	د	ه ل	ل	ک	ح	ه	ه	ه	ه	ک	بر
الزهرة	عکا	ب	شک		ل	ع س	س	ح	ل	س	ه	ع	س	ه	نم
عطارد	دعن	ع		ک	س	ع م	ه	ع	د	ک	ح	ک	ح	ح	نغ
الرأس	ططط	ل	ع	ه	ع	ع ل	ه	د	ع	س	م	ع	ه	ع	نم
الذنب	وطط	د	ح	ح	ک	د ح	ه	ع	د	ل	ح	ه	ع	د	زر
[illegible]	احل	ه	د	ک	د	ه د	ه	د	ع	ک	ع	ل	م	د	نلا
م السعادت	حجع	ل		ک	ه	ل ک	ل	ک	ح	ل	ه	ل	ل	ل	طم
الغيب	مک .	ک	ل	م	ح	ک ر	ل	م	ح	ک	ه	ک	ک	ر	زر

بهترین انتقالست و دلیل بر ازدیاد جاه و مال و انتظام امور و انواع سعادات است و اگر این از درجه طالع بود دلیل
صحت مزاج بود و اعتدال طبیعت و فزونی نشاط و قوت و زوال علت و تغییر احوال از حالی بحالی نیکوتر و اگر این انتقال
از درجه عاشر بود دلالت بر رفعت و قدر و منزلت و بقاء عمل و استقامت جاه بود و اگر در وقت شخص
معطل بود اقتضای شغل و عملی نیکو کند و اگر از اکابر و ارباب مناصب بود مقرب سلاطین گردد و اگر این انتقال
از درجه رابع بود دلیل افزونی و معموری اسباب کند و حسن معیشت و میل او بزراعت و عمارت و حصول
فواید و راحت تمام از این ممر بود و اگر این انتقال از درجه سابع بود دلیل الفت و موافقت باشد با زوجه و اولاد
و محبت جانبین و امن اما نوع دوم انتقال از حد نحسی بحد نحسی بود و تاثیر عکس اول بود و این انتقال
مشکلترین ضعف بدن پدید آورد اما نوع سیم انتقال از حد نحسی بحد سعد
بود و این نیکو بود که احوال شخص را از بدی به نیکی منتقل گرداند و از حال سعادت و از فقر بغنا و از خمول
بشهرت برساند اما نوع چهارم انتقال از حد سعد بحد نحسی بود و این انتقال بد باشد و تاثیر عکس نوع
سیوم بود اما نوع پنجم انتقال از حد عطارد بحد سعد بود و دلیل کند بر آنکه شخص از درجه وسط بدرجه اعلی
ترقی کند و بمرتبه عالی و درجه بلند رسد و روی یابد سعادت کلی ان شاء الله اما نوع ششم انتقال از
حد عطارد بحد نحسی بود و تاثیر نحسی بر عکس پنجمست و قبض و سودا انگیزد و ضعف و بدخویی در مزاج آورد
نوع هفتم انتقال از حد سعد بحد عطارد بود و دلیل بود بر فکرهای صواب و تدبیرات نیکو و اندیشه
در علم و هنر تیز آید و زیادتی مال و اسباب و نیکو خلقی و حمیده خصال و تیز ذهنی کند اما نوع هشتم
انتقال از حد نحسی بحد عطارد بود و این انتقال نقصان اعمال و اموال بود و تاثیر نحسی بر عکس نوع هفتم

56

جدول کبیر طالع بحسب عرض افق ولادت لدة البشالية

[illegible]	مطالع	قدر	اكثر درجه طالع ودرجه بيل [illegible]	[illegible]	[illegible]	قدر	اكثر نجوم درجه ونظير [illegible]
ا	ح.ط ح	مستنبك		ه	اا لذ ح	٥	انی لو دلو دانه الکرسی دله حدسه دام سه دره کرف ح
ب	ححح			کد	ب ن ح		
ح	د د لو		جناح الکرسی لد کو ل ح د	ه	ح ن لی		رای المثلث ح ل
د	ه د کد			کو	ز ن کد		درجه کنی ه
ه	د و له	ح	درجه کنی ه اسامی از هد سعد به سعد	کو	ه نا له		
و	ر ه ح	٥		ل	د ه ح		درجه سعد
ز	ح ی ع			ط	د ط ع	٥	درجه کنی ح
ح	ط ی نو				ح ط نو	ی	اسامی از هد سعد کد نحس دارد رجل المسلسله ط ی سه ح
ط	ح ی ی		درجه سعد ح سرة الاکرسی ح کو ی ی	[illegible]	ط ط ی		
ی	یا د سه		درجه کنی یا		ح ع سه		
یا	سه. ح	رهزه	اسمای از هد سه کد نحس دارد	ح	یا ر ح		
یب	ح.ه	ی		کد	سه ح له		درجه کنی لو رکبه ذات الکرسی سه لو
یج	لدا لو			ه	ح ح لی	ی	اسمای از هد نحس دارد کد سعد
ید	له ح حل			و	له ه ه حل	ح	
یه	له نط ت			ب	ه حل ت		
یو	لو نط ح		درجه کنی ک	ح	لو حل ح		
یز	ک نط ح			ط	ک حل ح		درجه کنی ح
یح	ح ع لو		درجه سعد لط دارد فرقد لط	ح	ح ع لو		معصم الثریا لط له
یط	لط ن کد	ی	اسمای از هد نحس دارد کد کنی		لط حد کد		
ک	ح ن له	ع			ح حد له		
کا	کا لو م		اقوال الذکد هوا ح ه دارد فرقد دارد	ح	کا ما م	ح	اسمای از هد سه کد نحس رای الغول سه ح
کب	کد نه ع		درجه کنی کو	کد	کد م ع	ل	
کج	کو نذ نو			ه	کو لط ن		
کد	که نذ ی	ح	اسمای از هد کنی کد کنی	ل	کد لط ی		وسط الثریا که ۹ سه ه
که	کو نذ ع	ل	جنب المسلسله کو کو ه		که لط سه		درجه کنی که منهب غوی که له
کو	کو ن ع			ع	کو ا ح	ل	درجه کنی کو فرقد الثریا که
کز	کد ش ع			ط	کد لد ع	ع	اسمای از هد کنی کد کنی
کح	ا لط ش لو		درجه کنی کط منذم از لط کط لد ح ل	ح	ح ا لو		
کط	ح کط ط نا ح	ل	مونو از لط ا ه د ح له کد قضا ه کو	ح	ا لط لو سه	ع	اسمای از هد کنی کد نحس دارد
ل	ا ح ه ت	٥	اسمای از هد کنی کد سه		ح ح ه ت	ی	
	ا ا ه ح				ح ه ا ا.		

[illegible]

جدول سیر قمر [illegible]

ایام	درجه		اوضاع		درجه		اوضاع	
	ا لط ح			لد	د اکد ح	ح		لد
	ح لا		درجه ز ح	ه	ح کد		درجه سعد	ه
	ح لو			و	ح کد لو		درجه سعد ح	و
	ی ل لد			ک	ی کد کد			
	ه لو لد		نظر الثور وهو ابران ه و لد ح / اشتعال از مه عطارد بعد سعد	ه	ه کا لد		درجه سعد ی	
	و لد م				و و م	ح	اشتعال از مه کنی لد سعد	
	ر لو ع				لد لط ع	ه		
	ح لد نو				ح لط نی			
	ط لد ی		درجه کنی ح		ط لط ی		کیبل ط ع ا ی ح	
	ح لد س	ح	درجه زحل یا	ح	ح لد س		ثور یا بیه ح لد ح ه	ح
	یا لد و	ح	و نظر الیه من سنه بعد سعد	ی	یا ی و		درجه کنی سه	
	سه لسه	ه	رجل الجوزا الیسرى لد ح لد / درجه کنی و	ه	سه لسه	ه	اشعال از مه بعد عطارد	ه
	ی لا لو				ی ل لو	لد		
	لد ل لد		درجه سعد لد		لد لو لد			
	لد کل ن				لد لد ن		درجه سعد ه / راس التوام المتم ه و ح ه	ح
	لو کلط ح	ه	کتف البرانی الجوزا لو ل النظر الیه سعد بعد کنی لد	ط	لو لد ا			ط
	ر لط ح	ح	درجه کنی تر الیبوق ی لد	ح	ح لد لد		درجه کنی س	ح
	ح ل لو		هنعه المنطقه بر ی لد ی کتف التوام	ا	ح لد لو	ح	اشعال از مه عطارد لد سعد	ا
	لط ک لد		راس الجبار لط لو ح ه وسط المنطقه لط ی ا د		لد ی لد	ح	راس التوام المؤخر لط لو ی	
	و ک لد		درجه سعد ح مؤخر المنطقه ح لد ح		و ی لد			
	کا لو م		الجدی کد ع ه	لد	کا سه م		ثری ثانیه کا ع ی	لد
	کد کد ع			لد	لد ا ع			ه
	کو کد ی		اشتعال از مه کنی لد کنی	و	کو ح ی		درجه کنی کو	و
	لد لد ی		بدا التبیر فی الجوزا لد لو لد ح / منکب ذالتن ی ه لد ح ه		کد ح ی		درجه کنی لد	
	لو کد سه				کو ح سه			
	کو لو و		درجه کنی		کو ط ح	ح	اشتعال از مه سعد بعد کنی / درجه کنی کو	
	ر کسه		درجه کنی		کد ح لد	ح		
	ه کد لو				ه ح لد			
	لط کا لد		اشتعال از مه کنی بعد کنی		د لط لد لد		اشتعال از کنی بعد سعد / درجه کنی ل	
	د ح و ن				ی ح و ن	ح		
	م ا لط ح				لد ا و ا			

57

[illegible]	آیچه تیسیر درجه بادس و انقلالات سیراله کذرد	ساعت نجم	[illegible]	[illegible]	آیچه تیسیر درجه کامش ما انقلالات بران کذرد	ساعت نجم	[illegible]	[illegible]
[illegible]	درجه سدس	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]	ا
[illegible]			[illegible]	[illegible]	سلطنت [illegible]		[illegible]	[illegible]
[illegible]			[illegible]	[illegible]			[illegible]	[illegible]
[illegible]			[illegible]	[illegible]			[illegible]	[illegible]
[illegible]	اشتمال ارضه عطارد کبد سعد [illegible]		[illegible]	[illegible]	درجه سعد درجه کنس و اشتمال اره سعد سعد	ے	[illegible]	ه
[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]	درجه سعد	ه	[illegible]	[illegible]
[illegible]	درجه کنس د	د	[illegible]	[illegible]			[illegible]	[illegible]
[illegible]			[illegible]	[illegible]			[illegible]	[illegible]
[illegible]			[illegible]	[illegible]			[illegible]	[illegible]
[illegible]			[illegible]	[illegible]	اشتمال ارضه سعد بکنس	ه	[illegible]	[illegible]
[illegible]	درجه سدس		[illegible]	[illegible]		ل	[illegible]	[illegible]
[illegible]	درجه کنس و		[illegible]	[illegible]	درجه کنس لو		[illegible]	[illegible]
[illegible]			[illegible]	[illegible]			[illegible]	[illegible]
[illegible]	درجه سعد ه		[illegible]	[illegible]	درجه کنس له		[illegible]	[illegible]
[illegible]	درجه کنس لو		[illegible]	[illegible]	درجه کنس لو		[illegible]	[illegible]
[illegible]	اشتمال ارضه سعد بکنس	ه	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	ے	[illegible]	[illegible]	[illegible]	ل	[illegible]	[illegible]
[illegible]			[illegible]	[illegible]		عطارد	[illegible]	[illegible]
[illegible]	درجه سعد ع		[illegible]	[illegible]			[illegible]	[illegible]
[illegible]	اشتمال اره سعد بکنس	ے	[illegible]	[illegible]			[illegible]	[illegible]
[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]			[illegible]	[illegible]
[illegible]	اتصال [illegible] درجه کنس		[illegible]	[illegible]	درجه کنس [illegible]		[illegible]	[illegible]
[illegible]			[illegible]	[illegible]	درجه کنس [illegible] اشتمال [illegible]	ی	[illegible]	[illegible]
[illegible]	درجه کنس که		[illegible]	[illegible]	تحویل اسد [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]			[illegible]	[illegible]	تحویل اسد [illegible]		[illegible]	[illegible]
[illegible]			[illegible]	[illegible]			[illegible]	[illegible]
[illegible]	اشتمال اره کنس بکنس	[illegible]	[illegible]	[illegible]			[illegible]	[illegible]
[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]	درجه کنس ه		[illegible]	[illegible]
[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]			[illegible]	[illegible]		ی	[illegible]	[illegible]
			[illegible]				[illegible]	

جدول تير درجه سابعه بطول ولادت الجنوبيه

[illegible]	[illegible]	[illegible]	آنچه تير درجه سابعه و درجه مقابلات برابر كيدرز	[illegible]	[illegible]	[illegible]	آنچه تير درجه ثامنه برابر كيدرز	[illegible]
ا	و ط ح	ل		ه	د ال ح	ح		ه
ب	د ح ح			و	ه لح ح			ى
ج	ى ل و			ر	د ن و			ر
د	ه ل كد		زاويه السواء هو ى ح	ى	ه ش كد			ى
ه	و و لد	ل	اشتمال ارضه كبس كد عطارد	ط	ه نا لد			ط
و	د ه م	ى	جناح الغراب اليمنى و ه ط ح	[illegible]	د ه م	ح	اشتمال ارضه كبس كد سعد	ح
ز	ح ه ع			[illegible]	د ه ع	ح	نير الكلكه ى ح ه ط	.
ح	ط ى نو			.	ح ط نو			ح
ط	ح ى ى			ح	ط ط ى		الكف الخضيب ح و ه ى	ط
ى	يا ه س			ى	ح ع س	ه	اشتمال ارضه سعد به عطارد	ه
يا	س ه و			ه	يا ى ع	ى		و
يب	ى ، ل			و	س ر ا			ر
يج	لد ا لو	ى	اشتمال ارضه عطارد به سعد	ر	و و ى			ح
يد	له ٢ ط	ح		ح	لد ه لد		الكف الجذماء له ح ه ى	ط
يه	لو ح نه			ط	له ه ش			ح
يو	ر ح ح			ح	لو ه ح		عنق الحيه لح ه ى	ا
يز	ع نح		سماك الاعزل له ح د د	ا	د عل سه			ر
يح	لعا نو		سماك الرامح له ح ى ه	ر	ح ع و	ى	اشتمال ارضه عطارد به سعد	ى
يط	وع كد	ح	اشتمال ارضه سعد كد سعد	ع	لط ع كد	ح	الاقحوان لط ح ه ح	ط
ك	كا ن لد	ه		لد	و س له			ه
كا	كد نو م			ه	كا حا م			ى
كب	كو نه ع			ع	كد حا ع	ح	اشتمال ارضه سعد كد كبس	ر
كج	كد نه نو			ر	كو ر نو	ل		ا
كد	كه نه ى			ا	كد ى ى			ط
كه	كو نه س			ط	كو لط س			ع
كو	كر ح و	ه	اشتمال ارضه سعد كد كبس	ع	كو ا و			ا
كز	ه نه ه	ح		كا	كا ا ه			ر
كح	ولط نه لو	ح		ح	ه ل ى		راس عين الثور ساله	ح
كط	د ح نا عد			ح	دكط لو عد	ل	نجم الثريا لو ه ى / اشتمال ارضه كبس كد سعد	ط
ل	د ا ه نه ح	ح		ح	ح ح لو ش	ح	رجل المسلسله ح ى ه ط	ط

ح ا لو ح

جدول آنکه بر درجه عاشر بخط الاستوا

درجات برج		ساعات	آنکه بر درجه تالع واقع اولور			ساعات	آنکه بر درجه عاشر	
ا	ا لط ه	ز		ر	ط الح	ک		ر
ب	ب ا ح			ر	ح ل			ر
ج	و ل ی			ه	و کد			لد
د	ی ل کد		قلب العقرب ز ه و له	لط	ی کد کد			ع
ه	ه لو له			ح ی ه	ه ک له			و ه
و	و له ر			ی	ی و م	ک	اشتمال ارض عطارد کبد اسد	ی
ز	ی له ح			ح	ی لط ح	ز	بنز الاسد ح ی	ح
ح	ح لد ن			ک	ح لط ن			ک
ط	ط لد ی		راس الجاثی ز ح ی ه	ه	ط لط ی		نسر الواقع ط ح	ه
ی	ز لو س			ک	ز ح س		ذنب الاسد ز و	ک
یا	یا لد و	ز	اشتمال ارض سنبله کبد سنبله	ی	یا ر و			ی
یب	یب له ح	ه		ح	یب یا			ح
یج	ی لا لو			ط	ی لو لو	ز	اشتمال ارض سنبله کبد سنبله	ط
ید	لد ل لد			ک	لد لد لد	ه		ک
یه	ه ل ن			ا	ه ه ن			ا
یو	لو ل ح	ه	اشتمال ارض سنبله کبد عطارد	ی	لو ه ح			ی
یز	ی که ح	ک	راس الحوی س ح له	ه	ی له ح			ه
یح	ل لا لو			ل	ل ح لو			ل
یط	لا ر کد			ه	لا ح کد			ه
ک	و ر کد	ک	اشتمال ارض عطارد دلو کبد کسی	و	و س له			و
کا	کا کو م	ل		ر	کا ا ر			ر
کب	کب که ح		راس التنین کد لو ی ح / تالی السرطان کد ح ی	ل	که ا ح	ه	اشتمال ارض سنبله کبد قوس	ل
کج	کج که لو			ط	کو ز لو	ل		ه
کد	کد کو ی			ح	کب ی			ح
که	کو که س	ل	اشتمال ارض قوس کبد قوس	کا	که ط س			کا
کو	کو کو ح	ح		ک	کو ط ک	ل	اشتمال ارض قوس کبد قوس	ک
کز	کر کو ا		رکبه الثنیه ارا ای کر ح ه ل	ح	کر ح ا	ح	نسر الطائر کو کو	ه
کح	کح که لو				یا ر لو	ح	منقار الدجاجه کد ح	ه
کط	ی کط کا له	ح	اشتمال ارض قوس کبد عطارد	ه	ط کط و له	ح		ه
ل	ط ح و ن	ی		ی	ز ح ه ن	ک	اشتمال ارض قوس کبد عطارد	ه
	ط ا و ح			ر	ز ا ه ح			ر

ربع اکوه

[illegible]	[illegible]	برج	آیلرك شهور ... فارسی غره‌سی و اشتهارات برابر کدنده	[illegible]	[illegible]	برج	آیلرك شهور ... غره‌سی و اشتهارات برابر کدنده	[illegible]
[illegible]	الطء	ک		ر	ا الدء	ه		ل
ه	ا ح			ه	ءود			لط
و	د ر و			لط	ونو		رکبنا الدجاله نمهری و	لح
ه	د ر کد			طرو	ح ن کد			حرده
ه	ه لو لد			،	ه ثالد			ح
و	د ه ء	ه	اشتهای ارصد عطارد لد سه	و	ده م			د
ب	ر له و	ه		د	د معه			ک
ح	ح لد نو			ه	ح طنو			ه
ط	ط لد ی		ذنبا الدینی ح ح ه ه	ک	ط طری			ل
ه	ح لد			ر	ح ح له			ل
ا	ا لد و			ح	ا ی و	ه	اشتهای ارصد سه لد سه	ح
ب	ب لد ط	ه	اشتهای ارصد سه کبد سه	ط	ب و ی	ح		ط
و	و لا لو	ح		ه	و و لو			ی
ه	ی لد لد			ا	لد لد لد			ل
ه	ه ا ن			ب	ه ه ن	ح	اشتهای ارصد سه کبد عطارد	ب
و	و لد ح			و	و ه ح	ک		ط
ر	ر طح			لد	ر لد ح			لد
ط	ح ح و			ه	ح ح و	لد	اشتهای ارصد عطارد کبد کس	لد
لط	لط ه کد	ح	اشتهای ارصد سه کبد سه	و	لط ح کد	ح	ذنب الرنی لط ح ح	لو
و	و ر لد	ح		ر	و لد لد			ر
کا	کا ک ی		شوله ذنبا کبد کا ح ح	ب	کا ها ی			ک
کد	کد کی ح			ع	ز کد ی ح			لط
ک	کد ه نو			ح	کد ی نو			ح
کا	کد کو ر	ح	اشتهای ارصد کبد کس	کا	کد ی ی		هبنا الرکی کد و ح ح	کا
ه	کد ه ع	ل		ه	کد لد ه			کد
ک	کر کد ح			ک	کو ا ح		ذنبا النیطلی اشال کو و ح ح	کد
ه	ک کو ه		نم الرکی کر ی ح ح	کد	ک ا ه	ح	اشتهای ارصد کبد کبد	کد
ح	ه کد لو		~~اشتهای ارصد ... ~~	ه	ه ر لو	ل	ذنبا النیطلی بیسطا ح	کد
ه	ح ک کد لد	ل	اشتهای ارصد کبد قسطنطنیه ... کط	ه	ا ک لو لد	ل	اشتهای ارصد کبد کبد سه ح ح	کد
ل	ا ح کا ند	ه	اروف با ا ح ح ه ح ه	ه	ح ع لو ند	ح		ک
	ا ا لی ع				ع ا لو ح			ح

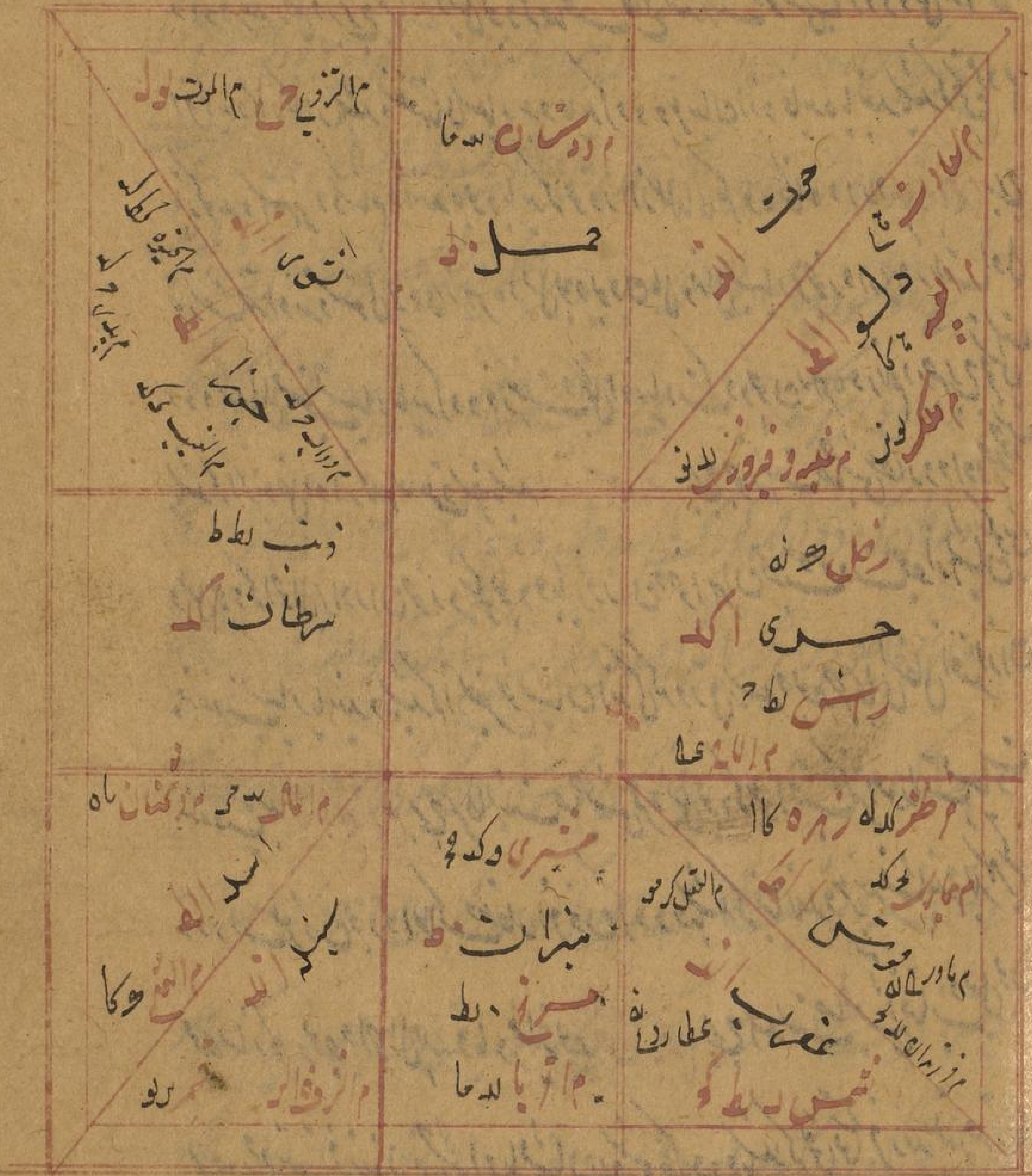
ارباب نقش قسمت ادوار

	مراكز	رب البيت	رب الشرف	رب الحد	رب الوجه	رب المثلثة	رب النوبة	رب ادبار	رب اثنا عشريه	رب نه بهره	رب ساعت بهره	رب درجات	رب ارباع	درجات نيره وظلمه	قبول بريت
طالع	ح ، ى	ح	سه	ح	ى	سه	ل	ح	ح	ح	ح	ح	ح	نيه	سه
الثاني	ا لد	ه	د	ه	ى	ه	د	ه ح	ل	ح	ه	د	ه	يزه	د
الثالث	ا لط ،	ى	ك ى	ى	ل	د	ه	ى	ى	ه	ى	سه	د	يبه	راى
الرابع	و الكد	ل	ح	ح	ه	ح	ه	ل	ل	ل	ل	ل	ل	نيه	ح
الخامس	ى الط	سه	ح	ل	سه	ح	ل	سه	ح	سه	ح	ه	ه	يزه	شه
السادس	ه ا لد	ى	ى	ى	سه	ه	ى	ح	ى	ل	ح	ى	ى	يزه	ى
السابع	و . ط	ه	ل	ل	ل	ل	ل	ح	ه	ه	ه	ه	ى	يزه	و
الثامن	د ا لد	ح	ح	ح	ه	ح	ح	ح	ه	ح	ح	ه	ح	يزه	ه
التاسع	ح الط	ى	ث	ى	سه	ل	ح	ح	ح	ح	ح	د	د	نبه	ح
العاشر	ط الكد	ل	ح	ح	ه	ل	ح	ل	ل	ل	ل	د	نز	نيه	ل
الحادي عشر	ح الط	ل	ه	ى	ل	ح	ل	ه	ل	ل	ل	ل	ل	يزه	ى
الثاني عشر	يا لد	ح	ه	ه	ل	ه	ل	ح	ح	ح	ح	ح	ه	فيه	ح

ارباب المثلثات نهاري

الكواكب	[illegible]	ارباب البيوت	[illegible]	ارباب الشرف	[illegible]	[illegible]	ارباب المثلثات	ارباب المثلثات	[illegible]	[illegible]	ارباب [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
الشمس	د ط كو	ح		ے	س	ح	ه	د	ی	ه	ے	ے	ے	نفی	ح ے
القمر	ه ر ی	ی	ی	ے	ه	د	ه	ح	ے	ی	د	ل	ل	فطم	ی ے
زحل	ط ر ی	ل	ح	ه	س	د	ه	ح	ی	د	ح	ی	ے	نجم	ل ح
المشتري	و كـ ع	ه	ل	ه	ے	ی	ل	ے	د	ح	ح	س	س	نزه	ه ل
المريخ	و . ط	ه	ل	ل	د	ی	ل	ے	ه	ه	ه	ه	ی	نزه	ه ل
الزهرة	ح كا ا	ے	س	ی	ط	ے	ے	ل	س	ه	ح	س	ه	فيمه	ے س
عطارد	د ے نه	ح	ی		س	د	ه	ح	د	ے	ی	ے	ے	نفی	ح ی
الراس	ط ط ط	ل	ط		ح	د	ه	ح	س	ی	ح	ه	ح	نجمه	ح ل ی
الذنب	د ط ط	د	ے	ے	ع	د	ه	ح	د	ل	ے	ه ح	د	نزد	ل ع
جزو سعادت عن الشمس	ل ا ے	ه	ی		د		ه	ح	ی	ح	ح	ل	ی	خالی	ل ه ی
م التعامله	ح ح ے	ل	،	ی	د	ی	ل	ے	ل	ه	ل	ل	ل	فطم	ل ی
م الغيب	. ی ی	ی	ری	ے	ی	ی	ل	ے	ی	ه	ی	ی	س	نزه	ی رح

زایجه طالع شریف میمون مبارک مرید مخلص حسین زاده دام قدره شب شنبه ۲۷ کو ۱۵ ماه دی ۱۹ سنه ۹۹۹



مواخذه احکام طالع تحویلی طالع تحویل سال ا م برج حملست خداوند و مستولی روی مریخ و او در
حد زحل و در برج میزان دلیل بود که صاحب طالع تندرست و خوش طبع گردد و عقل و دانش او
افزاید و کارگزار باشد و منفعتهای بسیار بدو عاید گردد و غریبان از او فایده یابند باشد که بعضی مردم
با او گویند و مشهور او دشنام دهنده بود باید که خود را از عملهای مکروه نگاه دارد خانه دوم برج
ثور است خداوند و مستولی بر وی زهره دلیل بود بودن مال و منال بسیار برخورداری و در ثلث اول
و دوم سال منفعت بسیار عاید گردد و زینت و تجمل او زیادت گردد چون زهره در نهم در برج قوس است
باشد که اگر دخل او از جهه معاملات و سود باشد خانه سوم برج جوزاست صاحبش عطارد و او در حد
دلیل بود که احوال برادران خورد نیکو بود و با برادران و خواهران محبت و مودت بود و از ایشان نیکویی
و منفعت بسیار یابند و باشد که از بعضی خویشان اندکی کدورتی رسد و بود که بجای انتقال افتد از آن
منفعت یابد خانه چهارم برج سرطانست صاحبش قمر دلیل بود که عواقب اکثر امورات بسعادت
و دولت مقرون بود و املاک و عقار افزون گردد و باشد که بنا اندازد و غرس نشاند و اندکی بکار
نبود و سازکار نبود و احوال پدر و مادر میانه بود خانه پنجم برج اسدست صاحبش آفتاب دلیل بود
بر قدر و مرتبت فرزندان و چشم او بایشان روشن گردد و باشد که حق تعالی فرزند بلند قدری
در این سال عطا فرماید و از اقسام هدایا و تحف حظوظ و بهره ور گردد خانه ششم برج سنبله

جامی

حاجتمندی عطارد بود و میل بود بر افعال طبیعت و باشد که اتفاقی رود و هر اما اصلی نباشد و عارضه ظهور آید
چون نزله و زکام و درد چشم لیکن سلامت بود و اگر بنده بخرد گریزپای گردد و اگر ستور خرد سرکشی
نکند و نیکو و بسیار رفتار گردد خانه هفتم برج میزان مستولی بر وی زهره و میل بود که عقد نیکو خوی
و پارسا و با فرهنگ به نکاح آورد و قدم وی مبارک باشد و محبت ایشان موفق گردد و در مجمع ایشان
بسمع رضا شنود و با خصمان داوری پدید آید و با همکسی در دوستی و معارضه نباید کردن و از خصومت
و دروغ پرهیز کند خانه هشتم برج عقرب مستولی بر وی مریخ دلالت کند اندکی دلتنگ
و بدگمان گردد و از راه کودک بار نرسیده بخورد و بیم افتادن بود از جای بلند و با اراذل
و از سلاطین پرهیز کند باید که صدقه و خیرات بسیار کند تا عواقب امور او به نیکویی
مبدل گردد خانه نهم برج قوس مستولی بر وی مشتری و میل دارد که با علما و فضلا
اختلاط نماید و در تربیت و طاعت حریص گردد و در کار صلاح و دین سعی نماید و ادب
و هنر زیادت شود و در علوم آسمانی رنج برد و زیادتی در همه امور پدید آید و بلهو
و طرب مشغول گردد و اگر غایبی دارد باز رسد یا خبری یا نامه از وی بیابد و خوابهای گونا
گون نیکو بیند و بسبب عشق بازی مال خرج کند خانه دهم برج جدی مستولی بر وی زحل و او را در دهم

دلیل بود که در فرماندهی نام نیکو بر آورد و با بزرگان و مهتران مخالطت کند و در اعمال سلطانی
منظور گردد و وزارت در دست بود که منصب و رتبه ای نخواهد و در کار خویش بزرگ شود و
منسوب سلاطین گردد خانه یازدهم برج دلو است و مستولی بروی زحل و دلیل بود که از
دوستان و بزرگان نیکوئی بینند و امید کلی از امرا و سلاطین بباید و با بزرگان و دوستان
نیکوئی کند و غریبان نوازی کند و بر زیردستان و ضعیفان مهربان شود و چون سهم سعادت
در وی است امید که افزونی سعادت و منزلت و تقرب کلی به سلاطین روی دهد خانه دوازدهم
برج حوت است و مستولی بروی زهره دلیل بود که دشمنان همه مقهور گردد و باشد که با دشمنان
و خصمان داوری خواهند لیکن آخر پشیمان شوند و بر ایشان منصور و مظفر گردد و مواشی کلان چون
اسب و فیل بدست آید و منسوبات شمس و عطارد و مریخ تصدق و خیرات بسیار باید کرد تا همه
مکروهات دفع شود بکرم الله و عونه والله اعلم مواهب احکام قمرات مراکز اوتاد
اربعه و احکام درجه قسمت بر نظیره مرکز وتد طالع مدبر اول مشتری مسعود دلیل بود
بر راستی و امانت و کم آزاری و مشغول بودن بر طاعت و خیرات و رغبت کردن بامور آخرت
و طلب مال و توانگری و تحصیل علوم دینی و استیلا یافتن بر قومی و حکومت و اتفاق و رزق
بوجه احسن و مجالست با وزرا و امرا و ائمه و قضات و با مردم ستوده و معروف و شهرت
یافتن بنام نیکو و نمودن کرم و احسان و داد و دهش و پوشیدن لباسهای عالمانه و اعتدال

مزاج مایل بحرارت و سلامتی قوتها و صحت بدن و هم احوال مناسب سال عمر و رونق و هشتم
ماه جمادی الآخر اتصال قمر بزهره میرسد دلیل بود در طلب لذات و شهوات و مناکحت
و صحبت خوبان و اصحاب طرب و موانست جستن با پاکان و اصوات و وفور نشاط و قوت
رفاهیت و بویهای خوش استعمال کردن و زینت ساختن و صحت بدن و تندرستی و پوشیدن
لباسهای سفید و لطیف و اعتدال مزاج و طبیعت مایل برطوبت و روز چهارم ماه رجب
اتصال درجه قمر بجه عطارد میرسد دلیل بود در فکرهای صواب و تدبیرات نیکو و زیادتی
فصاحت و بلاغت و عقل و تمیز و طلب صحبت ارباب قلم و اصحاب هنر و مردم عالم و حکیم
و میل بعلوم دقیق و مصنوعات و نثر و دبیری و رغبت بخوش زبانی و لطیفه و تجارت
و بیع و شری و دلخوشیها از جهة مستوفیان و نایبان و متصرفان و میل بلباسهای ملون
و مزاج وی موافق بود بمزاج برج عطارد و درجه قمر روز یازدهم ماه رجب درجه قمر
بمریخ میرسد دلیل بود بر تنزل از مرتبه وسط و بر تندی و تیزی و شتاب زدگی و دلیری و عیاری
و شجاعت و کوفتگاری و ظفر جستن و زدن امر و نهی و کوشیدن در کارها و بخشودن زر
و دشمنان و ضعیفان و اختلاط جستن با ارباب سلاح و ترکان و کار بستن انواع سلاح و راندن هوای نفس

و پوشیدن لباسهای کرخ و بودن میل مزاج به یبوست و روز هفدهم ماه رجب انتقال
درجه قسمت بحد زحل میرسد دلیل بود بر اضلال و غم و کم نشاطی و کسلان و تعویق در کارها و کم
همتی و طمع و شکسته دلی و موانست و صحبتی با مردم جاهل و دون و پریشانی خاطر و پوشیدن لباسهای
کم قیمت و غذاهای شور ترشی میل نمودن و صبر و تحمل و مایل شدن مزاج به برودت و پدید
آمدن کوفتی طبیعت والله اعلم تسییر مرکز دهه سابع مدار اول وی مریخ دلیل بود
بر یافتن ملکی در میان لشکریان و بزرگان و میل بحکومت و سیاست و عوانی و ترشی و فتنه
و خلاف و دروغ گفتن و مکر و حیلت و بیدادی و آزار برادران و مادران و بیماری ایشان
و استیلای ضعف و بیماری بر مزاج تا آخر ماه و در سلخ ماه رمضان انتقال درجه قسمت
بحد زهره میرسد دلیل بود بر انتقال احوال به نیکی و سعادت و بر آمدن نام نیکو
بکرم و احسان و میل بصحبت اهل طرب و خاتونان و مباشرت و شهرت یافتن بحسن
سیرت و اخلاق پسندیده و نیکویی و خلق و ارتفاعات و رغبت بعمارت باغ
و بستان و جاهای با نزهت و سعادت احوال پدران و مادران و میل بطعامها
و غذاهای لطیف و خوش مزه و در روز سیم ماه شوال انتقال درجه قسمت بحد عطارد
میرسد دلیل بود بر فکرهای باصواب و تدبیرات نیکو و افزونی علم و هنر و صحبت

با ارباب حرفت و صناعت و اهل بازار و آمیختن با اهل دیوان و متصرفات و اهل فضل و
دبیران و میل تجارت و بیع و شری املاک و زیادتی مال و اسباب و تیزی ذهن و فهم و
نیکوی خلق و حمیده خصال و رغبت او به علم مساحت و بناء و دلیل قوت تدبیرها پدران و مادران
و روز دوازدهم ماه شوال انتقال درجه قسمت بجد مشتری می رسد دلیل بود بر سعادتهای
کلی و ترقی کند از مرتبه وسط به مرتبه عالی و زیادتی اسباب و املاک و آبادانی جایهای که
شده در مقامهای عالی و جایهای بازرفت و یافتن مال و خیال خاطر از مدفون و افزونی
از مقامات و اطعمه و توانگری و اختلاط با علما و قضات و یافتن سعادات و منفعت از
بزرگان و معارف و مشاهیر شدن و نیکی احوال پدران و مادران و نیکویی عواقب
امور و روز بیستم ماه شوال انتقال درجه قسمت بجد زحل می رسد دلیل بود بر تنزل از مرتبه
عالی و خلاف از یاران و بندگان و انتقال مکان و طلب غربت و تفکر و عاقبت اندیشی
و میل زراعت و مرمت و کدورت طبع و تنگی شدن از حال پدران و مادران و انقلاب
و بیماری با علت و سیوم ماه شوال در مرکز رابع تمام میگردد والله اعلم و الحکم بالصواب
[illegible] پدر برادر در دوی زحل دلیل بود رسیدن کدورت از ضدان و حقان رسیدن

خوف و زیان از دعویهای کهن و ناسازگاری ایشان و بیماری اهل خانه و ضدان و انتفاع
از مال ایشان و ماموران ایشان شدن و ضعف قوه شهوانی و نشاط و مناکحت و کوفتی طبیعت
از نمودار خصمان حیلت و کید اندیشند لکن بدی نه بینند از فعل خود و در روز بیستم ماه ذی الحجه
الحرام انتقال در جرم قسمت کدخدای عطارد میرسد دلیل بود بر انتقال احوال از مرتبه ادنی بمرتبه
اوسط و کثرت معاملت و تجارت و واموختن علم طب و نجوم و احکام و قوت رای و
تدبیر و فراست و شناختن مزاج و طبع مردم و مایل بودن بمحبوبان و امردان و مردم
در حق وی دوزبانی کنند و متهم سازند و مال او را بطراری ببرند و تعویذ نوشتن و مکر و حیل
او را در قید اورند و بسبب معشوق خصومتها کشد و روز هشتم ماه محرم الحرام انتقال در جرم
قسمت کدخدای مشتری میرسد دلیل بود برانکه احوال از مرتبه وسط ترقی کند بمرتبه اعلی و حصول
سعادت و فراغت و بودن امن از قبیل خصمان و ضدان و مصاحبت جستن این قوم
و دلیل شد براستی و محبت نفس و خوشی عیش و نیکی رای و تدبیر و راستی در وعده و سخنان
و صلاح اهل خانه و یافتن منفعت از ایشان و بالادستی جستن ایشان و رو دادن کارها
و دعویهای ربحی و رسیدن بمال بسیار خاصه بی رنج و بسیاری معاملات و داد
و ستد و بودن فرزندان نرینه و مبارکی عقد و نکاح و برکت و شنود حضور غایب
و گم شده و دزدیده را باز یابد و روز چهاردهم ماه محرم انتقال در جرم قسمت کدخدای زهره

میرسد

برسد دلیل بود بر قبول بیت و غرور و شرف از قبل اهل و عیال و خصمان و افزونی محبت با ایشان
و دوستی با اصحاب طرب و عشق و راندن شهوت و میل نشاط و لذات و رغبت بنکاح و
زوج خوب صورت و لطافت طبع و افزونی رغبت با ایشان و مراد ایشان یافتن و قریب
و شادمانی و سفر با نفع و خیر بسیار و یافتن مال و منال خاصه از اهل خانه و تنگی زرکت و ملامت
و رهاییدن شغل و دشمنان و فرزندان و رها یافتن از صاحب و رسیدن رفیق بخشمان و محبت و سلامتی
خود و اهل خانه و یافتن لذات از زندگانی روز بیست و یکم ماه محرم انتقال درجه تحت کند مریخ وقت
برسد دلیل بود بر دوستی با لشکریان و ترکان و خصومت خصمان و دشمنان از نو و درین
نشاید امانت نهادن و دار گرفتن و سفر کردن و زن خواستن و انبازی کردن و باید که
خبری از وی در ربود و با مردم دهد و بود که از دست او خطایی و با اندیشه‌ها خطای رود
و تدبیر ناصواب افتد و معشوق روی غضب راند و شهوت نفسانی رغبت کند و خود را
در فتنه‌ها اندازد و با اعتقاد دشمن نقصانی رسد تا روز آخر گردد و تند ساعت بیست و سوم ماه
محرم الحرام و لا یعلم الغیب الا الله سبحانه و تعالی تیر مرکز قمر وتد عاشر مد را اول و در وی عطارد دلیل
بود در طلب صحبت سلطان و امرا و از حکم فضل و هنر و فصاحت و بلاغت و یافتن شغل و عمل چون نیابت و وکالت

دیانتی و بلندی یا کارهای دیوانی یا صناعت و یا خواندن کتب و یافتن شهرت بنام نیکو و تصرف
خانها و چیزهای لطیف و اقمشهای نفیس و بیع و شری زده و رغبت نماید باختلاط ارباب
عقل و تمیز و اهل فضل و هنر و روز سیوم ماه ربیع الآخر انتقال و رجعت کند بمشتری میرسد دلیل
بود بر انتقال احوال از مرتبه وسط بمرتبه عالیتر و دلیل تواضع بود در همکاری و قبولیت از ارکان
و خداوندان دولت و معارف و پیش آمدن کارها نیک و نافع و شغل و عمل و خیر و میل بکارها
دینی و اموریکه شایسته و طلب صحبت ملوک و وزرا و نواب و حجاب و ائمه و قضات
و راندن حکم و افزونی جاه و مرتبت و رفعت و پیش آمدن بازرگانیهای با سود و نمودن
کرمها و شفقت بر ضعفا و زیردستان و رغبت تمام بمال و جاه و شهرت بنام نیکو و صحبت
با علما و زهاد و اهل طاعت و میل بعلوم دینی و توبه و بد امن و پوشیده داشتن اسرار
و ناموس و سعادت احوال ما در لهو و پارسائی و صحت و سلامتی او و روز دهم ماه ربیع الآخر
انتقال و رجعت کند بزهره میرسد دلیل بود بر ازدیاد جاه و مرتبت و انتظام امور
و نعاوان و ساختن زینت و انواع پیرایه و حلیها و ملازمت خاتونان و خادمان
و معاملت با این طبقه مردم و خرمی از کثرت اسباب طرب و ادوات عاشقی و یافتن
منفعت از طبقات زهره و از بزرگان و مردم خوب صورت و بسرت و لطیف طبع
و بود دعشرت و نشاط و زندگانی خوشی و رسیدن بمراد و لذتهای این جهانی باشد

لوحی که در کتاب جمع الحکایات
است که هواهی او حکمت دولت عزت کسب
کند معیشت
خشم رحم
حاجت
بسیار دارد

١٢٢١	١٢٢٩	١١٧٩	٨٤١
١٢١٦	٨٤٢	١١٩٠	٩٩٢
١٢٠٣	١٣٠٠	٣٩٤	١١٨٩
١٣٦٣	١٢٦٧	٨٤٤	١٢٠٤

١٢٢١	١٢٢٩	١٢٧٩	٨٤١
١٢١٦	لیزلقونک بابصارهم لما سمعوا	وان یکاد الذین کفروا	٩٩٢
١٢٠٣	وما هو الا ذکر للعالمین	الذکر و یقولون انه لمجنون	١١٨٩
١٣٦٣	١٢١٧	٨٤٤	١٢٠٤

بسم الله الرحمن الرحیم

جواهر حمد و ثنا و زواهر محمدت و دعا نثار بارگاه کبریای پادشاهی که اطباق سموات سبع را
بمجرد قدرت رفع السموات بغیر عمد ترونها از نقطه خاک برافراشت و صفایح صحایف افلاک را بانجم منقش
ساخت انا زینا السماء الدنیا بزینة الکواکب بصور چون درر چندین هزار کواکب ثواقب از ثوابت
و سیار بیاراست و هر یکی از ایشان را بحسب اختلافات سیر بمقتضای حکمت قدیر تاثیری در عالم آثار
نهاد برنمود و آفتاب توحید را بمطلع صبح هدایت از آفاق صادقه قلوب حکمت و ارباب قلوب
معرفت طالع گردانید و بموجب والارض بعد ذلک دحیها روی هامون و دشت بوقلمون را بانواع
کسوت همایون بانواع بدایع و اصناف صنایع محلی و مزین ساخت و از تفاعل عناصر اربعه که یکی مبدأ
تلطیف و دیگری منشأ تکثیف و دیگری قابل حیات و چهارم حافظ اشکال است ازجمله مختلف از
صدمت بحیز فعل آمد و اصناف معادن و اجناس نبات و انواع حیوان رقم تکوین و نقش احداث
پذیرفت فتبارک الله احسن الخالقین و از جنس حیوان نوع انسان بدایع الطاف ربانی که اشرف مخلوقات و اکرم
مکونات برگزید و رقم اختصاص و لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم بر صفحه حال و صحیفه آمال او کشید و بمرتبه
علیا و لقد کرمنا بنی آدم رسانید و بمقتضای و رفعنا بعضهم فوق بعض درجات جهت نظام سلسله وجود و ابقای
آثار رحمت بعضی را از جواهر نفوس ناطقه انسانی بتشریف ثم دنی فتدلی مخصوص و مکرم گردانیده که بخطاب و ما ارسلناک
الا رحمة للعالمین و لولاک لما خلقت الافلاک مشرف گردانید و درود تحیت و درود ثنا بر مرقد مطهر و مشهد معطر سرور انبیا
و قدوه اصفیا و ماه آسمان اصطفا و در دو صدف اهتدا مطلع اشعه انوار وحی و الهام مطلع حقایق انظار لطف و اکرام

نظم
محمد کاز ازل تا ابد هرچه هست : بآرایش نام او نقش بست : علیه من الصلوات افضلها و من التحیات اکملها و بر آل

اطوار

اظهار او که بودی انا کالشمس و علی کالقمر و اولاده کالنجوم هر یک در درج عصمت دُرّ نایاب دری باشد
امامت و ولایت اند خصوص حضرات دوازده امام معصوم که بحقیقت برج کمال دین و ملت و ثوابت
فلک ارشاد و کرامت اند صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین اما بعد بر رای عقده کشای ارباب ذکا و الباب
مستور نماند که افقر الخلیقه بل احقر الخلیقه ابن محمد صالح محمد رضا غلام خاصه شریفه که چون اکثر اوقات
خود را در عنفوان شباب بمطالعه بعضی از کتب حکمای سلف که در فنون ریاضی و احکام تصنیف شده
مصروف نموده است و از هر خرمن خوشه و از هر گلشن گلدسته فراهم چیده مرکوز خاطر بود که اعمال متفرقه قوم
آنرا که اصول و دلایل احکام است بنحوی در سلک تحریر در آورد که مبتدیان را دستوری باشد و همیشه
خاطر بآن متعلق بود که ناگاه به یکی از ارباب دول بعمل طالع مولودی مامور شده شروع در تحریر دستور
نامه از این معنی صورت نیافت تا در این ایام بعون و عنایت الهی و از فیض فضل نامتناهی حضرت
باری عز اسمه و از همت المراد خود که مسمی باسم والد ناظم او وفات کرده بود بموجب عظمی
حضرت سبحانه تعالی ملهم شده شروع در نوشتن دستور اعمال در مقدمه و سه باب و خاتمه نموده موسوم گردانید بدستور
المنجمین و از حضرت عزت توفیق اتمام آن مسئلت نموده فان الله التوفیق و الیه الاستعانه مقدمه در بیان طالع
مولود و غیر آن باب اول در اعمال حساب و تحقیق تواریخ و استخراج تقویم سیارات و تقسیم درجه طالع و نمودار
و ثبوت البیوت و سهام و ضعف و قوت کواکب و نظر هیلاج و کدخدای و عطایای کواکب و تسییرات و انتهاآت
و سایر اعمال که مدار احکام بر آن است مشتمل بر [illegible] فصل

دلایل مذکوره از آن دیل حکما رسیف و خواص تاثیرات آثار اجرام علوی از تن لیس لطایف و بیان
از اذهان و افهام رسا بر مولفات و مصنفات این علم شریف و آنچه از مصنف ایراد او لایق مذکوره شد
مشتمل بر   فصل است

باب سوم مشتمل بر سه مطلب مطلب اول
در شناختن طالع تحویل سال عالم و فصول و طوالع اجتماع و استقبال مطلب دوم در مقدمات احکام سال و فصول و اجتماع و استقبال
مطلب سوم در طالع مسئله و طالع اختیارات و نوادر او احکام آن و بعد ازین بعون و عنایت الله شروع در مطلب
و مقدمات میکرد و ما توفیقی الا بالله مقدمه در فواید طالع مولود و غیر آن معلوم اهل خرد و مفهوم
صاحب هوش گشته است که مکنون اول که از پرده امکان بقدرت واجب الوجود جلت عظمته بجلوه گاه وجود
آمده عقول و افلاک و اجرام اثیری که جواهر علوی عبارت از آنست بر ترکیب مبرم و ترتیب محکم که حکمت لم
یزلی و ارادات ازلی اقتضا نمود پس افلاک و انجم را بشکل مستدیر که افضل اشکال و بلون مستنیر که
احسن الوانست مخصوص کردانید و اختلاف اصناف مکونات عالم سفلی را به حرکات اجرام علوی منوط و مربوط
ساخت و همچنین نزد ارباب الباب و اصحاب عقول پوشیده نیست که احوالی که در عالم سفلی واقع میشود و اموری که در تحت
فلک قمر حادث میگردد و از افلاک و انجم است که آنرا مسبب الاسباب جل جلاله اسباب تقدیر گردانیده و موجب حوادث
عالم سفلی ساخته پس هرگاه خواهند که بر حالی از احوال این عالم وقوف یابند سبب آنرا از افلاک و کواکب

بر آن باز جویند

باز جویند و بحسب سعادت و کوکب و قوت و ضعف آن اسباب حکم کنند پس بنا بر این نهند و آنچه بسبب دانستن طالع
موالید تا اگر اقتضاء سعادتی کند هرچه در طلب آن جهد نمایند و آن را از مهمات عالی شمرند و اگر در کاری شروع
کنند و اتمام آن از مرادات باشد کار بر وجه تمام و نیکوتر بگذارند و اگر وقتی از اوقات نامبارک یا عارضه
بد نموده باشد پس به کسب خیرات و تصدقات اقدام نموده رفع آن عارضه نمایند چنانچه مقتدای اصحاب احکام
بطلمیوس حکیم در کتاب ثمره در کلام ششم بدین عبارت آورده که قد یقدر المنجم علی دفع کثیر من افعال النجوم
اذا کان عالما بطبیعتها لیوطن نفسه و وطاء قبل وقوعها فا بلا یحتمله و حضرت استاد
البشر نصیر الملة و الدین محمد الطوسی در شرح این کلمه فرموده که فعل تام مرکب از فاعلی که تاثیر کند و قابلی که متاثر شود
مسلم است که قابل تاثیرات اوضاع فلکی اجسام و نفوس ارضیست اما در بعضی ازین اجسام و نفوس قدرت تصرفست
پس اگر منجم قوت تاثیرات علویات را شناخته است تواند که قابلی را که محل تصرف او باشد مایل گرداند بقبول تا اثر فاعل
در وی زیادت شود از اعتدال یا بمنع قبول تا اثر فاعل در وی کمتر از اعتدال باشد چنانکه گرداند که سرمای
زمستان سرد خواهد بود آلات دفع سرما مهیا گرداند تا سرما در وی اثر کمتر کند که در کیها نه او کرده باشد اگر [illegible] استعداد
نکرده بود و همچنین اگر خواهد که تاثیر سرما در چیزی زیادت باشد از آنچه در مثل او آن چیز را مستعدتر گرداند قبول
سرما را تا سرما اثر زیادت کند اینست معنی این کلمه که منجم تواند دفع بسیاری از افعال نجوم کردن بشرط وقوف
بر طبیعت قابل و قدرت و تصرف در او اینست تمامی سخن شارح نور الله مضجعه و ازین کلمات معلوم می گردد که در طوالع
موالید و طوالع سال و غیر ذلک فواید بسیارست که تفصیل آن موجب اطناب است باب اول در اعمال احتیاج و در
تواریخ و استخراج تقویم سیارات و تصحیح درجه طالع نمودارات و تحویلات بیوت و تهادت و سایر اعمالی که
مدار احکام نجومی بر آنست مشتمل بر [illegible] فصول فصل اول در ذکر مکان و زمان و ولادت و ضبط
تواریخ مشهوره و نوع مولود و جنسه در وی در بهترین نسخه از نتایج و [illegible] ترین بلده از بلاد که طول آن

النهار
از جزایر خالدات عو درجه و م دقیقه است و آن قوسیست که واقع میشود میان دایره نصف
بلد و عرض از خط استوا لب درجه و که دقیقه که آن قوسیست از دایره نصف النهار بلد مطلوب که واقع سامت نصف النهار سامت بلد زمان ولادت
است میان دایره معدل النهار و قطب افق و این مساوی ارتفاع قطب معدل النهار است در بلد ولادت ده
که آن دار السلطنه اصفهان صانها الله عن الحدثان است و منتظم ترین بلاد است از اقلیم سوم و راقم این حروف
و ناظم این سطور در چه زمان ولادت با سعادت که تا زمانی که مولود سعادت مجبوره قدم از کتم عدم بدایره
وجود نهاده گذشته که از نیم شب ۱۸ با مر ب است از نیمه شعبان المعظم سنه ۱۰۶۸ جو به نیوبه ۶ ساعت
و یو دقیقه و دوران دقیقه ما بکی از ارتفاع عشر قرنی ساز بر ثوابت مرصوده اصطرلاب ۶۳ در به لیله و شب ۵ کور ۹ ورده از نصف اولیه ۱۸ درجه
موافق ۱۱ ایار ماه رومی سنه اسکندریه و مطابق دوم خرداد ماه جلالی سنه ۵۸۰ ملکیه مطابق ۱۱ ایار ماه
قدیم سنه ۱۰۲۷ یزدجردیه و بجهت دانستن اجزاء اوسط از اعمال تقویم سنه ۱۰۶۸ دویست و دو وییست و ده را طرح کردیم باقی
ماند ۱۸ با زائد ۱۱ در جدول مبسوط مذکور که در زیج ثبت است مقدم زیج اول محرم سنه ۱۰۶۹ روز دوشنبه که با مراد
و مدخل نیمه شعبان که چهار ربع برده که علامت دوشنبه بود از روز دوشنبه که اول نیمه شعبان سنه ۱۰۶۸ با مراد اوسط جمعه است
و شب مولود در شب ۱۹ که با مراد اوسط و این عمل از برای معتقدین میگردد و از ۱۸ و ۱۹ اجزاء اوسط اکثر از اوسط
کوکب سیاره چنانچه در محل خود مذکور میگردد معلوم میشود و بعد از این شروع در ترتیب زایچه و ترکیب کواکب
مولود را که در حین ولادت جزو طالع و دیگر از طالع تحقیق میشود و منه التوفیق و الیه التیسیر فصل
بر رای حکمای واضح است که حقیقت انسانی که از اشرف موجودات و زبده مصنوعات و عمده موضوعات
و انفس نتایج قدرت و اکمل بدایع فطرت و فهرست کتاب خانه وجود و سیمرغ آشیانه کرم و جود است اشکال
او و صور او و احوال او و شئون و خلقت او و عجایب اطوار فطرت او و غرایب ترکیب قالب او برای
تنظیم زیبا است که نطفه که اصل آفرینش آدمیت حجر در زاویه تکتم مکنون یا به از بارگاه پادشاه لم یزل لا
یزال رحمیل را از مان رحم مادر ماه اول آن قطره آب را بموافقت تربیت حق مخصوص گردانید و اطوار

رطوبت را

رطوبت آن ماده را بنهایت پوست چه بجد کمال رسانند پس در ماه دوم مشتری را امر کنند تا بتدبیر آن
مرواریه خراب را سیل ناب گردانند و در ماه سوم زمام ملک علام نظام آتش طبع بهرام صادر شود تا آن
نطفه را قوام تمام دهد و در ماه چهارم آفتاب سایه ترتیب بر وی افکند و چون آفتاب رب جوانی و قوت
طبیعت نفسی بود نفس کرده و از طرف ستره جذب غذا کند و در حرکت آید و چون دور افلاک و سیر انجم بماه
پنجم رسد زهره زهرا بدانکه او رغبت نماید و ابواب حرکت بروی بگشاید و در ماه ششم عطارد امداد تربیت
بجانب او متواتر گرداند و قوای جسمانی را در نفس دانای اعضای او قرار دهد و چون نوبت تربیت به برسند
آید در ماه هفتم قمر در تکمیل صورت و تجمیل هیات او متوجه و کمال خلقت باید لکن بسبب افراط
رطوبت چون ماه تری برزاید کودک غالب گردد و نوبت حرکت وقت میل کردن نزول او بجنبش یافته هر فتور
بپذیرد و باز در ماه هشتم زحل عالم عامل تربیت او ارسر گرد و افت تری ازو کالبد او در گرداند و در ماه نهم
نوبت زمام ملک اکبر نوبت دیگر تربیت مشتری اکبر رسد و در بن مدت تکمیل صورت و تجمیل هیات با تمام رسیده مرا
رخیص بر تو این سعادت روی بدین عالم آورد و مقام ظلمانی بگذارد و این هر آینه موافق طلوع درجه
از درجات فلک البروج آن بود را طالع آن بعینه مولود خوانند و قبل ازین مذکور گردید که ساعت
ولادت هشت ساعت و شش زده دقیقه بود چون در له ضرب کردیم قکد و این را بر عروب از
عروب آفتاب تا زمان ولادت مطالع نظر خود کشی بیفزودیم ذ نا د برابر افزودیم له د و این
مطالع طالع بود پس این مطالع از مطالع ارفع برفتیم له کد طالع کرفتیم که حمل کج عاشره با طوند و
این طالع تخمین بود پس بجهت دانستن طالع تحقیق رجوع نمود ارا شات که از نمودارات طالع تحقیقی میکردد
و قبل از استخراج طالع تحقیق نمودارات منبر مع در استخراج راکب الشمس و استخراج نیز بیم کواکب و عروض هر
از کواکب یا بد نمود پس بیکویم که بجهت استخراج راکب الشمس از ارنبا لها معسوط نابقه و مجموع تاه و ماه و روز تا تمه
زمانه و اختلاف طول در کشی بمرکز افزود و در تمر مرکز خاصه و وسط در اکسی و در کواکب متحیره مرکز و خاصه

طوالع ... له
زینگ
قلد

اهل طالع ... بود ... که ... بعد ... ساعت ...

داوج کتشوانع در اصل السنه یابه بود شاد در همین طالع موافق ۱۰۶۸ ناقصه یافتیم در برابر سالهای مبسوطه ناقصه

ضیح مرکز [illegible] د له ح ند اوج ح ما ند و در برابر سالهای مجموعه تامه نه مرکز ح که ند و اوج ما

ند ه ابن هر دو مرکز و اوج مبسوطه ناقصه و مجموعه تامه را جمع کردیم شد مرکز ه نام ه اوج ح مح ند

و برابن مرکز و اوج مرکز و اوج شعبان که بود مستر کرد که نه اوج ح ح ح لط ا فزودیم شد مرکز

ه ما که اوج ح ح لط ه و برین حاصل مرکز و اوج ایام ناقصه که بود موافق ۱۸ مرکز ح ومه ند اوج

ح ح افزودیم مرکز که ح ند اوج ح لط و وکته مابین الطولین اصفهان و سمرقند که بود مرکز

ح ح ه ند لولت اوج ح ح بر حاصل اجرا فزودیم مستر که ۱۹ اوج ح لط این مرکز

و اوج شمس است در نصف النهار فرکه بعد هم با مراد وسط الشمس از شرکب لسین ۱۰۶۹ و در باقی کواکب همین

دستور راست و اوج ر اصل السنه بود بر حاصل قمر را مرکز ند م مد خاصه ند ح لو که وسط کلما

راس و ح ه رحل را مرکز ند ما لو خاصه که له اوج ح ح و ند مشتری را مرکز ح کط نو

خاصه که ما ند ا اوج ه ح م و مریخ را مرکز ما ه خاصه ند ح ۱ اوج ی که و زهره را مرکز

با ح لط مو لی خاصه ح ح ح اوج که لی ۹ عطارد را مرکز ی که خاصه با ح ۱ اوج ند ح د و چون

اصل السنه کر از زیج برون آمده نصف النهار را فرمولدات وکته یکروزه هر یکی از مراکز و خاصها

و اوجات کواکب را بحجته کیفیل مراکز و خاصات و اوجات نصف النهار روز مستقبل افزوده در شمس مرکز

تعدیل ایام از جدول گرفته بر مرکز افزودیم تا جدول گشته از مرکز جدول اکر این تعدیل شمس جمع بر مرکز جدول

افزودیم تا مرکز مقوم حاصل آمد و بر مرکز مقوم و وکته اوج را افزودیم تا تقویم شمس در نصف النهار فر

و مستقبل حاصل آمد بدین دستور

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
۸ ا	ه کسا	ح ر	ه که لط	د ی لو	ه که لد نا	ح لط ل	ا کط لد کا
۹ ا	ه که کر	ح ر	ه که لا	ح ح ا	ه کو لا کد	ح ح لط ل	ه ح ه ند

با ند الکد د ه
[illegible]
ه ح
ند ح
با ند الکد د ه
[illegible]
ه ح
د ند

وار

در این جدول میل کلی اول اگر از جمیل کش تقویم آفتاب گرفتیم حاصل آمد میل آفتاب در نصف النهار قدیم شمیصد
و در نصف النهار موفق و ید شمال صاعد زاید و در قمر برکز تعدیل اول گرفته بر خاصه افزائیم
ناصدل اشد و برکز و ذنب فی الحصص گرفتیم اگر خاصه سه کم از شش بر نیم از جدول ناما و اگر کم از شش
بر نیم از جدول اول و در اختلاف قمر از خاصه گرفته بالسیم ضرب کرده حاصل را بر تعدیل دوم که از خاصه
صدل گرفته کرده بالسیم افزائیم تا تعدیل صدل گیرد بعده وسط قمر را بر تعدیل صدل افزائیم تا وسط صدل حاصل
شود و حصه تعدیل الایام باکه تقویم شمس گرفته بالسیم از وسط صدل نقصان کنیم تا تقویم قمر بفلک حاصل شود و
وسط راس را بر این تقویم افزائیم تا حصه العرض گردد و از حصه العرض تعدیل ثالث گرفته بر تقویم قمر بفلک مایل
افزائیم اگر علامت تعدیل ثالث زاید باشد والا نقصان کنیم برکز علامت ناقص باشد تا تقویم قمر بفلک ممثل
حاصل آید و از حصه العرض عرض قمر در شمال یا جنوب صاعد یا هابط زاید یا ناقص از جدول عرض قمر اخراج کنیم و وسط
راس را از دور نصف آن کنیم تا تقویم راس حاصل شود و صورت عمل اینست که درکت نموده میشود

ایام تاریخ	مرکز کد کو	تعدیل اول	حاصه	مسیر				تعدیل	
۱۸	ا یط م ص	کد لط ط	لو کد	۰ نه	کد کا	لا ۰	له ه	لو و س	ل کد لط م
۱۹	ح لد	ح له	کو ر	ود کا	م ك	ر ر ز	کد لد و ۰	لد لط ا لا	کو لد لد شلد ه ه

عمد	وسط قمر	تعدیل صدل	حاصه	تعدیل الایام	وسط	راس	نصف العرض	تعدیل	عرض
ح لح له	لد لد ۲	ا لط لد	ے	له ط لد کو	لد ح ی مد ه	ا ا لد لد	ه ح ز	صب ذ لو ح	
لم ح لد لد	ط لد	ط ۲ ا				ا ط کد		ح ذ کو	
ط لد له ح	ط کد م لد	۰ ح ے	ے ۰	ند ط کد لط کد	ح ی ند یا	ا لد لو	له و	لم ح کط کو	

له لط
ط کا ده
تب

ساعات بعد زوال و اثر ازو البعد

نصیبه	[illegible]
ط ر کو	ر لد ۲ لد ح
ط ک کد نا	۲ لد لد حط

و در کواکب ثابته که فقه مجره اند برکز تعدیل اول حاصل کرده بر مرکز اوج
و از خاصه نقصان کنیم تا مرکز و خاصه معدل حاصل آید و از خاصه معدله تعدیل
ثانی و اختلاف زیادت داده ثبت نمائیم و از مرکز معدل ذنب فی الحصص

بعد از ملاحظه بیشتر یا کمتر از شش برنه بجو یکه در فرد مذکور است حاصل کرده و دقایق الحصص را در احصه ضرب کرده حاصل
ضرب را بر شصت بخش نماید از ایام تا معدل کرده و نفس بی معدل را بر مرکز معدل از ایام تا مرکز سوم حاصل کنند و بر بیع
مرکز و حرکت اوج را از ایام تا تقویم کوکب وسط حاصل کرده چنانچه در بیع دستور را ثبت افتاده و بجهت
استخراج عروض کواکب در علویین از مرکز معدل دقایق نسب برداریم اگر شمالی است ... نی جدول ...

زحل

از عرض

روز	مرکز	تعدیل اول	حصه	حصه معدل	ا	ن	ه	تعدیل ثانی	تعدیل معدل	مرکز معدل	مرکز تقویم	اوج	تقویم زحل
	ز ج		نه										
۱۸	ط لد	کو لم ج	د کد	لد ه	لد	ح لو	ح کا	ج ح	ه لد ط	ل لو ه	ح ۱۶	ی ۲	نو و د ه
۱۹	ا ط لد	ل کو ۲	ا نو د	کد لطا ه	ه ا کم	ح ی	ح لو ن	ح لا دا	ز کو	که لطا	ل لد که	ط لا نه	ی نو و ت تا

مشتری

روز	مرکز	تعدیل اول	حصه	حصه معدل	ف	ب	ن	تعدیل ثانی	تعدیل معدل	مرکز تقویم	اوج	تقویم مشتری
	ی نط		ند ط									
۱۸	ا ط د کط	نا نا	لط ه	کا ند ه	ح ح	۴ ل	لد حا	کد نط	ی ط خ	ی لا ند ط	لا حال	لا نط ل لد ه و م نه ط ند
۱۹	ا ط د لد	نا نا لد	ه کد	ط ی ه	ا ر	ح م	۵ لو	و که	لد ر کا	ی ما نط لد	ح کط	لطا لد کده و م نه ح ط

مریخ

روز	مرکز	تعدیل اول	حصه	حصه معدل	ف	ب	تعدیل ثانی	تعدیل معدل	مرکز تعدیل	مرکز تقویم	اوج	تقویم مریخ
۱۸												
۱۹	۵۵۷	یه له	ه ط	ا ط ه	له نط و	د لا ح	ن ف	ل ح ر کا	نط ا	ه کو نا	د کط ا	۵ که ه و د ح و ک
	ه کا کا م	له ر که	ی ی	ل ح ط	لط ط ح	لط کد	ه ف لا د	ه و ه ف	صا ح ر	نا لا	لط ما لد ط	م نط ک ی که و ح و د لا

زهره

بالا عطارد کتبه

روز	مرکز	تعدیل اول	حصه	حصه معدل	ف	ب	تعدیل ثانی	تعدیل معدل	مرکز تعدیل	مرکز تقویم	اوج	تقویم زهره
	نطه	لو نط										
۱۸	ا ط کط	ح ه ح ح	ی ح ح	لاح	ی و نط	ه د	لد ح	ح لطه	کد ح	ح کما	ط ه	د ط و ما ل لد ه و ه ح
۱۹	ا ط ا	ب ح ح	ح ب	ه د ح ه	ح ه	ه د	ح لو ه	ح ط ه	ح و د	ح کا	ه ک ما	ه ط ه ی ح ی ح ه لد ه و ک ط

عطارد

روز	مرکز	تعدیل اول	حصه	حصه معدل	ف	ب	تعدیل ثانی	تعدیل معدل	مرکز تعدیل	مرکز تقویم	اوج	تقویم عطارد
	نطه		ددکد									
۱۸	ا د	کر	ه ه	ک ی ا ح	ر ک	لو	ط لاه	لط کا	ه ح ح	کا ما	ک لا	ی د ه ک ن ا ح ح
۱۹	ا د	کو ح	ه ط	ه ح کا	ط ه	لد کا	ه و	ه ح	ه ح و	کا ح	کم ط	لد ه ی لد و د ل ح ا ط

ا ر ۲ ی که و د

رشتمال

شمالی بر داریم و اگر دقایق نسبت جنوبی باشد بحاصه معدله از عرض جنوبی و حاصل را در دقایق نسبت ضرب کنیم تا عرض معدل حاصل شود جهت عرض معدل جهت دقایق نسبت است این دستور اما بجهة عرض معین برای معدل

زحل سمقط شمالی ناقص بط						مشتری سمقط					مریخ سمقط					
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ط	ک	ل	نط	سنن	د ه ل	کو	و	ط لد	سه	ه ه	آ ا	ب	کج	ما لد	کد	طا لد
ط	ک	لد	نط	ند	ما ک	د ه	ه	ط لد	لد	ه ه	ا ما	ا	کج	ما لد	نط	طا ط

عرض اول دقایق نسبت عرض ثانی و ثالث بگیریم و بحاصه معدله میل و انحراف گرفته جانب هر یکی از شمال و جنوب معلوم کنیم و میل را در نسبت عرض دوم ضرب کنیم و انحراف را در نسبت عرض سوم حاصل ضرب هر یکی عرض ثانی و ثالث باشد پس اگر دقایق نسبت عرض ثانی و میل یا نسبت عرض سوم و انحراف شمالی باشد یا هر دو جنوبی عرض ثانی و ثالث هر دو شمالی باشد و آن جنوبی باشد و عرض اول گیریم در زهره شمالی باشد و در عطارد جنوبی و صورت دستور را ببینید و این سه عرض معلوم شود اگر هر سه در یک جهت باشد مجموع عرض معدل باشد الخ در

زهره

در معدل	اول عرض	ثانی	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
	سه	ص	سه	ه	ح	سه	ح	ح	ط	ح	ح	لط
ما د ه ح	ح	ک	لح	ح ه ه	ما و	ج کد	ح ک	ح	کا	ح	ح	ح
ما ح لد ما	ح	کو	لد	ح و ه	ا ه ا	ح کج	ح ک	ح				

حمصعد
جنوبا ناقص صاعد

در بحه ممتنع جمع کنیم و در جهت مختلف کمتر را از بیشتر نقصان کنیم باقی عرض معدل است

عطارد

در معدل	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
و کا لد	ح	سه	ح	و ه	سه	ح	سه	آه	د	ا ل	شمالی زاید
و ک لد	ما	که	نو	ط	ح	ه	ح	ا ز	ه	ا ل	صاعد

استخراج طالع نمودار بطلمیوس اصل این نمودار آنست که درجه از درجات اوتاد طالع تحویل سال در نشانه کوکب گیرند که مستولی باشد بر جزو اجتماع یا استقبال متقدم بر مولود و اگر مستولی

واحد قمر جزو اجتماع و قمر استقبال که در نیم روز س

مطلق مطابق بمعتقد نزدیک مسئولی بکار دارند هم بموجب قول بطلمیوس که در اربع مقالات ذکر کرده و افضل

الحکما نصیر الملة والدین محمد الطوسی روح الله روحه در شرح ثمره ایراد کرده و کوشیار حکیم در مجمل الاصول

برین جمله ایراد کرده بنا برین چون این مولود تجنبه ورود استقبال که جزو استقبال متقدم بر ولادت

بود **ا کد و** فی زهره شرف قمر حد زحل ارباب مثلثات **ه ل ه** وجه زحل و اکثر

شهادت زهره را بود زیرا که زهره را حد و قمر را شرف و زحل را جا و وجه را دو قوت شهادت بود

چون طالع تخمینی نمودار هرمس قوس **کد** و درجه زهره از اوتاد دورتر و قمر نیز بدرجه عاشر او نیست

محافظه درجه قمر نمودیم از طالع نمودار هرمس دور افتاد و زحل هر چند به درجه سابع اقرب بود در

شرف خود بود اما چون راجع است شایسته استیلا بر این مکان نیست لهذا درجه رابع را که مقبل درجه

طالع که بود در وقت الولادت **ح ل ط** گرفتیم و درجه عاشر که بنظر رابع است **ط ل ط** مطالع

درجه عاشر بفلک مستقیم محسوب فی اول الجدی بود **ه ل** این را در جدول مطالع البروج یافتیم

که آن **ل کد** است منسوب کردیم آمد طالع نمودار بطلمیوس بر جدی **کد ح** والله اعلم **اما نمودار هرمس**

الهرامسه که اکثر او را در رسائل خود بعبارة دو نام نمودار ابو علی والهام معلوم کرده و این را ام نمودار

خوانند زیرا که بقیاس نزد دیگر است و نمودار مسقط النطفه نیز خوانند و جمیع عقول سلیمه و طباع مستقیمه را

مسلم است که چنین اصلی بر جوهر الهام ریا... بوده و اصل این نمودار آنست که مکث

مولود در مشیمه معلوم کنند و منجمان را در این عمل طریقهای مختلف بسیار است و اصح طرق آنست که در موالید

ماهیه اگر قمر در طالع بود مکث در رحم تقریبا ده دور ... قمر است و اگر فوق الارض بود کمتر و اگر در

تحت الارض بیشتر و غایت زیادت و نقصان نیم دور قمر است و چون مکث مولود در مشیمه تقریبا معلوم

شود بآن عدد از تاریخ ولادت باز پس روند و وقت مسقط بدست آورند و تقویم قمر از در وقت

مسقط معلوم کنند و موضع قمر مسقط طالع ولادت باشد و موضع قمر ولادت طالع مسقط چنانچه

طالع نمودار بطلمیوس کد ح

طالع نمودار هرمس حلو

طالع تخمینی کد کی

رهمس را

هرمس در کتابی که منسوبست باو و آنرا اساس الحکمه خوانند فرموده که ان فی موضع القمر فی
وقت ولادت طالع المسقط و موضع القمر فی المسقط الطالع الولادة و بطلمیوس
در کتاب ثمره آورده در کلمه پنجاه و یکم بدین عبارت که موضع القمر فی المولد هو الجزء الطالع
من الفلک فی مسقط النطفه و موضع القمر المسقط هو جزء الطالع مع الولادة
چون اصل درین نمودار آنست که موضع قمر ولادت طالع مسقط النطفه است و موضع قمر مسقط طالع ولادت
پس اگر قمر در جزو ولادت برابر طالع مسقط نهند قمر را ادوار تامه حاصل شده باشد که آن ده دوره است قمر را در فلک
خود که آن دوره ... دویست و هفتاد و سه روز و پنج ساعت و دوازده دقیقه است و رقمش اینست رعجه
و این را مکث اوسط خوانند و در تحت الارض بیشتر و در فوق الارض کمتر از مکث اوسط است و طریق
عمل درین نمودار آنست که به میان قمر ولادت و درجه طالع الجزء گرفته بر سیر وسط قمر کرد است
یجله سیزده درجه و ده دقیقه و سی و پنج ثانیه است قسمت کنیم اگر فوق الارض است والا به میان درجه طالع
و موضع قمر بگیرند اگر قمر تحت الارض است و بر سیر وسط قمر قسمت کنند خارج قسمت ایام تعدیل است و اگر کسری
باقی مانده باشد در بیست و چهار ضرب کنند و یکبار دیگر بر سیر وسط قمر قسمت کنند تا ساعات و دقایق تعدیل
برآید و اگر آن بعد را در جدول سیر وسط قمر جستجو کنند هم ایام و کسور تعدیل معلوم گردد پس تعدیل را
از مکث وسط که هست رعجه نقصان کنند اگر قمر فوق الارض است بر مکث اوسط افزایند و اگر قمر در
تحت الارض است حاصل یا باقی مکث مولود باشد در رحم و آنرا از تاریخ ولادت نقصان کنند تاریخ معلوم گردد
پس تامل کنند در وقت مسقط که قمر ولادت بر روز طلوع میکند یا شب اگر بر روز طلوع کند تقویم شمس بنصف النهار
کنه آن روز معلوم کرده مطالع او بفلک مستقیم محسوب کرده ... حاصل کرده از مطالع قمر ولادت نقصان
حاصل را ... از وقت رسیدن آفتاب بنصف النهار ماضی تا زمان مسقط و اگر قمر ولادت شب طلوع

گذشته مطالع نظیر افتاب بنصف اللیل مسقط از فلک مستقیم ابتدا از اول جدی از قمر ولادت ببلد تنقیص کنند

باقی دایر است از وقت رسیدن آفتاب بنصف اللیل تا قمر تا زمان مسقط نطفه و چون دایر را بر

ادوار یک ساعت حقیقی شبانه روز قسمت کنند خارج قسمت بعد بود از نصف النهار مسقط تا نصف اللیل

تا قمر مسقط از آن ساعت تقویم قمر استخراج کنند طالع ولادت که بدو سواد دارد و اگر موضع قمر نه

در آن برج آید که طالع ولادت است و یا در آن برج نباشد ولیکن کار بخشی ده درجه دور داشته باشد

بگردند و اپس آیند و باز پس شوند تا قمر بطالع ولادت نزدیکتر بود و آن گاه آخر روز یا شب را بطریق

مذکور عمل کرده تقویم بر الوقت بیرون آرند که طالع الولادت صحیح بنا بر نسخه عمل تقویم قمر از وقت

چون قمر الولادت مسعود که این ط کا طالع تحقیق ح کو بعد از قمر ولادت تا طالع ح ح ه این را

بر سیر وسط قمر که است ح ز له قسمت کردیم شد خارج از قسمت آن و کد لد این تعدیل بکنیم

بر چون قمر نقص الارض که تعدیل نقطه را از نقطه اوسط که هست ند ع ه ... نقصان کردیم

ماند ذ سو ق این نقطه مولودیست در نسخه تو بیابی و این درست ... روز و شب ساعت

و نیم ده دقیقه است بر این مدت از تاریخ ولادت باز پس رفتیم یافتیم تاریخ مسقط را در شنبه ۱۷

ماه ... و ۱۹ باوه اوسط دقیقه ... ۱۰۶۷ موافق ۱۸ آب ماه رومی سنه ۱۹۳۸ اسکندریه

مطابق ۱۳ ... ماه جلالی سنه ۵۷۹ ملکیه مطابق ۱۹ بهمن ماه قدیم سنه ۱۰۳۶ یزدجردیه

چون قمر الولادت در این وقت بروز طلوع میکرد تقویم شمسی در نصف النهار این روز استخراج کردیم آمد موافق

مطالع شمس بفلک مستقیم ... اول الجدی که ذ ز ح قمر ولادت ط کا مطالع قمر ...

ولادت ببلد شع له تفاوت بین المطالعین سا لد این دایر است از نصف

النهار تا قمر تا زمان مسقط پس دایر را بر ادوار یک ساعت حقیقی که هست ه قسمت کردیم آمد

خارج از قسمت ه ه این بعد قمر از نصف النهار زمان مسقط با این ساعت تقویم قمر استخراج

کردیم

گردیم آمد ح کو . پس این طالع اول وقت این مطالعست بعد ربا مطالع نکس مصف النهار بر دور اول

بقیه قمو نط تفاوت بین المطالعین یکطط این را براجزای یک ساعت حقیقی قسمت کردیم آمد

به تفاوت ه یط بدین ساعت تقویم قمر و تفاوت استخراج کردیم آمد طکی این طالع مسقط

نطفه بر موجب این تقویم را با تقویم اول کسی دقیقه تفاوت بود پس تصحیح این تقویم قمر را مطالع بلد

بود شج ما مطالع نکس مصف النهار مسقط کح تفاوت بین المطالع کبیر بالی بر اجزای

یک ساعت حقیقی قسمت کردیم آمد ید این ساعت بعد است از نصف النهار تا وقت نطفه مسقط با این

ساعت تقویم قمر استخراج کردیم آمد ح کو موافق با عمل اول این طالع بر ترکیب نمودار و ساعت

شروع نطفه موافق روز سه شنبه مذکور که گذشته بود از روز ل ح ساعت است و یک دقیقه و این است علم

عمل بابین النمودارین قاعده اهل صنعت آنست که تفاوت بین النمودارین را تنصیف

کنند و احد النصفین را بر نمودار اقل افزایند یا از نمودار اکثر نقصان کنند و بر آن اعتماد نمایند

مثالش بر بین طالع نمودار بطلمیوس کرلبه ح کح و نمودار هرمس کرلبه ح کو . تفاوت . نه

تنصیف کردیم کد این را بر نمودار اقل افزودیم و از اکثر کاستیم آمد طالع ح کد له و

طالع تحقیق له ح کد کو و درجه طالع نمودار بیشتر است از درجه تحقیق معلوم میشود که از وقت ولادت

تا وقت رصد زیاده از دو درجه و شش دقیقه بود پس در طالع ترکیب نمودارات اعتماد کردیم و برای علم

در استخراج کواکب البیوت اهل صنعت را در بنا و ترتیب هر دو از بیوت طریقیست

چه مبدا طالع و سابع دو نقطه تقاطع فلک البروج است با دایره افق شرقی را طالع و غربی را سابع

خوانند و مبدا بیت عاشر و رابع دو نقطه تقاطع دایره نصف النهار است با منطقه البروج فوق الارض

را درجه عاشر و وسط السماء خوانند و تحت الارض را رابع و وتد الارض گویند اما در بنا و بیوت

باقیه اصحاب نجوم خلاف کرده‌اند و طریقی مستعمل و مشهور آنست که مطالع هر برجی از ارباع طالع سه قسم
متساوی کنند به دوایر میول پس فلک دوازده شود آنچه از دایره معدل النهار بدین اقسام افتد
مطالع این بیوت باشد و آنچه از دوایر منطقه البروج در بین آفاق مانده درجات این بیوت باشد
و طریقه بطلمیوس بر آنست که ثلث تفاوت ما بین درجه عاشر و طالع را بر درجه عاشر افزایند تا حادی
عشر و بر حادی عشر افزایند تا ثانی عشر حاصل گردد و دیگر ثلث تا برسد به درجه ثانی عشر و دیگر ثالث
بر ثانی عشر درجه حادی عشر و این طریقه خالی از حسابی نیست دیگر طریقه استاد ابوریحان بیرونی است
و آن چنانست که دایره اول السموت که آن عظیمه است که به دو قطب افق و به دو قطب نصف النهار میگذرد
به دوازده قسم میکنند بشش دایره که هر یکی از این دایره بسته به دو قطب این دایره که دو قطب شمال و جنوب
است بگذرند و آن دوایر را آفاق حادثه خوانند و این طریقه را طریق مراکز محققه خوانند اما
استخراج تسویة البیوت بطریقی مشهور آنست که چون طالع تحقیق کنی مطالع آن طالع به بلاد را
از مطالع او به فلک مستقیم محسوب تسعین فصل الدور نقصان کنند تا نصف قوس النهار درجه طالع معلوم گردد
ثلث آن گرفته تعدیل مطالع بیوت حاصل آید از آن بر مطالع طالع که آن مطالع عاشر است به فلک مستقیم
افزاینده مطالع حادی عشر معلوم گردد و یکبار دیگر بر مطالع حادی عشر افزاینده مطالع ثانی عشر معلوم گردد
آنگاه ثلث درجه بر مطالع حادی عشر افزاینده مطالع ثالث معلوم گردد و این مطالع بهار را در جدول
مطالع البروج به فلک مستقیم محسوب تسعین اول الدور مقومی کردانیم تا مراکز بیوت حاصل آید و باقی مراکز متقابل
هر یک از این خانه‌ها به همان درجه و دقیقه پس در این مولود مسعود که طالع آن برج حمل است كا
و دقیقه مطالع جوزا طالع مبارک به بلد را که هست له از مطالع طالع بقیه که هست قب ع نقصان
کردیم آمد نصف قوس النهار طالع صه ع ثلثش له ح و این تعدیل مطالع بیوت است بر مطالع
طالع افزودیم مطالع حادی عشر ع ل و همان ثلث بر مطالع حادی عشر افزودیم مطالع ثانی عشر حا

ولقتا

حادی عشر

قمر ما

و سقت درجه بر مطالع ثانی عشر از دوم مطالع ثانی [illegible] و صد و بیست درجه بر مطالع ثانی

عشر از دوم مطالع ثالث [illegible] و این مطالع را در جدول مطالع البروج ببلد مستقیم محسوب نمود

اول اکبر سیوم شمس با خشم آمد مرکز حادی عشر دلو [illegible] مرکز ثانی عشر حوت [illegible] مرکز ثانی ثور [illegible]

[illegible] مرکز ثالث جوزا [illegible] و باقی مراکز نظیر این مراکز به همین درجه و دقیقه مراکز خامس

اسد [illegible] و مرکز سادس سنبله [illegible] مرکز ثامن عقرب [illegible] مرکز تاسع قوس [illegible] جبهه اخراج

ساعات تحقیق ولادت تفاوت میان مطالع تخمین را نمودار گرفته بر [illegible] قسمت و حاصل قسمت ساعات اگر مطالع

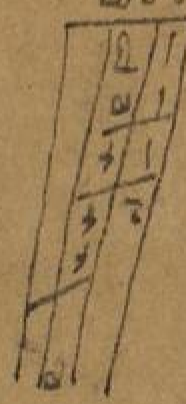
تخمین زیاده بود از ساعت تخمین ولادت نقصان باید کرد و اگر مطالع تخمین کمتر بود حاصل قسمت را بر ساعت

تخمین ولادت باید افزود تا ساعات تحقیق ولادت حاصل آید چنانچه درین طالع مسعود مطالع طالع تخمینی

[illegible] مطالع طالع نمودار [illegible] تفاوت [illegible] این را بر [illegible] قسمت کردیم آمد [illegible] این دقیقه

و ثانیه بر ساعات ولادت که [illegible] از دوم [illegible] این ساعات ولادت به تحقیق و صورت

صح زایچه طالع مسعود مطابق مضبوط است که نوشته شد والله اعلم



صورت زایچة الطالع الولادة المبارکة

اتفاق ولادت باسعادت و قدوم مبارک مولود در شب یکشنبه ۱۸ ماه رویت

۱۹ ماه اوسط شعبان المعظم سنه ۱۰۶۸ هجریه النبویه موافق ۱۱ ایار ماه رومی سنه ۱۹۲۹

الکندریه مطابق دوم فرداد ماه قدیم جلالی سنه ۵۸۰ ملکشاهیه مطابق ۱۱ آبان ماه قدیم

سنه ۱۰۲۶ یزدجردیه بعد از انقضاء [illegible] از شب مذکور گذشته و از روز نوروز

سلطانی است یک شب دیگر روز گذشته و صورت زایچه طالع مسعود و مواضع کواکب این است



صورة زائچة الطالع لمسقط النطفه

در هنگام وقت [illegible] نطفه بعد ساعتی از روز سه شنبه ١٧ ماه رجب و ١٩ ماه [illegible] و [illegible] سنه ١٠٦٧ موافق ١٨
آبان ماه روز [illegible] سنه ١٩٢٨ اسکندریه [illegible] ١٢ [illegible] ماه [illegible] سنه ٥٧٩ ملکیه [illegible] ١٩ [illegible] ماه قدیم ١٠٣٢
بود [illegible] ساعات بعد از نصف النهار [illegible] تا وقت سقوط نطفه [illegible] و گذشته از اول روز تا وقت مذکور
٤٧ دقیقه [illegible] و صورت زایچه طالع مسقط النطفه اینست که در صفحه [illegible] کرده

[illegible]

دانند

وسعد حمن	جدی کد ه	زنی کی لو عزب
قمر کد لد له حمل ع نوزاد مسنا		زحل ه ز میزان ع عقرب ناد
ز ثور جوزا ذنب کور	مشتری ه که سرطان کد ه زهره حمع	شمس ه مح سنبله عطارد کد ه

در شناختن شهادات و آن دانستن مستولی بر درجه طالع و درجات
بیوت کواکب و مواضع سهام و ارباب صناعت احکام را در دانستن مستولی اختلاف
است بعضی از حظوظ خمسه که آن خانه و شرف و حد و مثلثه و وجه است بکثرت
شهادت مستولی دانند و دیگران شش یک مستولی کنند و بعضی از خانه و شرف و
مثلثه اول و حد و مثلثه ثانیه و ثالثه شمرند و برخی خانه و شرف و مثلثه اول و مثلثه

ثانیه و حد شمرده و جمعی خانه و شرف و حد مثلثه اولی و ثانیه و ثالثه

دو وجه دانسته و استاد البشر نصیر الملة والدین در کتاب نکت خانه و شرف

و مثلثه اولی و ثانیه و حد و وجه در باب ... و کوکب صاعد و ضد او نه اوج

بیان فرموده و بعضی از حکما چنانچه صاحب برهان ذکر کرده خانه و شرف

مثلثه اولی و حد و وجه را مستولی دانسته و حکیم کوشیار در مجمل الاصول

بیت و شرف و مثلثه اولی و حد و مثلثه ثانیه ذکر کرده و لیکن اشهر در میان

ارباب صناعت این زمان رای صاحب کتاب التفهیم است که آن حظوظ خمسه است

و دو نیست خانه را پنج و شرف را چهار و حد را سه و مثلثه را دو و وجه را یکی دانسته

و اگر کوکبی از کواکب ارباب حظوظ در خانه و یا در شرف و یا حد و یا مثلثه

و یا وجه خود باشد قوت او را مضاعف کرده اند و کوکب راجع و محترق را مستولی

نشمرده و صاحب حیثیت استیلا کوکب راجع و محترق را نسبت بنا بر بیت

در جداول و درجات بیوت و مواضع کواکب را مستولی از حظوظ خمسه

استخراج نمودیم چنانچه درین جدول ثبت افتاده و چون را نسبت که گذشته

[illegible]

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
قمر	م الى ده	سـ الطه	ـ طكدر	لف	ى لو ه	ح ه	لـ	ى	ى	ده	ح ه سـ	عطارد ده سه
شمس	م البنب وه	طكدر	سـ الكده	لف	ر كه كر	ح لو	ح	لـ	ى	زنب	ح سـ لد	مشتری لا سه
زهره	م الالمت	لو ه	م البنب ح رح	لف	ح لد و	طط الط	لـ	ح لـ	ـ	ده	ح ده ح	مرخی لد ه
عطارد	م دراکسی	لوه	ح رح	لف	ولد لد	طا ر	لـ سـ	ـ ه	ـ	ـ سـ	لد	شمس ه لد
زحل	م البجی	لد وى	م الجاد ه	لف	ا ح ح	ه ط	لـ	ى	رکح ى	ى لد ى	لد	عطارد لد لد
مشتری	م غمو	ح ره	ح ى	لف	ه و و	الط	لـ	ه	لـ	لـ	ى لد ى	زهره لد لد
مریخ	م بجاعت	ح ولد	ه ـ و	لف	ح سـ ا و	و	لـ	ه	ه	ح ه ح	لد	مشتری ه لد
طالع	م الجره	ح ولد	ـ لد ى	لف	ـ رح	طكا لـ	لـ	لـ	ح	لـ ده	ح ه سـ	مرخ لد ه
ثانی	م الثعت	ح رح	ه و	لف	ح لد و	طططا	لـ	ح	ـ	ح ده	ح ه	مشتری لد ه
ثانی	م الملك	ح وح	ا لد ه	لف	ح ه ا	ا ا	لـ	ه	لـ	ده	ح ه لد	زهره لد لـ
ثالث	م الدبت	لو ه ى	ى ر ه	قی	ح ى ٧	کط ى	لـ	ح	ح زنب	ح سـ	لد	مشتری سه لا
ثالث	م الافوه	لو ه ى	ح ى ى	قى	ح لد ح	طکا	لـ	لـ ح	لـ	ده	ح ه سـ	مرخ لد ه
رابع	م عدوالى	ى رلد	ح ى ى	قنى	ى كلده	و ـ	لـ	ى	ى ى	ده	ح ه ى	عطارد ى ده
رابع	م الموت	سـ الطه	ط ه ك	لف	ى لد كه	لد ح	لـ	ى	ى	ه	ده ح ه سـ	عطارد ه سه
رابع	م الااه	سـ الكده	لـ ولد ى	لف	رلد و ح	ما لط	لـ	ـ	زنب	ح سـ لد	لد	مشتری سه لد
رابع	م الموت	لو ه	ح ى ه	لف	ه ح	خ كر ا	لـ	ـ	لـ	ح ه	لد ح	مرخ لد ه

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]	رابع	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	٤	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
	٤	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
	خامس	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
	سادس	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	سابع	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

[illegible]

[illegible]

جدول استواء على الطالع المذكور مواضع الكواكب

البيوت															
الطالع	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
الثاني	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
الثالث	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
الرابع	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
الخامس	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
السادس	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
السابع	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
الثامن	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
التاسع	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
العاشر	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
الحادي عشر	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
الثاني عشر	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

استخراج سهام و فواید آن بباید دانست که در طالع حوالیه بعد از قسم اعمال قسم احکام است که مطلوب
اهل روزگار است و احکام را بنا بر صورت طالع و مواضع کواکب و غیر آن نهاده است که بعضی از آن
دلایل است که بکواکب و صورت طالع تعلق دارد و آنرا سهام گویند و حکما را درین باب اعتقادی است
واضح از آنجمله منقول است که شخصی را در ملک شام فرزندی در وجود آمده و سهم الغیب او در خانه چهارم افتاده
بود که خانه پدر است و از طالع فرزند آن شخص از امور قبل از وقوع خبر میداده و اکثر اوقات با یقین نیکو بود چون
آن فرزند را حال تباه گردید دیگر این حال انتقض را نماند پس معلوم میشود که سهام را در طالع حوالیه اثر تمام است
بنابرین هفده چند از سهام مشهوره که منسوب است بر صورت طالع درین طالع مولود مسعود که زین سعادت
از کلیت استخراج نموده با تعبیر پیوسته اند و با رخصت اخبارات و دستور العمل بر هر یک در جدول ثبت افتاده
و تقویم هست که سبب اختلاف و توافق در طالع نهاری و شبی آنست که سهم که بین دو کوکب واقع است
از دو حال بیرون نیست یکی آنکه هر دو کوکب نهاری باشند یا لیلی دیگر آنکه یکی لیلی و یکی نهاری پس در طالع نهاری
نهاری کوکب نهاری را مقدم دارند و در طالع لیلی کوکب لیلی را و در شق اول که هر دو کوکب نهاری یا لیلی باشند
در شب و روز موافق اند و جدول اینست

کوکب لیلی

[illegible]

	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
	م وقت زوال	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
	م الاختلاف	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
٧	م الصعوبات والكروب	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ثامن	م الموت	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
	م القواطع	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
	م موضع المرض والموت	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
٨	م الملك [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
تاسع	م السفر	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
	م الورع والزهد	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
	م [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
	م العقل [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
	م [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
٩	م التدابير [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
عاشر	م الملك [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
	م [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
	م [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
	م [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
	م [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
حادي عشر	م [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
	م [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

[illegible]

[illegible] ح ک ل

١١	سرة والفرس برأس الجوزة	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
	ذنب القيطس الجنوبي	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
١	ع الرجا	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
١١	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
١١	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible] للقدماء	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
١٣	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

بعد ازین شروع در استخراج دلایل فروری نمایند [illegible] و منه التوفیق و الیه [illegible]

در استخراج بعد کواکب از معدل النهار و آن قوسی است از دایره میل میان آن نقطه

و معدل النهار از جانب اقرب هر کوکبی که او را عرض نباشد میل اول او بعد آن کوکب بود و هر کوکبی که او را

میل نباشد میل اول او عرض آن کوکب بود و هر کوکبی که او را عرض و میل هر دو باشد قوسی از دایره میل

[illegible]

که مابین آن نقطه و معدل النهار را فته از جهه اقرب بعد آن کوکب **و طریق عمل آنست** که نظر کنند بر خود

میل ثانی کوکب اگر عرض و میل ثانی کوکب بجهة هر دو در یکجهة باشند جمع کنند و اگر مختلف الجهة اقل را از اکثر نقصان

کنند آنچه ماند حصة البعد از معدل النهار و جهة حصة البعد جهة مجموع یا فضل هر ابعاد بعد کوکب از انقلاب اقرب

بگیرند آنچه حاصل آید میل اول او را معلوم کنند و آن را میل منکوس خوانند پس جیب حصة بعد را در جیب تمام میل منکوس

ضرب کنند حاصل جیب بعد آن نقطه بر از معدل النهار جیب آن جیب را درجه ول جیب معکوس کنند بعد کوکب از معدل

النهار معلوم کرده درجه او جهة حصه بعد بود **مثاله در تاریخ معهود** تقویم قمر **ط که ب** عرض قمر شمالی **د نا**

میل ثانی درجه قمر جنوبی **که** حصة البعد جنوبی **ع لط** جیب حصة البعد **لط کا** بعد تقویم قمر از انقلاب

اقرب **که** میل منکوس او هو میل الاول شمالی **یح** تمام میل منکوس **فا ع** جیب تمام میل منکوس **لط لط**

جیب بعد از معدل النهار **لط د** قوس **ع له** این بعد قمر است از معدل النهار در جانب جنوب یا جا...

اسماء الكواكب	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
نسر	له كه	ره حا	سه كه	ح ح	ع قط	لط كا	ح كه	ره ح	سه	فا ع	نط نط	نط ع	له	د
زحل	و ط ي	ح و	سه ه	ل ح	.	لا	سه	ب نو	كد نه	شه ح	نه ي	از	انه	د
مشتری	حه ي	ح ح	ح سه	كو نا	سه كح	لط كح	ل ح	ي ي	ك ح سه	فه ح	نط نا	كح ل	كح د	سه
مریخ	حه له	لط ح	نه سه	كه نا	سه كح ح	كه ح	ح له	لط ه	لط سه	فه كا	نط حه	كه ا	كح و	سه
زهره	. و ح	ح لط ه	كحا	ما سه	كا .	كا له	ح كو	ن ط لط	سه ف	حا نط	ط كا	لط كا	ا	سه
عطارد	. ب	له ا	لو سه	كه ا	سه كه	ل كه	نط ح	سه كه ي	نه سه	فه ه	نط مه	كه خ	كه ل	سه

و بجهة استخراج ابعاد مراکز و سهام و جوزهر و تحصیل میل بهر یک بعد بعد از معدل النهار چنانچه در این

جدول منفصل نقل شده نیز در صفحه آینده با ... آن ...

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
الطالع	ح ک له ط د	س	م النجم	ا و و ط	د	م الموت	د کو ک کما	س	
الثانی	ا د ل	ید ه س	م الحرة	د کا ل کا	ه د	م التواطع	و و له	و کل	د
الثالث	. ط ه کو د	س	م البنین	ط ط ل ک ط	د	م المرض	ه و ح	ه کب	س
الرابع	د ی ک	ک ر س	م الیقین	ا ک و ط ا	و د	م الدار	ع ح .	ید ه	س
الخامس	د و و	ل د هم	م الملک	ا ک ا ا	ل د	م السفر	و ک ل	ا ل	د
السادس	ه د ر ه .	س	م الذنب	ح ک ط د ح	ا د	م الورع والزهد	د ک ط	ح .	د
السابع	و ک د ل	ط ح	م الاخوة	ط کا ل کا	ه د	م النعم والحکم	ه د ح	ع ا	س
الثامن	د د ل	ید ه د	م الموت	ه د ی ح	ح س	م النعل والمکر	ط ه ح	ک ط	د
التاسع	ح ط ه ک	ی د	م الاباء	ح ا ط	ید د	م السلطان	د و له	و له	د
العاشر	ط ه ک	ط ا د	م الموت	ا و ک	ح و س	م التدبیر	ا ک و ط	ا ا	د
الحادی	ح و و	ل و د	م الحلق	د ی	کا ک س	م الشهوة	ح ا ط	ک س	د
الثانی عشر	ا ه ر ح	ح د	م عراقات	ح و ی	ک ا د	م الدهش	ه ۷	کا ر	س
الشمس	ا ط ه ح	ح س	م الولد	ط کا ل	کا ه د	م العقل	ع ح ح	ط کا	س
جزو استعداد	ا ر و	ط ل س	م وقت الولد	د ن	س	م التجارة	ا د ه	ل	س
م السعادة	ه . و	ح و س	م الاخرة	ح ی	کا ط س	م الاثم	ح ه	ط ح ک ط	س
م الغیب	ح ی ح	ک ف د	م الشفاء	ط ط ل	ک ط د	م الخوف	ط ط ل	ک ط	د
م الاثنین	ط ط ل	ک ط د	م الجسد	ا ک ا ر	ح س	م الجرد	ط ط ل	ک ط	د
م الدرسین	ه ط ا	ر ف س	م الشان	ه د ح	د ح ا س	م الوقار	ه د ه	ک ط	س
م الجن و الحضن	ه . ۷	کا ر س	م الاحتیاج	ح ر	ک ی ه د	م الاکل	ط ط ل	ک ط	د
م الظن	و ا ط	ح ل د	م الفرح	ح ا ح	ا ه س	م الرجاء	ه ا ل	ح ر	س

فصل در اختلاف درجه ممر و مطالع ممر کواکب مطالع ممر قوسی بود از دایره معدل النهار میان اول

حمل و نقطه که با کوکب یا جزو مفروض نصف النهار گذرد بر توالی و درجه ممر درجه بود از فلک

البروج که با کوکب یا جزو مفروض نصف النهار گذرد بر توالی بروج و چون کوکب در احد المنقلبین باشد

عرض او اعتبار نیست درجه تقویم بعینه درجه ممر او بود و نهایت تفاوت در عمل اصحاب این علم ذکر کرده

اند و مشهور آنست که اگر بعد کوکب از معدل النهار شمالی بود نود درجه بر تقویم او افزایند

و اگر جنوبی بود نود درجه از تقویم او بکاهند حاصل یا باقی را در جدول مطالع ارض عرض که

موافق بعد کوکب باشد مطالع گرفته نود درجه برو افزایند اگر عرض کوکب شمالی بود و اگر نقصان

کنند چون جنوبی بود حاصل مطالع ممر کوکب بود و چون آن را در جدول مطالع ارض خط استوا

کنند درجه ممر کوکب معلوم گردد مثلا مطالع مسعود تقویم قمر ط که عرض شمالی د نا به قرار

جدول شمالی به نود درجه از تقویم قمر نقصان کردیم ماند ر. و بعد این را در جدول عرضی که موافق بعد

قمر است در صفه ارض شمالی حمل کردیم آمد د کا ح بخشیم د ا ح نود درجه بر این افزودیم

در مطالع ممر قمر ا ط ح ح درجه ممر قمر ط ط ع و درجه ممر مطالع و کار درجه تقویم

دایما درجه ممر را این و پای کواکب را در درجه ممر بعد که در جدول الحاق ثبت شده والله اعلم

[illegible]

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
قمر	ط کب	د ا	سه	ع له	ح	ى . ر	د کا ه	ى ا ع	ى ما ه	ط لط کح
زحل	و لو ى	د و	سه	ا له	ح	ى د ى	ع ق	ع نص	ع و نا	ه
مشتری	د ح ى	ح ع ع	سه	کح و	سه	نص ى	و ط لو	قفط لو	صط لو	و ع ۷
مریخ	ح له	ط ع ن	سه	کح لو	سه	نفد له	ه ع و	قضی د	قو د	ح له ۵
زهره	. د ح	ع له	ح	کا ا	سه	قنو ح	ه د له	قنز له	سز له	- ط له
عطارد	. ر له	ا و	سه	کد لا	سه	قنز له	ه د و	قنح ع	ع ح	. له ا

فصل در استخراج تعدیل النهار و مطالع طلوع و مطالع غروب و درجه طلوع و درجه غروب
کواکب اما تعدیل النهار و آن قوسی است از مدارات یومی که واقع است میان افق و دایره میلی
که بر دو نقطه مشرق و مغرب بگذرد و آن تفاضل میان نصف قوس النهار و ربع دور باشد و نصف
تمام قوس النهار و نصف الدایر کوکبی که عدیم العرض باشد خواه در آفاق مایله و خواه در افق استوای
دور تعدیل النهار نبود و نصف قوس النهار او را تمام ربع دور باشد و کوکبی که او را بعد از معدل
النهار شمالی یا جنوبی او را تعدیل النهار باشد و چون تعدیل النهار جزوی یا کوکبی را اگر درجه قطب ظاهر
باشد بربع دور افزاینده و یا تعدیل النهار جزوی یا کوکبی را که در جهت قطب خفی است از ربع دور
بکاهند حاصل باشد نصف النهار آن جزو یا آن کوکب است و طریق عمل تعدیل النهار چنانکه
بعد که ظل عرض بلد را در ظل [illegible] میل اول در کوکب عدیم العرض و یا ظل بعد از معدل النهار در کوکب
ذو عرض ضرب کنند حاصل جیب تعدیل النهار باشد و قوسش از جدول جیب تعدیل النهار بود و اما مطالع
طلوع کوکب قوسی است از معدل النهار ما بین اول حمل و نقطه که با کوکب یا جزو مفروض طلوع
کند بر توالی و مطالع غروب کوکب قوسی است از دایره معدل النهار ما بین اول حمل و نقطه که
با کوکب یا جزو مفروض غروب کند و کوکب که او را عرض نبود مطالع تقویم او بلد مطالع
طلوع او بود در آن بلد و مطالع نظیر درجه او مطالع غروب او بود و در آفاق استوای
هر کوکبی که او را عرض نبود مطالع ممر او مطالع طلوع او است و مطالع نظیر درجه او مطالع
غروب او باشد و در آفاق مایله اگر بعد کوکب از معدل النهار شمالی باشد تعدیل النهار او
از مطالع ممر او نقصان کنند و در جنوبی بر او افزایند باقی یا حاصل مطالع

ترتیب عمل تعدیل النهار

طلوع

80

طلوع آن کوکب است او در جدول مطالع بلد منوس کنه درجه طلوع او معلوم گردد و چون عکس عمل طلوع را عمل کنند مطالع غروب حاصل شود و در جدول مطالع البروج منوس کنند درجه غروب آنکوکب معلوم گردد چنانچه در این طالع مسعود عرض بلد که لب له که ظل عرض بلد یا و بعد قمر شمالی ع له ظل بعد قمر ح ه این را در ظل عرض بلد ضرب کردیم شد ح کا این حصه تعدیل النهار است در جدول جیب منوس کردیم آمد ب لط این تعدیل النهار قمر است پس تعدیل النهار را از مطالع ممر قمر که بعد ن صا ه از درجه شد شح لط این مطالع طلوع قمر است در جدول مطالع البروج بلد منوس کردیم شد ط مه این درجه طلوع قمر است و باز تعدیل النهار را از مطالع ممر قمر نقصان کردیم ماند ن ع حا این مطالع غروب قمر است در جدول مطالع البروج بلد منوس کردیم شد ط کا ک این درجه غروب قمر است و این عمل در وقتی که بعد کوکب از میل جنوبی باشد و چون بعد شمالی باشد بعکس این عمل میشود و باقی کواکب را تعدیل النهار و درجه طلوع و غروب و مطالع هر یک در این جدول

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
قمر	ع له	د	و ح که	سه ع کا	به له	ن ما ه	شح له	ط به ع	ن ع ما ع	کح که
زحل	ا له	د	ا ط که	ال لد ا	به	قص ع	قصح ح و	با و	قفط لو	د ح به
ح	لو	و به	که له له	و به که له	لح	ط لو	فح ا	د ح لو	قید نط	له ه له
مجا	لح	لو به	کو به ع	و با نا لو	لو	فو	وفط نط	د لد به	قکب لو	ی با لو
زهره	کا	ا به	کح د	لد ا به	له	به	سنز لد	خ به ح	لد قب	د د له لط
عطارد	له	لا به	رح ل	ر که .	لو	۵	ع ع	سا خ .	ع کر صه	لم حا لو
شمس	ع ح	به	که ر ع	نط ا ع	کحا					
بروج صعود	لط لح	به	کما ک	ع لا لد ع						
...	مو	به	ناکه لد	لد لد نط ه	نو					

در دانستن آفاق کواکب کبب مواضع هر یک در صورت طالع و آنکه

[illegible marginal notes]

عرض افق حادث بباید دانست که دایره اول السموت که آن عظیمه ایست که بر دو قطب دایره نصف
النهار که مطلع و مغرب اعتدالست بگذرد و بر دو قطب دایره افق که سمت الراس و سمت القدم
است و دو قطب این دایره دو نقطه شمال و جنوب اند نیز دو نقطه تقاطع دایره نصف النهار
با دایره افق و چون دایره افق بدو قطب دایره اول السموت گذشته است دیگر دوایر عظام
که بر دو قطب این دایره بگذرند آن را دایره آفاق حادثه خوانند و هر کدام از آن دوایر
که بر نقطه از فلک یا بر کوکبی بگذرد دایره افق حادث آن نقطه یا آن کوکب نسبت افق حادث
کوکب عظیمه ایست از ~~دوایر نصف النهار~~ که بر دو نقطه شمال و جنوب و بر مرکز جرم کوکب بگذرد
و عرض افق حادث قوسی است از دایره نصف النهار میان افق حادث و قطب معدل النهار
درجه از ربع میان معدل النهار و قطب افق ۳ و همه آفاق حادثه اجزاء فلک کمتر از نود
باشد و عرض افق حادث را عرض دایره تیر خوانند و معرفت آفاق حادثه کواکب
بسی مواضع این در حالی ضروریست در دو مطلب یکی در بروج آوردن مطالع
شعاعات و دیگر در تسیرات که بنای احکام بر آنست از خیر و شر و نفع و ضرر و سعادت و
شقاوت چنانکه بطلمیوس حکیم در کتاب ثمره در کلمه بیست و هفتم تیسیر الدلایل و عرض آفاق حادث
اشارت فرموده باین عبارت که تسیر الدلائل اذا کان فی وسط السماء یکون
بمطالع الفلک المستقیم و اذا کان فی درجة الطالع ذلک البلد و فیما
بینهما بمطالع الدرجة علی حسب موقعها و طریق عمل در استخراج عرض افق حادث
چنان است که حسب تفاوت میان مطالع مرکز کوکب و مطالع عاشر یا رابع هر کدام که کمتر باشد بگیریم
و در جیب تمام بعد کوکب منطقه البروج ضرب کنیم و حاصل از جیب دل جیب ... نگیریم و آن را نگهداریم

حادث ج
از جهه ...

رخواهیم

خواهیم پس بر جیب تمام محفوظ جیب بعد کوکب را قسمت کنیم و از جدول جیب عرض خارج قسمت گرفته

ربا عرض بلد جمع کنیم اگر تفاوت میان مطالع ممر و مطالع عاشر گرفته و کوکب از جدول

النهار در جانب قطب خفی بود یا تفاوت میان مطالع ممر و مطالع رابع گرفته باشیم و کوکب در

جانب قطب ظاهر بود و در غیر این دو صورت تفاضل میان هر دو بگیریم پس جیب مجموع یا جیب تفاضل

را در جیب تمام محفوظ ضرب کنیم و حاصل از جدول جیب قوسی گرفته بر جیب تمام بعضی این قوس

جیب محفوظ را قسمت کنیم خارج قسمت جیب سعة افقی حادث بود و چون جیب سعة افقی حادث را

در جیب عرض بلد ضرب کنیم حاصل جیب عرض افقی حادث بود قوسش از جدول جیب عرض افقی حادث

بود و اگر کوکب یا جنوبی که عرض افقی حادث و مطلوب در نصف شرقی لیه اعنی از دهم تا چهارم

عرض افقی شمالی بود و اگر در نصف غربی بود یعنی از چهارم تا دهم عرض حادث جنوبی بود و در اول

دانسته نخواهد بود که ارباب صنعت این علم اکثر آنها عرض افقی حادث را با نواع مختلف ذکر کرده اند

و حضرت سلطان السعید المغفور المبرور الغ بیک در زیج جدید بر دو نوع بیان فرموده و در اعمال

مواقیت که از بیان مذکور اصحاب صناعت نموده آن را بطریق اسهل و اشهر نوع که بیان آن کنیم

عمل نموده اند بنابر این در طالع مسعود نشو تیمرلیه که عرض نشده تعدیل النهار

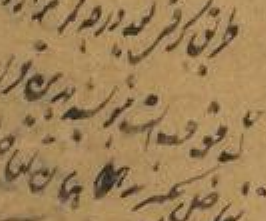
مطالع طلوع شو لط درجه طلوع طا یح مطالع غروب ذ ع ما درجه غروب مطالع ممر

صا درجه ممر لط بعد از درجه عاشر ... حیه د له جیب بعد از جدول جیب

تمام بعد از جدول النهار عاک جیب نو ن این را در جیب بعد از عاشر یا رابع ضرب کردیم

این جیب بعد است از دایره نصف النهار و رقم ... این بعد است از دایره نصف النهار تا ...

نه نه جیب تمامه لط نا جیب تمام بعد از جدول ... این قسمت کردیم شد خارج از قسمت لط ما





اهم ملحوظ اول

این جیب قوس اول است این را در جدول جیب منکوس کردیم آمد قوس اول ىه قوس ثانی ۵ فو چون جیب

از جدول ثانی در قمر فوق الارض است مجموع عرض بلد و قوس اول و قوس ثانی است جیب قوس ثانی

مو و این را در جیب بلد از نصف النهار ضرب کردیم شد حج حا این جیب بلد باشد

از دایره اول السموت نوشته حه این بلد است از دایره السموت تمام فو ۵

جیب تمام طلد جیب بلد را از نصف النهار بر این قسمت کردیم جیب تعدیل افقی

حادث ى نو این را در جیب عرض بلد که لجه لـه ضرب کردیم جیب عرض افقی حادث

ى لد نوشته نا این عرض افقی حادث جیب ما بین عاشر و رابع لجه عرض افقی حادث

تمام است و اکثر این عرض افقی حادث باشد که اکبر بود و منتهی وسهم الشعاده با در جدول

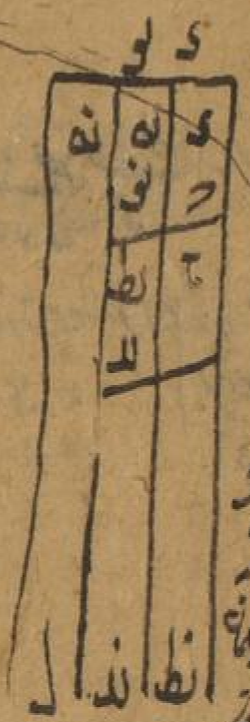
دقیقه حرف جیب عرض بلد است که در برابر له که جیب بلد اصفهان است رقم بردارم ببرد از دو نه و فو ۲ مو و ثانیه رقم لجه ونقطه

بعد ما بلد له که نیم جیب را در جدول تقسیم برد برابر و فرق له را نیم دارم که برابر فتح برابر له ۲ مو و اینجا برو کردم جیب بعد طه

بین طرفا را با هم ضرب کنیم بار نظیر جدول کثیر طه را یافتیم ده بن طه با هم ضرب برابر له کردیم جیب بلد له طه ند ۲۲







جح حا
مثمر
کسر بجیب
برج ساعات

ما ۵
نامی

داخل کرده قولی است
که اول جیب را بنویسند
و بعد از آن برابر هم
رقم جیب از جدول بخوانند
رقم بردارند و از او تفاضل
بگیرند و بعد از درجه بار کنند
و تفاضل و تعدیل را کسب بنویسند
بعد از این که از راه حاصل
ما البته قولی است اسلام

طهه کو	مطالع عاشر	ڈ فو مه

ده کو	مطالع رابع	قق مه

له کن	حسب عرض بلد	له طن

الکواکب	الطول	علامة ازضرب برابع العاشر	عرض	جهت	تعدیل النهار	مطالع طلوع	درجه طلوع	مطالع غروب	درجه غروب	مطالع مر	درجه ممر بعد از عاشر یا رابع	جهت بعد از عاشر یا رابع	بعد از سدس	جهت بعد از سدس	جهت تام بعد از تعدیل	تام بعد از تعدیل	جهت تام بعد از تعدیل این را	درجه بعد از عاشر یا ایم ضرب کردم
شمس	اله ه	م			لط	ح له	اله ه	[illegible]	اله ه	زسا	الطه	طه ی	ده و	وع	عا	سطه	نو نط	
قمر	ط کد ر	ا و یا	سه	سه یط	شح یط	ط س ی	قفط ی	کد ح	کد ڈ صا	ط له کو	ی ی	لی	له یط	عا که	دنن	نو		
زحل	د ی د	م	ح و سه	ا سه	قصو	و ا و	قفط ح	د ح سه	قص ا	و ا ه	فد	و نط	ا	ند	انط	فی	د ن ا	
مشتری	ح ک د	م	ح ح سه	ه	ج فی	لی	ح ح لو	کب	ح ه	ه طو	ح ح ید	لی	ی ح	کو	لد	سو	ند ه	ا
مریخ	و یط	م	ح نی سه	لو ی	قط	نط	ح لا	قکب ح	ی ا و	قی و	ح سه	لی	حا	لی	کد	ا سو	کد ند	نط
زهره	و ح	م	ح لط ح	لد سه	نی	س	ی لد	قنه ح	ح یط	سز لد	ط له	سا	لو	لو	کا	سج نط	نو	ا
عطارد	یه	م	لو سه	لو ه	سا	نی	ع ا ک	صه ل	فا زح	صح	یطا	ی نط	ط	که	ی نط	سه نط	ند له	
جوزهر	ا ر و	م	ح	ح	فا	ه ا	ک و		ا ک و ند	ح	ا ک و	ند	د	یط	سه	کح	ه ع	ک نو له
راس	ه ه و	م			د ن	قمر ی	ه ه و		ه ه و	قنله	ه ه و	ح که	ید	ی	مو	یا	عطله	نا ن

الكواكب	زحل	مشتري	مريخ	شمس	زهره	عطارد	[illegible]	[illegible]	[illegible]
نه جيب بعد از دايره نصف النهار	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
وترسه ابعد بعد از دايره نصف النهار	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
تمامها	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
جيبه جيب بعد از معدل را برابر نسبت كرديم	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
شد فاضل از نسبت اين جيب اول است	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
درجهٔ اول وبهر محفوظ اول	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
درجهٔ ثاني وبهر محفوظ ثاني	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
جيب اين را از جيب بعد از دايره نصف النهار ضرب كرديم	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
نه جيب بعد از دايره اول السموت	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
وترسه ابعد بعد از دايره اول السموت	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ونهايه بعد تمامها	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
جيبه جيب بعد كوكب از نصف النهار برابر نسبت كرديم	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
شد جيب افق حادث از جيب ضرب كرديم	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
شد جيب افق حادث	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
وترسه ابعد افق حادث	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

باب در استخراج تعدیل النهار حادثه طریق آنست که ظل عرض افق حادثه در ظل بعد از معدل النهار ضرب کنند حاصل جیب تعدیل النهار بود قوس آن از جدول جیب تعدیل النهار بعد و درین طالع مسعود عرض افق حادثه شمس که بعد شمالی کط د ظله ... بعد شمس از معدل النهار بعد شمالی و ح ظله ... ظل بعد را در ظل عرض افق حادثه ضرب کردیم جیب تعدیل النهار ... قوسش با مو این تعدیل النهار حادثه افق شمس را در ... کواکب را برجه ... در جدول

(حاشیه: طل عرض افق حادثه ... / طل بعد از معدل النهار ...)

الکواکب	[illegible]	میل	طلوع	[illegible]	[illegible]	طالع	[illegible]	[illegible]	
شمس	کط د	سه	لح لط	وح	سه	کد ح	سه ید	ر ما مح	
قمر	. ما	سه	. ر لد	لح لد	د	وح کد	ح و ه	ح ح	
زحل	ط ب	د	لد ح ا	ا لد	د	ا نط له	ا و ح	ا ا	
مشتری	د له	سه	د ط لط	لح و	سه	له له	ا ا ح	ا له	
مریخ	ح ا	سه	ح ا	لح له	سه	کو سح	ح ح لو	ح ح	
زهره	کا ه	سه	لح لو	کا ا	سه	لح د د	ح قو	ح له	
عطارد	له ط	سه	ه ب د	له ل	سه	ر ح ل	و نه ل	ق ا	
غوروش ...	ل ح	سه	لو د و	لط ط	سه	کل کد	سه مو	سه ح	
م اسی ره	ر کد	د	ل و	ی ح ی	سه	ا کد	له ه ی	ه م	

در استخراج مطالع ممر درجات کواکب و آن قوسی بود از دایره معدل النهار میان نقطه اعتدال ربیعی و افق حادثه اگر کوکب را عرض نبود و درجه ممر جزو ... از فلک البروج که افق حادثه بران بود و اگر کوکب را عرض بود در سطح منطقة البروج درجه ممر او درجه ...

تمثیل افق حادث ... افق حادث ... و افق حادث کوکب ...

در مطالع مصحح او مطالع ... ادبس هر کوکب که افق حادثش افق ولادت بر مطالع مصحح لعد او
مطالع طالع او لعد و هر کوکب که افق حادث او اثر افقی افق ولادت لعد مطالع مصحح او مطالع او نفیه
در افق جنوبی که عرض افق حادث بر عرض افق ولادت لعد و از مطالع شمالی مطالع جنوبی معلوم تواند
کرد بنوعیکه مطالع نظیر انکوکب در افق شمالی گرفته نصف دور بر و اضافت کنند و اکر از دور
زیادت شود دور از و نقصان کنند باقی مطالع مصحح انکوکب لعد و هر کوکب که افق حادث
او دایره نصف النهار لعد مطالع مصحح او مطالع مراو و طریق عمل در مطالع مصحح کواکب
که در میان او ما در جانب گرفته ای انها را افق حادث کوکب را از مطالع مراد نقصان
کنند حاصل مطالع مصحح کوکب لعد و مطالع مصحح کوکب را در جدول عرض که موافق عرض افق حادث لعد
درجه و منهار منسوس کنند درجه مصحح حاصل شود در کوکب که عرض افق حادثش جنوبی لفصف دور از مطالع
مصحح او فر اکر زیاده شود از دور نقصان کنند باقی را در جدول مطالع شمالی که موافق افق حادث لعد
منسوس کنند نظیر درجه مصحح معلوم شود و درین مطالع مصحح ... انها رحادث شمس که لعد یا بو از مطالع
او که لعد نبا لقصان کردیم باقی ماند ه نا این مطالع مصحح بر این را در جدول مطالع البروج
موافق عرض افق حادث لعد در جنه و منهار منسوس کردیم بر این درجه مصحح شمس یه الط نا و باقی کواکب را
در جدول انتخراج درجه مصحح لطریق مسطور عمل نمودیم والله اعلم

اسماء کواکب	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	مطالع	مطالع مصحح	درجه مصحح	[illegible]
شمس	کط ح	نه	و ی	سه	یا مو	ز سا	ه	ن ا لط	نا موافق
قمر	یا	سه	ل د	یو	ه	ما ذ	ما ه	ما ه ط	لط لو لبف
زحل	ه ب	د	ا لد	د	ا	لص نا	ققط ر	د و ح	لطه نبف
مشتری	ح لط	سه	کو و	سه	ا له	مط لی	ص ب	د ح	ل فبف
مریخ	ح ا	سه	کو و	سه	ح ح	لو د	فه ا	د له	یا نعف
زهره	کا ب	سه	سکا ا	یه	ح له	سز ند	نط لو	د ح	کا نبف
عطارد	له ط	سه	کد لا	سه	و لب	لع ح	عب ه	ن لط	لد معف
جوز اسفل البیوم	لا ح	سه	لط لو	سه	سه لو	لد ح	حب ه	ا کر	و موافق
سهم السعادة	کر له	د	ی لو	سه	ه م	قند د	قنط لو	ه ا :	کو مخالف

رد این الحق ...

طریق دیگر در انحراف مطارح اشعه کواکب که آنرا مطارح لامعه خوانند و آن عبارتست از کتد ابعاد
که موافق سیر کواکب کب آنرا ابعاد تواند بود درصناعت احکام والا انوار کواکب بین جمیع
جهات هر فلک را و آن ابعاد در دو جانب بر توالی و خلاف بروج بمقدار سدس و ربع
و ثلث و نصف دورست و آنچه بر توالی است آنرا انظار اولی و انظار یسری خوانند و آنچه بر
خلاف توالی بود آنرا انظار ثانیه و انظار یمنی خوانند و اصحاب صناعت را در عمل طرق مختلف
مختلف بسیارست و طریقی از آن متداول و معروف یکی منسوب به بطلمیوس حکیم و آن چنانست که
سدس و ربع و ثلث دور را یکی بر مطالع ممر کوکب افزایند تا مطالع شعاعات ایسر حاصل آید و باز
سدس و ربع و ثلث دور را یکی از مطالع ممر کوکب نقصان کنند تا مطالع شعاعات
٦٠ ٩٠ ١٢٠
ایمن معلوم گردد و در جدول مطالع عرض که موافق عرض افق حادث باشد معکوس کنند تا درجات
تسدیس و تربیع و تثلیث ایمن و ایسر حاصل گردد و اگر عرض افق حادث کوکب جنوبی باشد نصف
دور بر مطالعات افزایند و اگر از دور زیادت شود دور از و نقصان کنند و در مطالع عرض شمالی
معکوس کنند نظیر آن درجات مذکور است چنانچه در این مثال مسعود مطالع ممر شمس که ۞ درجه
ممر اکطنا سدس و ربع و ثلث را بر یک یک مطالع ممر افزودیم تا مطالع تسدیس ایسر ق شمطالع
تربیع ایسر قنه مطالع تثلیث ایسر قنه و باز سدس و ربع و ثلث را از مطالع ممر نقصان کردیم
تا مطالع تسدیس ایمن شمه مطالع تربیع ایمن شیه مطالع تثلیث ایمن قنه و در جدول مطالع
عرضی که موافق عرض افق حادث بود معکوس کردیم آمد شعاع تسدیس ایسر حکوط شعاع تربیع ایسر
دکاله شعاع تثلیث ایسر ه و لو و شعاع تسدیس ایمن باطله شعاع تربیع ایمن
ه ٥ ٧ شعاع تثلیث ایمن ده حو و مقابله ممر دکطنا که نظیر آن درجه مفروضست

چون کوکب در جدول مطالع ارتفاع جدول کطاه مانا به معکوس کنند
و عرض افق حادث شمالی باشد تا است نیز در جدول مطالع
البته بجدول باید معکوس گردد تا کوکبی
بهمرز الشود شمالی تا ببینه ١٢

و باقی کواکب را در جدول عمل نموده بر صفحه آسمان باشد والله علم و احکم

بر ابه	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
جبر میسره آبه	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
بر ابه	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
جبر ابه بر ابه	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
بر ابه	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
سیر میسره آبه	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
بر ابه	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
سیر ابه بر ابه	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
بر ابه	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
سیر آبه بر ابه	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
سیر میسره ۱۱	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
سیر میسره آبه	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
بر ابه بر آبه	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
سیر اصول	تیر	بهم	بهمبا	دویس	ا ز	دا ۱ز	ا بجد	[illegible]

وطریق دیگر منسوبست با جلال جانی و این نوع را اسطرلاب ربع الفطار و سطرلاب انوار خوانند و آن چنانست که ربع دور بر سطح هر کوکب از ابتدا و ثلث نقاصل میان مطالع مصحح و مطالع حاصل کرده بر مطالع مصحح افزایند تا مطالع تدیل اینه حاصل گشته و ثلث دور بر آن افزایند تا مطالع

ربیکا

تسدیس ایسر حاصل آید پس هر یک را در جدول مطالع فلک مستقیم ابتدا از سر صدر منکوس کنند تا هر یک
از موضع تسدیس ایمن و ایسر حاصل گردد و مطالع صحیح را در همان جدول منکوس کنند موضع تربیع
ایمن حاصل آید و نظر تسدیس ایمن تثلیث ایسر است و نظر تسدیس ایسر تثلیث ایمن و نظر تربیع
ایمن تربیع ایسر و نظر درجه صحیح مقابله است و در این طالع مسعود مطالع شمس زل نود درجه
بر مطالع وی افزودیم مطالع حاصل قمها مطالع صحیح ه نه تفاوت مطالعین قامو ثلث ه ان
این ثلث را بر مطالع صحیح افزودیم مطالع تسدیس ایمن عط مح و باز ثلث دور بر این مطالع افزودیم
مطالع تسدیس ایسر قصط مح موضع تسدیس ایمن با ٤ ٥ موضع تسدیس ایسر ح ٤ ه مطالع صحیح را
در جدول مطالع از روی فلک مستقیم منکوس کردیم شد موضع تربیع ایمن ٧ د ک نظر
و هو تربیع ایسر د د ک نظر تسدیس ایمن ٥ ٤ ٥ ا ب تثلیث ایسر نظر تسدیس
ایسر ط ٤ ه ا ب تثلیث ایمن است و مطالع رح انوار باقی کواکب را در جدول
عمل نمودیم و جدول آنست که در صفحه چپ کشیده میشود والله اعلم واحکم

جدول استخراج مطالع انوار احکامی

الکواکب	شمس	قمر	زحل	مشتری	مریخ	زهره	عطارد
مطالع حمل	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
صه ر مطالع حمرا اوزدوم نته مطالع خاص	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
مطالع مصحح	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
تفاوت	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
نقصه ایکی عقدایر مطالع مصححه	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
اوزودوم سنه مطالع تدیش ایمی وبره ایک	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
مطالع تفیش وورا اوزیلدی مطالع تدیش ایسر	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
موضع تدیش ایمه	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
موضع تدیس ایسر	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
مطالع مصحح اجدول مطالع ... بلغه مقرنی کرد بشه موضع تربیع ایمن نظره وهم موضع تربیع ایسر	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
نظر تسدیس ایمنه کریلت ایسرت	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
نظر تدیس ایسر کریبلت زمین ایسرت	٢٦٥	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

در استخراج تقاویم ثوابت باید دانست که سبب استخراج تقویم ثوابت و وضع آن
در صورت طالع آنست که اثر آن را نیز در طالع مولود اثری هست و این معنی را بطلمیوس
ذکر کرده و گفته که بزرگترین سعادتی مولود را آنست که کوکبی از ثوابت که در عظم اول یا دوم
بود بر درجه طالع اتفاق افتد یا درجه دهم یازدهم یا بر درجه آفتاب یا ماه یا سهم السعادة
این معنی دلیل باشد بر جاه و دولت و سعادت و مراتب و مناصب عالی است و دیگر آنکه اگر
در سالی از سالهای عمر صاحب طالع تسییر درجه از خانهای طالع ولادت یا تسییر کوکبی از
کواکب یا تسییر درجه هیلاج یا کدخداه بکوکبی از ثوابت رسد که بر مزاج سعود باشد دلیل
سعادت و حصول بهجت از منسوبات آن خانه یا آن کوکب و اگر بر مزاج نحوس باشد یا قاطع
بود دلیل نکبت و منسوبات آن خانه یا آن کوکب باشد چون این معنی از لوازم بود
که سال بسال طالع و تسییر دلایل آن میشد لازم کوکبی چند از ثوابت که بر مزاج
سعد یا نحوس بود تقاویم و عرض و جهات و عظم و مزاج ایشان بر موافق سنه ۱۶۸
هجری که سال مولود مسعود بود استخراج نمود و در جدول ثبت گردانید و جدول اینست

جدول تقويم كواكب ثابته ... عرض ... وقدر ومزاج ودرجه ممر ... [illegible]

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
سرة الفرس [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
افواه النهر [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
جناح الفرس [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
جنب المسلسلة [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
الناطح [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
رأس الغول [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
كف الخضيب [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
عين الثور [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
رجل الجوزاء [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
عيوق [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
يد الجوزاء [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
سهيل [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
الشعرى اليمانية [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
الشعرى الشامية [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

استخراج مقامات ونطاقات کواکب

شمس	مرکز یکوه		مرکز معدل یکه		نطاق چهارم اوجی			
قمر	مرکز	خاصه معدله						
	دی له	نطاق اول اوجی	ح یب ما	نطاق سوم تدویری				
زحل	مرکز مطلق	مرکز وسطی	مرکز معدل	خاصه معدله	مقام اول	مقام ثانی	نطاق تدویر	نطاق اوجی
	ط لد ل	ط کا ل	ط کر لا	د نا و	د که نه	ح د و	قه تدویری	ق د اوجی
مشتری	مرکز مطلق	مرکز وسطی	مرکز معدل	خاصه معدله	مقام اول	مقام ثانی	نطاق تدویری	سق اوجی
	ط د لح	ط ط لح	ط لد حه	ح نا ے	یه د نو	د که د	ق چهارم	ق چهارم
مریخ	مرکز مطلق	مرکز وسطی	مرکز معدل	خاصه معدله	مقام اول	مقام ثانی	نطاق تدویری	نطاق اوجی
	ح کط ے	نا نا ے	نا لد م	ط ا نو	ه ه له	و که د	ق چهارم	ق چهارم
زهره	مرکز مطلق	مرکز وسطی	مرکز معدل	خاصه معدله	مقام اول	مقام ثانی	نطاق تدویری	نطاق اوجی
	نا ا د	نا د د	نا د نه	ح له و	ه لو ح	و ح ه	ق اول	ق چهارم
عطارد	مرکز مطلق	مرکز وسطی	مرکز معدل	خاصه معدله	مقام اول	مقام ثانی	نطاق تدویری	نطاق اوجی
	و د ی	و کا ه	و که ے	ے د ه	ی کد ل	ده کح	ق اول	ق سوم

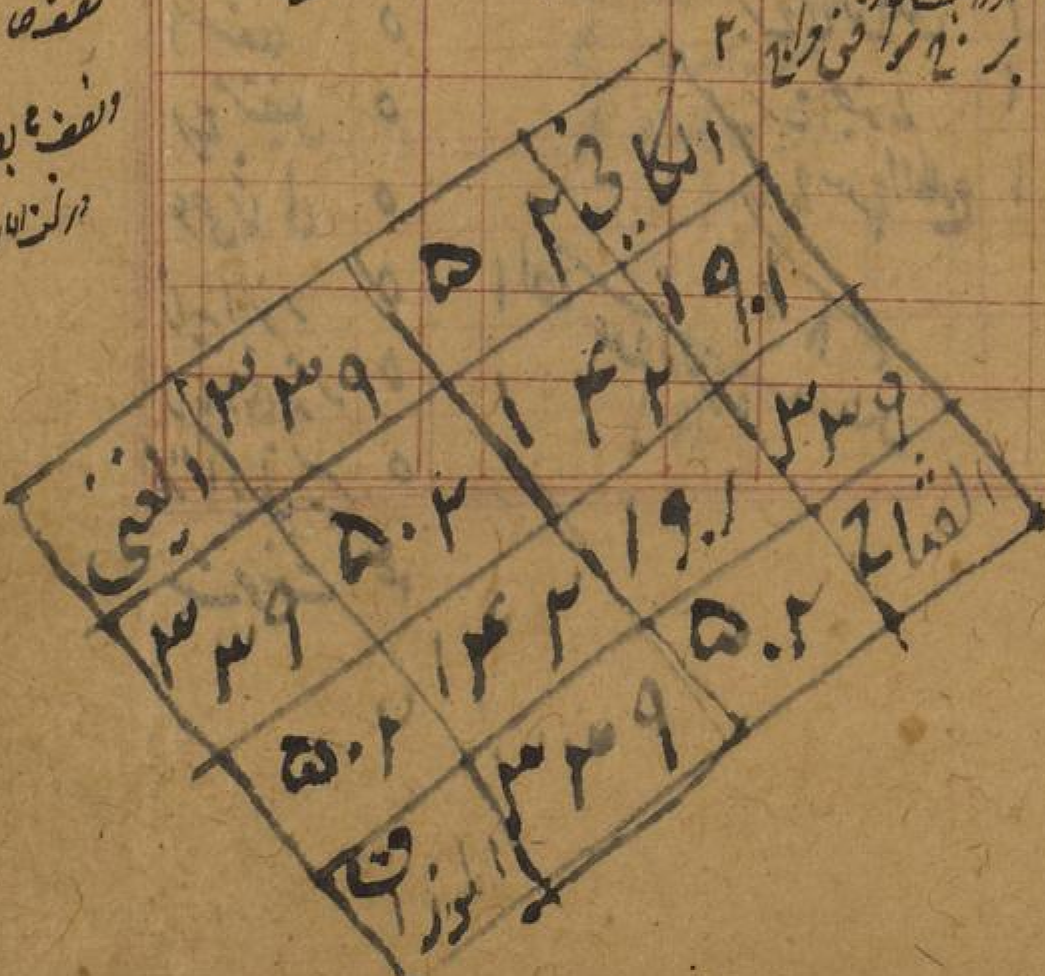
احوال کواکب در صورت طالع شمس در نطاق چهارم اوج عاشر زاید در تعدیل
زاید و در حساب و قطر زاید قمر در نطاق اول اوج و سوم تدویر در تعدیل زاید
و در حساب سیر زاید و در قطر ناقص زحل چون خاصه معدله زحل از تمام اول گذشته
و به دوم رسیده معلوم گردد که زحل راجع است و در نطاق سوم تدویر و چهارم اوج ناقص در تعدیل
و حساب مشتری چون خاصه معدله مشتری از تمام ثانی گذشته و بتمام ثالث رسیده مشتری مستقیم
البرج است در نطاق چهارم اوج و چهارم تدویر زاید در تعدیل و حساب مریخ چون خاصه
معدله مریخ ما بین تمام ثانی و اول است مریخ مستقیم است در سیر و در نطاق چهارم تدویر و نطاق چهارم
اوج زاید در حساب و ناقص در تعدیل زهره چون خاصه معدله زهره بتمام اول رسیده
معلوم شد که زهره مستقیم است و در نطاق اول تدویر و نطاق چهارم اوج و در تعدیل ناقص و در
حساب زاید عطارد چون خاصه معدله عطارد ما بین تمام اول و ثانی است
پس عطارد مستقیم است در نطاق اول تدویر و سوم اوج و در تعدیل و حساب زاید والله اعلم
در استخراج قوت و ضعف ذاتی کواکب و آن احوالیست که کواکب را در صورت طالعها
عارض میشود و بعضی از آن ذاتی است و بعضی عارضی و دانستن آن از اهم مطالب است طالب احکام را
پس بنا بر این قوت و ضعف کواکب را درین طالع مسعود از ذاتی و عارضی و اسباب
هر یک از آن قوت و ضعف را بجهت دستور در جدول نمود و هر یک از قوت
و ضعف را از اعلی و اوسط و ادنی اصحاب صنعت در نه مرتبه شمرده
اند چنانچه درین جدول نموده میشود قوت و ضعف هر کوکب والسلام

دراکم

[illegible]

شمس

الاعداد	قوته	اعداد	[illegible]	اعداد	[illegible]	ضعفه	اعداد
	ابتزاز	٩	زيادت سير	٥	برنه موافق ٣	صركى ل	٧
	برج شرف	٨	زيادت حساب	٥	برنه ناظر ١	بطو سير در حد ل	٦
	استقامت سير	٨	شقه اول سعد ٥	٥	برنه دولت ١	كنت الارض	٦
	مشرقى بر طالع	٨	[illegible] ثانيه [illegible]	٥		رجع مدبر	٥
	جلب	٨	[illegible]	٤	جمع ١٥١	نقصان نور	٥
	در جانب نيره	٨	اعانت از [illegible]	٤		نقصان قدر	٥
	[illegible]	٧	وجه سعد ٥	٣		نقصان سير	٥
	منطقه [illegible]	٧	[illegible] سعد ٧	٣		[illegible]	٥
	[illegible]	٧	[illegible] سعد ٧	٣		ضعف [illegible]	٤
	قبول المكان	٧	در [illegible] سعد ٧	٢		در [illegible]	٣
	در جيب المنطقه	٧	[illegible]	٠		[illegible] ل	٢
	صعود در فلك [illegible]	٦	[illegible] سعد ٧	٢	الصبر		
	صعود در شمال	٦	نصف [illegible]	٢	عدد قوه ٩٨	٥٣	
	بر راز [illegible]	٦	برنه [illegible]	٢			
	برنه [illegible]	٦					



[illegible]

قسم زحل

قوتها		تتمه قوتها		ضعفها		قوتهای زحل	
ابزار	۹	مثلثه ثانیه سعد	۴	رباجب	۹	ابزار	۸
جوم نیر طایر	۹	تیامن از شمس	۴	انخفاض فلک	۸	برج شرف	۸
اتصی قعب سیر	۸	دریان سعد ۵	۴	دور از منطقه	۷	اعلای فلک	۸
حیز	۸	هنت بیره سعده	۴	درجه نیر طایر	۷	دستوریه	۸
حلب	۸	وجه شمس	۳	حد نحس لی	۷	مستولی بر موضع حف	۸
بیت اقبال	۷	اتصی عشریه سعد	۳	هبوط در فلک تدویر	۶	حیز	۸
ذو الیمنی	۷	درکی ان علی رد	۲	نقصان حساب	۵	حلب	۸
ترکت تیمای برجو منیدم	۷	نصف صاعد الفلک	۲	درجه نیتر	۵		
سرعت سیر	۶		۲	ربع مدکر	۵	دفع قوه بمرنغ	۷
هنه اولی حف	۶	۱۵۹		خلای سیر	۵	رفع طبیت بزهره	۷
				بیت ضعف	۴	قبول در مکان	۷
صعود در کمال	۶	آذرجان سعد ۲	۴	ناکرت	۴	محاربه زهره ومشتری	۷
قوی الارض	۶			درجه نحس ۲	۳	حد عطارد	۷
برج موزنت	۶	۱۶۳		درجه قتمه	۳	صعود در فلک اوج	۶
بر از محارب کوکبی	۶			برج فی نفس اوج	۳	صعود در فلک تدویر	۶
استغنی	۵			برج فی نفس خلف	۲	برج مدکر	۶
ربع مستقبل	۵			برج جنوبی	۱	ربع مستقبل	۵
عرض شمالی	۵			برج مسعود الطلوع	۱	عرض شمالی	۵
زاید النور	۵	الفاضی		۱۸۲		زیادتی نور	۵
زیادتی قدر	۵	عدد القوه ۸۱				زیادتی قدر	۵
زیادتی سیر	۵					زیادتی سیر	۵

بیت مونث ۴

مسئله اولی عطارد ۵

مشتری				زحل			
نیمه قوتها		قوتها		ضعفها		قوتها	
۴	[illegible]	۹	بیت	۸	رجعت	۵	[illegible]
۲	درجه [illegible]	۹	ابتراز	۷	دور از منطقه	۵	در جوزا
۲	[illegible]	۹		۷	[illegible] فلک	۴	[illegible]
۱	برج [illegible]	۸	رنا شرف	۷	[illegible]	۴	[illegible]
۱	[illegible] الطلوع	۸	[illegible] فلک	۶	[illegible]	۴	[illegible]
		۸	[illegible]	۵	[illegible]	۴	[illegible]
		۷	[illegible]	۵	[illegible]	۴	[illegible]
		۷	[illegible]	۵	[illegible]	۳	[illegible]
		۷	[illegible]	۴	[illegible]	۳	[illegible]
		۷	[illegible]	۴	[illegible]	۳	[illegible]
۱۳۹		۷	صد سعد	۴	ناکرست	۱	[illegible] الطلوع
		۷	[illegible]	۳	درجه بره		
الفاضل		۶	صعود در فلک [illegible]	۲	[illegible]		
عدد القوه		۶	صعود در فلک [illegible]	۲	برج فی [illegible]		
۴۰		۶	صعود در [illegible]	۲	برج فی [illegible]	۱۷۹	
		۵	[illegible]	۱	برج جنوبی		
		۵	[illegible]	۱	برج دشمن		
		۵	[illegible]				
		۵	[illegible]			الفاضل	
		۴	[illegible]	۷۳		عدد القوه	
		۳	[illegible]			۱۰۶	
		۴	[illegible]				
		۴	آرز [illegible]				

مشتری		امبع					
معضها		قوتها		فوتها		ضعفها	
وم نحور بانا بروانه ۲ لـ	٩	انزاز	٩	هنت بده خوذ ۲	٣	٩ و م تابنه کسی	٩
تغریب	٧	٩ و ۶ نحور بانا برواند	٩	وجه سعد ۶	٣	برنج ہبوط	٧
ذوالبا ربعہ	٧	اشتعفت بنہر	٨	نصف جاعد	٢	جاتی درجه رانع	٧
ممازجت زحل وجنا	٧	اعلی برفلک	٨	برنج تالی	١	ذوالبارب	٧
درجه تابنه کسی برانه ۲	٧	منزلی رداده وه و قسم	٨	بر ۲ ددت	١	الکار دور زحل	٧
برنه حوبت	٦	بیت نیال	١	بر ۲ مستقیم الطلع	١	ممازجت زحل	٧
مثلثه اولی کسی ۲	٦	وجه قوة زحل	٧			ہو ولی ذ برکت الارض [illegible]	٦
ارنج مدبر	٥	دفع طبت زحل	٧			برنج حوبت	٦
نقصان نور	٥	ممازجت مشتری	٧			مثلثه اولی کسی	٦
نقصان قدر	٥	درجه تابیه سعد	٧			ربع مدبر	٥
نقصان عدد	٤	استقبال زجه قدم	٧			نقصان نور	٥
ربع حوبت	٤	حد سعد ۶	٧			نقصان قدر	٥
بیت حوبت	٤	مثلثه اولی حود	٦			نقصان عدد	٥
ناکرت	٤	حامله در ادج	٦			ربع حوبت	٥
قصور من السعد	٤	حامله در نه دور	٦			بیت حوبت	٤
نیاسر ازکستی	٤	حامله در تالی	٦			ضعفه اونه خانه	٤
دریان کسی ۲	٣	وجمی تالی	٥			فنا کرت	٤
		زیادتی سیر	٥			نیاسر ازکستی	٤
برنج فی لف حرانه	٢	درجه بدت	٥			درکانی کسی	٢
برنج فی لف طلق		اتنی عشریه سعد	٣			هنت بده کسی ۲	٢
		بیت سعد	٤			درجه مه	٢
		مثلثه تابیه سعد ٥	٤			برنج فی لف حرانه	٢
سعه ٩٩		دریان فرد	٤	سعه ١٢١		برنج فی لف طلق	٢
		اتصالات قمر	٢				

سعه ١٥١

الوسط عدد القوه ٧٣

بمو کادرخوب
برکت الارض ۶

90

زهره

قوتها	درجه	قوتها	درجه	ضعفها	درجه
استقامت سیر	٨	برجنده وافق فلق	٣	نقصان قدر	٥
دستور ب	٨	برجنده تحمالی	١	بوردن کوکبی کسلی لنب ورکت الارضی	٥
ستولی برواجه او [illegible]	٨				٤
حیز	٨			بیت مذکر	٤
جلب	٨			نا کرت	٤
تغریب	٧			تماسیر ارتفاعی	٤
ربع ظلمت عطارد	٧			برجده کنف [illegible]	٢
تمام خفت عطارد	٧			برجده معقود الطلوع	١
حد مشتری زنجه	٧				
اقبال بروجده برکت	٧				
سرعت سیر	٦				
[illegible]	٦				
[illegible]	٥				
[illegible]	٥				
[illegible]	٥				
[illegible]	٥	ضعفها			
[illegible]	٥	نوم [illegible] عقده الذنب روانده [illegible]	٩		
[illegible]	٥	انکفاضی فلک	٨		
[illegible]	٣	دوری از منطقه	٧		
[illegible]	٤	دور عمیر عقده الذنبه	٧		
بیت پل [illegible]	٤	تمام رجعت زحل مثلثده	٧		
بیت موئث	٢	بهبوط [illegible]	٦		
درکی ان [illegible]	٢	کنف الارض	٦		
ارزهان [illegible]	٢	برجده مذکر	٦		
هفت بره قمر	٢	غریب ارمکان	٦		
اوج سعد مشتری	٢	ربع مدبر	٥		
درجات موئث	٢	بوغضی جنوبی	٥		
نقض [illegible]	٢	نقصان نور	٥		

١٤١

١٠٧ / ١٠٣

القاصر عدالقوه ٤٥

صورداری [illegible]

رماد [illegible]

رماد [illegible]

درجه نره

[illegible]

[illegible]

[illegible]

عطارد

قوتها	[illegible]	فی تها	[illegible]	ضعفها	[illegible]
بیننم	٩	اهنت بد بخبر	٢	جوم تا به کسی بر فرانح ٤ ٥	٩
~~استغفت~~ گیتی براز	٩	در یکان سعد زاه	٢	انکفاضی ثلثی	٨
~~دستور~~ [illegible]	٨	لطف تباعد	٢	دور از منطقه ٤	٧
~~نزول~~ [illegible]	٨	بر رجع [illegible]	٢	گذشتن [illegible]	٧
[illegible]	٨	بر رجع [illegible]	٢	مجازبت [illegible] به تثلیث	٧
~~[illegible]~~ گویب	٧	بر ٢٠ ثالی	١	بعد در [illegible]	٦
~~نزول در [illegible]~~	٧			رجع [illegible]	٥
~~محاربت سعد~~	٧			نقب از نور	٥
مجازبت سعود ٧٥	٧	١٦٩		[illegible] قدر	٥
حد سعد ٥	٧	١٧٨		درجه [illegible]	٥
حجم نور ٥ ٧٥	٧			[illegible]	٥
نقل نور ٥ به ٤	٧	١٨٥		رجع [illegible]	٥
صعود در ارتفاع	٦			بیت [illegible]	٤
بر رجع بدگر	٦			[illegible]	٤
بر ارز گوشن	٥			[illegible] ٤	٣
عطی ثالی	٥			[illegible]	٣
زمانه یسیر	٥			[illegible] ٤	٢
زمانه عدد	٥	الوص		[illegible]	١
زمانه حساب	٥				
شعاع اول فرح	٤	عدد القوة			
بیت اهل وتد	٤	٩٣		٤٢	
بیت مذکر	٤				
بیت سعد	٤				
نفرت					
	٤				
نست و کاف نست ٧٥	٤				
[illegible] ٧٥					
	٤				

جوم مسبوق برانح جمع

دستور به ٩

دفع نور قمر

نزول در [illegible]

فصل

فصل در تعیین [illegible] واگر کدخداه و مستخرج عطیه جمیع از وضع [illegible] طالع در استخراج

تا دیر و اثبات [illegible] در این بسیار اعمال فارغ کرده‌ایم بتحقیق هیلاج و کدخداه در استخراج

عطیه او که اهم امور و اعظم دلایل است مشغول شده‌ایم چه کمیت عمر و کیفیت حال حیوة و بقای نفس از

هیلاج و کدخداه استدلال میشود و هیلاج را دلیل اصل عمر گیرند و کدخداه دلیل کیفیت احوال

عمر و بعضی از منجمان مدت عمر از مقدار عطیه کدخداه معه زیاده سعود و نقصان نحوس گیرند و بعضی از

تسییر هیلاج و رسیدن بقواطع شناسند و این اقوی و معتبرتر است و گفته‌اند هیلاج دلیل درازی عمر و [illegible]

نفس و [illegible] است چه اگر تسییر یک هیلاج به نحس قاطع رسد و تسییر هیلاج دیگر رسیده است آن

[illegible] و کدخداه دلیل [illegible] حال عمر و دوام صحت اعتدال مزاج و [illegible]

[illegible] شود و بسیاری کدخداه [illegible] و کدخداه بمثابه روح [illegible]

و بمثابه [illegible] که هیلاج [illegible] و از آن به بدن [illegible] گیرند

اگر هیلاج [illegible] کدخداه [illegible] که به [illegible] و هیلاج جهت [illegible] اعتبارات

[illegible] هیلاج [illegible] کدخداه [illegible] دلیل [illegible] و [illegible] و باتفاق

ارباب احکام هیلاج [illegible] در [illegible] و [illegible] و در [illegible] طالع و در طالع

[illegible] و [illegible] و در [illegible] طالع [illegible] اکثر اصحاب احکام هیلاج [illegible]

[illegible] آنکه ناظر باشند [illegible] ساقط [illegible] هرگز [illegible]

[illegible] که [illegible] باشند هیلاج جهت [illegible]

واما کدخداه [illegible] هیلاج [illegible] که هیلاج ناظر [illegible] بانتقال [illegible]

[illegible] در این باب [illegible] رد [illegible] و در باب [illegible] چنانکه سابق [illegible]

[illegible]

واشتراکی آن شده وکوکب محترق ویا بین کمجو فی خسوف وکواکب تحت الشعاع وکدخدای

نابسته بو نسنه وکواکب جمیع ناظر باشنه بکدخداه در عطیه افزاینده زهره ومشتری وعطارد مسعود

بهره نظر که باشنه زحل ومریخ در مقارنه وتدلی وهبوط در عطیه بیفزاینده و در تربیع ومقابله

بیفزاینده ونکاهنده وزحل ومریخ از مقارنه وتربیع ومقابله که کدخداه نقصان کنند واز تدلی

تثلیث بیفزاینده ونکاهنده ویا بین ازنده لی تثلیث بیفزاینده برافزاینده واز تربیع ومقابله نقصان

کنند **اما مسعودی** عطارد آن لیه که درخانه سعد لیه یا در شرف یا در حد سعدی

ویا از حد سعدی کذشته متصل بعدی لیه وهمخانه سی او خدای نکو یا محترق ویا راجع ویا ناظر بطلیه

وانکه نه مسعود ونه منحوسی ... آن لیه که درخانه ... ویا در حد ... ساقط از اقبال

سعد وکنس بو **واما** راس در جیسه کدخداه سال افزاینده وذنب سال نقصان

کنند **واما** درجه طالع قوی ... لیه وقوت طالع آن لیه که منحوسی ... بکجم یکساعه

نکسی واما کدخداه مسعود عطیه تام کنند واکر منحوسی لیه عطیه تام نکنند واکر کنند ...

لیه چون ... راجه مسعود ... که ... در برج جدول ...

است ... فوقانی ... ضعف ... در طالع مسعود ...

برموضع قمر زحل است ... کدخداه قمر زحل ... دیکر ...

وشمس ... در طالع ومستولی برموضع شمس قمر است ... زهره ...

شمس ... وکدخداه موضع ... است ... زهره ... دیکر ... لعنت ...

در ... طالع ... ناظر الطالع ومستولی ... است ... ومشتری لیسی درجه

طالع

هرکاه ... کدخداه ... وجود ...
... در عطیه ...
... سعد ...
... در ... طالع ...
... است

شمس ۲
۳ درجه طالع
۴ جزو استقبال قمر)

طالع هیلاج است و کدخداه طالع شمس که برکت خانه خود و مشتری و دیگر از هیلاجات جزو استقبال قمر است از
زایل الوتد و مستولی بر طالع جزو قمر خانه است برکت زهره که بر جزو استقبال قمر هیلاج است و
کدخداه جزو قمر خانه جز زهره ناظر بر جزو قمر نیست شاید که برکت ندارد و دیگر از هیلاجات
سهم السعاده است در خانه زایل ساقط و مستولی بر موضع سهم السعاده عطارد است برکت قمر حوت
سهم السعاده در خانه زایل الوتد و ساقط است که آن ششم است پس شایسته هیلاجیت نیست و برای
اصحاب احکام در این طالع مولود مسعود چهار هیلاج است که آن قمر و شمس و درجه طالع و جزو استقبال قمر)
و برای اصحاب نجوم اوتاد عاشره و رابع و سابع نیز هیلاج باشند اما چون اکثر این هیلاجیت منظور
نمی نشده اند و در تسییرات با عمال هیلاجیت ثابت نموده اند بنا بر این هیلاجیت اوتاد و سایر صور
بو تسییرات گذاشته شروع در استخراج اعطاء و انظار کواکب که کدخداه موضع هیلاجات اند نموده و حکما
زعم اند که وجود هیلاجات و کثرت کدخداه دلیلست بر درازی عمر و سلامتی حواس و وفور عقل و
کمال نمود و جودت ذهن و سرعت فهم و گفته اند که من کثرت الهیلاجات طال عمره
و سرع فهمه و نیز نموده اند که فان الهیلاج اذا کثرت یدل علی ذکاء النفس
لمولود و سرعة فهمه و جودة ذهنه و تفتیشه فی معرفة الاشیاء و تبصره
بها متدرجا و کثرت الکدخداهات یدل علی دوام صحته و قوته علی
دفع الآلام و کدخداه چون بر درجه وتد باشد و بسیار قوی باشد عطیه کبری خود دهد و چون
بر درجه مایل الوتد باشد عطیه وسطی دهد و چون بر درجه زایل الوتد بود عطیه صغری
خود دهد و اگر در ما بین این دو مواضع باشد عطیه دهد که متفق الموضع باشد و اگر سعدین

و عمل رد سعود با کدخداه باشند یا ناظر بکدخداه بنظر مودت و همچنین ناظر بنظر مودت
چون بر جاق وتد باشند عطیه صغری حظ ربعیه کدخداه زیادت کند و اگر بر جاق یلی الوتد باشند
ثلث آن و اگر بر جاق زایل الوتد باشند ثلث آن زیادت کند و زیر و همچنین و عطارد نحوس یا
کدخداه یا ناظر بنظر عداوت در مواضع مذکوره ... مقدار نقصان کند و در آن مواضع مقدار
بحسب موضع خود زیاده و کم کند و سعود بنظر عداوت و نحوس بنظر مودت چیزی زیاده و کم نکنند و در این
باب مذاهب و اقوال و اختلافات بسیار است و ذکر آن موجب تطویل ... و ... چیزی که ... آن
از آنها ... متقدمان اختیار کرده اند عمل کنم ... توفیق جدول ترتیب ... و کدخداه ... عطایا

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	
٩٦	کو	کد	که	ل	به	قح	قمر
٦٩	سه	لط	لط	سط	لک	...	شمس
٤٧	کو	ل	ل	ل	کح	ز	زحل
٤٣	کح	سه	سه	له	...	...	مریخ
٦٥	کز	له	له	ل	...	سه	مشتری
٢٠	ص	کح	کح	له	...	...	زهره
٤٩	کو	و	و	کد	سا	...	عطارد

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
شمس	طا کد ر	ل	ک	له	که	ک	زحل کهد
سمنی	الطه	ه	ل	که	که	ل	قمر که
درجه طالع	ح کد ا ل	کد	سه	ل	ل	ه	نحس ل
جزو سعادت منه	ا ک د	ه	ل	که	کد	ل	حح د ل

... مخفی نیست که حصول رجوع متقدم موافق
رای صاحب این فن زهره است تنزل کتب قمر
و ... درجه ... سعود در ... اعمال ... درجه رابع بنظر ... مسلم است
که ... موافق درجه ... صاحب ... لهذا درین مقام نیز بیان
دستور نوشته فصل در استخراج عطایا از کدخداه چون ... اول قرار است
و کدخداه موضع قمر از زحل بحسب تقویم در بیت زایل یعنی زحل عطیه ... زیاده از   و ... ...
عطیه صغری بحسب موضع خود ... زهره ناظر بنظر ... از ... بر عطیه صغری زحل
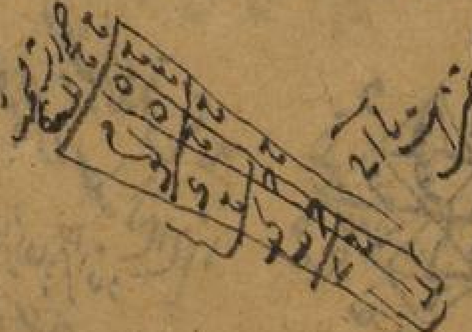
موضع زحل د و ی عطیه کبری زحل نه عطیه صغری زحل

[illegible]

بحسب موضع خود نقصان عطیه خود و جمیع مشتری در رباعیت و تربیع برابع زیاده کند عطیه
زحل بیشتر از عطیه صغری و کمتر از عطیه کبری خود بسبب موضع در جوزا چون بر حاق درجه رابع آید بنشست
نقصان که از عطیه زحل و مجموع عطیه زهره و مشتری بقدر عطیه صغری خود بر نسبت
تقویم زحل د ی ک ما بین زایل الوتد و وتد است پس عطیه ده بیشتر از عطیه صغری و کمتر از
عطیه کبری ما بین المرکزین نا ه ما بین العطیتین یا بعد زحل از درجه وتد که اول بیت
نا له ~~بعد از زایل~~ له ی جزو است ما بین المرکزین یا ما بین العطیتین چون نسبت این بعد
با تمام عطیه پس بعد را در ما بین العطیتین ضرب کردیم حاصل از ضرب ... این را بر ما بین
المرکزین قسمت کردیم آمد خارج قسمت د د از عطیه کبری زحل که نه ماه است نقصان کردیم
ماند ه نو این عطیه زحلست بسبب موضع او دیگر آنچه زیاده و نقصان می
کند از عطیه زحل چون قمر با تربیع زحلست از عطیه او چیزی نقصان کند و زهره چون به تثلیث
زحلست مقدار شرح آن و قبل از این مذکور شد که سعدان چون تربیع و مقابله باشند
نه افزایند و نه کم کنند پس چون مشتری بتربیع زحلست نه افزاید و نه کم کند و چون عطارد
چیزی که خدا هست نه افزاید و نه کاهد

حساب عطیه ناقص

مریخ تقویم مریخ د لد ه ما بین المرکزین کد ا ما بین العطیتین ه ما
بعد مریخ از مرکز رابع اح حاصل ضرب ع ه م این را از ما بین المرکزین قسمت
کردیم خارج قسمت ع ع لد ح این را از عطیه صغری مریخ نقصان کردیم ماند لد حو
این حصه نقصان مریخ است از عطیه زحل نقصان کردیم ماند لو ح این عطیه زحلست بعد از



[illegible]

نقصان حصه ناقصه چون نصف ح ه حا ب عطیه زاید زهره تقویم زهره دو

مابین المرکزین ه ب به زهره از مرکز زایل لج مه این را در مابین الکعبین که هست م

ضرب کردیم شد حاصل از ضرب ح لو لد این را بر مابین المرکزین قسمت کردیم شد خارج از قسمت

ح ح ن این را از ثلثان عطیه صغری زهره که هست ه و نقصان کردیم مانده ه لط ح

این حصه عطیه زایده زهره است بر عطیه زحل که ه نو است افزودیم شد نو ع

این عطیه زحل است بعد از زیادتی عطیه زهره تفضل ح د لد تعدیل عطیه

زحل بعد از زیادت زواید و نقصان و نواقص حصه ناقصی چون لد مو حصه زایده

زهره ه لط تفضل حصه ناقصی بر حصه زایده ه کا از عطیه زحل نقصان کردیم مانده ما لط

این عطیه سوم زحل است بعد از زیادتی زواید و نقصان نواقص تفضل مو د لد تعقیبی

دیگر از هیلاجات و عظم ندن تسن کر لط و

منقولات و در بیت طالع و مستولی بر درجه شمس قمر است بزرگتر ... و زحل چون زهره را

نگذاشت است که ضد اهیت رشا لیته ... حکیم فاضل کوشیار حکیم کفته که

و از کدخداه موضع شمس است در

بیت عاشرات مابین عاشره و حادی عشر بیش قمر عطیه ده کمتر از عطیه کبری و بیشتر از عطیه وسطی

کب موضع حد و زحل چون ابتدا به و تربیع قمر ... نقصان کند از عطیه قمر کمتر از

عطیه صغری و بیشتر از ثلثان کب ... خود نشان موضع قمر ط که ح ما بین ... و

عاشره و حادی عشر ما بین ... است مابین المرکزین له ع مابین الطالعین مح له بعد قمر

از وند عاشره و ند چون نسبت مابین المرکزین با مابین الطالعین چون نسبت این بعد است

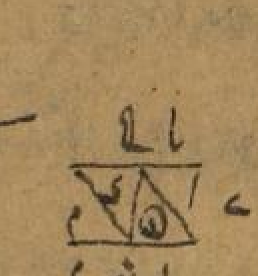
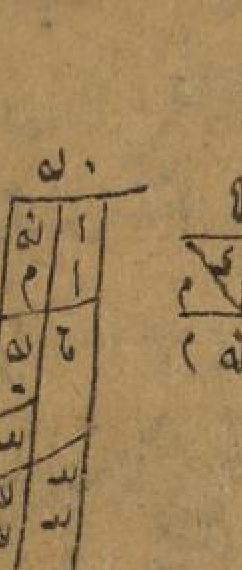
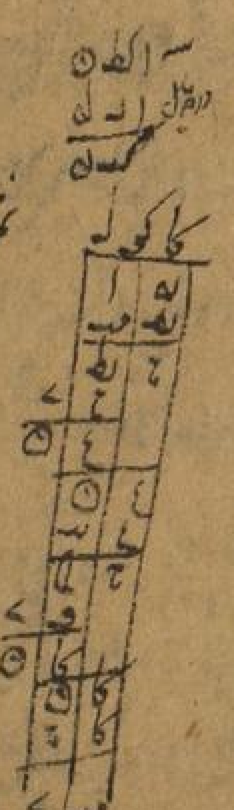
بانیه بل عطیه لیل به را در مابین الطالعین ضرب کردیم حاصل از ضرب ه لو این

بر ما بین المرکزین قسمت کردیم آمد خارج از قسمت و لد از عطیه کبری فرکه هست قح
نقصان کردیم ماند قا ط این عطیه قمر است بحسب موضع او حساب عطیه ناقص چون تقویم مریخ
و لد ه ما بین المرکزین کد ا ما بین الحقیقین ه ج بعد مریخ از مرکز رابع ل ج حاصل ضرب ه م
این را بر ما بین المرکزین قسمت کردیم خارج از قسمت ج لد این را از عطیه صغری چون نقصان
کردیم ماند لد مو این حصه ناقصه مریخ است از عطیه صدله قمر نقصان کردیم ماند فو این عطیه
قمر است بعد از نقصان حصه ناقصه مریخ النصف مه

حساب عطیه ناقص زحل

تقویم زحل د ی ما بین المرکزین نا ه ما بین الحقیقین ج بعد زحل از مرکز سابع لما حاصل
ضرب ان این را بر ما بین المرکزین قسمت کردیم خارج از قسمت ه این را از عطیه صغری زحل نقصان
کردیم ماند کره این حصه ناقصه زحل است از عطیه قمر بعد از نقصان حصه ناقصه مریخ نقصان کردیم ماند
نه این عطیه قمر است بعد از نقصان حصص ناقصه زحل و مریخ النصف کط یه ل تقسیم لط لام ثلثانه لعج

دیگر از بیانه در جه طالعست که هذا اه او شمس است بزرگست چون د
زحل تربیع و مقابله و شمس در بیت مایل از طالع بحسب تسویه و زحل در وتد سابع و مریخ در وتد رابع
پس همین شمس عطیه ده کمتر از عطیه وسطی و بیشتر از عطیه صغری بحسب موضع خود و مریخ و زحل نقصان کنند
از عطیه شمس کمتر از عطیه صغری و بیشتر از نقصان صغری موضع شمس اکطه ما بین مایل الوتد و
زایل الوتد است پس شمس عطیه ده کمتر از عطیه وسطی و بیشتر از عطیه صغری ما بین المرکزین مه ما بین
العطیتین مل نسبه شمس از درجه مایل الوتد از طالع که ه جز نسبه ما بین المرکزین ما بین
ما بین وسطی و صغری کرده ایم ای
العطیتین چون نسبت این نسبه است با تعدیل عطیه پس نسبه را در ما بین العطیتین ضرب
کردیم از حاصل ضرب ه این را بر ما بین المرکزین قسمت کردیم آنچه خارج از قسمت
کاکو ل این را از عطیه وسطی شمس که هست حط ا نقصان کردیم ماند عطیه شمس کب


موضع و دل چون مجموع حصص نواقص حل وجزا را که هست زحل که حقی

له مو مجموعه حسالا از عطیه صدلعشی نقصان کردیم مانده له ل این و این عطیه

تمشی است کسب موضع او بعد از نقصان نواقص نخسته ۱۵۵ نقطه موده تمام ذرجام

ذکر الهیلاج والکدخداه وعطیتهما بعد از تصحیح درجهٔ طالع و استخراج تقاویم کواکب که از اهم مهمات احکام موالید است تحقیق کمیت
و توضیح کیفیت عمر است به براهین قریبه از ممنوعات عقل باعتبار دلالات کواکب در آن خبر اگرچه تتمیم کمیت آن عمر از نهایت خفاست و اطلاع بر آن
جز به وحی و الهام متصور نیست بجهة آنکه از علوم خمسه الهیست که از مفاتیح الغیب است و عنده مفاتح الغیب لا یعلمها الا هو و لیکن اخبار
و آجال بنده کان نفس قال الله تعالی و ما تدری نفس بای ارض تموت بی بابه هر کار از این علم بنفس تتبعیه و تتمیم خاتم در امر غیب ذکر
فرموده است که عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه احدا الا من ارتضی من رسول و هر کس حکم را تحویل آن کند در این مرتبه بنیاد رحمه الله در این باب
بطریق وحی و الهام دلایل و قواعد معلوم گشته و بسایط و وسایط بالهامات فی الحقیقه که بر رسل فرمان که و بعد ظهر را بر آن هم گشته
و از چند قاعده که منتظم تواعد [illegible] ابتدا و اصح طریقی هیلاج و کدخداه است و هیلاج دلیل طبیعی است بر کیفیت عمر و کدخداه دلیل جسم
و کمیت عمر و هیلاج از چند جهت [illegible] اول نیر اعظم که منبع قوت حیوانیست دوم نیر اصغر که رحیمه قوه طبیعت است سوم و چهارم
نتایج این دو نیر و آن جزو سعادت و سهم السعاده و نجم درجهٔ طالع که مانند روح است در بدن و هیلاج بطریق اما لیست نیر النوبه است و غیر از شیاد
هیلاج هیلاج اول آفتاب است که در روز در جای دلالت و تجاوز به هیلاج است و در استعمال ربطکی بر آن بر حال خود اما مواضع هیلاج
آنچه شکوک همه است او تاد و ارباع و حادی عشر و حاد سمی لیو که حظ در آن و هم ز هشت دلایل این دو خانه و هر دو بعضی که تحویل کرده انه
در تابع و قاعده آفتاب است نزد هر دو امر است نه در جهت خط ظاهر در تابع آفتاب که هیلاج که ز نحو که بعضی اوست و هر تابعه که خواه
از ارست بگیر نه و قمر را بر عکس در حالت هیلاج گیرند و در تابع نیز و اکثر مونث نیز و جزو او تاد و با هیلاج که گیرند و در زایل تحریم
و آنچه باتفاق ثابت است سادس و ثامن و ثاني عشر است که هر زایل لوتو است هیلاج نشاید اما کدخداه هر صاحب حظی که مستولی بود بر
یکی از مواضع هیلاج باشد همین بشرط آنکه هیلاج ناظر باشد نظر او حکم کدخدائی دارد و کدخداه معلوم حکم اهل تحقیق اعتماد بر کمیت
عمر بر تدبیر هیلاج کنند و انتها عمر را تقویت است که هیلاج بموضع قاطع رسد اما جمهور اعتبار عطیه کدخداه کنند و کواکب
را چهار عطیه است اول اعظم و آن در دلیلها و دوم اوسط است و دوم کبری سوم وسطی چهارم صغری و آن هر سه در جدول الهیلاج
دارند و کدخداه که چون بر هفت درجه و تدبیر عطیه گیرد هر دو در حاق مایل کرده عطیه صغری دهد و اگر در حاق درجه زایل
بود عطیه صغری و در غیر اینها و صاحبیه کدخداه تعدیل و آن را تقسیط النموی خوانند و چون بسیار سعدین و ستاره
مسعود منظر مودت بکدخداه کرده از حاق وسط عطیه صغری عطیه کدخداه زیاده کنند و از حاق مایل
نقصان و از حاق زایل ثلث این و چون کدخداه بسیر وسطی و عطیه نحوس نظر عداوت بکدخداه کرده همان ستاره از عطیه
صغری انتقاص کند بنابرین هیلاجات چون نظر کند مولود تعالی بر هر یک و اجتماعی که هیلاج جهت کدخداه دارند در آن
بود یا غیر و او هیلاج اول آن هر دو در طالع هیلاج دوم آن هیلاج به جزو اجتماع و استقبال هیلاج نیز بمذهب آن که هیلاج جهاری
الیادی است منسوب در سنح هیلاج نجم درجه طالع است که هیلاج نحس بر عمر را در طالع باشد یافته زایل دلیل
زیادتی عمر و جودت ذهن است چنانچه ابو معشر بلخی در مدخل کبیر آورده که کثرة الهیلاج تدل علی طول العمر و صحة البدن
و قوة الجسد و حکیم ادطوقینوس و محصل است که هم کثرت هیلاج طول عمر و سرعت فهم و قوه حیات و طول عمر مولود

دلیل اجمالی قایلند اما چون ربع موضع شمس زهره مستولیست و اوبیند کی شمس و قمر در رابع واقعست و در درجه ترفعست کی کدخداه اول
زهره است و در موضع قمر عطارد مستولیست بتثلیث وی کدخدای دوم عطارد است و در موضع جزو اجتماع مشتری مستولیست بتربیع
وی پس کدخداه سوم مشتریست و در موضع سهم السعاده زحل مستولیست بمقارنه وی پس کدخداه چهارم زحلست و در درجه طالع عطارد
مستولیست بتثلیث وی پس کدخداه پنجم عطارد است پس چون کدخداه اهمیت مستقر است در زهره و عطارد و قمر و زحل و باز عطارد
پس عطیه هر یکرا استخراج نمایم اما حساب کدخداه اول که زهره است تقویم زهره ما کو کد مرکز تقویم ما که ه و کز جزو
ح که مه ما بین المرکزین ل له چون زهره ما بین وتد و مایل بود عطیه وی ما بین کبری و وسطی است پس بعد زهره از وتد که
بط ه این را در ما بین عطیتین که هست ما ه ضرب کردیم شد قد حد این را بر ما بین المرکزین قسمت کردیم بیرون آمد
خارج از قسمت ج مو ه چون بعد از وتد کرده بودیم این را از عطیه کبری وی که هست فی ح نقصان کردیم
باقی ماند عطیه کبری زهره فد ند نه و این هشتاد و سه سال و دو ماه و هفده روز و دوازده ساعت نجمی است
و چون زهره در خانه درجه وتد واقع شده نیز جایز است که عطیه صغری دهد و چون در درجه ترفعست
باین اعتبار نیز جایز که عطیه صغری دهد و از قسمت تا آن ... است که هر دو شانزده سال ... پس باین اعتبار
عطیه مجموع نود و نه سال و دو ماه و هفده روز و دوازده ساعت از سالهای نجمی بود پس عمر مولود بعون الله الملک
المعبود دهر کاه و دربیت قاطعی نباشد یا باشد و دافع نیز باشد بدین عدد برسد ان شاء الله تعالی اما چهار کدخدای
باقی چون همه باهم بودند اعتبار نکردیم واهمال کردیم و [illegible] الامور و چون جمهور این فن بعد از تقسیم عطایا
الف و انلاث و ارباع آن تحمل اند که [illegible] هست عمر مولود را اما این کمترین را از عطیه کدخداه
اول که زهره است که قمر در جدول ثبت کرده ایم با زا هر سال و ماه و روز و ساعت و دقایق تا در آن اوقات
به عوارض و تصدقات قیام نمایند تا بالکلیه دفع نحوسات و رفع نکدهات شود بعون الله و حسن توفیقه

نمقی که در طالع سال نوشته است

دام العز والبقا ما اختلف الصبح والمسا
دام لك الفتح والظفر ما طلع الشمس والقمر

ابشر فطالعك المسعود قد شهدت
فيه النجوم على العيان والرشد

في دولة وسعادات مجددة
في كل يوم واقبال الى الابد

بسم الله الرحمن الرحیم

سپاس نامعدود و ستایش نامحدود حضرت واجب الوجودی را جلت عظمته زیبنده و برازنده است که نقطهٔ نطفهٔ وجود انسانی را در اطوار متعدده
داد و از متجدده بمقتضای آیهٔ وانی هادیه لترکبن طبقا عن طبق دایر گردانیده خلعت خلقت و لقد خلقنا الانسان فی احسن
تقویم در دوش پوشانیده و پس از تشریف انعام و تکریم احترام و لقد کرمنا بنی آدم و حملناهم فی البر والبحر و فضلناهم علی کثیر
ممن خلقنا تفضیلا بر روی خزینه گردانیده تا قابلیت تحمل عرض انا عرضنا الامانة گشته سر کلمهٔ کنت کنزا مخفیا منصهٔ
ظهور جلوه نماید تقدست اسماؤه الذی خص ... تا خلق کرد حضرت انسان را بکمیت نماید ... بار
هر چند که جود ریخته ... و صلوات زاکیات و لطف تحیات مرسله و سرادر برات ... در روش که نبی ای
حدیث لولاک لما خلقت الافلاک مرکز دایره وجود و دایره مرکز وجود بموجب آیهٔ کریمه و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین وجود
فایض الجود ... که اگر وجود او نبودی افلاک با دایرات و ثوابت و سیارات بخلعت هستی زینت پذیر نگشتی
احمد که بر سر لولاک آمد جائیست که زالای تن پاک آمد ... قدر ... لولاک لما خلقت الافلاک آمد
و بر آل اطهار و عترت اخیار که نجوم آسمان هدایت و شموس ... اند ... و ...
و تحیات ... امام البررة و قامع الکفرة سید اصحاب خیر البشر افضل ائمه اثنی عشر ... امامی که ... فلک ...
... امام المتقین و یعسوب الدین علی ابن ابی طالب علیه الصلوة و علیهم من الصلوات انماها و من التحیات و اشباهها
و اکملها اما بعد ... که ... ...
... ... اقتضا ... ... از اقترانات و انفصالات
در طلوع و غروب ... ... بدایع ... ...
مکنونات ... ... و الله ... زبانی اعتراف
نماید و یکی از ... ادوار بروج و کواکب ... ثوابت ... و سعادت و ...
اتفاق ... از نوادر ... متنوعه ... و ترادف ... متواتره ... ولادت با سعادت ... کامل ...
محمد ... ... و الله اعلم ...
مقدم ... ... که بموجب آیه وانی هادیه
وعنده مفاتح الغیب لا یعلمها الا هو اطلاع بر اسرار ... ...
نیست ... ...
... ...
... ...

حکم چند شکسته در یکدیگر بسته در احکام رای ایلخانی عاقبت محمود اجابت لا مره الملوک حسب المقدور در خبر بیان و تحریر آورد اینکه کلام

کلام از صوب صواب منحرف گشت بعد از صدق در ایام ندارد اتفاقاً چنانکه بعضی فرموده‌اند که حکم هر چه مطابق نشد ربط او با عالم این قضیه است

ذکر قران ولادت این ولادت قرآن ولادت در تحریر دقیق و تحقیق این علم آزاده در امتیاز نهم تا بر آن اوقات صفحه در احوال

تحویل سیم سیاره و تقدیر ز سال مقدر بعضی دار تحویل سیم سیاره آنست که محل قطع هر یکی از فلک البروج در زمان ولادت مولود

کشف کرده بر چه کیفیت نظر در هیات مجموع افلاک واقع شده اند که هر یک بر نقطه که واقع شده اند چه حالی دارند و قوت و ضعف

تا از نظم و ترتیب ایشان با یکدیگر در صورت را که و از احوال ایشان استدلال جویند بر احوال ذاتی و عرضی مولود تولد کند تا

فصول گوید که از دوران قائم تحقیق و بر کوکب که در فلک البروج منسوب شد و چون منتهی الخط معلوم کشف که کدام درجه است از درجات

منطقه البروج که طرف الخط بر نقطه از منطقه البروج واقع شد تا کسی را چنانکه آلات منطقه البروج در ولادت را باید جنوب واقع شده

و دایره وضعیه تقدیر باید کرد تا که درجه طول کدام از اول حمل که آنرا باصطلاح اهل این صنعت جدا و کرده تقویم نامند

وجه این دایره طرفین الخط معلوم کشف آنرا که تقویم خوانند و این کرده تحقیق قوت او که در بیت که کوکب را نامند از مجموع و کارت

افلاک او در چند دور تحقیق مراتب افلاک در بارز شد و تحقیق نظر در قطع یکدیگر اما و کرده تقویم کوکب بر یک نوع نبوده بلکه

مختلف باید نسبت با ارکان که در ارض در رجعت و استقامت و هبوط و در حیثیت که متعلق بر یکدیگر که حرکات افلاک هر یک اقتضای آن

کند وجه بنا را احکام بر مواضع کواکب و ما از سیر و نسبت که ایشان را نیز تعیین ایشان را ابتدا در آن باب اعتبار تمام خواهد بود

و این تیقن از حکمای این علم که گفته‌اند از تقویم ساعت سعادت و نحوست بسته و احکام را از باب تمام اعتقاد و علم است چنانکه

نقل است که یک چند سال در سیر این رساله خواند در آن که کوکب‌ها در روایت که فرزند و قبول آن بهم انگیخته مولود در خانه چهارم

افتاد و کوکب که خانه نهم است از طالع فرزند آن پدر بعد از ده و سال در امور که پیش از وقوع چون ذکر قریب صد بود در اکثر اوقات

تفاوت اندک بود در حقیقه او ادراک مرتبه اتفاق نماند و حاوی این رساله با سعادت موافق کواکب و مقدار که جست این نیکو

الکواکب که مواضع مقام ایشان را بیرون آوردم و در تقویم و مواضع ایشان بیشتر با بیوت ستاره در اوقات خطوط را در شمالی و جنوبی بیشتر در

صدر این فن نجوم است که القول فی الکواکب الثابته و خواصه و کوکب که ابتدا در طالع مولود اثر نیست اما همه را هم بطلمیوس با

کرده است و در چند کلام صحیح که عنایه السعادات فی المولید من الکواکب الثابته و نسخ هر یک با نسبت که برزگتر سعادت هر مولود را ان

تواند بود که کوکب ثابت اینست که در قدر اول یا دوم بود در طالع افتاده باشد یا چار و تیر یا برادر شمسی یا قمر با هم است و دو که ان

مشعر دلیل باشد در دولت رسیدن بر تبه بزرگ و قصه محمود و دیگر تیز طالع با حضرت یا تیر در چه سان نه یا که مه ده در سال باشد

سالها بکو حکمت ترکی که مراد کو کبی است که دلیل شد ان حال و انتقال بود و انچه تنها فرق را در احکام بیش از طالع

سوال بود لازم شد بنا بر این تقویم هشتاد کوکب ثابته مشهور را با عرض و جهات و مقدار و امر جه و مواضع و ازدواید در این

اوراق خواهیم نمود

الهی هر که خواند طلب آمرزش کند

رسالهٔ مطالع لعلامه مطالع موالید

بسم الله الرحمن الرحیم

مولود

فقیر حقیر ابو الخیر محمد تقی فارسی درین رساله که موسوم است بمطالع نامه چند کلمه از کیفیت الطالع اعمل طالع مولود
و ممرات صحیح آن تقویم و تقویم کواکب در اوقات و استخراج سهام و فرداران و تعیین هیلاج و
کدخداه که بعبارات واضح تحریر درمی آورد و مسئله چند از علم احکام مناسب مقام بر وجهی که از
مجالس سلطان العلما برهان الحکما استاد البشر [illegible] عز الدوله ارزانی باد و دولت منصور او حامد
حضرت مشهور استفاده نموده بعرض میرساند امید که طالع [illegible] ر و مقبول قلوب ارباب
دانش و مخزون خیال اهل [illegible] باید دانست که حساب در حساب تنجیم هر دایره عظیمه طوفی
معدل النهار و منطقه البروج را بسیصد و شصت قسم [illegible] قسمت نمایند و هر قسمی را درجه خوانند
و از طرف فصل دیگر هر [illegible] قسم اعتبار کرده اند و هر یک را دقیقه گویند و هر دقیقه را
باقسام مذکوره منقسم ساخته اند هر قسم را ثانیه نامند و هر ثانیه را [illegible] کرده و ده عشر و اسم
کل واحد را ثالثه خوانند و همچنین ما لکثر را از اعم و بر اعم را اکا مشبه تا عاشره تقسیم نمایند و از جانب
صعود و رفع هر سی درجه را برجی و پانزده درجه واحدی اعتبار کرده بروج آنی حشر و ساعات
شبانروزی تحصیل نمایند و گاهی هر شصت درجه یکی فوع کرده خوانند و مرات مرفوع کرده [illegible]

بقرن

۹۹

اذ قالت امرأت عمران رب انی نذرت لک ما فی بطنی محررا فتقبل منی انک انت السمیع العلیم فلما وضعتها قالت رب انی وضعتها انثی والله اعلم بما وضعت ولیس الذکر کالانثی وانی سمیتها مریم وانی اعیذها بک وذریتها من الشیطان الرجیم فتقبلها ربها بقبول حسن وانبتها نباتا حسنا وکفلها زکریا کلما دخل علیها زکریا المحراب وجد عندها رزقا قال یا مریم انی لک هذا قالت هو من عند الله ان الله

نصف سدس یکمثانی باشد و مراتب ثوانی چون مراتب اجزا و ثوانی رسد ثوالث
همچنین روابع و خوامس با سائر مراتب مذکوره معدوده مرفوع سازند و درجات دوایر را
اجزا نیز گویند و اجزاء معدل النهار نسبت بطوالع یعنی اجزاء منطقة البروج مطالع باشند و باعتبار
جزئیه ساعات ازمان و ازمان که از صباح تا از مسا تا بوقتی معین از اوقات روز یا شب
طلوع کرده باشد دایر یا النهار یا دایر باللیل گویند و انقدر ساعات که از ابتدا روز تا وقت
حدوث امری باشد مثل ولادت ساعات بعد گویند پس اگر بعد در نصف النهار متقدم بر حدوث
آن اعتبار نموده باشیم ساعات بعد ماضی گویند و از نصف النهار ساعات موخر ساعات بعد مستقبل
و مقدار سیر تقویمی کوکب در یک شبانه روزی از درجات و دقایق و ثوانی بهت آن کوکب
گیرند تضعیف تضعیف عدد آنست که زیادت کنیم بر عددی مثل آن پس اگر خواهیم که
برج و درجه و دقیقه را تضعیف کنیم بر جای نویسیم و ابتدا از یسار کرده هر چه در مرتبه
دقیقه باشد تضعیف کنیم اگر از ستین کمتر بود بعینه در تحت دقیقه نویسیم و اگر زیاده باشد زیادتی
در تحت نویسیم از جهت ستین یکی در خیال نگاه داریم باز آنچه در مرتبه درجه است تضعیف کنیم
و یکی بر آن افزائیم اگر کمتر از سی باشد در تحت درجه نویسیم و الا آنچه زیاده باشد زیادتی نویسیم و از
برای یکی نگاه داریم باز مرتبه برج را تضعیف کنیم حاصل تضعیف اگر دوازده یا بیشتر باشد و
دوازده از و طرح کنیم و باقی نویسیم و اگر دوازده باشد بعد از طرح صفر نویسیم و اگر کمتر

باشد بعینه نویسیم مثالش خواستیم که ده ربع و هشت ثمن و ثلثی در جدولی و دو دقیقه را تضعیف کنیم
این را بر جانبی نوشتیم و ابتدا از مرتبه دقیقه کردیم حاصل تضعیف ثمن چهار شد زیادتی
چهار است در تحت ل نوشتیم و از برای ثمن یکی در خیال نگاه داشتیم باز ی را تضعیف
کردیم ک شد یکی بر آن افزودیم کا زیادتی بر یکی که است در تحت ی نوشتیم
و از برای سی یکی نگاه داشتیم و بعد از تضعیف مرتبه ربع که حاصل تضعیف افزودیم هشت
و یک شد دوازده طرح کردیم ط ماند این را در تحت ربع نوشتیم بدین صورت

تنصیف عدد است که نصف آن و از آن نقصان کنیم و در این
عمل ابتدا از طرف محیط کنیم و از جهت نصفی که از تنصیف عدد فرد حاصل شود سی عدد
بر عددی که بر یسار او باشد افزائیم اگر عدد منصف ربع باشد و الا پانزده عدد بر عدد
ایسر افزائیم مثالش خواستیم که این عدد ط کو د دقیقه را تنصیف کنیم ابتدا
از مرتبه ربع کرده د را تنصیف کردیم چهار و نیم شد چهار را در تحت نوشتیم و از برای
نصف چون ربع است پانزده بر نصف کو که پانزده نیم است افزودیم کو شد
این را در تحت نوشتیم و از برای نیم سی عدد بر نصف کو افزودیم کو شد این را در
تحت کو نوشتیم بدین صورت و از برای نیم سی عدد بر نصف
افزودیم ل شد این را در تحت ی زیاده کردن عدد نقل است یا اگر

بر عدد دیگر مثالش خواستیم که این عدد … تا نهم بر این عدد …
تا نهم افزاییم عدد مزید مقدم بر عدد مزید علیه نوشتیم هر رقمی در مقابل رقمی که از جنس او باشد
در تحت هر دو خط عرضی کشیدیم بجهت حاصل جمع و ابتدا از یسار ارقام کرده …
را با … افزودیم زیادتی بر تحت … بود در تحت خط عرضی مقابل … نوشتیم
و از جهت تحت یک عدد بر حاصل جمع … و … افزودیم … شد … در تحت … نوشتیم
و عددی از برای تحت بر حاصل جمع … و … افزودیم … شد زیادتی بر یکی در تحت
… نوشتیم و از جهت سی عددی بر … افزودیم چون عددی در مقابل او نبود
… در پهلوی … ثبت کردیم بدین صورت … نقصان کردن عددی است
از عددی معروض مشروط بانکه عدد منقوص زیاده از منقوص منه نباشد مثالش خواستیم که
این عدد … و … از این عدد … و … نقصان کنیم عدد منقوص منه
مقدم بر عدد منقوص نوشتیم هر رقمی در مقابل هم جنس خود و در تحت مجموع خط عرضی کشیدیم
و ابتدا از یسار کرده نقصان … از مقابل ممکن نبود از یمین او یکی نقل کردیم مجموع
… شد … نقصان کردیم … ماند در تحت خط عرضی مقابل … نوشتیم و نقصان
… نیز در مقابل ممکن نبود از یمینش یکی آوردیم مجموع … شد بعد از طرح … باقی ماند
… در تحت … نوشتیم … در … نقصان کردیم … باقی را در یمین … نوشتیم
بدین صورت … عددی در عددی طلب عددی است که نسبت احد المضروبین

با ده چون نسبت واحد باشد بمضروبی دیگر مثلا سه در پنج زدیم حاصل ضرب عددی است که نسبتش مثلا
با ده چون نسبت واحد است به پنج و آن پانزده است که نسبتش با خمس است و نسبت ده واحد
به پنج همان نسبت و ضرب با مرکب است بعمل شبکه سهل و آسان است و تصویرش این است که مربعی
بکشیم و آن اعداد ارقام یکی از مضروبین در جهت طول و اعداد ارقام مضروبی دیگر
در جانب دیگر قسمت نماییم چنانکه آن مربع بر مربعات صغار منقسم گردد پس ابتدا از
زاویه یمنی مربع فوقانی هر مربع کرده خطی مستقیم مورب بزاویه متقابل کشیم تا آن
مربعات بمثلثات منقسم شود و بعد از آن مضروب را فوق شبکه نویسیم و مضروب
فیه بر یسار بحیثیتی که ارقام مضروبین را در خط مربع قطری فوقانی یساری واقع گردند
بعد از آن حاصل ضرب یکی از آن دو عدد که در آخر مضروبین واقع اند در دیگری
از جدول اسنیای برداشته در مربع ملتقی هر دو نویسیم مرفوع در مثلث تحتانی و مبسوط
در فوقانی و همچنین در مربع ملتقی هر دو عدد دو عدد و حاصل ضرب این دو عدد
نویسیم تا عمل ضرب تمام شود و مربعات مقابل صفر چون مراتب صفر باشد
ابتدا از جمع از مثلث فوقانی قطری یساری کرده عددی که آنجا باشد در تحت
شبکه در جانب یسار نقل کنیم پس اعداد مرفوعه و مبسوطه در ما بین هر دو خط
مورب که در تحت مثلث مذکور است جمع کنیم و کمتر از عشرات در زیر عدد مثلثیه نقل
کنیم و هر عشرات را یکی اعتبار کرده در اخل حاصل جمع سطر تحتانی یا مثلث تحتانی نماییم

وهرچه در مثلث تحتانی قطری یمنی حاصل شود در یمین جمع اعداد مجموع نویسیم

خواه صفر و خواه عدد و مثال این اخیر آنست که لو له را در ه مه لو ضرب کنیم

شبکه بشکل موصوف وضع کردیم و مضروب را در فوق و مضروب فیه در یسار نوشتیم پس نخست

حاصل ضرب له در لو از جدول ستینی برداشتیم له مه بود در مربع ملتقی

هر دو ثبت کردیم مه مبسوط در مثلث فوقانی و له مرفوع در تحتانی باز حاصل

ضرب له در مه که لو له بود و در له در ه که له ه است و در لو که

له لا است و در مه که له لا است و در ه که له ه است و

در که است هر یک در محل ثبت کردیم و بعد از اتمام عمل مه که

در مثلث یساری قطری فوقانی است در تحت شبکه در جانب یسار نقل کردیم پس له

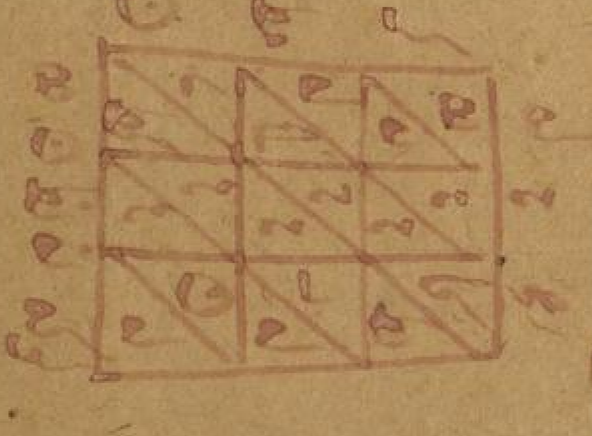
که ما بین دو خط مورب تحت مثلث مذکور است جمع کردیم ه شد در یمین مه

نوشتیم و مجموع اعداد دو خط مورب دیگر که نه بود در یمین فه ثبت کردیم پس مجموع

اعداد سطر دیگر که له است هر یک در محل خود نوشتیم و له ه جمع کردیم اگر زیاد بر ستین

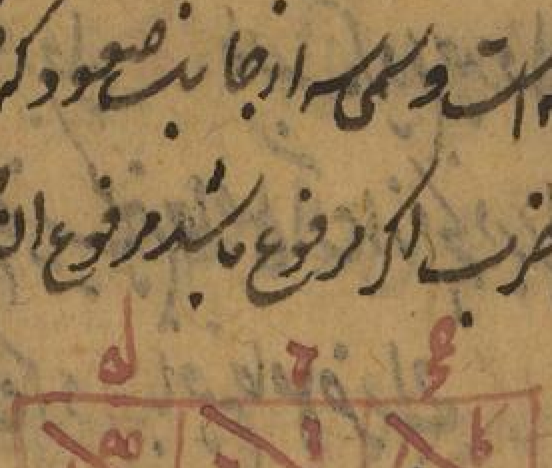
بود در یمین له نوشتیم و از برای ستین یکی بر عدد مثلث تحتانی افزودیم

بعد از آن در یمین اعداد از نوره ثبت کردیم این مجموع حاصل ضرب باشد لو له ه لا مه



واگر در یکی از سطور مرقوم به عدد نباشد یا باشد و مرفوع شود تا با سطر دیگر مورد رفع
سطری دیگر گردد در سطر حاصل ضرب جهت حفظ آن مرتبه صفر باید نهاد و تحقیق
که بعد از تأمل در تعریف ضرب و تحقیق جنسیه مضروب و مضروب فیه از درج و دقیقه و مرفوع
مره و مثانی و غیرهم معرفت جنسیه حاصل ضرب ایشان است و قاعده اش آنست که درج
را واسطه گوییم و دقیقه را با مرفوع مره واحد و مثانی و ثانیه ثانی و ثالثه و مثالث
ثالث و رابعه رابع و مرابع رابع و خامسه خامس و مخامس خامس و تحقیق نظر جنسیه مضروب و مضروب
فیه چهار قسم متصور گردد اول آنکه مضروبین هر دو از جنس واسطه باشند پس حاصل
از جنس واسطه باشد دوم آنکه یکی از جنس دیگر باشد و حاصل ضرب از جنس دیگر خواهد
بود سوم آنکه کدام از مضروبین از جنس واسطه نباشد بلکه هر دو در یک طرف باشند
از واسطه صعودیا او نزولیا در این صورت جمع کنیم اعدادی که از جنس
صعودی و نزولی مجرد یا با آن موصوف گشته حاصل ضرب در مرتبه سمی مجموع اعداد
مجموعه باشد در همان صنف مضروبین پس حاصل ضرب ثالثه در خامسه ثامنه باشد
زیرا که ثالثه را سه گفتیم و خامسه را پنج مجموع هشت سمی آن ثامنه باشد و حاصل
ضرب مثانی در مرابع مسادس باشد همین وجه چهارم آنکه مضروبین از جنس واسطه نباشند

ونه در یک طرف از دو سطر بلکه هر یک در طرفی باشند از دو سطر اسفل اگر نبود ازان
از دو سطر متساوی است جنس حاصل ضرب درجه است و اگر مختلف است حاصل ضرب
در مرتبه کمی فضل باشد در جانب فاضل اسفل جنس حاصل ضرب ثوالث و در مثالش
درجه باشد از برای تساوی بعد مضروب از درجه و حاصل ضرب خامس در ثانیه
مثالث نیز اگر فضل سه است و کمی سه از جانب صعود که فضل انجا است مثالش
است و رقم اول حاصل ضرب اگر مرفوع باشد مرفوع ان چنین است که هر قسمت



معلوم گشته است عددی که عددی عبارت است
عداد گشت از طلب عددی که نسبت او بمقسوم
همچون نسبت واحد باشد بمقسوم علیه همان نسبت
عددی بنیم عدد قسمت که ان خارج قسمت عدد است که نسبت او به پنجاه خمسی باشد زیرا که
نسبت واحد بمقسوم علیه خمس است و ان ده است و از جهت قسمت کتابت خطی
عرضی بکشیم و مقسوم را فوق او نویسیم و خطی دیگر موازی در تحت ان بکشیم
و مقسوم علیه در تحت تحتانی نویسیم و باید که اول مقسوم علیه مقابل اول مقسوم
واقع بود اگر زیاد از اول مقسوم نباشد والا مقابل رقمی نویسند که بعد از

رقم اول باشد و بیاض ما بین الخطین بجای خارج قسمت مثلا خواهیم که ح و لا ه

را قسمت کنیم بر ط ی ل و خط موازی بصفت مذکور کشیدیم و مقسوم را بر

فوق خط فوقانی نوشتیم و مقسوم علیه را در تحت تحتانی و چون اول مقسوم علیه

کمتر از اول مقسوم بود این استقبال آن نوشتیم بلکه مقابل رقمی نوشتیم که بعد از آنست

یعنی در جدول ستینی جدول لا طلب کردیم جدول اکبر عددی که اگر او را در

هر یک از مقسوم علیه ضرب کنیم حاصل آن از آنچه در برابر اوست از مقسوم بالا زو

د ازین بیشتر طرح توان کرد و یافتیم حاصل ضرب او کط ید بود این را در فوق

مقسوم نوشتیم از جهتی که ید مبسوط محاذی کط اول مقسوم علیه واقع شد پس حاصل

را از ط و نقصان کردیم لو باقی ماند این را بر بالای ید نوشتیم و در فوق

ل صفر نوشتیم و و که اول ارقام خارج قسمت است در ما بین خطین محاذی ین

از طرف یمین ثبت کردیم این را در ل مقسوم علیه ضرب کرده حاصل که ح ط

است بر فوق له لا بصفت مذکور نوشتیم و بعد از نقصان آن کط ح

باقی ماند این را از فوق ح ه ثبت کردیم باز حاصل ضرب و در

ل که آخر مراتب مقسوم علیه است ح له یافتیم ز فوق ید ح بطریق مذکور

۱۰

دلم

نوشتیم ل را از مه نقصان کردیم یب ماند بر فوق هد رسم کردیم چون نقصان
ح از ح ممکن نیست از کط که در میان اوست یک عدد نقل کردیم سه شد ح
از ان نقصان کردیم ه ماند بر فوق ح نوشتیم در فوق ه رقم ل ثبت کردیم
و از مقسوم ل نه ماند چون کط مقسوم علیه مقابل ل مقسوم افتاده از
بود یک مرتبه مقسوم علیه را بجانب یسار نقل کردیم باز اگر عددی بصفتی که گفتیم طلب
کردیم ط یافتیم این را در میان دو خط متوازی د بر یسار نوشتیم و در کط
مقسوم علیه ضرب کرده حاصل را که کو ل است بر فوق ل ه
نوشتیم از و نقصان کردیم ه ماند بر فوق ل نوشتیم و صفر بر فوق ل ثبت کردیم باز
نط را در د ضرب کردیم له م حاصل شد این را از فوق کد نوشتیم
و بعد از نقصان باقی ماند که این را بر فوق مه ثبت کردیم باز نه را
در ل ضرب کردیم ک حاصل شد ح مبسوط در مقابل ل مقسوم علیه نوشتیم
و چون در مقابل او از مقسوم عددی نبود از که عددی آوردیم ح از نقصان کردیم
ک ماند بر فوق ح نوشتیم و چون کا از مه نقصان نمیتوان کرد از ما
عددی نقل کردیم و بر مه افزودیم له شد کا از ان نقصان کردیم د ماند

زفوق ۴ نوشتیم و زفوق ما رقم ۷ نوشتیم باقی از قسمت این شد ۷ نه له

داگر خواهیم با ارقام مقسوم علیه بجانب یسار نقل کنیم و بطریق مذکور عمل نمائیم و همچنین
مرة بعد اخری تا حاصل قسمت بنهایت رسد و بباید دانست که بعد از تمیز تعریف قسمت
بوجه مذکور و تعیین مرتبه مقسوم و مقسوم علیه علم بحسبه خارج قسمت حاصل میشود و فایده
موقوف جنس خارج قسمت حاصل میشود و قاعده علم موقوف جنس خارج قسمت است
که مقسوم و مقسوم علیه باعتبار جنسیه هر یک بچهار قسم بطریقی که در ضرب مذکور رسید منقسم میشود
خارج قسمت در قسم اول از جنس واسطه باشد در قسم اول از جنس واسطه باشد و در قسم دوم
اگر واسطه مقسوم علیه باشد خارج قسمت از جنس دیگر باشد و اگر مقسوم باشد خارج کمی جنس مقسوم
باشد از طرف دیگر یعنی خارج قسمت هر یک از مرفوعات و مبسوطات بدرجه کم از واسطه
که بیم از جنس مقسوم باشد و خارج قسمت درجه از مرفوعات و مبسوطات کمی جنس مقسوم علیه است
در جانب دیگر و در قسم سیوم اگر عدد مقسوم با عدد مقسوم علیه برابر بود خارج قسمت از
جنس درجه باشد و اگر برابر نباشد پس اگر مرتبه مقسوم فوق مرتبه مقسوم علیه باشد خارج
قسمت کمی عدد فضل باشد در جانب نزول و کسور مثلا اگر ثوانی بر روابع قسمت کنیم
خارج قسمت ثمانی باشد و اگر روابع بر دقایق قسمت کنیم خارج قسمت ثوالث باشد و در

قسم

قسم چهارم عدد مقسوم و مقسوم علیه را جمع کنیم خارج قسمت یکی مجموع بود در جانب صعود
اگر مرتبه مقسوم فوق مرتبه مقسوم علیه بود و یکی عدد مجموع باشد در جانب نزول اگر مرتبه مقسوم
تحت مرتبه مقسوم علیه باشد پس خارج قسمت مرفوع مره در دقایق ثوانی باشد و خارج قسمت
دقایق را مرفوع مره ثوانی و مراد از مرفوع مره دو دقایق و غیرهما مرتبه است که در محاذات
اول مقسوم علیه افتد و در چنین عمل مثلا اگر ده دقیقه را خواهیم که بر دوازده دقیقه قسمت کنیم مقسوم
علیه چون بعدد بیشتر است در صدد قسمت در محاذات مقسوم علیه دو دقیقه ثبت نخواهیم کرد
بلکه یک مرتبه فروتر از و ثبت کنیم چنانکه مرتبه ثانیه در محاذات مقسوم علیه واقع شود
پس در این صورت مقسوم ثانیه باشد نه دقیقه اگر چه بظاهر مقسوم دقیقه است — اربعه متناسبه
چهار عدد باشد که نسبت اولی بثانی چنان باشد که نسبت ثالث برابع اعم از آنکه
میان ثانی و ثالث همان نسبت باشد که میان اول و ثانی است چنانکه در متوالی مبین
شده یا نه مثل آنکه نسبت دو بر چهار همچو نسبت سه به شش است و خاصیت اربعه
عدد متناسبه آنست که حاصل ضرب اول در رابع چندان باشد که حاصل ضرب ثانی در ثالث
و چون اول را در رابع ضرب کنی آنچه حاصل آید اگر بر ثانی قسمت کنی ثالث برون
آید و اگر بر ثالث قسمت کنی ثانی برون آید و همچنین اگر ثانی در ثالث ضرب کنی

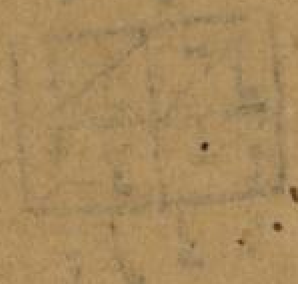
اگر اول قسمت کنی بر رابع بیرون آید واگر بر رابع قسمت کنی اول بیرون آید مثالش نسبت
دو بچهار همچون نسبت هشت است بشانزده ضرب دو در شانزده سی و دو است و ضرب چهار
در هشت هم سی و دو است چون حاصل ضرب دو در شانزده که سی و دو است بر چهار قسمت
کنیم ثالث بیرون آید که هشت است واگر سی و دو بر ثالث قسمت کنیم که هشت است
ثانی حاصل شود که چهار است و همچنین حاصل ضرب چهار در هشت که ثانی و ثالث اند
همان سی و دو است اگر او را قسمت کنی بر رابع بیرون آید یعنی شانزده واگر او را بر رابع قسمت
کنی دو بیرون آید که اول است والله اعلم **بیان تقویم کواکب** در اوقات جز تقویم
کواکب یعنی حرکت طول ایشان در تقاویم در نصف النهار هر روزی نوشته بوده
اند پس اگر در وقتی در غیر نصف النهار خواهیم که تقویم ایشان بدانیم احتیاج به پیدا کردن
حرکات معدل اوجات و تعدیلات و اوساط نباشد بلکه بعد از معرفت ساعات
بعد کواکب یعنی حرکت تقویمی ایشان در آن شبانروز و ساعات شبانروز
یعنی بیست و چهار مقدار حرکت کوکب که مجهول است در آن قدر زمان که ساعات
بعد است معلوم شود و آن قدر حرکت که حصه ساعات بعد است بر تقویم نصف النهار
کوکب افزاییم اگر ساعات بعد ماضی باشد و نقصان کنیم اگر مستقبل باشد تا تقویم
کوکب مطلوب در وقت مطلوب حاصل آید و طریق دانستن حصه حرکت کوکب در ساعات

بعد

بعد تحصیل اربعه متناسبه هست چه نسبت ساعات شبانروزی بساعات بعد مجهول نسبت
حرکت کواکب است بحصه مجهوله پس اگر ساعات بعد در حرکت ضرب کنیم و در ساعات
شبانروزی قسمت کنیم حصه مجهوله بیرون آید بطریقی که مذکور شد و گاه باشد که بعد کوکب
از نصف النهار معلوم شود و حصه آن حرکت یعنی ساعات بعد مجهول باشد بعد کوکب از
نصف النهار را قوس گرفته در ساعات شبانروزی ضرب کنیم و بر حرکت او قسمت کنیم
خارج قسمت ساعات بعد باشد ماضی یا مستقبل و اربعه متناسبه درین صورت بعد کوکب
از نصف النهار و حرکت او و ساعات و حرکت شبانروزی و این هر سه معلوم است
و ساعات بعد که حصه حرکت کواکب است مجهول است و ساعات شبانروزی بطریقی که مذکور
شد که اول را در رابع ضرب کنیم و در دوم قسمت کنیم تا لث که مجهول است بیرون
آید **معلوم ساختن طالع** هرگاه که در وقت ولادت آلتی که ارتفاع آفتاب
یا کواکب ثابته بآن معلوم توان کرد یا ساعات شبانروزی از آن توان دانست
مثل اسطرلاب و ربع در خانه و شیشه و جام ساعت حاضر نباشد در آن وقت
ساعات گذشته را از روز یا شب بتخمین باید که دو از ساعات ولادت
خواهند و ساعات روز باید دانست و ساعات نصف النهار باید گرفت
پس اگر ولادت پیش از نصف النهار باشد ساعات ولادت را از ساعات نصف النهار

کم کنند انچه باشد ساعات بعد مستقبل باشد و اگر ولادت بعد از نصف النهار بود ساعات
نصف النهار را جمع کنند ساعات بعد ماضی باشد و اگر ولادت بعد از نیمه شب
باشد ساعات ولادت را با ساعات نصف النهار جمع کنند و از بیست و چهار
نقصان کنند ساعات بعد از مستقبل باشد و ساعات ولادت را در ۵۵
خمس باید کرد تا ادوار حاصل اید از زمان طلوع آفتاب اگر ولادت روز
باشد و از زمان غروب آفتاب اگر شب باشد و شمسی را در وقت ولادت
معلوم باید ساخت و مطالع برج و درجه شمسی از جدول مطالع البروج
عرض بلد ولادت باید گرفت اگر ولادت روز باشد و مطالع نظیر
آن برج بگیرد یعنی برج هفتم از موضع شمس همان درجه و دقیقه اگر ولادت
شب باشد پس مطالع درجه شمس یا مطالع نظیر آن با ادوار جمع باید کرد
مجموع مطالع طالع باشد و مطالع طالع را در صفحه مطالع عرض بلد ولادت
معلوم باید کرد یعنی در صفحه مذکور آن عدد یا نزدیک به آن عدد پیدا
باید کرد و باید دید که در بالای جدول کدام برج نوشته و در یمین او
در جدول اعداد چه عدد برج آن طالع است و آن عدد درجه طالع
و بطریقی دیگر خواه در شب و خواه در روز مطالع درجه شمسی را از صفحه مطالع

(الحق)









البروج فلک مستقیم محسوب از اول جدی بگیریم و بجای ساعات ولادت ساعات
بعد از دایر سازیم و آنرا از مطالع جزو افتاب بفلک مستقیم افزائیم اگر ساعات
بعد ماضی بوده باشد و از ان بکاهیم اگر ساعات بعد مستقبل باشد انچه حاصل شود مطالع
طالع بود پس این مطالع در صنم مطالع البروج عرض بلد متوسط کنیم تا طالع درجات
بیرون آید مثاله اتفاق افتاد ولادتی در اخوی مشهد منور مقدس رضویه
علی ساکنها الصلوة والتحیه که طول آن فه ل است و عرض لو ح
در لیله الثلثا حادی عشرین شهر جمادی الاخر سنه ثلث و تسعمایه هجریه در العهد
زمان ولادت چنان تقریر نمود که بعد از گذشتن دو ساعت و نیم بود تا ساعت
از شب مذکور چون تخمینی بود نظر بعض قراین دو ساعت و نیم اختیار کردیم تا
وطالع را بدین ساعت بیرون آوردیم بدین دستور ساعات ولادت
گذشته ه ل دقیقه ساعات نصف النهار ی لو دقیقه ساعات ولادت را
بروی افزودیم حاصل شد ساعات بعد ماضی د کو ساعات گذشته از شب ولادت را
مجموع ساعات و دقیقه ساعات گذشته از شب
با خمسه یعنی در یه ضرب کردیم بدین دستور حاصل ضرب که هست لو ه
و از بالاللیل باشد تقویم شمس در نصف النهار معدوم روز ولادت
تقویم شمس وقت ولادت

ه ح ط دقیقه تقویم شمس در نصف النهار موخر ۷ ا ه دقیقه بهشتها ساعات

بعد ماضی ل کو در بهت آفتاب ضرب کردیم حاصل ب ه ل ساعات شبانروزی

قسمت کردیم بدین دستور خارج قسمت ع نه ثانیه و این را اجزاء البعد گویند بر

تقویم شمس بر نصف النهار مقدم افزودیم حاصل تقویم شمس در وقت ولادت ۷ ا ب ف

ثانیه در صفحه مطالع البروج عرضی شهر مقدس مطالع بجح و درجه نظیر شمس طلب کردیم نفی اسد

ا ن ثانیه بعد از تعدیل این عدد یافتیم مو کط دقیقه دار که بود ل ه

دقیقه با مطالع نظیر شمس جمع کردیم حاصل شد مطالع طالع قه ی قد دقیقه در صفحه

مطالع البروج عرضی بهینه مذکوره منقوش ساختیم برون آمد طالع سنبله ا و بلو

دیگر مطالع درجه شمس از صفحه مطالع البروج فلک مستقیم محسوب از اول جدی گرفتیم بود

لی کا ساعات بعد که بود لی در ه ضرب کردیم بدین دستور حاصل گشت

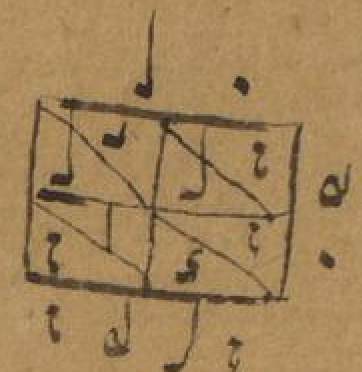
بعد از کبیس شد قیا مد نه این مبلغ بر مطالع درجه شمس افزودیم حاصل
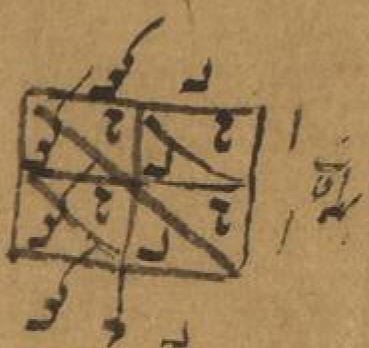
شد مطالع طالع قه ه این مطالع را منقوش کردیم در صفحه مطالع البروج عرض بلد

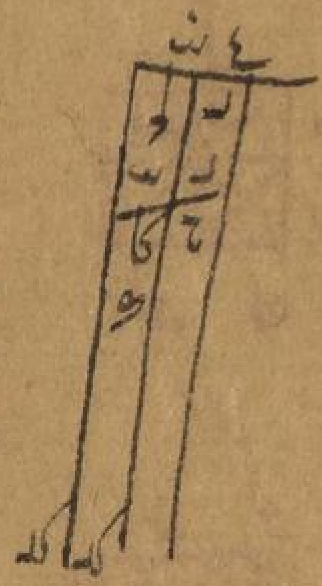
ولادت حاصل شد طالع همان درجه طی تحصیل دقیقه اگر مطالع که در دستور ثبت

کرده ایم مثل آن به درجات و دقایق و ثوانی در زیج در جدول مطالع البروج یافتیم

برج و درجه گرفتیم و درین حال بجای دقیقه صفر نهادیم اما اگر مثل آن نیافت شد درجه









مذکوره اگر عددی طلب کنیم که از مطالع دستور نقصان توان کرد پس تفاضل ما بین
المطالعین مقسوم باشد و تفاضل بین السطرین که در صفحه مذکوره است بگیریم و آن مقسوم
علیه باشد و خارج قسمت دقیقه و ثانیه مثال خواستیم که دقایق طالع مذکوره بدانیم
مطالع طالع در زیج در آوردیم مثل آن به درجات و دقایق نیافتیم اگر عددی که
از مطالع البروج دستور نقصانش ممکن بود قمد ل ز ثانیه یافتیم از مطالع البروج
دستور نقصان کردیم تفاضل بین المطالعین که مقسوم است ح له نط بود و سطر قمد
ل ذ از سطر تحتانی کم کردیم تفاضل بین السطرین که مقسوم علیه است الد ح
بود خارج قسمت ه کا بعد از درجه طالع نوشتیم بدین دستور ح لح کا
باز مطالع طالع را در جدول در صفحه مطالع البروج فلک المستقیم محسوب از اول جدی
معکوس کردیم بیرون آمد عاشر ز ا که مطالع در بیان عمودارات
مشهوره اگر درجه طالع مولود به تحقیق معلوم نباشد و همچنین دانسته باشد در تصحیح
بعمودار احتیاج افتد و عمودار بطلیموس حکیم چنان است که طالع نوعی استخراج
کنند و اوتاد معلوم نمایند و جزو اجتماع یا استقبال متقدم بر طالع بدانند و اوزند
و جزو اجتماع درجه باشد از فلک البروج که شمس و قمر در آنجا قران کرده باشند
و جزو استقبال محل آفتاب باشد اگر استقبال نهاری باشد و محل ماه اگر استقبال لیلی بود

پس نظر کنیم کواکب در وقت اجتماع یا استقبال تا کدام یک بران جزو مستولی اند
و کوکب مستولی بر درجه کوکبی است که حظ او دران درجه از کوکبی دیگر بیشتر باشد
و بران درجه ناظر باشد بتوان یا تسدیس یا تثلیث یا مقابله و حظوظ کواکب که دربن
مقام اعتباری نمایند اول خانه کواکب است دوم شرف سوم حدود
وان برین وجه است و قلو کالجبر حظ قسط ضبط میاکر دهیم راح نیم

کواکب است بروجی که موسی تعین نموده اند وان درین جدول مسطور است چهارم ارباب مثلثات است وان برین وجه است نسیل نیرج بلدی مهجر بمار رب الثه دوم مبدا او رسر پنجم وجوه کواکب است وان برین وجه است که درین جدول مسطور است

[illegible]	[illegible]		[illegible]		[illegible]		[illegible]		[illegible]	
حمل	و	ی	يد	ه	كا	د	كو	خ	ل	ل
ثور	ح	ه	يه	د	كب	ی	كو	ل	ل	خ
جوزا	ز	د	يج	ی	ك	ه	كو	خ	ل	ل
سرطان	و	خ	يج	ه	يط	د	كو	ی	ل	ل
اسد	و	ی	يا	ه	يح	ل	كد	د	ل	خ
سنبله	ز	د	يه	ه	كا	ی	كح	خ	ل	ل
میزان	و	ل	يا	د	كا	ی	كح	ه	ل	ل
عقرب	و	خ	يا	ه	يط	د	كد	ی	ل	ل
قوس	ح	ی	يد	ه	كا	د	كو	خ	ل	خ
جدی	ز	د	يد	ی	كا	ه	كو	ل	ل	خ
دلو	ز	د	يج	ه	ك	ی	كه	خ	ل	ل
حوت	ب	ه	يو	ی	يط	د	كح	خ	ل	ل

جدول وجوه

(٢٠٢)

و دهرهای قوی کواکب بدین
بدین دستور معتبر است بنیت
۶ شرف ۶ حد ۵
رب اول مثلثه ۴
رب دوم ۳ وجه ۲
رب سیوم از مثلثه ۱ چون
مستولی برج و مقدم بر ولادت
یافتیم تقویم او در ولادت
استخراج کنیم و نظر کنیم اگر درجه مستولی
بدرجه طالع تحقیقی اقرب باشد درجه
طالع را اصل ان ساخته طالع صحیح
نمود و از حکم بطلیموس ان باشد

مبعوث برج	کدخدات کواکب				
حمل	ز	ک	ح	س	ل	ه
ثور	ز	د	ح	ب	ل	د
جوزا	ز	ب	ح	ک	ل	س
سرطان	ز	ه	ح	د	ل	د
اسد	ز	ل	ح	ک	ل	ح
سنبله	ز	س	ح	ه	ل	ک
عقرب (میزان)	ز	ی	ح	ل	ل	ک
قوس (عقرب)	ز	ک	ح	س	ل	ه
عقرب (میزان)	ز	د	ح	ب	ل	ل
جدی (قوس)	ز	ب	ح	ک	ل	س
دلو (جدی)	ز	د	ح	ه	ل	د
حوت	ز	ل	ع	ک	ل	ک

و مطالع طالع صحیح معلوم کنیم و عاشر از ان بر دون آوریم چنانچه مذکور شد و اگر تقویم
مستولی بر درجه عاشر اقرب باشد درجه عاشر را اصل ان اعتبار نموده مطالعش را
بفلک مستقیم محسوب از اول جدی بگیریم و در جدول مطالع البروج عرضی بلد ولادت

موتوسی کنیم تا طالع صحیح باین نمودار حاصل آید و اگر ارباب حظوظ هیچ کوکب بجزو
ناظر نبود آنجا مستولی نباشد و بعضی از اهل احکام کوکبی که حظ او در ان درجه اکثر
باشد با وجود عدم اتصال آن را مستولی اعتبار نموده طالع را صحیح میسازند و
نزد فقیر استیلا برین وجه خالی از تکلفی و خلاف تجربه نیست مثاله طالعی که استخراج
کردیم تخمینی بود استقبال جزو که استقبال مقدم یافتیم ح ا ه خانه قمر است
شرف مشتری حد مشتری ارباب مثلثات ه ه د وجه قمر اما مشتری بهره
قوی او یازده است شرف شمس حد بیخ و قمر بهره قوی او ده چون حظ
مشتری درین درجه اکثر بود و ناظر بود بجزو و مقدم تثلیث او را مستولی اعتبار
کردیم و تقویم او در حین ولادت عمل نمودیم بود با کو ل چون بدرجه
عاشر اقرب بود درجه عاشر را ا کو ل ساخته مطالع فی الفلک مستقیم مبدا
کردیم بود ند لد در جدول مطالع البروج عرض بلد ولادت موتوسی
ساختیم حاصل شد طالع صحیح بنمودار حکیم بطلیموس شد نه مو نمودار
هرمس الحکیم و این را نمودار مسقط النطفه نیز خوانند دار صاحب
این نمودار منقولست که همیشه موضع قمر در زمان سقوط نطفه طالع

زمان

زمان ولادت پس اگر در وقت ولادت قمر در درجه طالع باشد و در مدت مکث
مولود در رحم ام ادوار تامه قطع کرده باشد مولود نه ماهه زاده دور است و ده
ماهه را یازده دور است و هفت ماهه را هشت دور است و مدت یک دور بر صد الا یک
بیست و هفت شبانروز و ربع و هفت ساعت و چهل دقیقه و اگر قمر در تحت الارض
ادوار تامه را قطع کرده باشد باز یادتی قوسی که از طالع است تا موضع قمر بر
توالی و اگر در فوق الارض باشد ادوار تامه الا قوسی که از موضع قمر است تا بطالع
بر توالی قطع کرده باشد و بر منجم لازم است که تحقیق نماید که مولود نه ماهه است یا ده ماهه
یا غیر آن و بعد از آن نظر بقمر کند که فوق الارض یا تحت الارض است یا در طالع و
اگر تحقیق نشود بعضی از منجمین مولود را منجمین نه ماهه اعتباری می نمایند زیرا که غالبا موالید
در قرب این مدت متولد میشوند و بسبع دگر یافت که نه ماهه را ده دور قمر کرد بر
کرد بر قمر [illegible] الغ پس اگر قمر در طالع باشد مدت مکث بعینه [illegible]
[illegible] است و اگر فوق الارض باشد کمتر و تحت الارض بیشتر بطریقی که مذکور شد
و راقم حقیر که بر این تحقیق اعتمادی نیست و این ترتیب بسیار از صواب بعید است
و تصحیح درجه طالع بر این وجه صحیح نیست بلکه در عمل این نمودار و در حسب که تحقیق
نمایند که مولود چند ماهه است بعد از آن اگر قمر در طالع باشد و مولود نه ماهه بود

مکث مولود در رحم ام ده دور قمر است بی زیادتی و نقصان و اگر قمر فوق الارض
باشد موضع قمر را از طالع تخمینی نقصان کنیم و اگر تحت الارض باشد طالع را از موضع
کم کنیم آنچه حاصل شود بر سیر وسط قمر که هست له ح د نه فاهه قسمت کنیم خارج
قسمت ایام باشد و باقی از قسمت اگر باشد در بیست و چهار ضرب کنیم و باز بر وسط
مذکور قسمت کنیم خارج قسمت ساعات باشد و باقی از قسمت باز قسمت کنیم خارج قسمت
دقایق باشد پس مجموع ایام ساعات و دقایق از ادوار تامه مجموع نقصان کنیم
اگر قمر فوق الارض بعد باشد و بیفزائیم و اگر تحت الارض باشد تا مکث معدل
مولود در بطن ام حاصل آید پس باین ایام و ساعات و دقایق از زمان ولادت
باز پس رویم آنجا که منتهی شود زمان سقوط نطفه است طلوع کند یا اواخر روز
تقویم شمس در نصف النهار آن روز استخراج باید کرد و الا نصف النهار روز
مقدم و مطالع تقویم شمس در صفحه مطالع البروج فلک مستقیم محسوب از اول حمل
باید گرفت و از مطالع قمر ولادت بطلب نقصان باید کرد تا دایر ماضی از نصف
النهاری که تقویم شمس بآن استخراج کرده باشند معلوم شود و بآن دایر ساعات معلوم
کنند و بآن ساعت تقویم قمر استخراج کنند اگر بطالع تخمینی نزدیک بود طالع ولادت
بحسب ایی مولود راست باشد و اگر دور افتد مکرر و پس تر یا پیشتر همان عمل باید کرد

تا قوم

تقویم قمر نزدیک بطالع تخمینی حاصل شود و این موضع قمر طالع ولادت باشد
و اگر دایر ماضی را با مطالع جزو شمس جمع کنند مطالع طالع سقوط نطفه باشد
این را در جدول مطالع البروج عرض بلد ولادت متقوس کنند طالع سقوط
نطفه باشد این را در جدول مطالع البروج عرض بلد ولادت معکوس کنند
طالع سقوط نطفه بیرون آید و مراکز سوت ان طالع و مواضع کواکب
تحقیق نمایند که این اصل عظیم است در علم بکیفیت خلقت مولود و حادثات
او الا لا تعلم عند و بعضی از منجمین اگر موضع قمر ولادی در وقت سقوط نطفه روز
طلوع کنند تقویم آفتاب در نصف النهار استخراج کنند و مطالع جزو شمس بلد از مطالع
قمر ولادی بلد نقصان کنند ما بقی دایر باشد از وقت طلوع آفتاب تا طلوع موضع
قمر و اگر قمر ولادی در شب طلوع کند تقویم شمس در نصف اللیل استخراج کنند و مطالع
نظیر جزو شمس از مطالع قمر ولادی نقصان کنند آنچه ماند دایر باشد از وقت غروب
آفتاب تا طلوع موضع قمر ولادی پس از دایر ساعات حاصل کنیم و تقویم قمر استخراج
کنیم و دایر را بر مطالع جزو شمس یا مطالع نظیر افزاییم و در ضمن مطالع البروج
عرض بلد معکوس کنیم طالع سقوط نطفه حاصل شود و مراد ما نیز همین که طالع مذکور را

بخوا از مولو تصحیح نمایم تقویم قمر در ولادت مقوم ساختیم بود این یه لط یه

طالع تحمیل یه یه چون قمر در ولادت تحت الارض بود و مولود در ایام السقم

ده دور تمام قطع کرده باشد یا زیادتی قوی که از طالع است تا موضع او طالع را

موضع قمر نقصان کردیم تفاضل ا ب ط دقیقه برج تحمیل ساخته داخل درجات

کردیم مقوم م ط شد معقوم علیه سیر وسط قمر دان یه له ثانیه است مقوم

را بر مقوم علیه قسمت کردیم بدین دستور خارج قسمت روز شد باقی از قسمت

ه در له ضرب کردیم حاصل ح ند شد بر همان مقوم علیه قسمت کردیم

بدین یه له طریق خارج قسمت له شد که ساعات و دقایق ل

است پس مجموع خارج قسمت که ح له است ط بر حرکت اوسط او که ند

است افزودیم م ط حاصل شد حرکت معدل ند عو یه

یعنی دویست و هفتاد و شش روز و بیست ساعت و هفده دقیقه پس باین مقدار

از زمان ولادت باز پس رفتیم تا منتهی شد روزی که قمر ولادت در آخر اوز

طلوع میکرد تقویم تحت نصف النهار مطالع یه لط مطالع فلک مستقیم قبول مطالع

قمر ولادت تفاضل بینهما این دایر است بر ه

(تمت)

طالع تحمیل ا ب ١٥ لا موضع قمر ان د لط یک
طالع را از موضع قمر نقصان کردیم تا تفاضل ا ب ا یه لط

ه
اکر
ح
ه
ح ل ند
ه
ه ح ه

قسمت کردیم حاصل شد ساعات بد ه و تقویم قمر درین ساعات استخراج کردیم شد

ه ا و واگر این دایره را از مطالع جزو شمس کم کنند مطالع تقویم نطفه باشد والله اعلم

نمودار ماشاالله المصری حکم این حکیم بران قرار یافته که درجه طالع میان دو درجه آنست

که نمودار این مذکورین مصلح گشته پس تفاضل میان ایشان باید گرفت و تنصیف

کرد و بر اقل افزود یا از اکثر کاست تا درجه طالع مصحح نمودار ماشاالله

بیرون آید مثاله طالع نمودار هرمس نمودار بطلیموس ه ح ه و

تفاضل ح ح ه نصفه ح ح ل از اکثر نقصان کردیم و بر اقل افزودیم

حاصل طالع مصحح باین نمودار اصح میدانند و مدار احکام و سایر اعمال

حسابی برین طالع می نهند و تجربه این فقیر آنست که اگر مدت مکث

مولود در رحم ام بتحقیق معلوم گردد طالع مصحح نمودار بطلیموس است و نمودار

اصح لطیف الدلیل قلیل الکلام کثیر المرام که سلطان العلما برهان الحکما استاد

البشر العقل الحادی عشر ابو علی غیاث الاسلام منصور متعنا الله افاضته و افادته

و ما حرمنا بتقبیل عتبته افادت فرموده اند در آخر این رساله ثبت گردید تحریرا

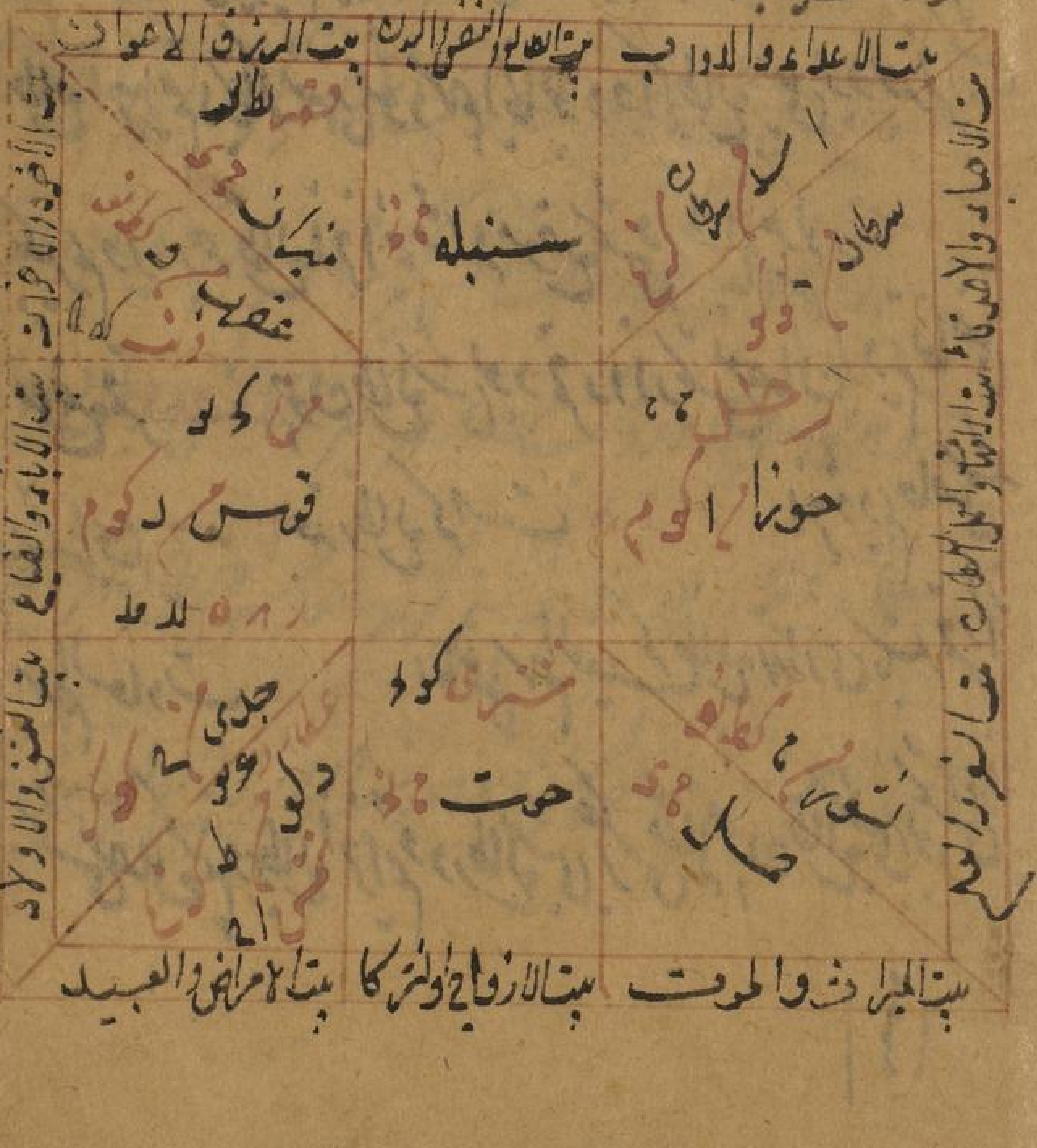
یافت ان شاء الله مطلع در بیان تسویة البیوت بطریق مشهور هندسی

قوس النهار درجه طالع را از مطالع طالع بعرض بلد افزائیم حاصل مطالع

یازدهم بود ها را بر مطالع یازدهم افزاییم مطالع دوازدهم حاصل شود و سدس کی
دور بر مطالع دوازدهم افزاییم مطالع دوم باشد و ثلث دور بر مطالع یازدهم
افزاییم حاصل مطالع سیوم بود و چون این مطالعها را در جدول مطالع البروج
فلک مستقیم محسوب از اول جدی منخوس کنند درجات و دقایق خانها و طالع
انها معلوم شود و طریق استخراج سدس قوس النهار آنست که مطالع طالع بلد
از مطالع طالع بفلک مستقیم محسوب از اول جدی نقصان کنیم تفاضل نصف قوس
النهار درجه طالع باشد پس اگر خواهیم مضاعف سازیم و سدس بگیریم و اگر خواهیم
مضاعف سازیم ثلث همین بگیریم که سدس مجموع باشد و عمل بدستور مذکور تمام
نماییم مثاله مطالع طالع صحیح مذکور بافق بلد قدک مطالع طالع بفلک مستقیم
لب مه نو تفاضل صو له ثلثه له حا این سدس مجموع قوس النهار ||| در جائی که اکر جاه در ابتدا ... ز خیر ... ملاحظه باید کرد
الست بر مطالع طالع بلد افزودیم قعو د شد این مطالع حادی عشر باشد
و همین ثلث را بر مطالع حادی عشر افزودیم مطالع ثانی عشر شد د ک د
پس سدس دور که س درجه است بروی افزودیم مطالع ثانی حاصل شد
د ع ی و ثلث دور که قکا درجه است بر مطالع حادی عشر

افزودیم ل ص د ء شد و چون این مطالع‌ها را در جدول فلک مستقیم
معکوس کردیم درجات طوالع خانه‌ها با بروج و دقایق معلوم شد بدین تقویم بیت طالع
عشر ی کو ثانی عشر یو ثانی و ح و ثالث د ط
یو پس چهار خانه مقابل را بهمین درجات و دقایق اعتبار کنیم و بروج مقابل
قرار کردیم تقویم کواکب در وقت ولادت کسی ح ا ح قمر و ط ی مشتری
ولادت شمس یا کو ء زحل ح ح مریخ ح یو زهره ی ح
عطارد ح ه و راس ا که ل و از تقویم راس ذنب معلوم شود اینست

صورت زایچه ابنت



مطالع و در استخراج سهام صاحب مجمل الاصول در تعریف سهام گفته که سهم جزئی
مشتری و دلیل آن شئ است که بر وجهی محصول از دو دلیل آن شئ استخراج کرده
باشند و سهام بسیار است بعضی در طالع مولود بکار دارند و بعضی در طالع سال
و بعضی در هر دو و ما درین رساله عمل بعضی از بعضی که در طالع مولود معمول است
و از بعضی که مشترک است بیان کنیم و بباید دانست که اقوی سهام سهم السعادت
است که دلیل مال است و سهم الغیب که دلیل رای و تدبیر و دین و خبر دادن
از اشیاء قبل از حوادث اما طریق عمل سهم السعادت آنست که طالع اگر نهاری
باشد بعد شمس با قمر گیریم یعنی تقویم شمس را از قمر نقصان کنیم و تفاضل را از درجه
طالع افزائیم آنجا که منتهی شود سهم آنجا بود و اگر طالع لیلی بود بعد قمر از شمس
بگیریم و بر درجه طالع افزائیم مثاله موضع شمس در طالع مذکور [illegible]
موضع قمر [illegible] چون طالع شبی بود قمر را از شمس نقصان کردیم تفاضل
شد این [illegible] قدر طالع که هست [illegible] افزودیم حاصل شد
سهم السعادت [illegible] اما عمل سهم الغیب که طالع نهاری باشد قمر را از
شمس نقصان کنیم و بر طالع افزائیم و در طالع شبی بر عکس مثاله چون طالع شبی بود شمس را از

اگر طالع شب است از شمس
پس کردیم که جا رسد
سهم السعادت است
و اگر روز است از قمر کم کردیم
به جا رسد سهم الغیب بود

ثم نقصان کردیم باقی ماند این ط ط ه ط بر درجه طالع افزودیم حاصل
شد سهم الغیب ا ط سهم المال بروز و شب بعد از مرکز دوم گیرند تا کوکب
صاحب دوم در طالع افزایند سهم الاخوة والاخوات بروز و شب بعد از
خانه سیوم گیرند تا صاحب سیوم در طالع افزایند سهم الاب بروز و شب
بعد از خانه چهارم گیرند تا صاحب چهارم در طالع افزایند و بعضی بعد از
درجه شمس گیرند تا درجه زحل در روز و در شب بعکس در طالع افزایند
سهم الاولاد بروز و شب بعد از خانه پنجم گیرند تا کوکب پنجم در طالع افزایند
سهم المرضی والعبید والاما بروز و شب بعد از درجه ششم گیرند تا صاحب ششم
در طالع افزایند و بعضی در روز و شب از عطارد گیرند تا قمر و در طالع افزایند
سهم زن خواستن بروز و شب از شمس گیرند تا زهره و در طالع افزایند سهم
شوهر خواستن بروز و شب بعد از زهره گیرند تا شمس و در طالع افزایند
سهم الخوف والموت بعد از درجه هشتم گیرند تا صاحب هشتم و در طالع افزایند سهم
السفر والعلم بعد از مرکز نهم تا صاحب نهم گیرند و در شب و روز در طالع افزایند سهم الشغل

والعمل بعد از خانه دهم تا صاحبش بروز و شب گیرند و بر طالع افزایند سهم الام بروز از زهره تا قمر گیرند و در
طالع افزایند و در شب بر عکس سهم الاصدقا و الاحباب بروز و شب بعد از خانه یازدهم گیرند تا
صاحبش و بر طالع افزایند سهم الاعدا و الدواب بروز و شب بعد از دوازدهم گیرند تا کوکبش
و بر طالع افزایند سهم العقل و الفصاحت در روز از عطارد گیرند تا مریخ و در شب بعکس و بر طالع
افزایند سهم الرفعة و الاقبال بروز از زحل تا سهم السعادت گیرند و شب بعکس و بر طالع افزایند
مطالع هیلاج دلیل کیفیت حیات مولود است و کدخداه دلیل روح و کمیت عمر و هیلاج پنج
قسم است اول درجه آفتاب بود در اوتاد طالع و حادی عشر و خامس هیلاج است و در
بیت تاسع اگر برج مذکر باشد دوم قمر بود در اوتاد و حادی عشر و خامس و تاسع هیلاج است
و در سیوم اگر چه برج مونث باشد و در مولود لیلی قمر را مقدم دارند سیوم سهم السعادت
چهارم جزو اجتماع یا استقبال مقدم بر ولادت این دو دلیل در بیوت طالع هیلاج اند
الا سیم و دوازدهم پنجم درجه طالع و این هیلاج است گاهی که از نحوست خالی باشد و بعضی از
ارباب احکام گفته‌اند اگر در وتد یا مایل الوتد باشد هیلاج و وتد در خانه نهم اگر برج مذکر باشد قمر
اگر در اوتاد و مایل الاوتاد باشد هیلاج دارند و در خانه سیم اگر برج مونث باشد
و در مولود لیلی قمر را مقدم دارند و جزو مقدم اگر در اوتاد و مایل الاوتاد باشد هیلاج

[یا کم]

ناظر نباشد و سهم السعادت بهمین دستور و بعد از ان درجه طالع را بنا بر انکه مستولی باشد کوکب مستولی بر هیلاج که کدخداه باشد و هر هیلاج
که کدخداه نداشته باشد معتبر نیست و هر کوکبی از کواکب سبعه که کدخداه باشد بحسب بودن او در وتد و مایل وتد و زایل وتد
سالی چند بمولود عطا میکند و ان را عطیه ان کوکب گویند و اگر در درجه وتد بود عطیه کبری اعطا کند و در درجه مایل الوتد عطیه وسطی
و در زایل الوتد عطیه صغری بدهد و عطاهای کواکب کبری و وسطی و صغری بدین دستور است شمس عطیه کبری قک
وسطی لط ل صغری یط قمر عطیه کبری قح وسطی سو ل صغری که زحل عطیه کبری نز وسطی
مج ل صغری ل مشتری عطیه کبری عط وسطی مه ل صغری یب مریخ عطیه کبری سو وسطی م ل
صغری یه زهره عطیه کبری فب وسطی مه صغری ح عطارد عطیه کبری عو وسطی مح صغری
ک و مراد از رقم که بعد از رقم سال ثبت است نصف سال است یعنی شش ماه و هرگاه که سعدی بکدخداه
متصل شود از تسدیس و تثلیث و قران در عطیه ان کدخداه زیاده کند پس اگر ان سعد در وتد باشد عطیه صغری خود زیاده کند
و مایل در وتد نیمهای عطیه و در زایل ثلث عطیه و نحسی که از تربیع و مقابله و مقارنه متصل است نقصان بر وجهی است که در
زیادتی مذکور شد بحسب بودن نحسی در وتد و مایل وتد و زایل وتد و نظر سعود از تربیع و مقابله چون نظر نحوس از تثلیث
و تسدیس پس مزید و منقص نیست و عطارد مسعود حکم کوکب سعد دارد و منحوس حکم نحس و هم اسد که کدخداه با راس مزید است و با ذنب
منقص و بعضی از ارباب احکام گفته اند که اگر کدخداه در وتد باشد و مستقیم السیر و منحوس و محترق نباشد معطی عطیه کبری خود است
و در رجعت و اقامت بعدد سال عطیه کبری عطیه او شهور است و در احتراق بعدد عطیه کبری ایام است و اگر منحوس باشد
ساعات و در مایل وتد اگر راجع و مستقیم و منحوس نباشد و محترق نبود عطیه او سالهای وسطی است و در رجعت شهور و در

و در احتراق ایام و اگر منحوس باشد ساعات او در بیوت ایشان به همین قیاس و این قول معمول اهل زمان نیست و بعضی گفته اند
که کدخداه محترق مطلقا عطیه نمیدهد و بعضی از عوام اهل احکام عطایا را انعام جمع ساخته اگر بمقدار عمر طبیعی باشد یا کمتر باشد
صد و بیست سال است یا تمام عطایا کواکب کمتر از آن باشد عمر مولود را بمقدار عطایا مجموع اعتبار میکنند و اگر از عمر طبیعی
زیاده باشد زیادتی را اسقاط نموده بمقدار عمر طبیعی معتبر دارند و این قول معتبر نیست و خلاف مجرب است و باید
دانست که اگر کوکبی از درجه وتد یا درجه مایل الوتد یا درجه زایل الوتد دور باشد از عطیه مقرر و کبری او وسطی
و صغری او بحسب بعد مقداری معین کم میشود و تا چون آن مقدار بتحصیل او بتو مناسب است چه نسبت بعد کدخداه
از مراکز بیوت به تفاوت ما بین المذکورین همچون نسبت قدر مجهول است به تفاوت تفاوت ما بین العطیتین و ما دوری
کدخداه از مراکز بیوت بعد خوانیم و تفاوت ما بین المرکزین را تفاضل گوئیم و بعد بین العطیتین را تفاوت
نامیم و قدر مجهول را حصه اعتبار کنیم پس اگر بعد را در تفاوت ضرب کنیم حاصل را بر تفاضل قسمت کنیم خارج قسمت
حصه باشد مثالش خواستیم که مقدار عطیه زهره در طالع مذکور بدانیم زهره در ما بین مایل وتد و زایل وتد یافتیم
پس عطیه او ما بین عطیه وسطی و صغری بود و بعد بین العطیتین گرفتیم بود له این را تفاوت خوانیم و تفاوت
ما بین المرکزین بود ل ط ط و این تفاضل نامیم و دوری کدخداه از مرکز مایل گرفتیم بود ح لو کـ
و این را بعد خوانیم پس بعد را در تفاوت ضرب کردیم حاصل ضرب شد ح کد که له این را
بر تفاضل که بود ط ط قسمت کردیم خارج از قسمت ه له ط کا و این حصه باشد این را از
عطیه وسطی زهره نقصان کردیم باقی ماند حد له ه ط و این عطیه معدله زهره باشد ط لم ط لم عطای احکام

سالی چند از عمر مولود بکواکب قسمت کرده اند و کیفیت حال مولود در ان سالها از ضعف و قوت آن کوکب
دانند و ان را فردار خوانند و ان معرب بردار است پس اگر ولادت نهاری باشد ابتدا از آفتاب
کنند و او را ده سال دهند و بعد از ان زهره هشت سال و عطارد سیزده سال و قمر را نه
سال و زحل را یازده سال و مشتری را دوازده سال و مریخ را هفت سال مجموع هفتاد سال باشد و
سالهای هر کوکب را هفت قسم متساوی کنند و قسم اول همان کوکب را دهند و باقی بر یک یک بعد از ان هر
قسم بکوکبی بود که در فلک تحت فلک اولست و چون بقمر رسد باز بزحل روند و در موالید لیلی
ابتدا بقمر کنند و هم بترتیب افلاک روند و بعد از هفتاد سال سه سال براس دهند و دو سال بذنب تا
هفتاد و پنج سال شود و بعد از ان از سر گیرند و بعضی منجمان سالها بترتیب کواکب دارند و ان چنانست که از
ابتدای عمر چهار سال نوبت قمر بود و یک سال نوبت عطارد و هشت سال نوبت زهره و نوزده سال
نوبت آفتاب و پانزده سال نوبت مریخ و دوازده سال نوبت مشتری و سی سال نوبت زحل
مجموع نود و شش سال شمسی باشد و بعد از ان نوبت بقمر رسد و هر سالی ازین سالها که تعلق بکوکبی
دارد گویند که مولود در تربیت آن کوکب است و نیر نوبه در طالع لیلی قمر باشد و در طالع نهاری
آفتاب والله اعلم معلومات بابه متعلق باحکام طالع مولود مقدم هر که خواهد که حکم بطالع مولودی
کند باید که ادوار و انتهاآت و تسییرات و قرانات معتبره در علم احکام اعتبار نماید و طالع سال

عالم و طالع اجتماع و استقبال مقدم و حال اقلیم و بلده و ولادت ارباب ایشان از کواکب و اعمال و افعال
و شرف و حسب جد و آبا منظور دارد و مگر در بعضی مواد که بواسطه دلیل قوی حالات مولود از احوال
جد و آبا و امداد داشته باشد و مراکز بیوت اثنا عشر و مواضع دلیل و سهام و مستولیان و عرض کواکب
و صعود و هبوط و ناقص و سرعت سیر و استقامت و اقامت و تشریق و تغریب و ظهور و خفا و قبول
و غیر قبول و منسوبات زوج و کواکب و طبایع امزجه ایشان و درجات سعود و درجات ابار
و عداوت و صداقت کواکب با همدیگر تحقیق معلوم کنند و تا قراین و دلایل کثیره که اعتماد را
شاید بنظر در نیاورد نشاید که منجم حکم کند حمل خانه مریخ است و شرف آفتاب و وبال زهره
و هبوط زحل مزاج آتشی گرم و خشک است و نهاری و مذکر و شرقی و منقلب و رنگ سرخ و سفید
و خوب صورت و جعد موی و میگون چشم و ناپارسا و نکاح دوست و تیز شهوت و میانه فرزند
و از مردم دلیلست بر امرا و سلاطین و لشکریان و مبارزان و ارباب سلاح و حرافان
خرابات و اگر منحوس بود دلیلست بر دزدان و رندان و اوباش و فتنه انگیزان و عیاران
و طباخان و قصابان و سلاخان و سلاح سازان و از معدنی دلیلست بر مسگران و آهنگران
و جای گوسفندان و از اخلاق دلیلست بر شجاعت و کینه داری و از دواب گوسفند و گجر
و از نباتات فلفل و زنجبیل و از حبوب قرنفل و کبابه و از شهرها فارس و آذربایجان
و شام و طبرستان و از اعضا سر و روی و گوشت اعضا و از بیماری درد چشم و درد سر و فالج

(دلو)

وکوری و کلف روی و برج بهیمی است و نرم آواز است ثور بیت زهره است و شرف ماه و وبال
مریخ و برج بارد خشک و مؤنث و لیلی است و جنوبی و ثابت و سفید و روشن و نکاح و دوستی و زراعت
و کم فرزند و از مردم ملک زادگان و کیلان و انبارداران و خواتین و چون بد حال بود دلیل بر مطربان
و خدمتکاران و مردمان احمق و دلیل بر میوه‌های شیرین و ورشنیده و مرغها و کوشکها و محل دواب
و محلی که بکوه نزدیک باشد و از شهرها دلیل بر دمشق و بصره و همدان و عراق عجم و اسکندریه و دلیل
بر حمق و کاهلی و مکر و تهمت و غفلت و نامقبول و از حیوانات دلیل بر گاو و گاومیش و خر و کبوتر و خم
و بلبل و از اعضا دلیل بر گردن و حلقوم و رگها و عصبهای گردن و درد گلو و آنچه در اطراف گردن
حادث شود و بهیمی است و میانه آواز است جوزا خانه عطارد است و شرف راس و وبال مشتری و هبوط
ذنب و گرم و تر است و مذکر و نهاری است و ذو جسدین و مغربی و در رنگ سفیدی که بزردی زند و
خوب صورت و میانه نکاح و میانه فرزند و دو رباعی متوسط و دلیل است بر اهل دیوان و فضلا
و حکما و خطاط و نقاشی و کاتب و تجار و عمال و متصرفان و شعرا و چون بد حال بود دلیل بر طراران
و کیسه‌بران و شاعران بیهوده‌گوی و کسانی که در کارها تعطیل کنند و دلیل بر درختان عالی
میوه‌دار و درخت جوز و بادام و میوه‌ها که مغز آن خورند و انواع داروها و دلیل بر کوهها
و منظرها و بادگیرها و خانه‌های بازیگران و دیوان خانه‌ها و مکتبها و آشیانه مرغان و دلیل بر مصر

و سپید و گیلان و اصفهان و کرمان و دلیل جوانمردی و حدت و فهم و اختلاط با مردم و دلیلست بر بازوها
و دستها و انگشتها و دلیل است بر نشانها که بر روی بود و برج آتشی است و بلندی او از سرطان خانه
قمر است و شرف مشتری و هبوط مریخ و وبال زحل و برد و تر است و مونث و وحشی است و منقلب و شمالی
و رنگ او سبز و بسیار فرزند و با بار و پادشاه و ملک زادگان و بازبانان [?] امیران و کشتی بانان و غواصان
و تراب و آبداران و اگر بد حال بود دلالان و حمامیان و سقایان و معلمان و دلیل است بر اندرون سینه
صنوبری و بحرین و ترک [?] و خراسان و بنا و مرو و دلیل است بر آنچه از آب روید چون قصب و مانند آن
و دلیلست بر مروارید و مرجان و دلیلست بر بی ثباتی و دناءت و کم همتی و بر سپیده و بستان و کشتی
و درد و دگری [?] و گنگی و بیسی [?] و سستی اندامها و دلیلست بر حیوان بحری و خزندگان زمینی و برج آتشی است
و بلندی او از اسد خانه آفتاب است و وبال زحل و برج گرم و خشک است و تابستانی و نر و روزی و شرقی
و ثابت و رنگ سرخ و سپید و زردی و نکاح دوست و قوی شهوت و کم فرزند و دلیل است بر ملوک
و سلاطین و سروران قوم و پادشاه و جوهری و صراف و درم زن و اگر بد حال باشد دلیلست بر مردم
آتشکار و مطبخی و صفار و دلیلست بر گردگرد دنگی [?] و تیزخشمی و طلب جاه و منصب و دلیلست بر لعل و
یاقوت و زر و مرصع و دلیلست بر تختگاه سلطان و قصرهای عالی و سرایهای مذهب و دار الضرب
و معادن و شکارگاه و دلیلست بر اطراف مشرق و بلاد ترک و چین و سمرقند و کرمان و دیلم و طوس
و سیستان و بیت المقدس و دلیلست بر شیر و پلنگ و یوز و سگان شکاری و گرگ و آنچه درنده بود

و دلیل

و دلیلست بر میوه‌های شیرین و فرزه و از اعضا بر انگشت و معده و پهلو و جگر و دلیلست بر درد معده و درد
چشم و پشت و کوری و کری و سستی است و میانه آواز **سنبله** خانه و شرف عطارد است و وبال مشتری و هبوط
زهره و سرد و خشک است و جنوبی و مؤنث و دو پیکر و رنگ گندم گون و خوب صورت و کم نکاح و کم فرزند و
دگویند که عقیم است و در پارسایی میانه دار مردم دلیلست بر وزرا و حجاب و دیوان و نایبان و حکما و فضلا
و اهل عقل و تمیز و چون بدحال باشد دلیلست بر مردم میانه حال در اصل و بر دکلا و دلالان و حسابیان
و دباغان و دلیلست بر خوش گفتاری و فصاحت و بلاغت و خواندن اشعار و دانستن معقولات و خط و دفتر
و دلیلست بر جو و گندم و ماش و باقلا و دلیلست بر درم و دینار و چیزهای منقش و ملون و دلیلست بر کبوتر و طوطی
و کبک و دراج و دلیلست بر راههای عالی و دیوانخانها و مکتب و انبار غله و کشت زارها و زمین
مزروع و بازارها و محل برده خریدن و دلیلست بر اندلس و اطراف فرات و کوه و صعاد
چیزی از شام و چیزی از فارس و از اعضا دلیلست بر کمرگاه و میان شکم و جایهای درون و دلیلست
بر علتهای شکم و میان و رگها و موی و لاغری و کم عطا و ... آشتی و بلند آواز است **میزان**
خانه زهره است و شرف زحل و وبال مریخ و هبوط آفتاب و گرم و تر و منقلب و مغربی
است و مذکر و روزی و رنگ سفید و گندم گون و جوان و خوب صورت و شیرین سخن و بسیار نکاح

و نیز شهوت و بسیار فرزند و ناپارسا و از مردم دلالت بر نایبان اکابر و مردم صاحب رای
و اهل خرد و ادب و شریف و لطیف و خوش لهجه و طرب دوست و با طاعت و راست کار
و راست دل و راست کردار و راست زبان و اگر بدحال بود دلالت بر مطربان و رقاصان
و فسادان و دلالت بر نیکوی و نظافت و زیبندگی و امانت و راستی طبع و عاقلی و کم جبری
و دلالت بر بادگیرها و بالاخانهها و کوشکها و منظرها و تماشاگاه و بستان و کوهها و با میوه و
محلسها و دلالت بر میوه شیرین لذیذ و خوش خوار و دلالت بر زینتها و کمر و میان بند و
دلالت بر بلاد روم و مکه و مدینه و طالقان و کشمیر و دمشق و خوارزم و دلالت بر هزار دستان
و فاخته و قمری و کبوتر خانگی و دلالت بر پیریدن و زیر ناف و دلالت بر رحمهای و باد فتق و
بواسیر و زر کشتی بودن و کجی بینی و برج آتشی است و بلند آواز عقرب خانه مریخ است و وبال
زهره و هبوط قمر و مزاج سرد و تر است و جنوبی است و ثابت و شمالی و مونث و برنگ سرخی
کر سبزی زند و باشد که اشقر باشد و کم نکاح و ناپارسا و دلالت بر امرا و لشکریان و مبارزان
و دلیران و لشکرکشان و سرهنگان و کشتی داران و اگر بدحال بود دلالت بر مکاران
و ساحران و عزیمت خوانان و نجسان و دباغان حمام و مردم احمق و کاهل و دلالت
بر فریب و مکر و کذب و ترشی روی و کینه داری و دلالت بر گذرگاه آب و چشمها و متعفن و انجا و جای وبا و مردار

و زندان

زندان و سیاستگاه و قمارخانه و دزدخانه و خرابات و دلیلست بر بلاد حجاز و دشت عرب

و یمن و اهل و ساری و نهاوند و بر زرد و دلیلست بر ذکر و فرج و خصیه و مقعد و مثانه و میان ران

و دلیلست بر سستی قضیب و بیماری در رحم و حبس بول و جراحتها و اب رفتن از چشم و لکنت زبان

و کری و کوری و کلی و بیماری و برج کنگ است و بی آواز قوس خانه مشتری است و شرف

ذنب و هبوط راس و وبال عطارد و مزاج گرم و خشک و شرقی است و مذکر و نهاری

و فوق جسدین و میانه او از و میانه در بار رسایی و در رنگ سفید کافوری و کم فکاع و کم

فرزند و ارحام دادن دلیلست بر قضات و اشراف و صدور و وعاظ و اهل علم و وزرا

و ارباب حال بود و دلیلست بر بیابان قاضی و زرگران و مسکران و بیطاران و درزیان و نقاشان ستور

و ساعیان برده و دستور و در اصل بر مردم میانه حال و دلیلست بر تعصب کردن در کارها

و خادمی کردن در مسجد و صومعه و مدرسه و پاکیزگی و دلیلست بر زرد تره و برنج و علفی و خضرها

و رکب و دلیلست بر میوه شیرین مثل خرما و امرود و اخرو و انگور دلیلست بر اسب و دراز گوش

و شتر تیز رو و دلیلست بر افتادن از دواب و زخم خوردن از چارپایان و بیماری

فجاه و دلیلست بر طبرستان و عراق و دینور و بغداد و نیشابور و جرجان و دلیلست

بردار الضرب و دار القضا و صوامع و مساجد و مدارس و جایهای برده فروشان و نیمه اخر او بهیمی
است و اول او انسی است و در شب صاحب او است جدی خانه زحل است و شرف مریخ و وبال قمر
و هبوط مشتری و بمزاج سرد و خشک است و جنوبی است و منقلب و مونث و دشتی و برنگ سیاه و
درویش و نکاح دوست و پر شهوت و بسیار فرزند و دلیلست بر قلعه داران و زمینداران و دهگانان
و امرا و مردمان بربر و اهل صحرا و دهاقین و خانهای قدیم و اگر بد حال بود دلیلست بر شبانان
و صیادان و مزدوران و بزرگان و بندگان و خادمان سیاه و کنیزان و کلکاران
و گورکنان و مجاوران تربتها و دلیل است بر دزد و راهزنی و دروغ گفتن و فراموشی و کاهلی
و امساک و حیله گری و درازداری و کم همتی و دلیلست بر قلعها و حصارها و کوههای سنگ و سنگستان
و خارستان و زمین شوره و زندان و گورستان و خانهای خراب و کهن و دلیلست از رنگ
مقناطیس و سنگ خاره و گچ و نوره و شوره و درختی که گوسفند و بز کوهی خورند و کوکنار و چال
و بوزینه و سوکمار و دلیلست بر زانوها و عصبهای پاه و پیوند زانوها و دلیلست بر لنگی و کری
و کلی و پیسی و در برج بهیمی است و ضعیف آید از دلو خانه زحل است و وبال شمس و بمزاج گرم و
تر و ثابت و مونث و مذکر و روزی و برنگ غسلی که بسیاهی زند و کم نکاح و اندک فرزند
و دلیلست بر ملکان قدیم و حاکمان و رییسان و حکما و مشایخ طریقت و پیران پیش قدم
در کارها و اصحاب ارشاد و کواکب و اگر بد حال بود دلیلست بر غیب خوانان و طلسم گران

و افسونگران و فالگیران و آبکشان و کاریزکنان و خمردستان و تربیت نشینان و در
اصل مردم فرومایه و دلیلست بر عقل و تمیز و رسیدن بغور چیزها و باریک نظری و خوف
و صبوری و دلیلست بر کوه و حوالی آن و قزوین و بادیه عرب و حجاز و غزنین و اطراف مغرب
و بعضی از فارس و جزوی از گیلان و دلیلست بر حصارها و کوشکهای عالی و کهنها که از باد گردد
و بادگیرها و آنجا که رصد کنند و خانهای فقیران و گورکنان و گورخانها و بلند و مینارها و
خانقاه و زاویه فرد نشینان و بیشها و دهقانان و گیاه و فرزان و کنبست و دلیلست بر خیار گشنیز
و تره هندی و حبوب و جنبه و دلیلست بر سنجاب و سمور و روباه و کلاغ و لقلق و عقاب و بوم
و جغد و ستوران بارکش و دلیلست بر مهرهای سفال و قلاده و دواب و از مردم و دلیلست
بر ساقهای پای و استخوان ساقها و عصبها و دلیلست بر لنگی و کری و عیبها و افتادن از
بلندیها و افتادن در چاه و بوی اندام و هر علتی که از زیادتی فکر پدید آید و برجی از
بلند او را حوت خانه مشتری است و شرف زهره و وبال و هبوط عطارد و مزاج او سرد و تر
و مونث و شبی و دو جسدین و بلغمی و دلیلست و بسیار فرزند و تیز شهوت و در بارانهای میانه
و از مردم دلیلست بر علما و قضات و حاکمان و اشراف و اهل ورع و صوفیان و اکر
بر حال بود دلیلست بر غواصان و ملاحان و کشتی‌بانان و ماهی‌گیران و مردم زاهد و فروتنی

و منافق و موفور و دستار و سن و دلیلست بر مدرسها و رباطها و رواهای عالی و مساجد و حوض خانها و
رودابها و کوهها که در دریا بود و دستانچها و صیدگاهها و دلیلست بر بستان و جزیرتها و مانند آن
و بلاد او شام و دریای یمن و زمین هند و دلیلست بر خوشی و خوبی و گشاده رویی و نیکویی
و عفت و دلبری و دلیلست بر سیب و حب و لیمو و آلو و شفتالو و آلو و میوهای شیرین خوشبو از
و دلیلست بر مرغ آبی و ماهیان بزرگ و فیل و گاو و دلیلست بر صدف و در از بزرگ و عقیق و دلیلست بر بادها
باد کعب و دلیلست بر نوتری و خواب بسیار و در دریاها و اختلاف و سستی در پایها و برجی که گفته شد و بی او از
مطالع بروج که دو دست یکدیگر زنند هر دو برج که یکدیگر را نظر تسدیس و تثلیث دارند و هر دو برج که میانه ایشان
نظر عداوت و خصومت پیدا گشت که تربیع و مقابله باشند و بروج معوج الطلوع مطیع بروج مستقیم الطلوع اند
مطالع در هر برجی ازین بروج درجات سعد و درجات نحس هست درجات نحس را آبار خوانند اما درجات
سعد از حمل دهم است و نوزدهم و از ثور سیوم است و هشتم و از جوزا یازدهم است و بیستم و از سرطان اول
و دوم و چهارم و یازدهم و شانزدهم و از اسد پنجم و نهم و هفدهم و از سنبله دوم و دوازدهم و هیجدهم و
بیستم و از میزان سیوم و پنجم و بیست و یکم و بیست و دوم و از عقرب دوازدهم و بیستم و از قوس سیزدهم و دهم
و بیستم و بیست و سیم و از جدی دوازدهم و سیزدهم و چهاردهم و بیستم و بیست و نهم و از دلو هفتم و شانزدهم
و هفدهم و بیستم و از حوت دوازدهم و بیستم و بیست و دوم پس اگر درجه طالع یکی ازین درجات افتد
یا درجه عاشر یا موضع نیرین یا موضع سهم السعادة یا موضع صاحب طالع یا موضع مستولی بر طالع یا عاشر

(مولود)

مولود بسعادتهای عظیم رسد از طبیعت آن برج و آن دلیل و درجات آبار در حمل پنجم و هشتم
و یازدهم و هفدهم و بیست و سیوم و بیست و نهم و در ثور سیم و سیزدهم و هیجدهم و بیست و چهارم
و بیست و پنجم و بیست و ششم و در جوزا دوم و سیزدهم و هفدهم و بیست و ششم و بیست و هشتم و سی ام
و در اسد ششم و سیزدهم و پانزدهم و هفدهم و بیست و دوم و بیست و سیوم و بیست و هشتم و در
سنبله هشتم و سیزدهم و شانزدهم و بیست و یکم و پنجم و در میزان اول و هفتم و بیستم و سی ام و در
عقرب نهم و هفدهم و بیست و دوم و بیست و سیوم و سی ام و در قوس ششم و دوازدهم و یازدهم
و بیست و سیوم و بیست و چهارم و بیست و هشتم و در جدی دوم و سیوم و پنجم و سیزدهم و شانزدهم
و بیست و دوم و بیست و چهارم و بیست و هشتم و در دلو اول و دوازدهم و شانزدهم و بیست و سیم
و بیست و نهم و در حوت چهارم و هفتم و بیست و چهارم و بیست و ششم و بیست و هشتم و اگر یکی ازین
درجات موسومه با بار درجه طالع افتد یا مرکز عاشر یا موضع آفتاب یا ماه یا سهم السعادت
یا موضع دلیلی دیگر بمولود هیچ سعادتی رسد و توقع مغرضی بود هر چند که دلیلی قوی افتاده باشد
و بعضی از ارباب احکام که درجات سعود درجات نحس را اعتبار نمایند احکام بسیار از احکامی
و اعتبار آن ثبت و درجات والا بر عکس از هر برج در حمل بیست و در ثور ششم و هشتم و در جوزا
و در جوزا بیست و در سرطان از نهم تا یازدهم و در اسد هفده هیجده و بیست و یک و بیست و سه
و در سنبله بیست و در میزان بیست و در عقرب نوزده و بیست و هشت و در قوس اول و هفتم و

هجدهم و نوزدهم و در جدی از بیست و ششم تا بیست و نهم و در دلو دهم و هفدهم و نوزدهم و در
حوت بیست مطالع از اول حمل تا آخر سنبله بروج شمالی اند و از اعالی خوانند و از اول
میزان تا آخر حوت جنوبی اند و از منخفض خوانند و از اول جدی تا آخر جوزا معوج الطلوع
اند و کوتاه مطالع و از اول سرطان تا آخر قوس مستقیم الطلوع اند و دراز مطالع و مثلثه
آتشی دلیل اندر معادن و گرما و مثلثه خاکی دلیل اندر نباتات سرما و مثلثه بادی دلیل
اندر حیوانات آدمی و غیره و وزیدن بادها و مثلثه آبی دلیل اندر حیوانات
آبی و ابرها و بارندگی و برجهای آتشی دلیل اندر مردم عالی همت و گردنکشی و متکبر
و بروج خاکی دلیل اندر مردم غافل و احمق و ممسک و دروغ گوی و بروج آبی دلیل
بر مردم خسیس و کاهل و تقلید کننده در کارها و بروج بادی دلیل بر مردم ظریف و عاقل
و عالم و با تمیز بود اما بروج که بر صورت آدمی اند جوزا و سنبله و نصف اول قوس و
برج دلو اند و بروج با عیب حمل است و سرطان و عقرب و جدی و بروج زانیت
صورت ثور است و جوزا و قوس و جدی و بروج خوب صورت حمل است و سنبله و میزان
و عقرب و حوت و بروج بریده اندام که از مقطوع خوانند حمل است و ثور و اسد و
حوت و بروج بهیمی حمل است و ثور و اسد و نیم آخر قوس و نیم اول جدی مطالع
و عاشر و سابع و رابع را اوتاد گویند و ثانی و خامس و حادی عشر را مایل الوتد گویند و

تالی

ثالث و ثانی عشر و تاسع و سادس را زایل الوتد گویند و دوم و دوازدهم و هشتم و ششم را ساقط گویند
پس چهار برج اوتاد اند و چهار مایل الوتد و چهار زایل الوتد و این چهار که ساقط اند دو مایل
الوتد اند و آن دوم و هشتم است و دو زایل الوتد است و آن دوازدهم و ششم است و این دو خانه
اضعف بیوت طالع اند زیرا که هم ساقط و هم زایل اند مطلع درجه طالع دلیل مشرق است
و درجه عاشر دلیل شمال و درجه سابع دلیل مغرب و درجه رابع دلیل جنوب و ما بین درجه طالع
و عاشر دلیل آن ناحیت که میان مشرق و شمال است و این ربع را اندک و مایل خوانند و آن
دلیل است از عمر مولود در عهد صبی و از درجه عاشر تا غارب دلیل است بدان ناحیت که میان
مغرب و شمال است و این ربع را مؤنث و زایل خوانند و آن دلیل است از عمر مولود بر اوان
کهولت و از درجه رابع تا طالع دلیل است بر آنچه میان جنوب و مشرق است و این ربع را مؤنث
و زایل خوانند و آن دلیل است از عمر مولود در زمان پیری و بباید دانست که برج طالع مذکر
است و ثانی مؤنث و همچنین یکی مذکر و یکی مؤنث تا دوازده خانه مطلع برج طالع تن و جان
و ابتدا آغاز کارها و تندرستی و مصالح و آنچه خواهد کردن و خواهد طلبیدن و کیفیت زندگانی و
سعادت و شقاوت و از اعضا دلیل است بر سر و روی مولود برج دوم دلیل است بر مال و مأکل
و اعوان و انصار و دخل و خرج و سخاوت و بخل و اکل و شرب و از اعضا گردن و حلقوم و اطراف گردن
سوم دلیل است بر برادران و خواهران و اقربا و نقل از جای بجای و سفر نزدیک و بدی احوال ایشان

و بخت علم و آموختن چیزها و کیفیت هر یک از اعضا و بازوها و دستها **چهارم** دلیلست بر پدران
و املاک و مقام و ضیاع و عقار و جای دفن کردن مال پدران از قدوم مولود و عاقبت کارها
و کیفیت هر یک از اعضا دلیلست بر سینه و معده و پستان **پنجم** دلیلست بر فرزند و طرب و هدیه و تحف
از بزرگان و اخبار و فرستادن رسول و کیفیت احوال عشق و عاشقی و دانستن نیکی و بدی مبعوث رسالت
و از اعضا دلیلست بر پشت **ششم** دلیلست بر بیماری و عیبها و دانستن علتها و صحت و سلامتی بیمار
و مدت بیماری و شناختن احوال بندگان و خدمتکاران و چهارپایان کوچک و ضیاع و
چیزها و از اعضا دلیلست بر ناف و شکم **هفتم** دلیلست بر ازواج و شرکا و خصمان و دزدان
و مخالفان و نکاح و خصومتها و ظفر و هزیمت و بازیافتن دزدیده و مقصد مسافر و از اعضا دلیلست
بر زیر ناف و سرین و نشستگاه **هشتم** دلیلست بر خوف و خطر و موت و میراث و باطل شدن چیزها
و رسیدن اندوه و نکبت و داشتن ماتم و بیت المال از ازواج و شریکان و دلیلست بر آلات تربیت
و مقعد و رحم و مثانه **نهم** دلیلست بر سفرها و دین و ملت و مذهب و اعتقاد و طاعات و خوابها
و علوم و تعبیر و رای و تدبیر و لطف طبع و عقل و کیاست و دانستن احوال غایب و توانگری
و درویشی و از اعضا دلیلست بر رانها **دهم** دلیلست بر جاه و رفعت و اکابر و سروری و معروفی
و شغل و عمل و عزل و نصب و امارت و دلیلست بر زانوها و پیوند زانو **یازدهم** بر سعادت و امیدها
و یافتن مراد و دوستان و دوستی کردن و بیت المال عاشر است و دلیلست بر دو ساق و پاشنها .

دوازدهم

وازد و اگر از شغل و عمل طمع دارد دو دوستی دوستان صادق و کاذب و از اعضا دلیلست بر ساقها

دهم بر دشمنان و شقاوت و نحسی و قرض دادن و گرفتن و مستوران و گرفتار شدن و خلاصی

یافتن و تهمت و حسد بردن و شناختن نیکی و بدی احوال دشمنان و کیفیت هر یک و دلیلست بر پاها

قوس بهتر صورتست و منظر مثلثت و سدس سعد و جرم نحس و مزاج گرم خشک برد و حرارت و طبیعت کواکب

رود قبول کند و مونث و شبی است فرح او در خانه نهم از طالع است حرکتی و از ده درجه

الف از هر طرف او روزها دو شنبه دارد و از شهرها دینه و رنگ سبزی که بسفیدی [illegible]

گفته اند که سفیدی که زردی اند یا سبزی یا سیاهی یا سرخی و طعم شوری که تیزی مایل

بود و بلغمی است و از شهرها بامره و دانیو و از اعضا جسم اجب و معده و شکم و پستان و گردن

و از شهرها طولیت و از بیماری انچه از ماده بلغم تولد کند و از مردم دلیلست بر بایان و ولی عهد

و ملکزاده و اگر منحوس بود دلیلست بر سگان و جاسوسان و مردمان سفله و عوام و اطفال

و از صورتها روی خوب و چشم شهلا و از روی بهوش و دندان گشاده و دلیلست بر کحل سبز و زردی

و دلیلست بر برادران و کنیزان و دایها و دلیلست بر آمیختگی با مردم و حرص و نحس حسی

و نکاح و دوستی و دلیلست بر قصب و پنبه و کتان و خیار زر و دلیلست بر مرغ و دراج و قمری

و دلیل است بر مروارید و نقره و دلیلست بر ابگیرها و ترانجاها در رودها و دریاها و باغها و چهها

ودلیلست بر بت پرستی و اقلیم هفتم و دلیلست بر بغداد و قلعات و دکن عطارد ممتزج است با هر کوکب

که بیامیزد و طبع او گیرد و اگر تنها بود مزاج برج گیرد و مزاج خاص گفته اند که سرد و خشک است

و باد انگیز و رنگ او بوقلمون و سودایی است و خنثی در طالع است درجه شرف پانزدهم درجه سنبله است روز

چهارشنبه و در دو شب یکشنبه و از جسدها زاوق دارد و دلیلست بر زبان و لب و انگشتان و دماغ

و از مردم بر اصحاب دیوان و دبیران و مشرفان و ارباب قلم و اهل حکمت و منجمان و اگر

بدحال بود دلیلست بر شاعران یاوه گوی و غلامان امرد و فالگیران و دلیلست بر زیرکی و

عقل و فکرت و حفظ و حرص و مکر و حاضرجوابی و سخن فروشی و دلیلست بر سن [?] از بلوغ تا پنجاه

بی ساق که بوی تیز داشته باشد و ماش و باقلا و کشنیز و کرد و قلم بی و دلیلست بر سگان شکاری

و شتر و روباه و دلیلست بر طوطی و بوزینه و طیور که در شهرها قرار گیرند و آموخته شوند و دلیلست

بر گوهرها و زرنیخ و آهک و سیماب و جامهای منقش و آلتهای کتابت و دلیلست بر خطها و علم

و دلیلست بر ریختن موی و صرع و دیوانگی و لکنت زبان و مالیخولیا و سرفه و قی و دلیلست

بر دیوان خانها و عبادتخانه و مکتب و قلعه و از اقلیم ششم و دلیلست بر کوه یاجوج و ماجوج و نیشابور

و اطراف ترکستان و جرکس و ... و بعضی از شهرهای شام و مصر تا بدریای مغرب زهره سعد اصغر است

و مزاج او سرد و تر است و مونث و شبی و رنگ سفیدی زردش و از طعامها چربی و شیرینی و خوش

در بیت یازدهم درجه شرف هفت درجه ... روز آدینه و شب سه شنبه و از خلطها رطوبت غریزی و از

جسدها مس ششم و از اعضا قضیب و رحم و گرده و ابرو و سیاهی چشم و موی سیاه و ساعد و کف

(دلیلست)

دلست و از سن سن بلوغ و دلیلست بر خوشخوی و گشاده رویی و سخاوت و معاشرت و طرب و لهو و لعب
و هزل و مزاح و سرود گفتن و نواختن سازها و موسیقی و عاشقی و دلیلست بر بسیاری نکاح و راندن
شهوت و نگاه داشتن عطرها و رفاهی و دلیلست بر برادران و دایهها و دلیلست بر انگور و کشتالو
و آبی و انجیر و از معادن زبرجد و مروارید و مس و ابریشم و فیروزه و لاجورد و پیرایه و زیوری که زنان
از ایشان کنند و زینت نمایند و دلیلست بر لباسهای ابریشمینه سفید رنگ و دلیلست بر دابهاد سبزه
زارها و گلزارها و هر جا که تماشا و عشرت ایشان بود و از بیماری دلیلست بر آنچه از بلغم تولد کند
و از زیادتی شهوت حاصل شود و بیماری عشق و ضعف دل و دماغ و درد مقعد و رنج گرده و بواسیر
و احتباس بول و دلیلست بر خرگوش و ماهی بزرگ و فاخته و هزار دستان و بلبل و کبوتر و دلیلست
بر دین و اسلام و اقلیم پنجم او راست و شهرهای مشهور و ختن و کاشغر و خجند و سمرقند و بخارا
و خوارزم و آذربایجان و ارمنیه و روم و عرب و حجاز تا بدریای مغرب شمس نیر اعظم است
و بنظر تثلیث و تسدیس سعد است و بجرم و تربیع و مقابله نحس و بمزاج گرم و خشک است و مذکر و نهاری
و خانش در برج اسد و نیم جرمش پانزده درجه و تعلق روز یکشنبه دارد و شب پنجشنبه و رنگ زردی
و بطعم تیز و حس باحرارت دارد و دلیلست بر جانب راست و از سنها سن وقوف و دلیل است
بر ملوک و سلاطین و حاکمان و سروران و پیشروان هر قومی و چون بد حال بود دلیلست
بر رئیسان و معماران و معلمان و دلیلست بر خرد و فهم و کبر و سرعت طلب ریاست و جمع کردن

مال و همت عالی و دلیلست بر بیماری که از گرمی و خشکی حادث شود و بدل تعلق بسیار دارد
و درد چشم و دلیلست بر یاقوت و لعل و زمرد و الماس و فیروزه و دلیلست بر اسپان قیمتی
و گوسفند کوهی و آهو و شیر و پلنگ و باز و شاهین و زنبور عسل و دلیلست بر معدنها و قبه‌ها
و تختگاه پادشاه و دلیلست بر تاج و سربند و کمربند مرصع و دلیلست بر نصاری و اقلیم چهارم است
و از شهرها کشمیر و چین و کوه طور و بدخشان و بلخ و زمین خراسان و مازندران و کوه دماوند
و الموت و قزوین و همدان و بیت المقدس مریخ نحس اصغر است و بمزاج گرم و خشک است بافراط
و مذکر و شبی و بطعم تلخ است و تیز و برنگ سرخ تیره و بوی ناخوش و متوادی و از غضب آتش
افروخته و از اعضا دلیلست بر زهره و رگهای جهنده و ساقها و از مردم دلیلست بر امرا و لشکریان
و ملوک و ارباب سلاح و جوانان بدحال بود و دلیلست بر اهل شر و فتنه و زندان و دزدان و
مفسدان و خونیان و از خویها دلیلست بر شجاعت و دروغ و خلاف و سنگساری و بدعهدی
و دلیلست بر مردم بلند آواز و بلند بالا و بزرگ سر و اشتر و خوک و گوشتی و مرغ مهوی و ابله روی
و زخم خورده و علامت بر روی و از شهرها خرسی و عوف و از نباتات دلیلست بر درختان
خاردار و چوب سنبل و عود و سپند و گندنا و سیر و پیاز و ترب و از کیمیات دلیلست
بر مغناطیس و آهن و مس و دلیلست بر گوسفند و خر گور و بوزنه و بز و گرگ و شغال و مار افعی
و خارپشت و عقرب و دلیلست بر آتشکده‌ها و لشکرگاه و سیاستگاه و مطبخ‌ها و هر جا که آتش کنند
و دلیل است بر اسقاط حمل و شکستن اعضا و بتها و جراحتها و آنچه بداغ و شق محتاج باشد

و زحمت جگر و هر علتی که از گرمی و خشکی پدید آید و از جامها آنچه در حرب پوشند و اقلیم سیوم او راست
و آتش پرستی و بعضی گویند که بت پرستی هم بدو منسوب است و شهرهای او بلخ و کشمیر است و نهاوند
و قندهار و بعضی از غزنین و زابلستان و کرمان و شیراز و اطراف او و بادیه عرب و بلاد منسوب
تا ساحل مشتری سعد اکبر است مزاج حسنی گرم و تر است و مذکر است و روزی و فرحی در بیت یازدهم
فرحش نیز در جدی و روز پنجشنبه و شب دوشنبه تعلق دارد و رنگش سفید است که زردی زند و طعمش
شیرین دلیل است بر پادشاهان عادل و مردم شریف و قضاة و وزرا و تجار کبار و توانگران
و مردم با امانت و دیانت و خازنان و چون بخششی بود دلیل بر زاهدان زرق و فروشی و فقیهان
و مناقبان و دلیل است بر لطف و حلم و زهد و پارسائی و امانت و امر معروف و نهی منکر
و درستی و حرص و اصلاح کارها و دلیلست بر بیماری که از دو قوت باشد و اما نهاد و بادها و از
نباتات دلیل است بر گندم و برنج و جو و نخود و کنجد و دلیلست و بار شیرین و دلیلست بر زر و سیم
و الماس و برنج و حجرهای شریف و از زر و از حیوانات دلیلست بر حرام گوشت و کلاه دوزی و تعلق
و جاهای دو دلیلست بر عبادت خانه و مساجد و مواضع و منبرها و مقامهای عالی معمور و جز این دلیل و دلیلست
رصدوزت خوب و چشمهای فراخ و درهای بزرگ و دلیلست و چون طبیعی و نطفه و منفور جگر و حلقوم
و رحم و رگهای جهنده و کن کیفیت حسن ملبس و لباسها و جامهای پاکیزه داد و در انتعلق
بجمیع ادیان هست مخصوص دین نصاری و اقلیم دوم او راست و شهرهای او دمکران است

و سیستان و طرف خراسان و حدود دریای فارس و بحرین و اطراف یمن و مکه و مدینه و اطراف مغرب

زحل نحس اکبر است و مزاج او سرد و خشک بافراط و مذکر و نهاری است و گفته اند خنثی است و فرح او در
دوازدهم است و شرف در بیست و یکم درجه میزان و روز زحل شنبه و شب چهارشنبه بطعم ترش و رنگ او سیاه و بوی او ناخوش
و دلیلست بر حکام قدیم و ارباب خاندان کهن و مردم ظلوم و دزدان و دهاقین و مشایخ بکار و
بندگان و مزدوران و وکلا کاران و مردم سودایی و دلیلست بر سپرز و استخوانها و رود
و پوست و بلغم و ناخن و دلیلست بر سپرز و استخوانها و بیماری مزمن و استسقا و نقرس و سستی در اعضا
و عللی که در پیری حادث شود و بسبب آن سردی و خشکی بود و دلیلست بر جنس سیم و بر جهل و ترش و کل
و صبر و تیره و کاهل و صورت زشت و نازکی بر خود و چشم کوچک دارد و فراخ دهان و بطی است و دلیلست
بر سن پیری و پدران و اجداد و دایه و از حیوانات و دلیلست بر آنچه بار کشی کنند و شتر و زاغ و عقاب
و کلاغ و بوم و جغد و ملخ و نهنگ و موش و مار و دلیلست بر آنچه از پشم و موی سازند و بر داروهای قابض
و هر چه کهن و گنده باشد و دلیلست بر سرب و روی و آهن و سنگهای بی قیمت و بر کوههای خشک و بلند
و غارها و مقام خراب و بناهای قدیم و گورستان و قلاع و دلیلست بر دین یهودی و از اقلیم اول
هند و اقصای هند و جزایر و دریای جنوب و راس مزید است چون با سعد رسد در سعادت
بیفزاید و چون بنحسی رسد نحوست زیاده کند و ذنب منقص است از سعادت سعود و از نحوست نحوس
و از این جهت است که گفته اند که راس با سعد سعد است و با نحس نحس و ذنب با سعد نحس است و با نحس سعد

فایده قمر دلیل کارهای دنیا و تغییر حالات هر یک از موالید ثلاثه است و دلیل تغییر است احوال نفس

انسانی را و شمس دلیل امور آخرت است و رسیدن موجودات بکمال خاصه نفس انسانی و سهم السعادت
دلیل سعادتهای خارجی است چون مال و جاه و سهم الغیب دلیل سعادتهای داخلی است چون رای
و تدبیر زحل دلیل نومیدی و فقر و تنگی و بیماری و اندوه و دشواری کارها مریخ دلیل فتح و فجور و
دزدی و قتل و دروغ و هر فساد که سبب شقاوت آخرت باشد مشتری دلیل امور دنیا است و طلب
سعادتهای این عالم از مال و نعمت و خوردن و آشامیدن و پوشیدن و زینت و نکاح و توالد
و تناسل زهره دلیل امور دنیا است و طلب کار آخرت و بندگی و حسن اخلاق و ادب و پاکی و راستی
و صدق و ورع و تقوی و طلب سعادتهای آخرت عطارد مزاج سعود و نحوس قبول کند و یاری دهد
سعادت و شقاوت دنیوی و اخروی و حکم او مستولی بر موضع وی بود تا بدان کوکب که روی
ناظر بود یا در خانه آن کوکب بود والله اعلم مطالع اگر دو نحس مستولی باشند بر مولودی و بد حال
باشند دلیلست بر ظهور فساد و شقاوتها در دنیا و آخرت و اگر خوش حال باشند و قوی کو نحوست
ایشان بفعل نیاید یا در صورتی بفعل آید که پسندیده بود و اگر هر دو سعد مستولی شوند بر
مولودی و بد حال باشند دلیلست بر موجود شدن اندکی از سعادتهای دنیوی و اخروی
و قناعت کند بدان و اگر نیک حال باشند دلیل تمام شدن سعادات دنیا و آخرت است
و اگر سعدان در جایگاه نحسان یا نحسان ناظر باشند دلیل ضعف آن سعادتها باشد و بی‌ثباتی
در آن و امتزاج سعادت با شقاوت در امور دنیوی و اخروی و بباید دانست که نحوست
از نحسی قوی بفعل نیاید همچون که سعادت از سعد ضعیف و از نحسی قوی غیر رنج و اندوه چیزی حاصل

نشود و از سعد ضعیف غیر امید سعادتها صورت نبندد سبق ذکر یافت که قوی کواکب سیاراتست
اما بعضی از قوی ذاتی خانه است و شرف و حد و ارباب مثلثات و وجه و سعود در فلک و آن
وقتی است که کوکب در نطاق سه و چهار باشد دیگر استقامت در سیر دیگر زیادتی در سیر
و آن وقتی است که اهست کوکب از حرکت وسط او بیشتر باشد و حرکت وسط کواکب بدین
دستور است وسط زحل ب دقیقه وسط مشتری ه دقیقه وسط مریخ لا دقیقه
وسط زهره نط دقیقه وسط عطارد نط وسط قمر یج وسط شمس نط و تشریق
علویات و تغریب سفلیات تشریق آنست که کوکب پیش از آفتاب طلوع کند و حد آن شش درجه
است و تغریب آنست که بعد از غروب کند و حد مذکور حد تشریق و تغریب در زهره چهل و پنج
درجه است و در عطارد بیست و پنج درجه و دیگر آن است که کوکب نهاری مذکر بروز فوق الارض
باشد و بشب تحت الارض و کوکب مونث لیلی بشب بالای زمین باشد و بروز تحت زمین
تصمیم کواکب آنست که بعد میان کوکب و آفتاب کمتر از شانزده دقیقه بود و تصمیم عطارد
قوی تر بود و اکثر اهل احکام تصمیم و غیر از قوی عرضی کوکب شمرده اند و بعضی از قوی ذاتی شمرده
اند و ثانی اقوی است و بعضی از قوی عرضی بودن کوکب است در وتدی از اوتاد طالع و بایل
اوتاد اقوی طالع است پس عاشر پس سابع پس رابع پس حادی عشر پس خامس دیگر فرح است
و فرح هر کوکب در منسوبات او مذکور شد فایده ضعفهای کواکب همچون قوی ایشان بسیار است
از آن جمله بودن کوکب است در وبال و هبوط و رجع و محترق و تحت الشعاع دیگر خسوف قمر و کسوف

شمس

نحسی بودن کواکب و عقده ذنب و بودن قمر در طریق محترقه و آن از نوزده درجه میزانست تا سه درجه
عقرب و خالی السیر و وحشی السیر و بودن کوکب ناقص در سیر یا هابط در فلک خود یعنی از نقطه اوج دور
بحضیض نزدیک و بودن یا در طالع بخانه زایل یا ساقط افتد یا در ربعی یا در برجی واقع شود که مخالف
مزاج او باشد یا در خطوط نحسان یا بدو ناظر باشد خاصه بنظر عداوت و اگر نحسی در روز ولادت
از او یا در طالع بود و آن موضع وبال یا هبوط او باشد ضعیف او زیاده از قوت عارضی او
بود نظر قبول میان دو کوکب آنست که کوکبی در خط کوکبی باشد و با صاحب آن خط اتصال
کند پس کوکب صاحب خط او را قبول کند چون در خطوط خود بیند و این نظر دلیل است حصول
مرادات و حاجات و تمامی محبت میان منسوبات ایشان و نظر رد آنست که کوکبی ضعیف شده
باشد به وبال یا هبوط یا هبوط و رجعت یا احتراق و کوکبی دیگر با او نظر کند او را از خود
دور کند که قوت قبول ندارد و حکم این ضد حکم قبول است و نظر طبیعت آنست که دو کوکب هر یک
در خط دیگری باشند و همدیگر را ببینند پس هر یک طبیعت خود بدیگری دهند و این وضع قوی تر
از وضع قبول است و اثر او در سعادت و حصول آمال و مقاصد کلی زیاده از اوضاع دیگر و انکار
آنست که کوکبی کوکبی دیگر را ببیند از وبال یا هبوط او پس آن کوکب این را انکار کند چون
در وبال یا هبوط خویش بیند و این ضد دفع قوت است و اگر هر دو در وبال یا هبوط یکدیگر باشند
انکار از هر دو جانب باشد و اثر او ضد دفع طبیعت است نقل نور آنست که کوکبی [illegible] دور از آن

ببیند و چون از و تمام منصرف نشده باشد دیگری را ببیند پس نور کوکب اول بثانی دهد و این بمثابت
اتصال باشد میان او و دو کوکب و اگر چه از یکدیگر ساقط باشند و این دلیل بود بر توسط کارها و رسالت
میان کسان **انتکاث** باطل شدن نظر کواکب باشد و سبب او رجعت است یا استقامت یا اقامت
یا رجعت یا سیر یا بطو کواکب و این دلیل بود بر شکستن عهد و پشیمانی کارها و نومید شدن از
جایگاه که امید داشته باشد **خالی السیر** آنست که کوکبی در برجی آید و به اول برج هیچ کوکب را نبیند
الی در اول برج کوکبی را ببیند و هیچ کوکبی دیگر نه پیوندد و در آن برج قوت این کوکب ضعیف
باشد و مدبر آن باشد و آن کوکب نحس بود **بعید الاتصال** آنست که کوکبی در برجی آید به اول هیچ
کوکب را نه بیند و به آخر برج بکوکبی متصل شود در آن حال کوکب ضعیف بود **وحشی السیر** آنست که کوکبی
در برجی آید و بر دن او و هیچ کوکب نه پیوندد و این حال دلیل بود بر فرو ماندن کارها
و نقصان مال و کسب و پیش آمدن کارهای بی خبر **تربیع طبیعی** آنست که عطارد در جوزا بود و این
بقوت تربیع چون تثلیث باشد و این حال مشتری را نیز باشد و در قوس و حوت **دستوریه**
دو نوع اعتبار نموده اند یکی آنکه صاحب طالع در عاشر افتد و صاحب عاشر در طالع نوع دیگر
آنست که کوکب در وتدی باشد و این وتد خانه شرف او باشد و دستور به کمال قوتست و دلیل سعادتها
بزرگی و حکم و سلطنت است و حکومت و شهرت و توانگری و بلندی قدر و جاه و کمال سعادتها از
داخل و خارج **فایده** هر گاه که نحسان علی کنند بجرم یا بنظر دلیل فرو ماندن در کارها بود و افتادن
خلل در مصالح و دور افتادن از غرض و پیش آمدن دشواری در امور و غلبه کردن سعدان بجرم یا بنظر دلیل

اصل

سع

حصول مقاصد و مطالب السمت یا سهل وجهی و بباید دانست که تثلیث و تسدیس دلیل نیکی بود در تمام کارها
رواشدن کارها و مقابله و تربیع دلیل دشمنی بود و تربیع در دشواری در امور و نظرهای قبول دلیل تمام شدن
کارها بود و بدخویی خاصه از او تا دو نظر رد و یا قبول دلیل فرو ماندن در کارها باشد خاصه از زحل یا حافظ
و بعضی گفته اند که نظرهای عداوت کوکب سعد را ضرر نبود فایده اگر در لحظه اجتماع کوکب سعد مستولی
بود نیکی و سعادت رسد از مردم نیکوکار و از کسانی که امید باشد بتوجه ایشان اگر نحسی مستولی باشد مکروه
رسد از قوی بدکار و از کسانی که توقع فساد باشد و اگر رجا نگاه خوف و خطر سعد مستولی گردد
اندوه رسد از جماعت نیکوکار که طمع بدی از ایشان نباشد و اگر نحسی مستولی گردد بدی و غم رسد
از ظالمان که توقع بدی باشد از ایشان فایده اگر طالع مخدوم دهم طالع خدمتکار افتد یا طالع
معشوق یازدهم طالع عاشق یا طالع زن هفتم طالع مرد میان این جماعت موافقت و محبت باشد
و مدتها اختلاط میان ایشان باقی ماند و اگر دلایل ضد این باشد حکم بر عکس این است و قیاس باقی
خانها همین است اگر طالع دو کس از یک برج باشد میان ایشان در اغلب چیزها موافقت باشد
و با همدیگر مدتها مانند فایده گذشت ماه از مقارنه زحل بود و مقابله مریخ و گذشتن اختیار از
مقارنه مریخ و مقابله زحل و بباید دانست که کوکب در بیت خود بمثابه شخصی است در خانه خود و در
شرف در منزل خود و در وبال در غربت و در هبوط در مقام مذلت و در رجعت در نفی و در احتراق
مثل مرد هالک فایده وقتی که نحسان پیش از آفتاب طلوع کنند و در تحت الشعاع باشند یا بعد از
ماه را بینند و ماه نور بدیشان رساند با آنکه گذشتن دختر از ایشان بسیار باشد نحسی مشرقی در تثلیث

رصد و گرم و فسادی در بدن یا در مال یا در جاه و نحس مغربی دلیلست علت و مرض بر اکواکب علوی
بتثلیث قوی تر اند و کواکب سفلی بتسدیس فایده اتصال کواکب دلیلست بر ابتدای کارها و در عقبت
نمودن بخبرها چنانچه اگر صاحب طالع بصاحب عاشر متصل شوند دلیلست بر مایل شدن بخدمت سلاطین
و اکابر و مهتران و پیدا شدن عمل مولود و در دیگر کواکب قیاس همین است و مراد از تسویتی
کوکب بکوکب آن است که کوکب سبک و دیگر آن رو رسد و بدو پیوندد و دو کوکب سبک بود را
دافع تدبیر خوانند و گران رو را قابل تدبیر خوانند و اما دو طالع دلیل ظهور خبرها و تمام شدن
کارهاست خاصه طالع و عاشر و مایل الوتد دلیلست بر توسط کارها و اتمام بعضی یا انتشار خاصه
حادی عشر و خامس و زایل الوتد دلیلست بر تعویق مهمات و ابطال و فساد آن فایده منسوبات
کواکب بدو وجه عام و خاص اعتبار نموده اند اما دلایل عام مثل آنست که اسد و آفتاب دلیل ملک
اند و زهره و ثور دلیل ازدواج و زنان و حمل و مریخ دلیل عساکر و افراد باقی منسوبات بهمین قیاس
و دلایل خاص بیت عاشر و صاحب او دلیل ملوک بود و هفتم و صاحبش نیز دلیل زنان و ازدواج است
در هر طالع که دلایل خاص و عام موافق شوند مولود را در آن امر بکمال رسانند مثلا مولودی
که طالع او عقرب بود اسد عاشر او باشد یعنی آفتاب و اسد هم از وجه عام هم از وجه خاص دلیل
حکومت و سلطنت است و هر دو دلیل موافقت نموده اند اگر آفتاب در این خانه بود دلیلست
بر بزرگی و سلطنت و طول مدت آن و هفتم عقرب ثور باشد و صاحبش زهره و در این صورت
نیز دلیل خاص و عام موافق شده اند و اگر زهره در ثور بود دلیل سعادت و برخورداری
از زنان و نکاح باشد و قیاس بروج و کواکب دیگر همین باشد و باید دانست که اثرهای کواکب

علوی عظیم تر است و مدت او مدیدتر خاصه در برج علویه و در وج تاثیر واقع افتاد و طالع او از آنها کواکب
سفلی حقیر تر است و مدت او حقیر تر خاصه در برج سفلیه و برج منقلبه واقع افتاد **فایده** قمر دلیل قوه
طبیعی مولود است و شمس دلیل قوت نفسانی است مطلقا و زحل دلیل قوت ماسکه است و از حواس ظاهر قوه
سامعه است و آن بزحل منسوب است بر گفت مریخ و محل ظهور او گوش است و بعضی گویند که گوش بزحل است
منسوب است و گویا حس مشتری و حاسه بصر تعلق بشمس دارد و بر گفت قمر و حس شم وابسته بز اعظم و حس ذایقه نیز
افزون و حاسه شامه مربی آن زهره است بر گفت مریخ و حاسه ذوق مربی ان عطارد است بر گفت قمر
و حاسه لمس مربی ان قمر است بر گفت زحل و از حواس باطن قوت وهم منسوب بزهره و قوت حافظه
بزحل و قوت متفکره بعطارد و بعضی گویند نظری ادمی تعلق بافتاب دارد و عقل عملی تعلق بقمر اگر
هر یک از کواکب مذکوره که مربی قوی و حواس مذکوره اند قوی حال باشند در مولود آن قوت و آن
حاسه بکمال باشد و از ان باطل و حیی حاصل شود و اگر قوی عرض او است باشد از ان عظیم تر باشد
و اشتهار مولود از ان قوت بیشتر باشد **فایده** اگر مریخ در وتد طالع مادر باشد و آن برج
مذکر باشد وضع حمل او اسان بود و اگر مولود ذکر نبود و نیز چنین در برج مذکر خاصه شمس آن فرزند
سلامت باشد و اگر مولود مونث بود نیز چنین در برج مونث خاصه قمر حکم همان است و اگر زحل در
وتد طالع مادر بود حکم دشواری دهد و اگر در هشتم باشد مادر بعد از وضع حمل بیمار شود و اگر در هشتم
بود خوف مرگ بود و مریخ و ذنب نیز در این سه خانه بد باشد و باید دانست که طالع نطفه
اصلی عظیم است و در جمیع حالات مولود دلایل طالع مذکور با دلایل طالع زمان ولادت ممزوج باید داد

و ضعف و قوی کواکب در مدت مکث مولود در رحم ام نیز معلوم باید کرد در احکام باید کوشت
مولودی که از روز زکار در نکشد کویند که از اولاد تغذی نیست و اگر از چهار سال بگذرد کویند که از اولاد
تربیت نیست اما در طالعی که یکی از نیرین در اوتاد باشد و یکی از نحسین با او باشد یا تربیع یا مقابله
او باشد صاحب آن طالع از اولاد تغذی نیست و کاهی که طالع محصور باشد میان دو نحس و سعد طالع
ناظر باشد و مستولی بر موضع نیر نوبه نحس باشد یا نیر نوبه منحوس باشد مولود از اولاد تغذی نخواهد بود
مگر وقتی که کدخدا او هیلاج قوی باشد دلایل تربیت درجه طالع است و صاحب او و سهم السعادت
و ارباب مثلثات طالع و نیر نوبه پس اگر نیرین و سهم السعادت و ارباب مثلثات طالع و اگر
اینها در اوتاد باشد یا مایل اوتاد و سعود باشد یا سلیم از مناحس حکم تمام تربیت است و اگر
این دلایل منحوس باشد و در زایل اوتاد از اولاد تربیت نیست و بعضی کویند که اگر نیرین کل احد
از نحسین ساقط باشد مولود از اولاد تربیت است و اگر با نحسین باشد از اولاد تربیت
نیست مگر اگر هیلاج و کدخداه قوی باشد و اگر یکی از نیرین منحوس نباشد خصوص که غیر منحوس قمر
بود یا نیر نوبه از اولاد تربیت است و اگر هر دو نیر با یک نحس منحوس باشد و هیلاج و کدخداه
قوی باشند مولود از اولاد تربیت باشد و اگر هیلاج و کدخداه ضعیف باشند از اولاد تربیت
نیست و اگر در وقت ولادت یکی از نیرین خاصه نیر نوبه مکسوف یا مخسوف منحوس شده یا کدخدا
و ندما من یا رابع منحوس بود خاصه در وتد طالع آن مولود زود بمیرد و اگر همچنین صاحب طالع
یا رب مثلثه اول محترق بود یا منحوس کرد و کدخداه و نیر بیت ثامن خاصه که آن کوکب نحس بود آن مولود

زود بمیرد و اگر همچنین صاحب طالع یا رب مثلثه اولی محترق بود یا منحوس گردد بگذارند سبب ثامن
خاصه که آن کوکب نحس بود آن مولود زود بمیرد خاصه که صاحب ثامن یا رابع مریخ بود اما اگر
نحسی در دوم طالع باشد مولود غذا دشوار پذیرد و اگر دلایل تربیت یا بیشتر در وبال یا در هبوط
یا در رجوع یا ساقط یا محترق مولود بی حرمتی ماند و اگر قوی ترین دلایل یا قمر محصور بود میان
دو نحس خاصه که در حضیض منحوس باشد مولود زود بمیرد یا بدست مربیان پرورده ماند و معیوب
گردد و عیب او در آن عضو پدید آید که بدان برج منسوب است خاصه که برج قمر معوج الطلوع
بود اما اگر قمر با دلیل دیگر در میان سعدان افتد بسیار کسان تربیت او کنند بشفقت و اگر زهره
و قمر از طالع ساقط شوند مولود از مادر تربیت نیابد و بدتر آن بود که خانه عاشر یا رابع
در وبال باشند اما اگر بعد از سه روز قمر بسعدی پیوندد در وقتی خاصه که آن سعد زهره بود
مادر یا دایه او را شیر بسیار بود و مولود غذا نیکو قبول کند و اگر بنحسی پیوندد یا بذنب
شیر نقصان کند و مولود قبول غذا نتواند کرد **فایده** رب اول از مثلثه طالع دلیل
اول تربیت مولود است از وقت ولادت تا مدت یکسال و چهار ماه و رب ثانی دلیل
تربیت اوسط است و او بعد از یکسال و چهار ماه است تا تمام دو سال و هشت ماه و رب ثالث
دلیل تربیت او آخر است و آن بعد از دو سال و هشت ماه است تا تمام چهار سال و هر کس
هرکدام ازین ارباب مثلثات که قوی حال و سلیم از نحوست بود مولود در تربیت او سعیدتر

باشد و زینت نیکو یابد و اگر بد حال بود حکم برخلاف بود خاصه که این کوکب صاحب سادسی یا ثامن بود و اگر
راجع بود و ما در باد این برکت او گشتند اما اگر این کوکب در عاشر بود و نحسی یا منحوسی بود یا ناظر
بود در فلک خود مولود از جای بلند افتد یا در چاه افتد خاصه که ان کوکب زحل بود و اگر
آن برج آبی باشد در آب افتد یا در چاه و اگر برج بادی باشد از روزن خانه یا از دیوار
در افتد و اگر برج آتشی باشد در تنور یا آتش و در ان افتد و اگر خاکی بود از دیوار یا از بام
باشد و اگر کوکب صاحب ثامن بود مولود بمیرد و اگر صاحب سادسی بود عیب و بدی بود و پدید آید
در ان عضو که بدان برج یا کوکب نسبت دارد اما اگر ان کوکب مسعود بود یا بنظر سعدی مسعود
شده باشد و صاحب طالع بنظر سعود ناظر بود مولود را آفت نرسد و اگر رسد صحت یابد
فایده و اگر سعدی در او یا دهم یا در ششم مولود بسلامت ماند و زحمت نیابد
صورت و رنگ و مزاج مولود و از مستولی گویند و اگر مستولی نباشد مستولی بر درجه طالع مدبر باشد
و اگر مستولی نباشد حکم بر مستولی موضع قمر باشد و اگر او نیز نباشد مدبر صاحب طالع باشد
و اگر چهار دلیل بود ان را که قوی تر باشد مقدم دارند و دیگران شریک او باشند پس اگر
مدبر زحل باشد و مشرقی باشد مولود سیاه چرده بود و فربه و سیاه موی و بردبار و میانه
بالا و درشت بر مزاج حبشی غالب باشد و اگر مغربی باشد مولود گندم گون بود و سیاه چشم و لاغر
تن و خورد اندام و اندک موی و درشت موی بر مزاج حبشی غالب بود و اگر مشتری مدبر بود و مشرقی باشد مولود

سفید

سفید اندام بود و پاکیزه و سیاه موی و بزرگ چشم و دراز بالا و پاکی و سلیم و کم سخن و کم آواز
و حرارت و رطوبت بر مزاجش غالب باشد و اگر مشتری مغربی بود رنگش سفید بود و موی کشاده
و شهلا چشم و خوش اندام و رطوبت بر مزاجش غالب بود و اگر مدبر مریخ بود و مشرقی رنگ مولود
سرخ و سفید بود و ازرق چشم و نیکو قامت و فربه و میانه موی و گرمی و خشکی بر مزاجش غالب بود
و اگر مغربی بود سرخ رنگ باشد و سرخ موی و کوتاه گردن و غالب بر مزاجش خشکی بود و اگر زهره
مدبر بود و مشرقی باشد پاکیزه روی و سیاه چشم و شهلا بود و خوب صورت و معتدل قامت و باریک
تن و سیاه موی و مزاجش معتدل بود و اگر مغربی باشد رنگ او سفیدی باشد که بزردی زند
و نیکو قد و بسیار موی و رطوبت بر مزاجش غالب بود و اگر عطارد مغربی بود گندم گون بسبزی
مایل و لاغر تن و باریک آواز و چشم او در مغاک رفته و حدقه آن مانند حدقه بز و تیز فهم
و گرمی بر مزاجش غالب و خشکی بود و اگر مشرقی بود لاغر تن باشد و رنگ او بزردی زند
و بزرگ سر بود و معتدل قامت و باشکوه و هیبت و مزاجش گرم و خشک بود و اگر قمر مدبر بود
و در مشرق باشد مولود سفید رنگ بود و بسبزی مایل بود و نیکو خط و پاکیزه اندام و غالب بر مزاجش
سردی بود و اگر در مغرب بود فربه باشد و سست اندام و رنگ او مایل بود بزردی و ریش و دراز
موی و رطوبت بر مزاجش غالب بود و باید دانست که اگر مدبر در اوایل شرقی بود مولود
فربه و توانا بود و در اقامت مولود قوی تن بود و معتدل قامت و در رجعت مولود خورد

تن بود و ضعیف و در تحت الشعاع مولود خسیس بود و دون همت و دراز زبان و اقتها بد در کر

واگر صاحب طالع در ذروه یا اوج بود مولود کشیده بالا باشد و طرف بالای او قوی تر بود

و در حضیض مولود کوتاه قامت باشد و تنومند اندام و طرف زیر او قوی تر بود و در حضیض

مولود کوتاه قامت باشد و اگر در یکی از دو مقام بود مولود معتدل اندام بود و قوی میان و اگر

صاحب طالع در اوج بود یا نزدیک باوج و در آن وقت هم از ذروه بگذرد و دوری باشد بالای

مولود از حد اعتدال بگذرد و بدرازی دراز و اگر این اتفاق در حضیض بود بالایش در غایت

کوتاهی بود و اگر درجه طالع از اول برج بود مولود دراز بالا بود و در آخر کوتاه و در

اوسط باعتدال فایده اگر عطارد و قمر از همدیگر ساقط باشند و از طالع و صاحب طالع

مولود سودایی و دیوانه باشد خاصه در برج بهیمی و مولود بخت احمق و جاهل باشد و اگر

نحسان بر ایشان مایل و ناظر باشند مولود در امراض دماغی و صرع حاصل شود و اگر طالع ثور

بود و زحل در وتدی باشد از او تا طالع مولود دیوانه شود خاصه که برج ثور بود و اگر

مریخ در وتدی باشد خاصه وتد طالع مولود دیوانه مغز باشد و اگر سعدان از طالع ساقط

باشند و بدحال و نحسان نامقبول و ضعیف و احمق باشد خاصه که در برج بهیمی باشد فایده

اگر نیرین در طالع و در بروج مذکر باشند در طالع مردان در جرات و مردانگی بیفزاید و در

طالع زنان مایل کردانند ایشان را بفعلهای مردانه و اگر نیرین در بروج مؤنث باشند

در طالع مردان ایشان را مایل کردانند بافعال زنان و در طالع زنان مایل باشند بایشان

بافعال

بافعال مردان و زنان خاص که قمر هم دران برج بود و اگر در برج مونث باشد در مانند
زنان زیاده کند و مرد از افعال زنان آورد و اگر طالع مرد عقرب بود و زهره در طالع
و نحس بود و ناظر مولود فعل زنان کند یا مخنث باشد و اگر مریخ در ثور باشد و طالع ثور باشد
حکم همان بود و اگر زن را طالع بدین صفت افتد از عقرب یا ثور دارند زن لباس مردان
پوشد و بطریق مردان زید و اگر عطارد و زهره و مریخ در بروج مونث باشد مثل سنبله
یا حوت یا عقرب و زحل بدیشان ناظر بود بعد از ولادت مولود اگر مرد باشد عنین بود و اگر
این دلایل در بروج مذکر باشد مولود زن باشد عقیم بود و هر دم بی رغبت جماع در سنبله یا میزان
که هر دو برج عقیم اند و اگر این دلایل بعضی در بروج مذکر باشد و بعضی در بروج مونث و بعضی در عقیم
مولود فاعل و مفعول باشد و بودن زهره و مریخ در بروج مونث و عطارد بهر دو ناظر و یکی
از ینها در ششم طالع مولود بغلامان و خدمتکاران مایل بود و اگر زهره ساقط بود از
طالع مولود کم شهوت بود و اگر این دلایل و یا بعضی بصاحب بار دهم نگرند مولود عاشق
شود بر امردان و اگر این دلایل در بروج مذکر بود و بطالع ناظر مولود غلو داشته
باشد در عاشقی و اگر در خانه زهره باشد بسیار دستر کند و اگر خانه عطارد بود فعل او برکوط
بود و امردان او را دوست دارند و اگر صاحب طالع در هفتم بود با زهره و آن برج
بهیمی بود مولود با حیوانات مباشرت کند فایده بباید دانست که رب اول دلو رب ثلث

اول از عمر مولود در رب دوم دلیلست بر ثلث دوم و رب سیوم دلیل ثلث سیوم پس هر کدام
ازین سه دلیل که در صورت طالع قوی تر باشد احوال مولود در مرتب ترتیب او بهتر گذرد و ارباب
مثلثات هر دوازده خانه را حکم همین است و از ینجاست که بعضی مردم در اوایل عمر تنگدست و درویش
می باشند و در اواسط یا اواخر غنی و خوشحال میگردند و بر عکس فایده اگر مستولی بر درجه طالع
زحل باشد و قوی حال بود مولود دوراندیش و زیرک و صاحب رای بود و صبور و متحمل و راز
دار و محب بزرگان و اجداد و آبا باشد و مایل بر زراعت و عمارت بود و اگر ضعیف باشد ممسک بود و
حاسد و کینه دار و ستیزه کار و دون همت و طامع و خوار و رنجکش و اندرون دار و پدر
و جد و قبیله و استادان مشغول باشد و اگر مشتری متصل بر زحل باشد مولود مطیع و متشرع باشد
و علما و اهل ورع و تقی دوست و نیکو رای و خوش خلق و صادق العقیده و القول و اگر مشتری
ضعیف بود مولود مرائی بود و غیبت خوان و مغرور و با طمع و اگر مریخ بر زحل متصل بود مولود
بی ادب و محنت کش و بد دل بود و مانع خیرات شود و کاهل و دشمن مردم نیک بود اما حاجت
مردم روا کند و اگر مریخ ضعیف بود مولود دزد و راه زن بود و خاین و ظالم باشد و از خدای نترسد
و از شر و جور باک ندارد و بی آزرم و بی مام و ننگ باشد و اگر زحل نیز بد حال باشد مولود کور نکاف
و مردم کش باشد و از سعادت دنیا و آخرت بی بهره بود و اگر زهره با زحل بود مولود مایل صحبت زنان
باشد و کارهای نیک و صحبت مشایخ دوست دارد و حاسد باشد و با مردم کم الفت گیرد و ضعیف زند گانی
بود و اگر زهره بد حال بود مولود حریص باشد بصحبت زنان و بی مهر بود و با نیز زنان و وزیر دستان
محبت دارد و فاسق و فاجر بود و اگر عطارد با زحل بود مولود تلخ کی باشد و عاقل و علم طلب و نجوم

دوم

و علوم دقیقه داند و اگر عطارد ضعیف بود مولود را حقیر گرداند و دشمن اقربا بود و گاهی سیاح و بعضی نوکری کند
دوز بنده و جمیل بود و استیلای تا آن کواکب که بر درجه طالع بهمین قیاس حکم اندر و احکام مسند بعد از آنکه ضعف
و قوه و اتصال ایشان به یکدیگر ملاحظه نموده باشند فایده هرگاه که درجه طالع و مستولی و صاحب طالع و ارباب مثلثات
و نیرین و اوتاد و سهم السعادت و صاحب وی قوی حال باشد و کوکبی از ایشان ساقط مولود اگر از ادانی نسب بود
باشد قوی حال و منعم و آسوده و محترم و توانگر و مقبول خلایق اما اگر دلایل ضد این باشد حکم بر ضد بود و اگر بعضی
قوی باشد و بعضی ضعیف حکم بر متوسط حال باید و اگر صاحب طالع از سعد باز گردد و بسعدی متصل گردد مولود از
اول عمر تا آخر عمر منعمی گذراند از آن جهت که انصراف از کوکبی دلیل اوایل عمر است و اتصال بدیگری دلیل اواخر
عمر و هر دو فراغ که میان اتصال و انصراف افتد دلیل اواسط عمر بود و اگر صاحب طالع یا قمر از نحسی منصرف گردد
و بنحسی دیگر متصل گردد احوال مولود از اول عمر تا آخر عمر بزحمت گذرد و اگر از نحسی منصرف شود و بسعد متصل گردد اواخر
عمرش خوشتر باشد و این حکم را در هر دوازده خانه طالع نگاه باید داشت و هرگاه که درجه طلوع کوکبی
از کواکب ثابته که در عظم اول یا دوم بود موافق درجه طالع مولودی بود یا درجه قمر او موافق درجه
عاشر او شود و آن مولود سعادتی عظیم و دولتی بزرگ بیابد افزون از کار و بار جد و آبا لیکن عاقبت
الم بد باشد خاصه که آن کوکب مزاج نحسی بود فایده اگر در سال قران علویین یا قران سعدین در وقت ولادتی
واقع شود و دلیل طالع ولادت قوی باشد مولود صاحب منصب شود و حاکم گردد در آن قران
و اگر در سال قران نحسین بود در بر طالع افتد حکم بر ضد باشد و مزاج قران نحسین تابع سعادت
طالع مولود شود از اینست که مولود باشد که طالعش ضعیف بود و او خوش حال باشد و بر عکس و اگر درجه
طالع مولودی موافق درجه سعدی افتد از طالع قران یا برج قران یا از طالع مولود صاحب دولتی

یا در درجهٔ عاشر نشستی موافق آن سعد افتد مولود از طبیعت آن سعد دولت یابد و اگر بجای سعد نحسی باشد حکم بر عکس
باشد و اگر در وقت طالع مولودی اجتماع کواکب اتفاق افتد مولود البته بدولتهای عظیم رسد و فوائد
داخل و خارج او بکمال باشد و در هر خانه از دوازده خانهٔ طالع که کواکب در وی جمع آیند مردم و
مولود رغبت صحبت طبیعت آن خانه نمایند و هر کوکب که قوی تر بود و مقبول رغبت کنند که از
منسوبات او باشد مثلا اگر کواکب در طالع جمع آیند و عطارد اقوی بود حکما و فضلا و منسوبات عطارد
نزد او گرد کنند و جمع آیند بسبب هنر و عقل و کیاست و علوم مولود و امثال آن و اگر در بیت المال
اجتماع افتد و عطارد قوی حال باشد بازرگانان و عملداران و بیاعان پیش او بسیار آیند جهت معامله و بیع
و شری و امثال آنها و باقی خانهای طالع را بدین قیاس اگر آفتاب در وقت طالع بود مولود حاکم شود حاکم
که مقبول بود و صاعد در فلک بود و صورت مولود با هیبت بود و اگر قمر در ولادت شبی در طالع بود
و صاعد و با کمال صورت مولود پاکیزه و خوب بود و حاکم یا نایب حاکم گردد و در شبی که قمر با آفتاب
منسوب است اگر مریخ در درجهٔ طالع مولودی افتد یا نزدیک درجهٔ طالع در برج ردی مولود ظالم و سفاک
باشد یا بر دندان او و مولود مشهور بود و خصومت کند و غلبه جوید و صبور نشود بصورت ترکان ماند و دلیر
باشد و علم سلاح نیکو داند و اگر نامقبول بود خائف بود از منسوبات این برج و اگر زحل در طالع بود
با بردی مولود و خالها و علامتها بود و مویش درشت ترش روی بود و اندوهگین تر اتصال کوکبی مانع این
حال گردد و اگر نامقبول بود درشت روی بود و اگر مولود را مشتری در طالع باشد دین دار و با اعتقاد
باشد و عابد و امین و خوش صورت و اگر صاحب طالع بدو ناظر باشد قوی تر بود و حسن وی
قوی گردد و خلایق بدان رغبت نمایند و اگر مشتری ضعیف باشد بی اعتقاد بود و بی طاعت خاصه که

(عطارد)

عطارد ساقط بود و اگر زهره در طالع بود مولود پاکیزه و خوب صورت بود و رغبت باشد بزنان و مناکحت
و اگر مقبول بود زنان بد و رغبت نمایند و در اسلام با اعتقاد بود و موسیقی داند خاصه که در خانه خود بود
یا خانه مشتری و اگر عطارد در طالع بود مولود فصیح باشد خاصه که مقبول بود و اگر راجع باشد منزل احوال
بود و موسیقی داند خاصه که برج منقلب بود و اگر در خانهای زحل بود مولود حکیم و منجم بود خاصه که زحل با او
ناظر بود و اگر عطارد بد حال بود مولود دغل و کریه و زراق و دراز نفس بود و اگر عطارد در خانهای مشتری
بود مولود عالم گردد اما کسان بد و رغبت نمایند و عاقل باشد و ناخوش لهجه و اگر در خانهای مریخ بود
مولود دعوان گردد و ظالم و خاین و اگر منحوس بود شاعر شود و کاهن یا دزد و راه زن و اگر مریخ با او
بود یا ناظر با و امیر لشکر شود و اگر در خانهای زهره بود مولود هزل دوست دارد و دروغ گوید و اگر
زهره با او بود یا ناظر مولود مقبول باشد و ظریف و خوشخوی و خوش سخن و اگر عطارد در خانه خود بود خاصه
سنبله مولود بزرگ قدر بود و وزیر پادشاه بود و عالم و عاقل و مصنف در علوم و بفنون هنرها رسد و در شهره
علوم دقیق بود و اگر در جوزا بود خط و فصاحت و بلاغت او بکمال رسد و در هندسه مصنف شود
و اگر عطارد از طالع ساقط بود یا در برج بهیمی بود در برج بی آواز مولود سخن نیکو نتواند گفت
و در زبانش خلل باشد و اگر در عقرب بود بدتر باشد و در سخن گفتن آب از دهانش رود و در آنکه
اگر طالع بود دلیل اجابت دعا بود و طلب زهد و تقوی و معرفت خدای و گفتن کتمان غیبی خاصه
که سهم الغیب در طالع بود و دلیل محبت و سلامتی مولود بود و اگر ذنب بود خلاف آن بود مولود بیمارگی
بود و در چهره و با عیب بود در زبان و دهان کوی و در فرج زن و در اعضا یا چشم او خلل باشد
دلایل خانه دوم همین خانه است و مستولی بر دو سهم السعادت و سهم المال و صاحب ... و مشتری و کوکبی که

درودی بود و ارباب مثلثات بودن صاحب دوم در طالع مولود و آمال و معاش بی رنج و مشقت
بدست آید و اگر مقبول بود مانند و اگر نامقبول بود یا راجع زود برود و در وبال و هبوط مال از
خیانت و دروغ و کارهای بد حاصل کند اگر در برج ثابت بود ممسک بود و در ذو جسدین خرج
باندازه بود و اگر صاحب طالع در دوم بود مولود پیوسته در طلب مال بود و کاسب باشد و مال و معیشت
بدست رنج حاصل کند و اگر صاحب دوم در طالع بود در برج منقلب خرج باسراف کند بودن
زحل در دوم دلیل بخیل است و مشتری دلیل کرم و مریخ و آفتاب همچنین و زهره و قمر خرج باندازه کنند
دلایل خانه سیوم همین خانه است و صاحب مستولی او و سهم الاقربا و صاحب او و زحل و قمر و زهره و ارباب
مثلثات سعادت این دلایل سعادت برادران و اقربا باشد و نظر دلایل بمودت دلیل سازگاری
ایشان است و طلب یکدیگر و رسانیدن منفعت و راحت بهم بودن دلایل در اوتاد دلیل کثرت
برادران و خواهران و خویشان باشد اگر سعود درین خانه باشد خاصه مشتری قدم مولود در اقربا
مبارک باشد عطارد درین خانه دلیل رای و تدبیر خویشان بود و مولود را از حکمت خبری نیز بود
و تجارت فایده دلایل خانه چهارم همین خانه است و صاحب او و مستولی بود و سهم الآبا و صاحب وی
و آفتاب و زهره و زحل و قمر و کوکبی که در وی باشد مسعود بودن دلایل دلیل سعادت پدر مولود بود
و سلامتی و توانگری و عز و جاه و تربیت یافتن مولود از پدر و بودن دلایل در اوتاد زیادتی
دولت و شهرت پدر بود و حصول املاک و مقامهای عالی آبادان و سعادت حال مولود
در عواقب امور و اگر صاحب طالع بدین دلایل یا بدین خانه ناظر بود بمودت دلیل سعادت
بود و والدین را از جانب مولود بعداوت و اکراه در خدمت ایشان بود و اگر دلایل از یکدیگر

(باقط)

ساقط بود جدائی افتد میان مولود و ابوین و اگر مریخ بر مرکز این خانه افتد و بد حال بود
دلیل موت پدر ان بود و اگر برج مذکر باشد و اگر برج مونث باشد دلیل موت مادر ان بود
و حکم ذنب همچنین باشد و اگر زحل بود دلیل رنج و مشقت ابا باشد و بودن مشتری درین خانه
دلیل عمارتها بود و ساختن مساجد و مدارس بود و دلیل توانگر شدن ابا و مبارک بودن قدوم
مولود بر ایشان بودن افتاب درین خانه دلیل رفعت پدران بود و نیک حالی مولود فیما بعد
عمارتها و اگر صاحب طالع بدو ناظر بود بنظر قبول مولود در مقام اکابر و حکام نشیند و چون
این خانه مسعود بود مولود هر چند بزرگتر شود کارش بالا گیرد و زهره درین خانه دلیل فرح
و تمنا گشت پدر باشد محرق شدن زحل و زهره درین خانه دلیل افت پدر مولود باشد خاصه
که قمر نحسی با زحل بدحال بود احتراق مریخ درین خانه همین حال دارد عطارد درین خانه
اگر مسعود بود و زهره با او باشد خانهای منقش سازد و اگر قمر با او بود حجری و حوضی برون آورد
خاصه که برج ابی باشد اگر صاحب رابع از رابع زایل بود مولود از وطن دور افتد و بشهری
ساکن شود که بدان ربع منسوب نبود و اگر درین خانه بود مولود در شهر خود ساکن گردد فایده
دلایل خانه پنجم اول همین خانه است و صاحب او و مستولی بروی و سهم الاولاد و صاحب وی و آفتاب
و زهره و قمر و ارباب مثلثات و کوکبی که در وی بود سعادت این دلایل و بودن ایشان
در ربع مذکر دلیل بسیاری فرزند است اگر برج خامسه که دلیل قوی مذکر دلیل بسیاری فرزندان است

اگر زن بنه خاصه که دلیل قوی مذکر بود والا دلیل دختر است اگر خانه پنجم بروج ابی بود دلیل بسیاری
فرزندان است و اگر از بروج عقیم بود وان اسد و سنبله است فرزند کم باشد اتصال صاحب پنجم بصاحب
هفتم دلیل فرزندان بسیار است از جهت اتصال بصاحب ششم دلیل فرزندان است از کنیزان اگر
یکی از زهره و مریخ بصاحب پنجم نگرد یا درین خانه باشد یا با صاحب طالع مجامعت کنند فرزند
در خفیه حاصل شوند و اگر دلایل فرزند میان طالع و عاشر بود مولود را فرزند در خوردی
حاصل شود و میان عاشر و سابع در سن وقوف و میان سابع و رابع در کهولت و میان رابع
و طالع در پیری اگر زهره درین خانه بود یا ناظر بدین خانه یا بصاحبش مولود بسیار طرب
باشد و با فرح و هزل و عاشق پیشه باشد خاصه که زهره بعطارد ناظر بود و اگر مریخ بود
فسق و فجور بسیار کند و عشق بازی فاش کند و بیرانه و اگر زهره در پنجم بود صاحب این
خانه باشد و نور بصاحب طالع دهد کسان بر مولود عاشق شوند و تمتع یابند فایده دلایل
خانه ششم یعنی خانه است و صاحب او و مستولی بر او و سهم المرض و صاحب وی و قمر و ان
کوکب که درین بیت بود و ارباب مثلثات او پس اگر این دلایل یا اکثر مسعود باشند و قوی حال
و نهم ناظر بخانه ساقط دلیل صحت و سلامتی مولود باشد و باکی از عیبها و اگر نحس باشد حکم
بر ضد و نحوست این دلایل زحل بیماری از طبیعت زحل باشد و مریخ از طبیعت مریخ و اگر دلایل
موضع بد حال باشد بیماری یا عیبی در ان عضو باشد که بدان برج منسوب است و اگر صاحب

طالع درین بیت باشد مولود خود سبب رنج خود شود و اگر صاحب این خانه در طالع باشد
مولود در بیشتر اوقات تندرست باشد و حفظ مزاج کند بعد از آن چنان درین خانه دلیل بیماری
و عیب حسدان باشد بعد اگر زحل درین خانه محترق شود فساد جسم او آمدن آب سیاه بود
و احتراق مریخ درین خانه دلیل فساد جسم از داهی یا آتش بود و رسیدن زخم و دواهای تیز
و اگر آفتاب درین خانه منکسف شود مولود نابینا گردد خاصه در عقده ذنب و اگر شمس با ذنب
بود و کسوف باشد در کهای او ابله در چشم پیدا شود و قمر را با ذنب خسوف همین حکم است اما کمتر
از آفتاب و بودن قمر قران زحل درین خانه آب در چشم پیدا شود و اگر قمر ناقص النور باشد
نقصان بصر باشد یا سفیدی در چشم و اگر قمر قران مریخ بود رگهای سرخ پدید آید چون سبل
و با حفظ نظر آفتاب با کوکبی بود در چشم احول شود و بعد از آن دلیل نقصان بود و اگر این
احوال شمس را بود چشم راست و قمر را چشم چپ و دلیل بندگان سیاه زحل است و بندگان ترک مریخ
و اگر دلایل بندگان در برج مذکر در ربع مذکر بود علامات نیس بسیار بود خاصه که برج مذکر باشد
فایده دلایل خانه هفتم همین خانه است و صاحب مستولی و سهم الزوج و صاحب قمر و زهره
دار باب مثلثات و کوکبی که درین خانه باشد و در طالع زنان آفتاب و زحل دلیل باشند
پس اگر دلایل قوی حال باشد و بهم یکدیگر ناظر و میان این دلایل و طالع نظر مودت دلیل
یافتن سعادت بود از خدا کند و رنج دوری و اگر دلیل در اوتاد باشد دلیل است که کثرت نکاح

خاصه که قبله اکابر اگر دلایل زن در طالع مرد افتند زنان مطیع و زیردست او شوند و اگر دلایل
مرد در هفتم افتند عکس باشد و اگر زحل در این خانه بود مولود زن پیر کند خاصه که در برج آخر
بود و مغربی بود و اگر مشتری بود زن او میانه سال و عفیفه باشد و اگر زهره بود زن خواهد خاصه
که در اول برج بود و اگر مریخ بود زن بی آزرم بود و شاید که بزرگ بود و اگر در آخر برج بود و یا
مغربی بود زن پیر خواهد و اگر عطارد در این خانه بود زن کدبانو و بزرگ و دانا بود و اگر
آفتاب بود زن بزرگ و حاکم و مسلط و اصیل بود اما هر کوکب که دلیل زن بود اگر مشتری بدو
ناظر بود صالحه و عفیفه بود و اگر مریخ ناظر بود بی آزرم و بی ستر بود و اگر دلیل زن در حظوظ یا در
اوتاد بود زن از اشراف و خان باشد و در زایل الاوتاد از متوسطان و در زایل الاوتاد
دون و ارذال و اگر دلایل در اوتاد باشند زن بسیار خواهد خاصه که هفتم ذو جسدین باشد و در زایل
زن اندک خواهد خاصه که برج ثابت بود و بعضی گویند اگر دلایل در اوایل برج بود زن اندک
خواهد و در اواخر برج زن بسیار خواهد و اگر صاحب هفتم محترق بود زن مولود بمیرد یا بیمار
ناک باشد و اگر راجع بود جدائی کند و بیوفا بود و اگر قمر در طالع مردان میان اجتماع و
استقبال افتاده باشد مولود در جوانی زن کند و اگر در میان استقبال و اجتماع واقع شده باشد
در پیری زن خواهد و در طالع زنان اگر آفتاب فوق الارض باشد در جوانی شوهر
کند و اگر تحت الارض بود در پیری شوهر کند دیگر اگر صاحب و مستولی خانه هفتم بصاحب و مستولی

طالع

طالع ناظر باشد بمودت مولود را خصومت کم افتد خاصه که سعدان باشند و اگر بعداوت نگرند
خصومت بسیار افتد خاصه که نحسان باشند و اگر دلایل در هفتم طالع بود یا در دوم طالع خصمان
با مال مدبست مولود افتند و اگر بعکس بود او بدست خصمان افتد با مال فایده دلایل خانه هشتم
این خانه است و صاحب او مستولی بر وی و سهم الموت و صاحبش و مستولی بر وی و کوکبی که درین
خانه باشد یا بهتر اگر این دلایل نیکو حال باشند و بهم دیگر ناظر و از نحوسی پاک [illegible] مولود طبیعی
باشد یعنی تمام عمر که خداه رسد و مولود کشته دراین [illegible] باشد و ولی بکشتن
زنند کاهی کنند و اگر این دلایل نحس منحوس باشند موت از طبیعت النحس حادث شود پس اگر
نحس زحل بود موت از بیماری منسوب بزحل باشد و برین قیاس اگر زحل صاحب هشتم در مرکز
هشتم یا در مرکز عاشر یا بر درجه هشتم دلیل موت باشد از خرابی یا از آتشی یا از زکام
یا بسموم و باشد که از غضب ملوک بود خاصه که برج آتشی بود و اگر طالع در هشتم بصاحب هفتم
منحوس شود و سعدان ساقط شود مولود بدست دشمن هلاک شود و اگر صاحب طالع و قمر
منحوس باشند بمریخ و طالع یا در ناحیی مولود در بیابان هلاک شود خاصه که برج هشتم اسد
یا جدی بود و اگر نحسی در دوم بود بد حال بود و نحسی دیگر منحوس کرده و عطارد هم منحوس
خاصه که برج دوم آبی باشد یا خاکی بود و خانه هشتم و صاحب او بد حال بود موت مولود از دارو

بود خاصه که طالع حمل بود یا میزان و اگر سعدی بدوم ناظر بود یا بهشتم دفع مضرت کند دیگر
سعدی بمواضع خوف مستولی شود مکروه رسد از کسانی که توقع نباشد و اگر نحسی مستولی بود مکروه
از کسانی رسد که متوقع باشد و هر کوکب که درین خانه بود نکبت و مکروه از طبیعت خود رساند
دیگر اگر صاحب هشتم در رابع بود یا صاحب دوم بهم شوند مولود میراث یابد از پدر و
برین قیاس فایده دلایل خانه نهم بهای خانه است و صاحب او و مستولی و سهم سفر و صاحب
او مریخ و عطارد و قمر و مستولی و ارباب مثلثات و کوکبی که درین بیت بود پس اگر این
دلایل قوی باشد و بهمدیگر ناظر دلالت بر سفرهای نیکوی نافع و رغبت مولود با موافقت
علوم و پاکی مذهب و اعتقاد صحیح و دیدن خوابهای خوب و اگر دلایل برخلاف این بود حکم
برخلاف این باشد و اگر صاحب این بیت بود یا در طالع مولود سفرهای بسیار کند برغبت
و موافقت علوم بر وی آسان بود و باشد که علوم در سفر تحصیل کند و اگر صاحب طالع درین
بیت بود سفر بسیار کند بی زحمت و بی رغبت رنج بیند و در تحصیل علوم کاهلی کند و اگر
نامقبول بود بدتر باشد فایده دلایل خانه دهم بهای خانه است و صاحب او و مستولی بر وی و سهم
العمل و سهم السلطان و صاحب بهر دو روز آفتاب و بشب قمر و عطارد و مریخ ترتیب آن
دلایل گیرند و ارباب مثلثات و کوکبی که درین بیت باشد پس این دلایل قوی حال باشد
و بهمدیگر ناظر مولود با دولت بود و صاحب جاه و رفعت یابد و معروف و مشهور گردد

دای

و این خانه و صاحب وی و زهره و قمر و سهم الام و صاحبش دلیل مادر بند خوشحالی
این دلایل دلیل نیکوی حال مادر بود و اگر این دلایل پدر ناظر باشد مودت میان ایشان
موافقت زیاده شود و سازگار باشند بهم و مولود در تربیت نیکو یابد و حال شغل و عمل
فایده و صفت مولود از دلایل این بیت و کوکبی که درین خانه باشد قیاس باید نمود
دلایل خانه یازدهم همین خانه است و صاحب او و مستولی او وی و سهم الاحباب و صاحبش
و زهره و مشتری و ارباب مثلثات و کوکبی که درین خانه بود پس اگر این دلایل قوی باشند
و بهمدیگر ناظر بمودت دلیل یافتن سعادت بود و کثرت دوستان صادق و تمتع یافتن
از ایشان و رسیدن بامیدها و اگر ناظر بعداوت باشند بجهد و سعی خیری حاصل آید و اگر
صاحب این بیت در طالع بود دوستان مطیع مولود باشند و مقاصد وی بی رنج
حاصل شود و از بیت المال پادشاه و اکابر روزی یابد و اگر صاحب طالع درین بیت
بود مولود مطیع دوستان بود و همواره طالب امید باشد و اگر صاحب این بیت در دوازدهم
بود دوستان با مولود دشمنی کنند و اگر در هشتم بود قصد مولود کنند اگر دلایل دوستان
در برجهای منقلب بود مولود دوستان بسیار بود اما زود قطع دوستی کنند و در برجهای

ثابت اندک باشند و وفادار و در بروج دو جسدین متوسط باشند و در عدد و ثبات

نابه دلایل خانه دوازدهم همین خانه است و صاحبش و مستولی و صاحب حدش و سهم الاعدا و صاحبش در زحل و ارباب مثلثات و کوکب این بیت پس اگر این دلایل مسعود باشند و قوی حال دلیل فراغت مولود است از دشمنان و ایمنی و سلامتی از ایشان و اگر دلایل در اوتاد یا مایل الاوتاد باشند دلیل کثرت دشمنان بود و شهرت ایشان و اگر صاحب طالع در این بیت بود مولود به دست اعدا افتد و بدتر آن بود که این بیت در طالع بود دشمنان به دست مولود افتند و اگر نحسان درین بیت باشد مولود بسیار دشمن بود و از ایشان ایمن نباید بود و اگر سعدان درین بیت باشد دشمنان بعضی باشد که از ایشان توقع دشمنی نباشد و شاید که از ایشان ضرر رسد اما هر کوکب که درین بیت بود بنگرند که او صاحب کدام خانه است دشمنان از منسوبات آن خانه و آن کوکب باشند

تمت الرسالة الموسومه بمطالع نام فی یوم الجمعه دهم

شهر محرم الحرام سنه ۱۰۸۱ بدار السلطنه اصفهان

صانها الله عن الحدثان ملهم

137

[illegible]

سه درم دوازده دانگ است که هر درمی ۴ دانگ باشد و شش دانگ یک مثقال است که دو مثقال و نیم

و بعبارت عامه درم سه مثقال است

رطل وقیه طسوج

۱۸۰	ل	دانگ	۱۰	۹۰	
هر صد و رطل [illegible] است ۱ رطل نود و یک مثقال [illegible]	درم نیم مثقال است	قیراط	دانگ	درم	مثقال
		۴ جو	۴ نخود	۴ دانگ	یکدرم و نیم

[illegible]

[illegible]

قل هو الله احد الله الصمد لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا احد

ذخیره اسکندر ذوالقرنین

بسم الله الرحمن الرحیم

حکایت کنند که از آثار پیغمبران و آنچه مانده آنها را زیارت کنیم و اگر گنج و مال باشد اولی و الیق که صرف
لشکر اسلام شود ایشان در شام و روم و مغرب درآمدند و فرستاده معتصم را با شخص از خوف
محمد بن عمار دایه بر سبیل تشفع و نصیحت فرستادند و ما مول ایشان قریب قبول نیفتاد و بی جهت یارا
در فرستادند که اگر اهل او تمکین نکنند ایشان را محاصره نمایند چون الجماعت بر سر ایشان آمدند
ایشان حصار گرفتند هر چند که قدرت داشتند تمکین نکردند چون چاره طاقت در برابر ایشان
نکردند و قوت بایشان رسید امان خواستند و عهود و مواثیق از معتصم گرفتند که بعد از آن تمکین مستوجب
نقض مال و دین ایشان نشود بعد از آن در دروازه بگشادند تا الجماعت درآمدند و حسب الامر معتصم
از یکدیگر دیوار خانه دور کردند و سه نفر از معتبران معتصم که منجم و مهندس و از اهل آن خانه بودند آنجا
را حالی یافتند و تعجب نمودند شخصی محمد بن معتصم فرستادند و صورت حال بر وفق رسانیدند معتصم منجم
و مهندس را با بنده در خراب کردن آن خانه فرمود خاطر کرد دید اندیشه مینمود که مبادا خراب کردن
آن آثار نتایج ناخوش بظهور آید و آن شب در آن فکر و حیرانی بخواب رفت برادر حقیقی ما
مون بالله را در خواب دید که میگفت ای برادر بشارت باد ترا که در آن خانه ذخیره ذوالقرنین
است و علم ارسطالیس اسرار هرمس حکیم مسطور است زنهار که در کندن آن خانه تساهل نباشی
و اندیشه مکن که فتوحات و غنیمت بسیار ترا دست دهد چون معتصم بیدار گشت احوال محمد ابی خالد
مهندس را طلب فرمود و مرا از چهار صد مرد بیاوردند با او همراه کرد و ایشان را
بتخریب آن خانه مامور ساخت ایشان در یک روز آن خانه با زمین یکسان ساختند و از طلب

[illegible]

اثری نیافته اند پس منجم را خبر کردند فرمود که پی و اساس آنخانه را نیز بکنند چون پی را کندند صندوقی
ظاهر شد آن را در حریر چینی گرفته بودند پس بجانب خلیفه شتافتند و صندوق را بگشادند نقش آوردند و قفل آن
صندوق از زر بود شکستند صندوق دیگر از میان او بیرون آمد از طلاء احمر و قفلی نیز از طلا بران
زده و کلیدش بران آویخته و بران صندوق بخط یونانی نوشته ثبت نموده بودند و در پایین صندوق
مس لوحی بود از سنگ و بران نیز بخط یونانی نقش چند کرده بودند پس آن صندوق را شکستند
کتابی دیدند از طلاء شغشه مثال که طول او سه ذرع بود و عرض او یک ذرع و اوراق صفایح طلا
بود و عدد آن سیصد و شصت ورق بود و در جانب هر صفحه دوازده سطر بخط یونانی کنده و یک
جانب صفایح سفید بود و بعضی را بخط یونانی نقش کرده بودند و بعضی را بخط رومی پس منجم حکما حرف
شناس زبان روم و یونانی را جمع کرده فرمود که بخط خط حقیقت صندوق را بخوانند نوشته بود
که ذخیره پادشاه اسکندر فیلقوس ذوالقرنین و ابن اغرالنفس فی خایر ملوکانست و ممنوعست از اعتنام
دانستن خواص عوام محترز و مصون بود و از صفحه روزگار زیر زایل و معدوم نگردد لهذا این ذخیره را
در ساعت مسعود و طالع سعید و سیکه عطارد در برج سنبله بود و تمام اتصال بعطارد داشت و از جوزا و زحل
در برج جدی و شکل فلک مسعود منتظم بود در این مکان مختفی و مستور داران جمیع این ساعت را اختیار کرد
که این ساعت مقتضی آنست که هرکس بنا به برین ذخیره ظفر یابد پادشاه عظیم الشان گردد و حکم
و ... حال آن پادشاه با سعادت و اقبال که یابد این عطیه عظیم است آن پادشاه سعادت یابد الخ طریق ما را
منظور داشته در صیانت و کتمان این جوهر تعیین و حفظ آن از نظر خواص و عوام فرو گذاشت ننماید که ... آثار
آخر در این کتاب مسطور است و بران لوح سنگی نوشته بود که حکیم بلیناس ... پادشاه ممالک یونان
که یکی از چاکران و شاگردان اسکندر است که چون زمان رحلت اسکندر نزدیک رسید مرا مامور ساخت که
این صندوق طلا را با آنچه در ویست جائی که مسطور است که ... با وزیر ... که بعضی از آثار
بزرگان سابق بما رسیده و در این صندوق موضوع است لیکن ... که ... چند باب

و دنیوی تعلق نیست و علم و حکمت را بسیار عزیز دارد و یقین دانستم که درین صندوق طلا چیزی از علم
حکمت خواهد بود و مولی ملک عالم نخواست کسی بران اطلاع یابد امر پادشاه خود را بجا آورد
بلا آنکه از باطن صندوق اطلاع حاصل کنم حسب الامر الاعلی عمل نمودم چون این نقش خوانده شد خلیفه را برای
تعبیر نمودن حاصل کرد حکما را و مهندسین یونان و سند حاضر ساخت نمود که هر یک جداگانه این کتاب را بلغت عربی
نقل نمایند و انعامات و عطیات بسیار بایشان ارزانی فرمود ناظران زیرک بر سر ایشان موکل نمود که
مبادا که نسخه از ان نقل نمایند و هر روز در محل فراغ مشغول شده را در صندوق نهاده مهر را بهر دو نگه میکردند
و بعد از اتمام هر دو نسخه را مقابله کنند تا موافق آید و در بیشتر ترجمان و موافقت هر دو نسخه با منقول
عنه که بهر دو زبان بران صفحها نوشته بودند معلوم شد بعد از ان منقسم نمود که این کتاب را در اوائل
کتاب درج کنند تا ظاهر شود که در زمان اسکندر مارا بخیا دمکرده و معلوم شود که مراد از ان تعجیل
ساعت بکنه ذخیره نهادن آن بود که آن امانت بمن رسید و میگوید مترجم این کتاب وناقل آن
از لغت عربی بفارسی که غالبا ارتفاع فلکی مقتضی آنست که اسرار لغت نمودار انه الله ملک یسوق
الاصل الی الاصل از مستحق بمستحقی میرسد تا ابلهی بدان وقت بیابد لهذا حضرت آصف زمان دستور دوران
که اسم نامیمنش درین مقام مناسب نیست توفیق یافته این جوهر نفیسه فایض کرده امر ترجمه حسب الا
شارت آنحضرت بلغت فارسی نقل نمود ولیکن تمام بعضی اجزا و اوراق را بر خطوط غیر
مشهوره نوشته میبود تا که عقول قاصره و افهام ناقصه محجوب دمطلع مشهور زمانه بود بنوشتن اعمال
دران صندوق بود که با حکام ترتیب حکمی و هم آنرا موافقت نه نمیتوان بنا بر نگشته رسید که قلم را اشتر فی
ترجمه آن تب زده و باقی را نقل نماید باز چون دید که خلاف قاعده امانت با عقل و بطور مرسی بنا
بر بین بهمین طریق منقول گشت الحمد علی الاول لیکن الماس از حضرت ... که الحال که آنچه بجا نزند
ترتیب و مدت موافق جاری شود اوتشونده جمیع مفصول و ابواب آن را از افهام دانسته اهل زمان
هر چند عزیز داشته ای باشند محفوظ و مصون داشته بهیچ جو و دیگر از افراد نوع اعتماد ننمایند

و این کتاب مشتمل بر ده فن که هر فنی از آن گنجیست از کنوز مخفیه و دریست از اسرار الهیه
فن اول در ذکر اصول صناعت و اکسیرات **فن دوم** در ترکیب سمومات **فن سوم** در تریاقات
مخلصه از سموم **فن چهارم** در صنعت حرز و طلسمات که نافع اند مرضهای صعب را **فن پنجم** از خواص
کواکب سبعه **فن ششم** در طلسمات متفرقه **فن هفتم** در محبت و عداوت **فن هشتم**
در خواص جمادات و نباتات **فن نهم** در ذکر خواص اعضای حیوانات **فن دهم** در مقدماتی که دانستن آن
در ذکر فن **اول** بدانکه عالم سفلی تابع عالم علویست و آثاری که در عالم سفلی مشاهده میشود از منشاء
آن اجرام و حرکات عالم علویست خصوصاً نیر اعظم که عبارتست از آفتاب کمال تاثیر در عالم سفلی دارد و نشو
نمای نباتات اکثر بواسطه تاثیر و تربیت شمس است و لهذا اکثر نباتات در سایه نشو و نما نمیکنند و ایضاً در
مواضعی که آفتاب بر سمت الراس میگذرد و بعضی از آن حیوانات سیاه میشوند بواسطه شدت حرارت
شمس و در بعضی از مواضع که تابش آن از آفتاب کمترست سکنه او سیاه و تیره لون نشوند بواسطه تاثیر آفتاب
که باعث احتراق مواد و تیرگی الوان میشود و ساکنان اقلیم اول سیاه رنگ اند اما تیرگی الوان کمتر از جماعت
بابی است اگرچه تاثیر آفتاب در بلاد ایشان کمترست و همچنین در اقلیم ثانی تاثیر شمس کمتر از اقلیم اول است
و اهل آن اقلیم سبز رنگ و مزاج ایشان اقرب باعتدال داشته باهل اقلیم ثالث و رابع اند
و اما اقلیم ثالث و رابع پس اقرب باعتدال و مزاج اهل آن در غایت استقامت است چه تاثیر آفتاب
در آن اقلیم حد وسط دارد و لهذا محل تولد حسن و جمال و عقول کامله است که منشاء استنباط علوم دقیقه میشوند
و اقلیم پنجم چون تاثیر در آن کمترست از حد اعتدال همیشه هوای آن سرد و برفها و تغیرات هواست و مزاج اهالی
اهل آن اقرب باعتدالست نزد اهل اقلیم سادس و اما اقلیم ششم و هفتم پس چون شمس در بروج جنوبی بسر میبرد تمام
از ایشان دور میباشد آنجا بادهای تند و برف و باران و برفهای مفرط بود و چون در بروج شمالی
اندک قرب کرده تاثیر قلیلی میبخشد اما از او ناقص است و لهذا طبایع اهل آن اقلیم نضج تمام نیافته
بواسطه ضعف تاثیر شمس در آن حدود و سکان آن اقالیم سفید رنگ و زرد و کبود چشم و سست بنیه
و کم فرصت میباشند چنانچه منقولست که کسی از آن اقالیم بمکه معظمه آمده بود و کفش دست آهو [illegible]

میکشید و نفس از بدن جدا کرد و از بند قفس بیرون آمد پس ازین آثار مستفاد میشود که آفتاب
بذاته در عالم سفلی چه مقدار تأثیرات دارد و لطایف هر اقلیم منسوب بیکی از کواکب سیاره است و بتجربه یافته
اند که حال اهل آن اقلیم در قوت و ضعف و انتظام و اختلاف و خوشی و بدحالی تابع آن کوکب است در تغیر
و تدبیر آن یاری و مستفیض التدبیر و بار راجع و مستقیم میشوند و بعضی نباتات در بعضی از اقالیم بهم نرسد و در بعضی
بهم رسد مانند خرما و نارنج و لیمو که در جای سرد دیگر بهم نمیرسد و نشو و نما نمیکنند و فلفل و بعضی از عقاقیر که در بعضی
بلاد گرم سیر هندوستان معلوم میشود که اینها همه از آثار شمس است و باقی کواکب نیز در سفلیات منشأ آثار
میشوند چون قمر که در بعضی نباتات تأثیر تمام دارد چنانچه اهل زراعت مشاهده میکنند که خربزه
و خیار و کدو در شبهای مهتاب نشو و نما بیشتر میکنند از شبهای تار و هرچند نور قمر کامل تر
میشود نشو و نمای او ظاهر تر میگردد چنانچه در شبهای اواسط ماه که نور قمر بیشتر میشود و نمو آن نباتات
در یک شب محسوس میشود اما بر سبیل تمثیل مذکور شد و الا آثار نیرین که شمس و قمر است زیاده از آن
است که درین مختصر درج توان نمود و برین قیاس است باقی کواکب و چون این مختصر گنجایش تفصیل
هر یک ندارد به بعضی اختصار میرود مثلا زهره را آن قدر تأثیر است که اگر کسی تزویج نماید
در وقتی که زهره در حوت باشد و قمر در ثور و نظر کند پس با زهره داشته باشد یا قمر در سرطان
و زهره در حوت باشد که خانه اوست یا قمر را با زهره مقارنه باشد در موضع مذکوره و یکی
نظر با زهره و قمر باشد چندان الفت و موافقت میانه او واقع شود که زحل تعجب نماید و اگر در
وقت تزویج زهره محترق باشد در سنبله یا در حمل یا در عقرب و قمر بد یا تربیع با مریخ داشته
باشد و زحل را با زهره مقارنه باشد یا مقابله در بعضی موضع مذکوره و مشتری ساقط باشد چندان
بغض و عداوت و کدورت میانه ایشان واقع شود که منجر با قبیح اسباب شود و اگر خواهیم

۱۵۱

این آثار را ابین المقصد مبنی و به تحقیق اهالی قوی طبیعت تربیت و ضعف قهر ضعیف و قوی
می شود نه پس دو روغن که قهر شمار آتش باز هره و انفسنه است و در برنج نوره دو ریمال بال نامنهی که
بالکه طبیعت نوره آتش گداز اسم که دو انوثت موی بدن چنانکه قوی شود که نوره از آن عاجز
می آید و اثری که در اوقات دیگر و نهست از آن شمس بیشتر میشود و اگر در آن عجب داروی مهمل می شود
هر چند مهمل تری است دو به آن آن چندان اثری نکند چه قوام آن یا در انوثت کالی قوت دارد
و مانع دفع اختلاط میشود و چنانچه اگر در غیر آن است آن مهمل را نوشند چندان عمل کند که طبیعت از آن
عاجز آید اگر زر را عرض کنند یا در حرقت تنه که نمود در مدبر است یا در عقرب و دلو جزء و مقارن زهره و مریخ
و نظر مشتری نداشته است آن زر است که حاصل نباید و در حق رتبه بگیرد و اگر بگیرد هرگز بکار نیاید
و از حوادث شکسته شود و ضایع گردد و اگر نور خوش ترتیب دهند در ساعتی که قمر متصل به اتصال
بهار حمل و انفسنه است در نظر خانها و کیمی نظر بزهره و انفسه است قمر زهره به حال اسم آن ترکیب را کولی
و بوی چندان به جانشد و عوض مطلوب از آنکه حصر را که است حاصل شود و بر عکس این هرگاه که قمر متصل
بر بازهره اتصال کنند به دو در بر نهاد براین ترکیب زیاده بر مشتری خوشبو و لطیف شود
پس کسی خواهد که از این کتاب منتفع شود می باید که مراعات اوقات و ساعات نکرده است در دو شکل
کواکب موافق عمل است آن عمل را در انوثت بعمل آورد و بغیر از اوقات معین بیاورد تا عمل او موافق
آید و از این که او هر شب چراغ نور نتواند گرفت و فایده نتواند دید اما ارکنب اینقسم امور
کرده اند و طلب نتیجه نموده اند در غیر موقع اوقات ضایع نموده اند و طالب مجهول مطلق
گردیده اند و با به اتمام فن دوم بدانکه طلا اشرف اجزای ارضیه است و بقای او بیشتر از
جمیع فلزات است و از افساد دورتر و لهذا آن نفیس و اغلب است از سایر فلزات چه منسوب به آفتاب

و از اشرف کواکب سیاره است و تصرفات تو در عالم عنصری و سفلی عظیم و اکثر از نباتی بسیار است و
چون نشره از رطوب فلذات لطیف و قابل امتزاج است با آنکه از جواهر جسد اهدی از زمین
ها با یکدیگر هیچ یک را ضرر و نقصانی نیست منسوب بقمر کرده اند بخلاف نباتی اصحاب و که از جواهر جسد
با یکدیگر فاسد و ضایع میکرده و چون قمر را کمال ربط با شمس است و اکتساب نور از شمس مینماید و بواسطه
قرب و بعد از آن نور مستعار از آن بسیار زیاده و کم میشود و از این سبب نشره تزلزل بر نباتی حیاد دارد
و بعد از طی از این قبیل است که انسان اشرف حیوانات و حیوانات اشرف از نباتات و ترکیبات است
بلکه حیوانیت با نباتیت بالاتر پیشتر است از نباتی و ترکیبات و لهذا ادویه و ترکیبی که از اجزای حیوان
و اخلاط و رطوبت و اعضای آن اطبا ترتیب داده اند بر وجهی که ثابت شده بهتر حاصل کرده و از نتیجه این
ادویه و اعلم و ترکیبات مؤثر در ابدان و ابلغ عموم و الله اعلم باب در استخراج آب
حاده که آنرا اهل علم میکوصاپوس خوانند بگیرند صدف نقره بسیار را از باران بود را بند بنفرمای است
و اضافه نماید باو و کلم آب نه بده مثل او از ۳۱ ۱۱ ۲ آب نه بده مثل او
و بعد از آن صلایه نمودن بلیغ که مانند توتیا شود و در حوض بگذارند و چندان آب بریزند
که مجموع را فرا گیرد و بعد از آن کاه گندم بسیار بر آن ریزند و آن حوض را بانشاخهای درخت
بپوشانند و هفت روز بگذارند بعد از آن زیر حوض را بشکنند تا آب صاف آن بحوضی دیگر
رود و آن آب حوض را نگاه دارند تا بوقت حاجت بر نهجی که مذکور خواهد شد بعمل آورد ۱۳
باب در استخراج آب تیز ها که آنرا حکما این فن توریا گویند بگیرند از صدف
سوخته یک جزو و از آهک یک جزو و از نوشادر یک جزو و از بورق سدسی یک جزو و از زاج سدسی جزو
و کل را صلایه کنند و قدری از کاه زرم برنج بر آن اضافه نمایند و بریزند بر آن از آب صابوس
هفت مثل آن چه آنرا فرا گیرد و از برگ و شاخ خار آنرا درخت بپوشانند و چهار ده روز

بگذارند

بگدازند پس بدین نوع باقی آب حاصل شد را بگیرند مانی وزن احجار و قوت این آب صنعت آب اولست

باب در استخراج آب دویم که آنرا واعد سیوس گویند بگیرند از آب یک جزو یک جزو درم
وزن در یکی رطل که یکصد و بیست درم باشد و آنها را در یکصد و بیست درهم رطل آب بجوشانند
تا یک رطل آید بعد از آن هشت و رطل دیگر آب بر آن ریزند و بجوشانند تا یک رطل آید و همچنین
تا هفت نوبت هر مرتبه یکصد و بیست رطل را بجوشانند تا یک رطل آید آنگاه زر و ورد را ده و صدف
سوخته حل کرده بر آن آب ریزند تا مثل خمیر شود پس هم سنگ آن خمیر و ملح سدس وزن او وزن در
انقر سدس وزن آن زرنیخ زرد و سدس وزن او مرده سنگ و ثلث وزن او ~~۲۱۶۳۱~~
و مجموع را حل کنند و از آن آب تا بر آن ریزند تا هفت مثل آنچه فرا گیرد و بجوشانند و بعد دیگر روز
نگاه دارند تا کامل گردد **باب** در استخراج آب چهارم که آنرا اطریاقی نامند و آن آب
مفید انفعال و انفع چیزهاست در این فن بگیرد براده مس که عبارت از سونش مس است که از
دم سوهان ریزد و براده آهن و براده سرب و اقوا و حل کنند با سرکه که تقطیر یافته
باشد و تقطیر آن آنست که از سرکه تند مانند گلاب عرق گیرند و بر آن اجزا سدس وزن نشادر و سدس وزن
زرنیخ اضافه نمایند حل کرده با سرکه مقطر که سرکه او از خمر بهم رسیده باشد و در آفتاب خشک سازند
و بعد از آن بجوشانند و سدس وزن آن زرنیخ زرد و ثلث وزن آن کبریت زرد و نشادر مثل او و ملح
و مثل او صدف سوخته مجموع را از هم حل کنند و بریزند از آب نکالت هفت مثل آنچه فرا گیرد پس
نعیر شنبر نال در حل کنند هم مثل اخلاط مذکوره از برگ لاعیه انگشت گویند و شیرهم گویند بعد از آن بیست و هشت
روز یکبار دو آن آب بر ریزند و قبل این که هر حیوانی که از آن مس نماید هلاک شود اگر بر بیم
جیوانات چکانند سوراخ کند و بعد از و قوت تمام به دماغ میرساند و از آن جهت هیچ حکیم را
که هر کس که آن آب را بعمل آورد پنبه را به روغن گل و کافور بیالاید و در بینی نهد تا آن بوی وی
ضرر به دماغ نرساند و در خواص این آب اگر قدری از این آب در ظرفی نهند و سکوت

هر حیوانیکه بمیرد دران آب بیندازند در نفس باز جنبد که هوا باز برآید که زمان انگشت بکند از دو آب
شود و هر حیوانیکه در این آب برود و با عضوی از این آب بماند در همه ساعت آن حیوان هلاک شود و آن عضو مجرا
گردد و اگر بیندازند در چشم کسی چکانند که در خواب بود بسوزد دیده آن آب بشکند و بزمین بریزد و اگر قدری از آن
در بینی کسی چکانند یا در گوش او از مغز فرو ریزد دماغ او بهم برآید و به از یک روز یا دو روز بمیرد و اگر ظرفی از
مس یا آهن در آن آب بیندازند و بجنبد در آن بعد از زمانی سوخته شود که مانند آرد آنرا نرم شود
شود و فایده اصل آب مذکور خواهد شد **باب** در استخراج جوهری که آنرا فرشته گویند
بگیرند از خون دلاکی که در وقت از رگ خون بیرون آید پنج رطل که یا نصف مثقال کم بیش و اگر گرم باشد رطل
جمعیت اضافه آن کنند از خون گوسفند که گرم گرفته باشند حل کنند و بتقطیر نمایند پس از آن عرق بگیرند نیز ۹
و آنچه نگاه دارند و بعد از آن بگیرند خون ~~عرع~~ و وزن آب بادیان که بعد گرفته باشند عـ۲ ل
از هر یک قدری در نکار بگیرند و دو بگیرند در ده جزو از آن سه جزو و نمک دو جزو و اجزا را نرم
بکوبند و با هر دو خون خمیر کنند پس بریزند بر آن زهره راس گاو و دیگر راس بز و یک جزو پوست
تخم مرغ صلایه کرده و از خونابه مذکوره بر آن بریزند همچنانکه ادویه را فرا گیرد سه روز نگاه دارند
در جایی که آفتاب بآن نرسد پس بگیرند از زاک سفید زرنیخ قدر و یک ربع مثقال و نوشادر و زرنیخ
صلایه کنند و بریزند بر آن هر صه از بول طفل و هشت مثقال آنرا فرا گیرد و دیگر روز کامل دو آتش حار ول
گذارند تا اجزا منحل شود چون آب زرد نماید پس آن خونابه مذکوره را بر آن اضافه کنند
و آنرا برزند برابر پنجه روز در سایه نگاه دارند که خشک شود و هفت روز بگذارند بعد از آن ۵ ۳ ۴
• بگیرند سفید صلایه کنند با یک جزو از آن در و نیم جزو گوگرد سفید و اجزا را با هم مخلوط سازند
و آب بر آن ریزند مثل او چند انکه بپوشاند که آن آب بر وی فاضل آید و آن را برزند
برابر هفت روز که ازین گذشته باشند و دیگر نگاه دارند پس بگیرند بگیرند و زرنیخ

نیز

نیخ و بگیرد و زرنیخ همه را زرد و در ظرف آهنی کنند و در آتش نهند چون نرم گشت بریزند بکنجی دیگر
و نیم جزو نشادر صلایه کرده پس بر هم زنند چنانکه یک مخلوط شود پس بگدازند تا سرد شود و باز که
نند تکلیس به کنند و بعد از آن آنرا اضافه کنند بانچه نگاه داشته بودند با سه جزو و [illegible] آب [illegible] بعد از آن
مجموع را در حوض کنند و پنج و چهار روز بگذارند و بعد از آن در موضع دیگر صاف کنند عمل تمام شود

شرح خاصیت این آب خاصیت دیگر آنکه جمیع فلزات را از چرک پاک سازد و باطنا
و ظاهرا و مستعد اعمال و تصرفات کیمیاوی گرداند چنانچه هرگاه مس و آهن را خواهند تربیت
کنند و هر نوبت تا به آب فرو برند تا سرد شود مس را پاکیزه سازند و چرک از جسم او
زایل گردانند و آهن را چنان کند که زود گداخته گردد و اگر هر روز از این آب قطره بر [illegible]
چکانند زایل سازند اگر خواص آب طلا ریس از این قبیل آید مگر که [illegible] و تشنج
دماغ و اگر خواهند که چشم را بطلای آب طلا ریس علاج کنند قدری زرنیخ نرم را [illegible] بگیرند
در آن آب بگذارند که آن عمل کند و دیده را آب کند و زر نیز ریزد

باب در پاک ساختن زرنیخ

بگیرند قدری زرنیخ و در ظرفی از آهن که نشسته و در آتش نهند تا گداخته گردد پس مثل آن نشادر صلایه
کرده و کم بر آن ریزد و بجنبانند تا نیک بهم مخلوط شود و اگر او را نشادر را نرم بگدازد و بعد از آن
زرنیخ که گداخته را بر آن ریزند بهتر است پس آنها را با بول آدم صلایه کنند بگیرند تا نشیند پس بریزند
بر آن آب طلا ریس هفت مثل آنچه ذکر کرده [illegible] بگذارند و آنگاه آب [illegible] برداشته
و بر اجزای مذکور دو سه کرت [illegible] از او بگیرد و مثل [illegible] آن آب گذشته تا مثل مجموع آن آب خالی
باقی نرم [illegible] تا که آن آب [illegible] گشته و اندک نیم باقی ماند آنگاه زرنیخ را با سرکه خل
بشویند و بعد از آن با آب بشویند و خشک سازند و در ظرفی نهند و نگاه دارند تا وقت حاجت بکار آید

که آب نترسد بگیرند قدری زرنیخ زرد و مانند نخود ریزه کنند و در ظرف آهنین نهند تا بگدازد و
بعد تمام روز او بر طرف شود مثل آن که زر صلایه کرده کم کم بران ریزند و بر هم بزده باشند تا یکجا
مخلوط شوند انگاه مثل وزن سیسه صلایه که با که زر صلایه بهم آمیزند و بطریق مذکور بران پاشند
انگاه سه برابر وزن او نشادر صلایه کرده بهمان دستور اضافه کنند و در آن اوقات از بوی آن
احتراز نمایند و پنبه با روغن قطران یا روغن گل یا روغن بادام در بینی نهند آنگاه آتش بر فروزند و
سه برابر وزن آورده ربع وزن او زیبق بران اضافه نمایند و یکروز کامل آنرا باسرکه صلایه
نمایند پس ده مثل آنچه آنرا فرا گیرد از شیر گاو بران ریزند و در چاه عمیق بیست یکروز بگذارند
پس بیرون آورند و دیگر باره یکروز باسرکه صلایه کنند آنگاه باسرکه بشویند پس با آب چند بار
بشویند تا آب او صاف بیرون آید پس در سایه خشک کنند و نگاه دارند تا وقت
احتیاج **باب** در تصعید زرنیخ پاک شده بگیرند قدری زرنیخ و اگر مثل او
جوهر اضافه کنند بهتر و نیز باز خواهد بود روز تصعید شود و عمل بهتر آید پس اگر در نوبت
اول که آنرا تصعید کنند نیک سفید نشده باشد بگیرد آنچه مصعد شده باشد و آنچه که طلا گشته یا
سه برابر وزن آن نشادر انگاه باسرکه بشویند و بیامیزند نیم وزن او گوگرد و نیم
ریزه مس که از سوهان ریخته باشد نیک وزن او صلایه کرده و باهم نیک مخلوط
سازند انگاه نصف وزن او زیبق بران اضافه کنند و تصعید نمایند بهتر از اول مصعد شود
و سفیدتر و روشن تر گردد و خللی در عمل او پیدا نشود و اگر چنانچه بمرتبه اعلا نرسیده باشد عمل
ثانی را دیگر باره بفعل آورند تا بدرجه سفیده شود و عمل او نیکو آید لکن آتش نرم نرم افروزند
و احتیاط کنند که آتش زیاده نشود چه طبیعت اصلی زرنیخ نزدیک طبیعت گوگرد است و
بسیار قبول آتش میکند **باب** در پاک نمودن مس بگیرند مس تنک را و صفحهای

خمه

رنکدا

نمکی در دیگ نهند و آنقدر آب بران ریزند که آنرا فرا گیرد پنج مثل آن آب کنند تا اضافه کنند وسپس
حل کرانه — عشر وزن مس مذکور مرداسنگ حل کنند و عشر عشر وزن او ٥١٢٣٨ سبز رود تا خشک داخل
نمایند و بجوشانند تا آنجا که بوش زایل شود و خشک گردد آنگاه صفیحها را از دیگ برون آورد و قدری
بنشم با جزوی که زر و نوشادر نرم باشند بران محکم بمالند پس در آتش معتدل هفت نوبت
سرخ کنند و بآب کرات فاتوشی کنند پس یکبار نوبت با روغن زیتون آنرا تیغ کرده فرو برند چونک
وکن ف او زایل گردد و خشکی از جسم او برود **باب در سفید کردن مس که نقره گردد** بگیرند
از مس پاک شده یکمن و بگدازند و قدری بوره سفید اضافه کنند و ده درم زرنیخ پاک شده و قدر
نقره خالص و ... دم بران دمند تا که با یکدیگر مخلوط شوند آنگاه سبکبار ریزند نقره برون آید
واگر قدری نقره کان باو ضم کنند بهتر است و علام زرد ود **دیگر** بگیرند یکمن و نیم رطل که تا ده مثقال است
زرنیخ و باید مس وزن او و نشادر در ربع وزن او و عرق سیماب ... انکو صلایه کند و از آب
طرابلس ... بران ریزند پس آنرا یک روز و یک شب صلایه کنند آنگاه ربع وزن مجموع
زرنیخ زرد صلایه بران اضافه نمایند و باز یکروز و یکشب صلایه کنند و دران اثنی قدری از آب طرابلس
می ریخته باشند چنانکه قوام صلاحیت صلایه کردن داشته باشد مانع نشود آنگاه آنرا در کوزه سفالی
که قوی باشد بگذارند و کوزه در گل حکمت گیرند و در سایه خشک کنند و باز آنرا در گل حکمت گیرند و خشک
سازند تا سه نوبت بعد از آن هفت ساعت تمام بران آتش قوی کنند پس کوزه را بشکنند دوا سفید
گشته باشد مانند سنگ شنجرف اما کم رنگ تر از شنجرف آنگاه آنرا با سفیده تخم مرغ صلایه
نمایند پس در آتش خشک سازند آنرا یکروز دیگر با سرکه صلایه کرده پس آنرا با ملح بشویند و آنرا
خشک کنند و مثل وزن او جیوه بران افزایند و باهم صلایه کنند و آنرا تصعید کنند چون صاعد — جیوه
شود کشته گردد و بطریق نقره سفید شده است و آن اکسیر نقره است چنانکه یک مثقال او ده مثقال
مس مصفی را نقره سازد **باب در نرم کردن مس پاک کرده** این اعمال را مختلف

سپس

مختلف میشود احوال کبب اختلاف اوقات و اوضاع فلکی چنانچه اگر یک
عمل را در دو وقت مختلف بکنند پس باید که هر عمل موافق آیه دیگر بیاید
پس می باید که در وقت ملاحظه کنند که کدام ظاهر باشند چو اگر ظاهر
گردد ناگاه از شروع عمل ظاهر شوند آثار میه بد و ضرر آن عمل
برسانند و اجسام را خشک میسازد چنانچه آن جسم تا آب
مطرقه نیاورد و یا از هم بپاشد یا در زیر مطرقه شق شود و بطرقه
اما علاج این آنست که نوره کافی اضافه نمایند و باهم بگدازند علتش
زایل گردد و آنچه خواهند از آن ساخته شود و اگر نوره کافی حاضر
نباشد آنرا اگر رسن ساخته با آب ملین خوب خوش بسازند صفت
آب ملین بگیرند از برگ درخت زردآلو و برگ درخت آلو و
درخت امرود از هر یک جزوی در حوضی کنند و سه جزو شیر
خوبران ریزند و اندکی یک جزو آب تره که گندنا کوبیده و نیم
جزو آب خالی و سر آن حوض را بپوشانند چنانچه در خاک مدفون کنند
و چهارده روز بگذارند و آنگاه بکشایند و برگها را از آب جدا سازند

او یکا

ویک بگذرند و وران آب دیگر باره بگذارند و چارده روز دیگر مدفون
سازند پس بیرون آرند و برگها تاخت زنند و بیرون کنند پس یک جزو از
روغن کهنه که یک سال بر آن گذشته از یک سال بر زر بود و آن آب را ازند
و بیت دیگر روز در چاه تعفین بگذارند آنگاه از خوناب که آنرا توتیا
و انیق منطرن ختم باشند نیز عرق گرفته باشند و چند بر آن اضافه نمایند و در چاه
تعفین چارده روز با ظرف بگذارند و در زیر سرگین اسب و در آن گوشت و مرزو
بر آن سرگین بول ریخته باشند پس بعد از چارده روز از تعفین بیرون
آورند آبی حاصل شود که اعجب چیز این آب را ابرار کرده است **آب**
مبین اکبر که آنرا هرمس حکیم کا بلیناس نام نهاده است بعضی گفته خشکی از
بکرند بگیرند یک جزو ریزه سم اسب را که از سوهان ریخته باشند و نیم جزو
ریزه سم الاغ و نیم جزو شاخ جوامیش و سه یک جزو ریزه شاخ بز
بوزن خون مجموع خون بز بر آن اضافه نمایند و مثل آنها روغن زیتون
بر آن بیفزایند و آنها را یکروز و یک شب مدفون سازند و بعد از آن مثل او
خون و مثل او روغن زیتون بر آن اضافه نمایند و باز یکروز و یک شب در
سرگین دفن کنند همچنین در روز سوم مثل وزن او از خون و روغن زیتون
بر آن افزایند و مثل ده یک از زاج و ده و نیم اوقیه در آب حل
کرده باشند و آن آب نیز بریزند آنگاه آنرا بتوتیا و انیق منطرن ختم

ازرق و از آبی سبز زرد رنگ و درخشنده و قریب برنگ طلا و آن
آب طلا می سازد مس سفید کرده را بنوعیکه هیچ چیز دیگر چنان ملایم نکند
والله سبحانه و تعالی **باب نقل نمودن مس از هیأت خود** بهیأت
طلا و شکل و رنگ آن و این از مسائل اعمال نزد هر کس حکیم نیست بر آنکه
سزاوار تر بجمع حجم هیأت نقره و مس است چرا که نقره و طلا با هم
در گداز مخلوط میشوند لیکن هیچ یک از ایشان اثر زردی دهد و لی
انکه نقلی در حال هر یک راه یابد بلکه هر کدام که بیشتر باشند بعد از آن
امتزاج از رنگ غالب گردد و ایضا زمانی که آخته هر یک قریب
بزمانی که آخته دیگر است و کم از آن در مشابهت بطلا مس است
در قبول امتزاج و زمان انعقاد لیکن از جهت نقره طلا را
خشکی بهم میرساند اما مس در حیث اللون بطلا اقرب است از نقره و لهذا
بمجرد اضافه روح توتیا برنج انمقدار رنگین میشود که کمال مشابهت
بطلا بهم میرساند پس اگر توتیا را مطهر سازند و بر مس پاک کرده زنند
آنرا طلا سازند و محل تعجب نیست اما بجهت تطهیر توتیا می باید که در وقتی
که زهره در خانه خود باشد و زهره اتصال پسندیده بماه و مشتری یا زهره
در شرف خود پس بگیرند از توتیا سه رطل و نرم صلایه کنند و بر نرم

بران

مثل نمبر که

بران آب سیم که آنرا اعداسیوسس میگویند چندانکه آنرا فرا گیرد
و یکشب بران بگذارند پس آن آب را ازو جدا سازند و آنرا با عرق ۳۶
بشویند پس بآب خالی بشویند و نصف وزن او ~~۲۴۱۳۶۵~~ بران اضافه
نمایند و با یکدیگر صلایه کنند انگاه در اخیه مخمر فرع قدری بران ریزند و بر آتش
ملایم گدازند تا مدت ساعت بگذارند انگاه بیرون آورند و عشر وزن او جوز سنگ
بران اضافه نمایند و عشر وزن دیگر جبال و نصف عشر وزن او روشنت
و سه عشر وزن او کف صلایه کنند با قدری از آب فوربال که آب دوست
به اران از آب مذکور چندان ریزند چندانکه آنرا فرا گیرد و یک شب بگذارند
پس آن آب را ازوی جدا سازند و آنرا باسه که صاعد بشویند پس بآب یک
بشویند به اران بآب خالی بشویند انگاه خشک سازند و بران اضافه کنند
سه سی وزن او زرنیخ و سه سی وزن او شنگرف و کل را در هاون صلایه کنند
و قدری از آب طلس که کاهل یاسمن میگویند بران ریزند و آنرا بر آتش ملایم
بگشایند تا از بگوشد و نرم صلایه کنند و بآب اول که آنرا اصابیمیوس
گویند بشویند پس باسه که صاعد پس بآب خالی تا وقت احتیاج نگاه دارند بدانکه
توتیای مذکور اکسیر اعظم است که مس را طلا میسازد و رنگ و رونق وی چنانکه
نیشاید توتیای مذکور مثال مس یک را طلا میسازد چنانکه از طلای کانی فرق
نتوان کرد و این از نفایس اسرار مکنونه است مخفی باید داشت باب در
اکسیر که نقره را طلا سازد این باب مشتمل بر چهار قاعده اول بگیرند

پنج مثقال طلا و دو مثقال سوده نقره و یک مثقال نوشادر و یک مثقال مبدیت
اصفر و مجموع را در هاون صلایه کنند با سه که از خمر بهم رسیده باشد پنج درم
سیماب و افعل نمایند و تکرار او یک شب یک روز صلایه کنند و آنگاه در کوزه
سفالین با ظرفی از شیشه نهند و آنرا در گل حکمت گیرند و در تنور آتش
بگذارند و در وقتی که تنور را با فروغ نظر نمیشد و با کسی نظر زده اسبغه
و بعد از هفت ساعت بیرون کنند **باب ۲** بگیرند پنج مثقال سوده
کح خالص و دو مثقال زر و سخت صلایه کرده که از قبل سوخته است
پس اینها را با آب حماض اترج و دو درم و نیم نوشادر را یک شبانه
روز صلایه کنند و بعد از آن دو درم نشادر و قدری سرکه معاهد بران
اضافه کنند و یک شبانه روز دیگر در هاون صلایه کنند و در سایه خشک
نمایند تا وقت حاجت بکار رود **باب ۳ بگیرند از مبدیت کبریت**
اصفر پنج مثقال و از نقره خالص پنج مثقال بگدازند و کبریت را بران ریزند
تا بسوزد و اگر چیزی ناسوخته باشد دیگر باره با نقره ریزند و بگدازند تا مجموع
سوخته شود پس آنرا با آب نوشادر گرم کرده کوزه یک شبانه روز صلایه کنند و
آنگاه اضافه نمایند سوده کح و سوده نقره و مس سوخته از هر یک ده مثقال
و نشادر سه مثقال و کل را یک شبانه روز صلایه کنند و در چند غلیظ که
از آب جوی فراهم کرده آنرا تازه سازند آنگاه در سایه خشک کنند **باب ۴**
فائده چهارم بگیرند ده مثقال سوده نقره و مثل او سوده مس و با آب قوی صلا

صلایه

صلایه کنند و نشادر پس بران اضافه نمایند پنج مثقال زیبق و بار دیگر
را خوب صلایه کنند پس که هشت مثقال نشادر و یک مثقال بوره و یک مثقال شنجرف
اضافه کنند و یک شبانه روز صلایه نیکو کنند آنگاه در آتش معتدل نهند تا
هشت ساعت بگدازند پس فرو آورند با قدری از آب جابرم صلایه کنند
و در ظل خشک سازند باز از آب ظرطیاس مذکور در آن ریزند چندانکه
مانع صلایه کردن او نگردد و صلایه نمایند و در ظل خشک سازند و همچنین
تا سه نوبت تمام کنند پس در وقتی که نجم مقصود بیش باشد مشتری یا مقابل
نشیند یا دو مشتری مستقیم السیر بود و در خانه شرف یا خانه خود باشد
جمع کنند اجزای قواعد سبع را و بر آتش ملایم بگدازند و قدری از ازهم
تخم مرغ که تبرع و اهبق کرده باشند بقدر ربع بران افزایند پس کل اجزاء در ظرفی
نهند و آن ظرف را در گل حکمت گیرند و خشک کنند و باز در گل حکمت
گیرند و خشک کنند و همچنین تا سه نوبت پس بر آتش معتدل تا هشت ساعت
بران افزایند چنانچه شنجرف را تاب آتش کم بود پس سرد سازند
و بیرون آرند جسمی بیرون آید بلوری رنگ تیغ و مایل بسیاهی باشد
و داروی اکسیر اکبر است پس آنرا عزیز نگاه دارند و شکر صانع مدبر عالم
بجای آرند که این توفیق داده و بدین نعمت عظمی رسانیده

وراه نموده **باب بگیرند نقره خالص** یک پاو مثقال و سبیکه سازند
و دران گرمی در آب طیمن فرو برند و باز بگدازند و در آب طیمن اندازند
و همچنین تا سه نوبت تمام شود و باز بگدازند و بورق بران زنند
و چون گداخته شود یک مثقال از اکسیر مذکور در تنگه از طلای [illegible]
ورق نموده بر آتش بان اکسیر زرست تا بدیکه یک مخلوط شود و اگر قلیل
از بن آتش بان رسد تحلیل کرده سوخته گردد و غرض حاصل نشود و اگر و بگذ
از نقره بران به همچنین بدانگاه قدری از آب طیمن در کوزه
بران بچکانند و سر آنرا بپوشانند پس بوته را از کوره بر دل آورند
و سبیکه سازند و در آب طیمن اندازند و طلای خالص بر دل آید
چنانچه از طلای کانی فرق نداشته باشد **باب در سموم قتال**
و مترجم این کتاب اربعه بنا میگوید که سموم کشنده درین کتاب
صد نوع مذکور است که در تفصیل و ترتیب آنها نفت تمام است
اما بعضی از سموم [illegible] می یابد و بعد از [illegible] بسیار و [illegible]
چشمه [illegible] کشنده بهم میرسد و قدری [illegible] کار او میکند و چون
این مختصر گنجایش ذکر نداشت لهذا بیان آن باب نمود

ز بالای زراکه

باب در ترکیب که از نیش مغرب زهر می‌نماید و این باب ظاهر و
برسن مجرب میشود تا اهل عالم از آن انتفاع یابند در تریاق ماهیان که سی
بطرز سبب عمومی بگیرند ده درم حب الغار و چهار مثقال سنبل الطیب و
پنج مثقال جنطیانای رومی و ریشه پنج کبر و ریشه پنج کرفس و ریشه
پنج سعتر بری که از اعوام الناس خراسان گورگوی گویند و زرکان ککلک
اوی گویند یعنی علف کبک و پوست بیخ انار و پوست بیخ رازیانه
و بیخ سوسن کبود و زراوند طویل از هر یک سه مثقال دار چینی و سلیخه
و قرنفل و قاقله و فودمانا و زنجبیل و مویزک و مصطکی و زعفران از
هر یک دو مثقال و مجموع را کوفته و بیخته با عسل که اخته کف گرفته خمیر
کنند و در ظرفی کنند در وقت حاجت یکدرم و نیم نوشند ضرر زهر باذن
الله سبحانه تعالی کم سازد **باب تریاق** هر کسی که بر کرد از جمیع سموم
خلاص می‌گردند بگیرند بیخ نانخواه پنج درهم و جنطیانای رومی و حب
الغار و دارسارون و شاهسپرم و بادرنجبویه و عود هندی از هر یک
ده درم چوب صندل و زرواریه ناگفته و سپند و بهمن سرخ و سپید
و مرجان و سپید و عنبر و لادن و کندر و غوفه و سادج و قرنفل

و زنجبیل از هر یک چهار درهم ادویه را جمع کنند و بکوبند و بیزند
با عسل که خته کف گرفته خمیر کنند و نگاه دارند تا وقت احتیاج
باب تریاق هرمس حکیم که آن را اثرساليوس نام نهاده
است تب نائبه کنند و جوت بگیرند جوز هندی چهار مثقال
جلغوزه بیست و پنج مثقال دار چینی پنج مثقال و قاقله
ربع مثقال و فلفل سادج و مصطکی و زنجبیل و فلفل ازرق و
کهربا از هر یک نیم وقیه و زعفران ربع وقیه ماميران
و زراوند و عاقرقرحا و فلفل و دار فلفل و تخم کرفس و تخم ترتیزک
و شونیز و تخم ریحان از هر یک یک وقیه و نیم میعه سایله کندر
را از هر یک نیم وقیه حلتیت یک وقیه فراسیون و جعده
و افسنتین از هر یک نیم وقیه با تخم کرفس اجزا را بکوبند و به
بزنند و با عسل صاف که خته خمیر کنند و در ظرفی کنند
و نگاه دارند تا بوقت حاجت و شربتی از آن یک مثقال
است و دفع کل سموم میکند باب تریاق ابیلوسوس

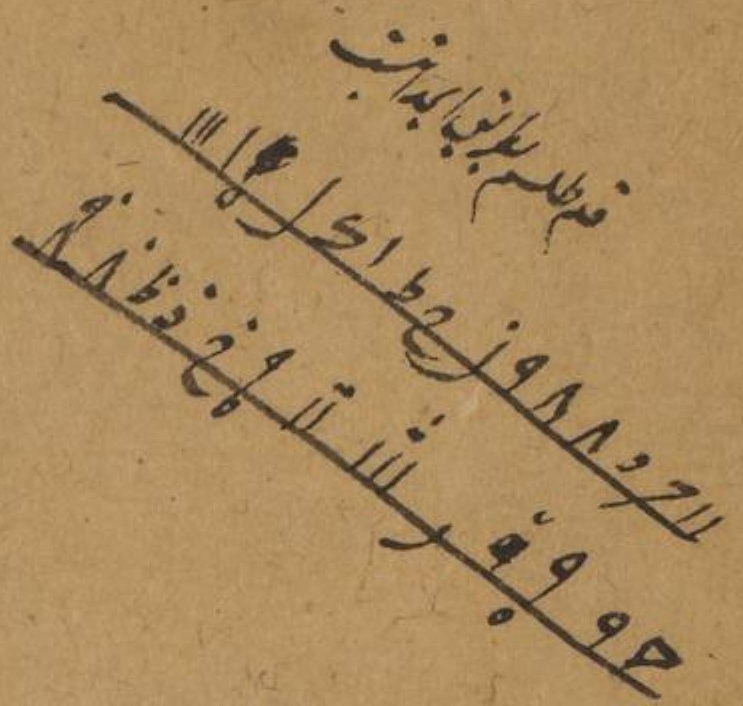
ربعی

یعنی روز منفوط کنند بگیرند ده درم عود الصلیب کهربا
وزعفران از هر یک دو درم باد رنجبویه یکدرم و نیم ادویه
مذکوره را و زهره و مجموع را در هاون نهند و روغن بادام
بران ریزند چندانکه ادویه را فرا گیرد و با هم مخلوط سازند
پس از حقه طلا یا بلور نهند و در جای خشک نگاه دارند تا وقت
حاجت و می باید که در وقت ابتدای ساختن این ترکیب مشتری
در یازدهم از درجه سرطان باشد و با قمر مقارنه داشته باشد
و شربتی ازین ترکیب یکدرهم است و این زهره را ازین
برق دفع میکند والله اعلم **باب در طلسمانی که دفع**
امراض صعب میکند طلسمی کرا واقف خلق را مفید است مانند
خناق و خنازیر و امثال آن بگیرند افعی بزرگ
و رشته از ابریشم ارغوانی بر گردن او بندند و بیاویزند
بیاویزند تا خفه شود پس آن رشته بر گردن صاحب

خناق و خنازیر بندند و از آن جدا گشته آن مرض از آن
بر طرف شود ان شاء الله تعالی و از ابتدای بستن آن
رشته آن مرض تنزل کند و با تمام زایل گردد والسلام

باب طلسم سه ارویس نیز نزف النساء و این مرض صعب

و شدید است علاج را و ... است و چون این نسخه را اول ازین جمله
صورت نوشته اگر در کمر و یا بر ران زن ... برآید مرض ضعیف است
صعب درست وارد و درست است و اعظم صفت نافع است



طلسم سلاریوس یعنی طلسم بسیار کار خاصیت آن آنست که نعوظ بسیار بهمه دائمی ازان حاصل میشود
و هر کس که آن را با خود دارد دائمی که باز آن ازو نجنبد یعنی در نعوظ او نشود. بگیرد در
وقتیکه زهره در برج ثور باشد و قمر را با آن اتصال باشد از برنج سرخ طلا یکسه مثقال و نیم نقره
و سه مثقال و نیم طلا با هم ممزوج سازند و یکجا زنند چنانچه هفت مثقال شود و ازان مهره
سازند و این صورت را بطالع ثور بران نقش کنند و بر جانب دیگر این صورت
را نقش کنند و در وقتی بر خود آویزد که قمر متصل باشد بزهره باتصال پسندیده و زهره
در درجه طالع باشد و در نسخه این طلسم ابریشم زرد باید که هیئت طلسم اینست که در کشت است
یعنی صورت کار و غیره

طلسم ابالیوسیس نیز نیکیر زهره در دو وندان بگیرند و در شمال مس و از ابلاتیق مهره که چهار پهلو
داشته باشد باز نه در و قرین که مشتری با سنبله هم بر در برج سرطان و قمر متصل به مشتری بر یک جانب
این صورت نقش کنند و در یک جانب مقابل آن این صورت نیز اول اینه صورت سگ را نقش کنند و پهلوی دیگر
آن صورت را که در دست خانه و گوش را بر دست گرفته ایستاده است و را نقش کنند و این صورت حروف که
سانه و گوش را در دست دارد پهلوی حروف کنند هر که نیز زه در دولت دارد و بر سگ راه و ایستاده است
و چون از نقره به نگه نوشته شد در صورت سگ بنفوذی و آن نوشته است تا از لوح لوح بر در نقره دیگر صورت
نیز کنده کنند و انده در به نقره و کرسی آن از شیر دیگر ثنا به کرده شود

ااســ اما اما ا



امااااعماعما

طلسم خاتم زحل جهت تسکین شهوت جماع و تسکین غلبهٔ خون و تسکین گرمی جگر
و تسکین تب دموی و حمیات گرم محرق و تسکین طاعون و اگر کسی که خشم بسیار کند و خنده بسیار
کند چون خاتم را بپوشد آن خصلتها ازو برطرف شود و به پوشیدن این خاتم خواب را کم کند
و بیداری آورد و بدن را قوت دهد و رگ و پی را سخت کند و آن را دایم نباید پوشید که ماده را
بنهایت ضعیف کند و خلط سودا را بر مزاج استیلا دهد و این طلسم را طلسم عقربه گویند
و عقرب از پوشیدن این طلسم بگریزد و آن را نتواند گزیدن پس چون زحل به بیت خود یا
آید از برج میزان یا درجهٔ سیم از دلو و نقش متصل بهم از زحل احد بر جبین مذکور رین و یا
ساقط بهم از زحل بگیرند هفت مثقال سرب و خاتم سازند که نگین او مربع باشد و این شکل را
بر آن نقش کنند و در وقتی که بپوشند ترفع بهم بر زحل از هر یکی از بر جبین مذکور می باید
که نبشته آن نگین را بخوری بزنر سیاه بیالایند و از خواص این خاتم است که دشمنان از
پوشنده آن بترسند و نظر بر آن کس نتوانند کرد بهیچ جهتی و کسی بر آن کس غالب نشود
و طلسم صورت عقرب در ظهر این خاتم کشیده است



باب در خاتمهای که بکواکب سبعه سیاره نسبت خاتم شمس که پوشنده آن در نظر پادشاهان و امرا مهیب و عزیز
نماید و او را اکرام دارند و هر حاجت که داشته باشد از ایشان بآسانی و زودی برآید و رعیت از ان ترسند و
کسی بدی با او نتواند کردن و اگر این خاتم پوشنده باشد آوازه او در عالم بلند شود بگیرند نوزده مثقال طلای
احمر خالص در وقتیکه آفتاب باول درجه نوزدهم از برج حمل رسد از انجمله پانزده مثقال را حلقه سازند و
چهار مثقال را بطریق نگین بیضی فراخور آن حلقه بسازند نگین بزرگی پیدا بصورت را بر آن نقش
کنند و بطریق انگشتری نگین را بران ترکیب نمایند و می باید که چون انگشتر مذکور تمام شود هنوز شمس در درجه
نوزدهم باشد و به درجه بیستم نرفته باشد و چون قمر از برج اسد با شمس اتصال یابد پس او خاتم را بپوشند پس
ملوک آنکس را عزیز و مکرم و گرامی دارند و حاجات او بآسانی از ایشان برآید و محبت عظیم در دل عوام و خواص

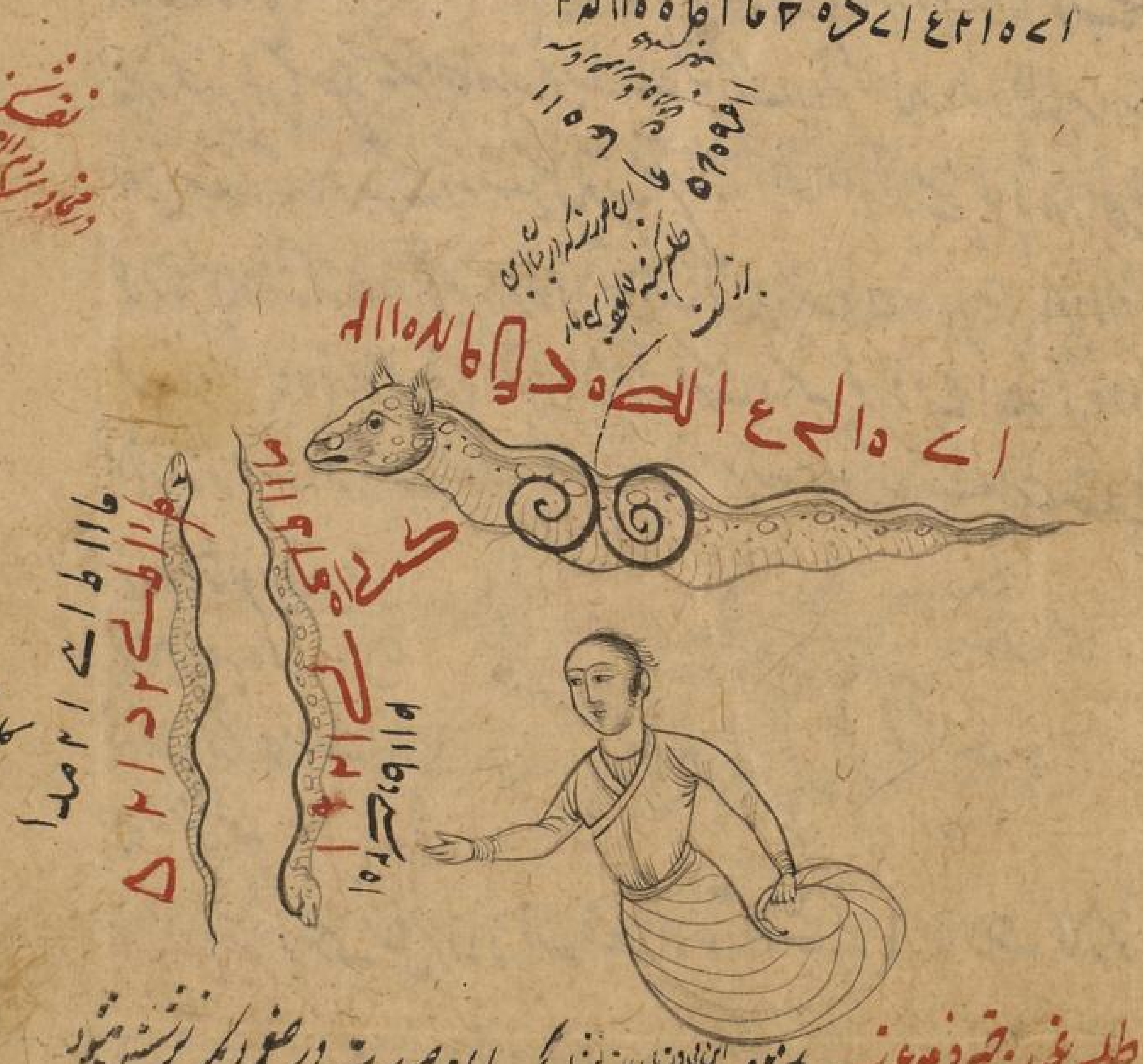
پیدا کند

شکل



فن هفتم در طلسمات متفرقه بجهة بند شدن خون از هر عضو که باشد چون دماغ و زبان و جراحتهای مبارک چون مرغ ببرند سه لخ آب بکمرند پس مثقال فولاد و از آن صفحه سازند که مدور نباشد بلکه بر و نقش مانند مربع مستطیل که اطرافش مستقیم و کنجهای او دور بود بر این شکل و در پیرامون آن خاتم دو مار عادی نقش کنند که سر هر یک بجانب دم دیگری باشد و در میانه هر دو مار این طلسم را بنویسند و در اندرون آن خاتم در جای که وقت پوشیده باشد بدن از صورت مار نقش کنند که سر او همانند سینه باشد و این طلسم را از محاذی سینه تا محاذی دنبال او نقش کنند

این رقم طلسم تیمم بیا هر از که دیگر نقل است



طلسم غرق بجهة دفع غرق این صورت در صفحه دیگر نوشته میشود

دفع عقرب از شهر و نیع بصرت و ازروم و همین طلسم است که بلیناس حکیم در شهر حمص ساخته و تا غایت باقیست
و لهذا عقرب در آن شهر نمی‌باشد چون زحل و قمر در برج عقرب باشند و اول جزو از برج عقرب طالع کند صورتی بسازند
از نصفه فوقانی او صورت آدمی و نصف دیگر بر این صورت عقرب بدین دستور که اصغر ... نموده است پس آن صورت را
بر عمودی از آهن مستحکم سازند بمنع نوع ... ترکیب نمودن او وقتی که برج عقرب در افق طالع بوده
باشد و اگر با تمام رسانیدن بگذارند تا باز برج عقرب بر افق آید و از ابتدای این عمل تا انتهای باید که طالع وقت عقرب
باشد و این عمود را بر زمین نصب کنند و بر او رشن عمارتی کنند که منقش ... از ... کار آمد ... پس هر عقربی
که در آن شهر بهم رسد یا بمیرد یا ... دیگر برود عقرب در آن زمین نرود و دیگر در آنجا عقرب بهم نرسد و اگر مقدار
از خاک آن شهر ... کنند و بر عمارت این طلسم بپاشند در وقتی که عقرب طالع است و چندان بگذارند که خشک
گردد و خود بپاشند کسی را که عقرب گزیده باشد و زهر او کنند ... قدری از آن ... باز دهند تا بخورد خلاصی یابد او شود
بفرمان خدای تعالی **صفت خاتم عقرب** که دفع زهر عقرب را باید کند چون قمر و زحل در برج عقرب باشند
نگینی از بلور یا جسمی که بشکند بر آن صورت عقرب را بر آن نقش کنند در وقتی که اول برج عقرب طالع است و ابتدای
نقش از صورت ... عقرب کنند و بعد ... عقرب تمام سازند و ... او عقرب ... در زمان طلوع
کل برج کامل صورت کنند شود و آن نگین را بر خاتم از آهن نقش کنند و بپوشند و این خاتم را عقرب نگزد و اگر کسی را
عقرب گزیده باشد این خاتم را بر جسم نرم که نقش بر آن ... را به مهر کنند و ... بخورد ... آن زایل شود و اگر
خاتم را در قدحی نهند و قدری آب بر آن ریزند و او آن آب را بیاشامد وجع دفع



شود و اگر ... در این صورت
کنند ... فایده بخشند و در نگین
باید که این وقت را ...
و بنا در نقش کنند **طلسم مار این طلسم را**
بلیناس حکیم بر سنگ نقش کرده در قلعه ... آن سنگ را در عمارت کار کرده

و در آن شهر

طلسم بجهة دفع ملخ از مملکتی بگیرند پاره از حدید چینی و از آن صورت مرغی سازند
دراز منقار و پای او نیز دراز باشد و جثه او کوچک چنانچه وزن او بیست مثقال
باشد و بر پشت او این حروف را نقش کنند ١١ ١٥ اے ٩ ٢ ح و ١ ٨ ٠ لع ٩
و بر شکم آن صورت ملخی نقش کنند و این حروف را ٢ ٧ ١ ٩ ١٥ در زیر
آن ملخ نقش کنند و بر بالای آن این طلسم را نقش کنند و طلسم اینست
سہ ١٣ ٨ ل ل و می باید که در وقت ساختن مریخ و مشتری مستقیم السیر
باشند و قمر در ثور یا سرطان یا حوت باشد و با مشتری متصل باشد و طالع درجه
باشد که مشتری بآن طالع باشد و قمر بآن اتصال داشته باشد بر اتصال پسندیده و بعد از آن
مرغ را بر عمودی از آهن مرکب سازند و با میخ قوی بر سر آن عمود محکم نمایند و بجای
بلند برزنند و بر هیچ منارهٔ و آن عمود را بر آن نصب کنند و دور آن عمود را
نیز عمارت کنند و سر او نیز سقف سازند چنانچه از باران و برف و باد و سرما
محفوظ ماند آنگاه نبیند از دو فرسخ بعید از این طلسم دیگر باز هیچ ملخ چندانکه
خواهند دو فرسخ و در فرسخ یا کمتر از هم دور بسازند چندانکه طول و عرض آن
مملکت بین و در هر جا که این طلسم نصب شود و اطراف او بمسافت دو فرسخ ملخ

نماید والله اعلم صورت فوج اینست که دفع میکند از طلسم در صنم بنی نوشته شده است



از علم فن بادها شنیده

در که بر دو سه ع راست لیواست

صفت طلسم جهة دوای بیماری دوانه آخر نه آن نوبت در امراض و این طلسم را حکمای یونانی قنطیلوس گویند لیکن
صحت بزرگ چون زحل به بیوت خود آید از برج دلو و شنبه ابری بود قمر نیست بتر از برج هوای آن بارحل و نظر
ساقط باشد از زحل نیز او را نظرها باشد بارحل و در آن وقت صورت آدمی بسازند از آهن یک دست را بر دهان و پای
دیگر را بر ران باز نهاده برهنه و یک دست بر سینه و یک دست بر سر نهاده باشد و بر پشت الصورت این طلسم را نقش کنند
و بر شکم الصورت این صورت را نقش کنند ک اعا ۱۱۱ ۸ ۹ ۹ ۱۱ ۹ ۹ ه ۴ م ک ۷ لم
و می باید که مادام که برج دلو طالع باشد و قمر را با زحل نظر باشد مشغول باشد ختم آن جزو از اجزای این
طلسم شود و چون این طلسم را بشرایط صورت اتمام پذیرد و در میان آن انگشت یا آن نهند یا آن
خانه که خواهند دفن کنند هر آن نوبت عظیم و ورک وجود و حیوانات در آن جا قربت باشند
یا خانه بسته شود ولیکن می باید که این طلسم را در جایی نهند که اهل آن استحقاق آن صفت داشته



باشند و جهال کسانی موجب راحت اهل آن
و از جمله ها و نحس و اراده خلاف این طلسم را عمل
نیاورند که عاقبت بدبین است و فاعل او در دنیا
خوار و در آخرت مورد عتاب و عقاب ملک
جبار و مستحق عذاب نار کرده دارالم

اصل این طلسم ... ۹ ۹ ۱۱۱ ۸ ۹ ۹ ۱۱۱ ۹ ۹ ه
لم ۷ ک ۱۲

باب در محبت و عداوت بدانکه درین اصل صلاح حال کوکب است که مناسب آن عمل دارد و چون
زهره جهت دوستی و چون مریخ و زحل جهت دشمنی **باب در عمل محبت** و دوستی چون زهره در برج
ثور آید و قمر را با آن نظر باشد پس باشد از برج با برج سرطان بگیرند قدری از موم عروسی یعنی
مومی که اخته کرده از شمع چکیده باشد در وقتیکه پیش عروس و داماد سوزند از آن موم دو صورت
بسازد یکی مرد و یکی زن و هر یک را باسم آنکس که خواهند میان ایشان دوستی و محبت شود اسمی
سازند و مرد را آلت مردی بگیرند و بسازند و دیگری دیگری در میان هر دو ابروی او ترتیب
دهند و دیگری دیگر بر شکم او بسازند و دستهای آنرا از جانبین دراز کرده و در بازوی دیگری
باشند و در کف دستها و ساقهای پای او نیز دیگری باشند و در برابر اعضای مذکوره
دیگر جاهای [illegible] سوراخی باشند تا پایان بصورت آلت زنان و هر دو صورت را در مقابل یکدیگر
ترتیب دهند چنانچه اگر با هم ملاقات کنند جمیع آلات مرد با آلات زن فرو رود پس در
دهان هر یک قدری قند یا شکر نهند آنگاه بگیرند بخور [illegible] سدس یکجزو و زعفران
نشش جزو وقت در یکجزو و عنبر نشش جزو و عود هندی همه جزو و لبان یکجزو نشش جزو
مجموع را نرم ملایم کنند و بجلاب خمیر سازند و چهار سازند هر یک یکدرم و صورتها را
در جوی سبز [illegible] آنرا از زن جمیله با سپید و جهه [illegible] راست گیرند و هر یک را بر کرسی نهند و
در پهلوی یکدیگر چنانچه روی هر دو صورت بجانب مشرق شود و در وقت طلوع زهره
مجمری در میانه هر دو کرسی گذارند و چشم بر زهره دوزند و یکی از آن چهار را در مجمر گذارد

یکجزو
یکجزو ۲
یکجزو ۳

روزند

وزهره را انجا طلب نماید و بگوید امینت فلان پسر فلان بر دختر فلان مایل ساختم و دلهای
ایشان را بیکدیگر مشغوف ساختم هر یک را بجهة دیگری بروحانیت و قوت قوای مایل
ای صاحب جمال و صفا و درخشندگی و خوشحالی و صحت و اختلاط این باعث کسب و
دوستی و حاصل کننده مدد و نکرمی و عاشقی ای کواکب سبعه آسمان و بهترین مخلوقات عالم
بالا سیعلیم از تو تجلی فلکی شریف تو در برج حوت و خانه تو مشتری و کیتی که آن را
بر تو هست که درین عمل مدد رسانی و این عمل را قوی سازی و قابض گردانی برین عمل نور
ضه ارا کننده دلها بسوی احباب ای زننده زه و خوشحالی و رهننده غمها و محنتها
از تو تجلی پادشاه اعظم که نور اعظم خود را بر تو فایض ساخته چنانکه بیش از تو فلک را زان
دور نبوان کرد و تجلی فلکی که می‌ور مدارت متحرک سازد قوای روحانی خود را که پنهان
است در طبع فلان بن فلان و فلانه بنت فلان و طبعان ده قوای ایشان را چنانکه متحرک
شود اعضای ساکنه ایشان ظاهر شود اجزای پنهانی ایشان چندانکه متصل گردد روحانیت
دوستی و محبت در ایشان اتصال دایمی که باقی باشد ببقای فلک تو و بر تو و باقی باشد خارج
که از تو و باقی باشد ببقای فلک مایل تو باقی باشد خارج ببقای تو و باقی باشد به بقای فلک
ابروح امین یا رب العالمین این کلمات را سه نوبت تکرار کند و در آن اثنا بخور را در
آتش بگرداند و در مابین هر دو صورت الحاق هر دو صورت را رو بروی هم

در بن چنانک نهند که اعضای ذکوریت در اعضای انوثیت رود و در خرقه بپیچند از حریر سبز
و رشته از ابریشم سبز و ران بپیچند پس در کوزه سفالین نهند و در میان باغ آبادان بیوه
دار دفن کنند و چنان کنند که آسیبی بآن نرسد و از ضایع شدن ایمن باشند و دوستی
بسیار بآن میت باشد و چون قمر یکدوره کامل کرد اثری عظیم بخشد اعجب بیند
و صورت این است



باب در عمل دشمنی چون خواهند که میان دو کس عداوت شود و جدائی افتد چون
زحل با عطارد نظر بد کند و قمر از هر دو منصرف گردد بوی زحل و عطارد بخور دهند پس
از موم شمعی که بر سر قبری سوخته باشد و از آن دو صورت بسازند باسم آن دو شخص و در یک اندازند

همه را سیاه کنند و نبشته آن را بر یکدیگر نهند و بر توتیای چینی که موی سیاه داشته بزنند هر اولین چوب عطارد طلسم
کنند در پیش آنند و صورت باشند و اگر در نسبتی بجانب بتربیت و مجرب بگیرد و این اجزا را بخور کنند
زهره روباه و زهره شغال و طباشیر سموره و زهره خوک سی و زهره کلاغ و زهره و سم آهوی خوک و اجزا را
خشک کرده نهند و چشم بر عطارد داشته بخور کنند و گوید ای هند ربطوس ای هند ربطوس ای صاحب فهم
و حکمت و علوم و ای دانا به و شمارگان و ای دانا به در کتابها و جا با ما و ای دانا به فوق آسمانها
و ماتحت زمینها ای رساننده عقل و زیرکی بدانایان ای صاحب کرمها و فرهیا و ای صاحب تدبیر و
حیلهای بندری طرسان ای حرراتیس ای مهدرائیس ای کیکوائیس بحق جای تو از فلک نیر و جای
فلک نیر و بر و صورت کیوان انکه بتو آموخته حکمتها و تجربهها را و کتابها را در فهم
مدد کن و بینه سازی این عمل را و پروردگار روحانیت اتفاق را از دل فلان بن فلان و فلانه
بنت فلان و برانگیز میان ایشان روحانیت عداوت و کینه را و همیشه روحانیت ایشان را
بغض یکدیگر ساز که شفقت نداشته و دشمنی ساز که دوست نشوند و ضد یکدیگر کن که موافقت نکنند
چندانکه نور در فلک تو ظاهر است و چندانکه فلک تو بر تن **فصل نهم** در خواص شگفته به نباتات **باب**
در خربزه که آنرا املکار ثوبایان عب الثعلب گویند بر نگه [symbols] و برابر
خاک کرده و در زمین دفن کنند و در آن تخم خربزه بکارند که بر ترابی حیوان آلوده شده و آنرا بلابی
تا بر همه در ادویات جفاف آب دهند و ا بهار رسیده تا بارده هر کس که آن خربزه بخورد خوف و کم
عقل گردد **باب** در خربزه که آنرا ملکنا بوس گویند بر زیاده کند عقل و فهم را بگیرند تخم خربزه و عمل
کنند بآن چنانکه مذکور شد لیکن در کمه [symbols] بکارند و بعد ازو بیالایند خورنده آن صاحب
فطنت عالیه و فهم و دانائی و حافظه و عقل کامل گردد **باب** در خربزه که مهمل صواب بگیرند از
تخم خار درخت لابه موازی بکصد مثقال و خشک کنند و بکوبند و با وزن او از خاک و کیمیا
برابر

دور جای او فروبرده بکار زنند و تربیت کنند تا بار آید هر که یک قطره از آن کور دو از آن کحال
خوری بدید آید باب در خواص بعضی از حیوانات در محبت بگیرند مغز سر آدم یک مثقال
بول آدمی و در ظرفی گرم کنند و چهار مثقال بول آدمی بر آن اضافه کنند و بر هم زنند تا یکی
شود پس از آتش دور کنند تا سرد شود و بسته گردد پس در ظرف پاک نگاه دارند چون یک دانگ
از آن در طعام یا حلوا یا غیر آن بگذارند تا بخورد با اسم هر کس که خواهند و بگویند که مایل ساختم
دل نزار که فلان بن فلان یا بنت فلان بن فلان پس چون آن طعام در شکم او قرار گیرد چنان
محب و مشتاق آنکس شود که بی او طاقت نیارد و اگر دو کس را دهند با اسم یکدیگر و دانوفت گویند مایل ساختم
دل فلان بن فلان را بسوی فلانه بنت فلان بر عکس هم بگویند آن دو کس با یکدیگر چنان شوند که یک
لحظه از هم نشکیبند باب در عمل دشمنی بگیرند مغز سر کور و دو مثقال عرق آهوان
دو دانگ و بلیلج نیم دانگ مغز را گرم کنند و عرق را با و مخلوط کنند و یک دانگ از آن در طعام کنند با اسم
شخصی بدهند که خواهند که میان او و آنکس عداوت افکند بنیت دشمنی بگویند و اگر بدو کس دهند
با اسم یکدیگر بدهند یک دانگ از آن چنان دشمن شوند که ما فوق آن متصور نباشد باب
در مهابت یا قدر و لیانی مردم بگیرند یک مثقال از مغز سر کور و گرم کنند و چون گرم شود دو مثقال
خون آدمی با آن مخلوط سازند پس از آتش دور سازند تا سرد شود و بنهند و یک دانگ از آن با طعام
بکسی دهند چنان در نظر مردم مهیب نماید که هر کس که او را ببیند بترسد و اگر بدو ندهند و او را از دور
مهابت او در دل ایشان افتد و از آن بترسند باب در محبت بگیرند یک مثقال کبریت زرد
و در ظرفی نهند و در آتش ملایم بگدازند چنانچه آتش در آن نگیرد و چون گداخته شود یک مثقال مغز
سر انسان با او یکجا گدازند و مخلوط سازند پس بگدازند تا سرد شود و بسته گردد آنگاه او را جدا
سازند و چون محبوب کسی سرکشی کند یا سلطان بد خوئی نماید یک حبه از آن را در مشت گیرند

رباقدرا

بابه قطره آب بر کمان :

باقیه را بر دستها و پایها بر بندند تا لنگ و پس مطلوب را بهر کس روند چون در آن نماز کند
چنان مطیع گردد و تن او نشیند چو گذاید که در کام گر فریب نشنه نماید و بی تاب گردد و اگر سلطان
کم لطف این چنان بر سر شعف آید که در احسان مبالغت کرد باب در عاشق ساختن دیوانه
بگیرند مغز بوم و یکجا ازند و یکدانگ ازان با یکدانگ کافور صلایه کرده و یکدانگ از آن کلیخ مخلوط
سازند و دو حبه از آن در بینی مجنون چکانند عاشق گردد هر چند دیوانه مفرط باشد باب در
فواید متفرقه بگیرند یک مثقال گوگرد زرد و یکجا ازند و یک مثقال دماغ آدمی اضافه او نمایند و ازان
کرمی با هم مخلوط سازند و برو کنند و یکدانگ ازان سم قاتل باشد و یک حبه از خون آدمی را با یکدانگ
از سم مذکور و شوری از نمک ماهی با آهن کدازند و بخورند از شدت سم مذکور ایمن کردند و در وقت
برهم زدن یکدانگ پیه آدمی بگدازند و بر دستها مالند و بر دف زدن که تا از فرا آن ایمن باشند
پس چون یکدانگ ازین ترکیب در ظرفی کنند و چهار قطره روغن کنجد بر آن بچکانند و بر آتش
نهند تا که پخته شود چند قطره از آن در دماغ میت چکانند و چند قطره در گوشها و بدن میت همه
سالم باشد و هرگز از هم نریزد مگر آنکه در زمین شور دفن کنند که آب شور باو رسد یا خفت نمک با و رسد
که در حال از هم بریزد و اگر یکدانگ ازین ترکیب را یک مثقال و نیم روغن جوز یکجا زنند و در دماغ دیوانه
لایعقل چکانند عاقل گردد و اگر دو مثقال روغن کاو یکجا زنند و یکدانگ از این ترکیب بر آن اضافه نمایند
و با هم مخلوط سازند و در دماغ صاحب جذام چکانند هر چند گوشتش متعفن شده باشد به شود و گوشت
متعفن او بریزد و گوشت پاک آورد و شفا یابد باب اگر چهار مثقال پشم بکری را گرم کنند و دو دانگ
ازین ترکیب در آن کدازند تا که پخته شود و در گوشهای اسب بریزند و در گوش لطف آن اسب
مانده شود و زیرک و تند گردد و در روز جنگ شود چنانکه در لشکری که آن اسب باشد آن لشکر شکسته نشود
و در جنگگاه آن اسب آسیب نرسد پس اگر قرح یابد صاحب آن اسب هیچ از جنگ آن اسب اضطراب و رباد
نماید و دوست بر زمین زند و صاحب را زود ز خبر کند چنانکه او را نگاه نتوان داشت و اگر انگشت فقراز

جانب چپ نهند او از آن زود و بیش بر رود و کردن است که هر چه براند زود و پر کردد باب در علاج چشم
چون درد کند مزاج سینه خفاش لوز را اسیر الفرض و روغن زنبق تا لایشه دماغ خفاش مرا بقال داشته و تیز تر سیخم
الیر بینی و طام بی بگیرند مغز سر خطاف کرا با پلپل است و در ظرفی بکدازند و دودانه کافور با آن ضم
کنند و در چشم کشند شب کوری را آب سیاه و سپیدی چشم را زایل کند باذن الله تعالی باب در خواص
بوم و خوک جهت کسب عداوت بگیرند مغز بوم یکدانگ و مغز خوک دو حبه با هم بکدازند و
در طعام بخورد دیگری دهند جهت او غایب کردد چون زهره بوم را خشک کنند و یکدانگ را صلایه نمایند و
دو حبه زهره خوک با آن اضافه کنند و بخورد کسی دهند دشمنی عظیم حاصل کردد و اگر گوشت بوم را
صاحب سل و استسقا مداومت نماید نفع تمام دهد باب در خواص خوک بجهت عقد بهت
بگیرند از مغز خوک یکدانگ و یک قطره از خون او بران ریزند و بکسی دهند بسته کردد باب
در معالجه زخمهای انسانی بگیرند یک مثقال پیه خوک و بکدازند و یکدانگ از استخوان خوک
صلایه کرده بران اضافه کنند و چهار مثقال روغن گاو اضافه کنند و آب نمایند و قدری از آن
در زخم چارپایان نهند به شود و اگر بر پشت حیوانات بارکش مالند پشت ایشان هرگز زخم
نشود و اگر بر جراحت کسی آدمی مالند به شود و هر چه جراحت کند بهتر باب در خواص
گربه جگر او را چون کباب کنند زنی بخورد که آبستن نشود آبستن کردد و سپرز گربه را چون زنی
مستحاضه خشک کند و با خود دارد خونش منقطع کردد و مادامی که با آن بود حیض نشود چشمان گربه
چون خشک کنند در زیر بخور کنند حاجت روا کردد و هر حاجتی که اراده کند برآید و اگر وقیه از
خون گربه با یکدانگ پنیر مایه خوکوش بخورد هر زنی که بر آنکس نظر کند در لبت او مایل کردد و در خاتمه
بکوید ترجمه کننده این کتاب که امثال اجزای که در کتاب طلا نوشته بودند بخط رومی و یونانی
و در صندوق طلا نهاده شده بود و اجزای کتاب نوشته بود که میگوید اسکندر بن فیلقوس
ای آنکسی که مطلع بر این کتاب شوی بدانکه دست یافتن بملک روی زمین و اگر توفیق یابی بر این اعمال

پرستوک

که دران

که درین رساله است و درین گوهر بی قیمت مندرج است و ثمره از تجربه او بخشی بی شک صانع
همچون بکار آورد و از جمله تجربه ها یکی آنست که یک فصل و ابواب به کتاب را از تلوا بنای جهان
مجرب و مسطور دار و کی را از آن مطلع نسازی که طالب این بسیارند و سزاوار دانستن او بنهایت
کم بلکه بالکلیه معدوم و چون این اسرار مخفیه را از صفحه روزنگار محو و زایل نساختیم و چنان
کردیم که بعد از ما نفع بشمار نتوانیم چنانست که شما هم حق ما هم ضایع نسازید و در مقابل این
حق شناسی این در یتیم ما یادت و نظر و زبان مردم نینداخته و در مخفی داشتن این
سر آن را با دگر نه واز خود نیز پنهان دارید که ما بعالم بقا رفتیم و مارا بجلی و حدیث
اما حیف است که این حقیق نفیس ضایع و بی قیمت گردد والله سبحانه و تعالی توفیقه داد ایاکم بالعمل
الصالح والسلوک مع الطریقة السوی المستوی ۱۲

تمت بریم الشاد در رساله

مسعود بیک ناظر سنه ۱۰۸۱



نهالی از ما طراز
دیگران
هست

بایدت تا عابدانش کر شما فرزند ... گشته ... ترتیب تولدات
... گذشته
و لفظ الهار آن روز ... فرزند ... لفظ الهار
از ترتیبکه تولد یافت فرزند ... عمل
جمع ... حاصل ... الهار و ...
... تولد یافت ... ۲ ...
... اگر ...
... لکه ...

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

حمد و ثنای بی منتها قادری را سزاست که این گنبد نیلگون و چرخ بوقلمون را بی علاقه و عمود برافراشت
و آن را از زینت کواکب ثوابت سیاره آراست و بمقتضای قدرت کامله و حکمت بالغه انواع موجودات را از کتم عدم
بعالم ظهور آورد و نوع انسان را در میان ایشان بکرامت **ولقد کرمنا بنی آدم و حملناهم فی البر والبحر ورزقناهم**
من الطیبات وفضلناهم علی کثیر ممن خلقنا تفضیلا مشرف و ممتاز گردانید و چراغ وجود انسان را بنور
عقل روشن ساخت و بنور نطق بیاراست تا بسبب آن از رتبهٔ حضیض حیوانی باوج عز انسانی رسید
و هر فردی از افراد را بطالع خاصی از طوالع مطالع افلاک مخصوص گردانید **فتبارک الله احسن الخالقین**
و درود نامحدود و صلوات نامعدود بر سید قریشی و مسند نشین قاب قوسین صاحب کرسی لولاک در عهد
و ما ارسلناک که مکرم مجتبی **محمد مصطفی** صلوات الله و سلامه علیه و آله اجمعین **اما بعد** اتفاق افتاد [illegible]
جناب رفعت و حشمت پناه عزت و تمکن انتساه خلف اعاظم التجار و المتمولین بین الانام مجمع الفخر و العزة و الکرم **خواجه محمود حسینا**
بن عالیجناب رفعت و حشمت پناه عزت و اقبال دستگاه عمدهٔ اعاظم التجار و المتمولین بین الانام بانی الخیرات و المبرات سبیل الانام
[illegible] الکرام و الحشم و المقام [illegible] الفخر و العزة و المعالی **حاجی علم حسین** که [illegible] در بندر [illegible]
در تعریف ساعتی از ساعات روز شنبه بیست و هفتم شهر صفر ۲ ۴ ۱ هجری موافق بیست و سوم [illegible] ماه رومی **۱۹۴۷** اسکندریه
مطابق **کط** آذر ماه قدیم شمسی **۱۰۰۶** یزدجردی هفتاد **که** ماه جلالی **۸۸۹** سنه **ذکر زمان ولادت**
[illegible]

زوال نموده که گذشته بود از روز مذکور گجنسا لح له ذکر استخراج درجه طالع تقویم شمس در نصف النهار مقدم بر زوال
ح ک نح در نصف النهار مؤخر کاه بهشت شمسی بهر ساعتی ز بعد ما فی از نصف النهار مقدم بود ولی بهشت مذکور را در
ساعات بعد ضرب کردیم حاصل ضرب شد و لح کا بر کد قسمت کردیم خارج قسمت شد د یه بر تقویم شمس بنصف النهار
مقدم افزودیم شد ح کا ح و این تقویم شمس باشد در حین ولادت مطالع جزو شمس بفلک مستقیم استنباط کردیم بود
د ـ ما ساعات بعد را در یه ضرب کردیم حاصل ضرب ما ارشد صح یه بر مطالع جزو شمس افزودیم شد شاد
و این مطالع طالع باشد در جدول مطالع البروج بعرض بلد دار المؤمنین کاشان منسوب کردیم برون آمد درجه طالع
ط لح ا ر عاشر د و فر ح کا چون ساعت وقت ولادت تخمینی است و تهاد ان این فن را در تحقیق درجه طالع
طرق بسیاری است که از آن جمله نمودارات خوانند و انها نمودارات سه نمودار است که به اعتقاد این فن بطلیموس حکیم نسبت داده اند
و دیگر نمودار است که بهرمس حکیم منسوب کرده اند و در زعم بعضی آنست که ادریس نبی است علی نبینا و علیه السلام و نمودار دیگر است
که منسوب بماشاء الله مصری اما نمودار بطلیموس حکیم قاعده این نمودار آنست که درجه وتدی از اوتاد طالع تخمینی
مولود را مثل درجه تقویم کوکبی گیرند که بر جزو اجتماع یا استقبال مقدم بر ولادت مستولی بوده باشد چنانکه بطلیموس
در کتاب ثمره بیان نموده که المستولی علی مکان الاجتماع فی مثل درجة وتد من اوتاد المولد
کل کائن من ذلک مع الاشخاص الانسانیة وکذلک الاستقبال چون این مولود استقبالی بود جزو استقبال
استخراج نمودیم بود د ح له استولی بر این جزو طلب کردیم کوکب قمر را یافتیم تقویم او را در حین ولادت عمل نمودیم
بود ر یو ـ له چون درجه او به برج عاشر اقرب بود درجه عاشر را مثل او گرفتیم شد و م ر ـ له طالع باشد بحسب این نمودار

طـ سـ مو اما نمودار هرمس و مشهور است که این نمودار را از حرم الهام ثابت شده است و هرمس در کتاب اجمالی بیان نموده که

این موضع القمر فی وقت الولادة طالع المسقط و موضع القمر فی المسقط طالع الولادة و در صحت این نمودار والیس

اسکندرانی و دیگر حکما اتفاق نموده اند و بطلمیوس در کتاب ثمره بدین عبارت بیان نموده که موضع القمر فی الولاده هو الجزو

الطالع الفلکی فی مسقط النطفه و موضع القمر فی مسقط النطفه هو الجزو الطالع فی الولادة و اصحاب این علم را در عمل

این نمودار طرق مختلف است و اصح آنست که مدت مکث مولود در رحم مادر معلوم کنند چنانکه اگر قمر در نیمه طالع باشد در مدت مکث

مولود در رحم مادر او را تمام کرده باشد و آن دویست و هفتاد و سه روز و نیم ساعت و دوازده دقیقه و این مدت مکث اوسط

باشد و اگر قمر تحت الارض باشد او را تمام قطع کرده باشد با زیادتی قوسی که از طالع است تا موضع قمر بزوال و اگر فوق الارض باشد

مدت مکث مولود کمتر از مدت مکث اوسط باشد بکمی قوسی که از موضع قمر است تا طالع بزوال چون مدت مکث مولود در رحم

معلوم شود آن مقدار از تاریخ ولادت باز پس روند و تقویم قمر در آن زمان حاصل کنند آن درجه طالع ولاده باشد و موضع

قمر ولاده طالع زمان سقوط نطفه و بعضی از علما این فن جدول وضع نموده اند که چون ما بین طالع و قمر و برج قمر معلوم

کرده در آن جدول در آورند مدت مکث مولود در رحم معلوم شود و بنا بر آن قمر مسقط که از قمر ولادت نقصان کنند

طالع معلوم کرده و بنا بر این چون در طالع ولادت نظر کردیم قمر تحت الارض بود و بعد ما بین درجه طالع و قمر گرفتیم بود

عطح در جدول مذکور در آوردیم بیرون آمد مدت مکث دعطیک و قمر مسقط ح ک ا چون این از قمر ولاده (طالع ... که موضع قمر ... له / عط)

که بود ه ـ له نقصان کردیم باقی ماند طـ سـ ح و این طالع باشد بحسب این نمودار اما نمودار ماشاء الله

قاعده این نمودار چنانست که تفاضل ما بین نمودارین مذکورین گرفته تنصیف نمایند و بر اقل افزوده و از

اگر نقصان کنند اکثر حاصل آید یا باقی ماند درجه طالع ولادت باشد بنا برین تفاضل میان نمودارین حاصل نمودیم بود

له تنصیف کردیم وله را بر اصل افزودیم دارا که نقصان کرده بودیم ط ب کـ ل داین مدرجه طالع صحیح معدل بشد نمودارت
بکنه عاشره دمن رب و استخراج تسویة البیوت درجه طالع مطالع طالع بعرض بلد که بود شره از مطالع طالع فلک مستقیم
محسوب شد اول الجدی که هست کح ل نقصان کردیم باقی ماند مح اله که نصف قوس النهار درجه طالع است بلد که قوس
النهار درجه طالع حاصل نمودیم بود کد کد بر مطالع طالع ببلد افزودیم شد مطالع حادی عشر شکد کط و همان که قوس
را بر مطالع حادی عشر افزودیم مطالع ثانی عشر فد لط و این مطالعات در جدول مطالع البروج فلک مستقیم محسوب هم
اول الجدی منقوص کردیم بر دن آمد مرکز حادی عشر ز الحوت و مرکز ثانی عشر ۲ لط و مرکز ثالث ۲ اله و مرکز ثالث السرطان ماله
دباقی را اکر سوت و سهامات و مواضع کواکب سیاره و عقدین و کواکب ثابته در صورت زایجه طالع ثبت در تقویم کردیده



جمیع از استخراج درجه طالع و تصحیح آن بمقدار اثبات تسییر و مواضع کواکب از سیاره و ثوابت و سهم السعادة و سهم الغیب و سهامات دیگر
فارغ شدیم ارتفاع می‌رود در احکام دوازده خانه طالع و کمال مقدار آن بر ضمیر منیر اولی الالباب مخفی و مستور نماناد که احکام
نجوم را فواید بسیار و نتایج بیشمار است چه هرگاه دلایل طالع مولودی تحقیق سعادتی باشد و مولود را بران اطلاع حاصل بود
هرآینه بشکران قیام نموده آن نعمت زاید گردد کما قال الله تعالی لئن شکرتم لازیدنکم و اگر دلایل طالع منحوس و نحوستی باشد
در دفع و رفع آن کوشیده بخواندن ادعیه و تقدیم [illegible] بپاید کما قال النبی علیه السلام الدعاء سلاح المؤمن آن نحوست بکمتر مجال
گردد و ضرر نرساند بنابراین چند کلمه از اقوال حکما بر سبیل نقل مرقوم میگردد والله الموفق بهم الصواب احکام بیت الطالع اگر چنین
طالع مولود برج حملی است و صاحب طالع زحل است و بودن زحل در طالع و مستولی بر درجه طالع زحل است اگر برج دیگر
دانسته که مولود گندم گون معتدل قامت بود و مزاج او با اعتدال بود و بعضی اوقات سهولت و حرارت بر مزاج غالب
بود و دور اندیش و زیرک و قوی رای و صبور و راز دار و دوستدار بزرگان و پیران و آبا و خویش و قبیله بود
و چون مشتری در بیت طالع ناظر و زیرک مستولی است مولود را محبت علما و اهل تحقیق و زهاد و عباد و اهل ورع و رغبت
تمام بود و به خیرات و تصدقات مایل بود و خوش خلق و صادق القول و طویل العمر و محمود العواقب بود و بعضی اوقات
در امور بعضی بسیار زحمت بود و در رای خود ثابت نبوده متحیر و مردد باشد و چون مریخ صاحب [illegible] بیت طالع است
بعض اوقات با امرا و طبقه بزرگ امیر شی باشد و بعضی اوقات مولود را خطرها روی نماید و غضب و جنگ بر مزاج او
غالب باشد والله اعلم احکام بیت ثانی احکام بیت ثانی چون دلایل این بیت خانه دوم است و مستولی بر وی و سهم
السعادة و سهم المال و صاحب سهمین و خیمه صاحب بیت ثانی و مستولی بر وی و در سهم المال زحل است و بودن زحل در
طالع و بودن سهم السعادة در بیت نهم دانسته که مولود در اوایل روزگار تنگ بود و حاصل و متاعش با آسانی حاصل

آید واز سود تجارت و زراعت و ضیاع و عقار اکثر اوقات منتفع گردد و چون صاحب بیت دوم راجع بود بعضی اوقات
بعضی از اموال بی اختیار از دست بیرون رود والله اعلم احکام بیت ثالث دلایل این بیت خانهٔ سیوم و صاحب وی و مشتری
بود و سهم الاخوه با صاحب او و زحل و قمر است چون مشتری درین بیت کوکب مشتری است بر گشت زهره و بودن قمر
درین بیت دلیل سعادت احوال خویشان و اقربا بود و فرح و سرور در خاطر مولود و در بعضی نسخ متحمل و سرگشته و بیقرار
ترسیده و لازم احکام بیت رابع چون مشتری در برج چهارم زهره است بر گشت قمر و بودن صاحب چهارم در هفتم دلالت
بر نیکوی احوال آبا و تربیت و نمو اگر با یتیمی مولود از ایشان و منتفع شدن از ضیاع و عقار والله اعلم احکام بیت خامس
چون صاحب بیت پنجم کوکب زهره است و بودن زهره در هفتم دلالت که مولود را فرزندان بسیار شود و فرزندان او
بیشتر از ذکور بود والله اعلم احکام بیت سادس چون صاحب بیت ششم عطارد است و بودن عطارد در هفتم با دیگر
شواهد دلالت بر آنکه مولود را بیماری کمتر عارض شود و بعضی اوقات مواد جنون او و سودا او و سوختگی مزاج
غالب بود والله اعلم احکام بیت سابع چون مشتری در بیت هفتم کوکب قمر است بر گشت مشتری و بودن شمس و زهره و عطارد
در بیت هفتم مولود را از زوج با مردم معروف بود و از جانب ایشان منافعت و خوشی حال مشاهده باید و چون
زحل در هفتم است بعضی اوقات مولود را با خصمان منازعه واقع شود والله اعلم احکام بیت ثامن چون صاحب بیت
هشتم آفتاب است و بودن او در بیت هفتم مولود را خوف کمتر بود و از میراث بهره مند شود والله اعلم احکام بیت تاسع
چون صاحب بیت نهم عطارد است و بودن مشتری و سهم السعادة درین بیت دلالت بر آنکه مولود سفر بسیار کند
و در تجارت و بازرگانی فواید و منافع یابد و با علما و فضلا و طبع مشتری مجالست بسیار نماید و خواب های راست

چند و بعبادت و خواندن ادعیه و رفتن بزیارات متبرکه اگر اوقات را غنیمت شمارد والله اعلم احکام بیت عاشر

چنانچه مستولی باشد بر بیت عاشر مریخ نحس و بودن مریخ صاحب شرف بیت طالع یا دیگر ادله دلالت برانکه مولود بمردم و قوم

در قبیله بود و با اکابر و بزرگان و کبرا اختلاط نماید و از شغل و عمل تجارت سود او معاملات و در زراعت بهره

بود والله اعلم احکام حادی عشر چنانچه مستولی باشد بر بیت یازدهم کوکب مریخ اتفاق کند مشتری دلالت برانکه مولود در امکنان دوستان

از طبقه کوکب مشتری و مریخ باشند و چون مریخ در بیت ششم و مقابل صاحب طالع واقع شود از احبا با مولود در

مقام خصومت باشند و خاطر مولود از ایشان منحرف گردد والله اعلم احکام ثانی عشر چنانچه صاحب ... مستولی گردد

دوازدهم کوکب مشتری باشد یا دیگر شواهد دلالت برانکه دشمنان مولود جمعی باشند که از ایشان توقع دشمنی

نباشد و چنانچه صاحب بیت دوازدهم کوکب سعد باشد از جانب اعدا بمولود ضرر و خسران کمتر رسد والله اعلم

بحقایق الامور ذکر سالهای قران که آنرا سالهای مخوف خوانند چنانچه مولود درین سالها بر ... از بلندیها

و از شیبها و سفر کردن و سوار شدن با اسپان تند و نزاع و جدال نمودن احتراز نماید و سالهای قران اینست سال ۱

سال ۷ سال ۱۳ سال ۱۹ سال ۲۵ سال ۳۱ سال ۳۷ سال ۴۳ سال ۴۹ سال ۵۵ سال ۶۱

سال ۶۷ سال ۷۳ سال ۷۹ سال ۸۵ سال چون ازین سال بگذرد

انشاء الله بعمر طبیعی رسد والله اعلم

فصل در احکام فردارات بامطالعه بعضی از جزوات تبریزات و انتهاآت بکار برده شود هر کوکب که بوقت ولادت قوی کار باشد چون نوبت
فردارات بوی رسد سعادت بدهد و از طبیعت خود و اگر ضعیف باشد خیری متوقع نباشد چون از وقت ولادت تا مدت چهار سال [illegible] صاحب فردار فرز قرانات وقمر
در ربع اول درشتی [illegible] لیکن در سال اول که برج انتها بسهم الامراض رسد [illegible] در [illegible] از زوال باشد و از ابتدا در سال پنجم تا تمام
سال چهارم [illegible] صاحب فردار [illegible] باشد چون [illegible] در این مدت مولود [illegible] وقت [illegible] سال پنجم و نهم و یازدهم
و سیزدهم [illegible] که صاحب طالع در بیت [illegible] و [illegible] واقع شده و [illegible] در بیت الامراض است [illegible]
اکثر [illegible] بسیار [illegible] از ابتدای سال [illegible] باعتدال [illegible]
[illegible] و [illegible] در [illegible] رسد بانتهای سهم النطق و التعقل [illegible] در اول
سال نهم [illegible] در سال یازده و چهارده [illegible] در سال نهم
و در [illegible] و در سال سیزدهم [illegible] و [illegible] انتهای سال
یازدهم [illegible] اعتدال [illegible]
[illegible] بسیار از زنان
[illegible] در سال ۱۴ [illegible]
از [illegible] و [illegible] از [illegible] بسیار [illegible] و [illegible]
و احوال سعادت [illegible] و در سال ۱۷ و ۱۸ [illegible] و در سال [illegible] و در سال [illegible]
[illegible] در آن سال [illegible] بتحصیل علوم [illegible] و مولود در این
سال [illegible] در بیت [illegible] شده در نطاق چهارم
[illegible] در بیت [illegible]
شده [illegible] و [illegible]
[illegible] انتها [illegible]
[illegible] در سال [illegible] انتهای سهم النطق و التعقل [illegible]
[illegible] از [illegible] در سال [illegible]
[illegible] از [illegible] در سال ۲۵ و سال [illegible]
[illegible] انتهای سهم الاولاد [illegible] مولود [illegible]
[illegible] در این سال [illegible] انتهای سهم [illegible]
[illegible] مولود در این سال [illegible] و در سال [illegible]
[illegible] و در سال [illegible] سهم [illegible]
و در سال ۲۹ [illegible] با بعض احوال [illegible] و در سال [illegible] شغل و عمل [illegible] گشته

تعطیل و تغییر [illegible] مناصب امور [illegible] و دربارده [illegible] دولت و سعادت [illegible] واز عجز و اضطرابات [illegible]
[illegible] و دربار [illegible] سعادت [illegible] جمادی [illegible]
[illegible] و دربار [illegible] عاقبت [illegible] سال [illegible]
وثابته سعدیه [illegible] دربارده [illegible] اصل [illegible] شغل عملی [illegible]
بی اختیار [illegible] واقع [illegible] تعطیل [illegible] عملی واقع [illegible]
[illegible] ولادت [illegible] درجات [illegible] بانزده [illegible] سعادت [illegible]
[illegible] بار [illegible] احکام [illegible] مولود عاقبت [illegible] عالیه [illegible]
[illegible] شغل عملی [illegible] انتها [illegible] اراده [illegible]
ودربار [illegible] انتها [illegible] الدوله [illegible] سعادت [illegible] الاعراض [illegible]
[illegible] عاقبت [illegible] کرامت [illegible] ودربار [illegible]
[illegible] انتها [illegible] مسعود [illegible]
[illegible] صحت [illegible] عاقبت [illegible] مسعود [illegible]
عاقبت [illegible] انسان [illegible] ودربار [illegible]
[illegible] انتها [illegible] وانتها [illegible] ولادت [illegible]
[illegible] ولادت [illegible] مولود [illegible] انتها [illegible] فصل [illegible]
[illegible] سعادت [illegible] اطاعت [illegible]
[illegible] ربیع الاول [illegible] هجرت [illegible] ساعت [illegible]
[illegible] عقرب [illegible] سعادت [illegible]
انتها [illegible] وانتها [illegible] وانتها [illegible]
وانتها [illegible] احوال [illegible] علی [illegible]
احوال [illegible] مولود [illegible] عاقبت [illegible]
[illegible] عاقبت مسعود [illegible] مولود [illegible]
[illegible] مولود [illegible] ودرباره [illegible] انتها [illegible]
[illegible] دلالت [illegible] مولود [illegible] انتها [illegible] علم [illegible]
[illegible] انتها [illegible] ولادت [illegible]
[illegible] عاقبت مسعود [illegible] اصل [illegible]
قوه [illegible] شغل عملی [illegible] اقبال [illegible]
[illegible] شغل عملی [illegible]

لیکن زود در صحبت باید دانست که از او [illegible] ثقت [illegible] صاحب [illegible] فرق است چنین [illegible] با صاحب [illegible] ثابت
طالع [illegible] شده و در برج دوازده [illegible] بشود [illegible] انتها [illegible] کار [illegible] نیک [illegible] ازین [illegible] و
عمارت [illegible] در باب [illegible] و سعی بر خود لازمست چون سعادت غالبست [illegible] لیکن ملاحظه احوال [illegible] لوازمست و در باب
[illegible] و [illegible] کند [illegible] در [illegible] انتها [illegible] لیکن چون او ابتدای [illegible] اول
[illegible] انتها [illegible] اول [illegible] [illegible] اوسط و اواخر [illegible] انتها [illegible]
[illegible] طالع [illegible] [illegible] ازین [illegible] احتیاط [illegible] در باب [illegible] خالق
[illegible] [illegible] [illegible] باید [illegible] [illegible] زوال
[illegible] [illegible] در باب [illegible] احوال [illegible] زهره [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] احتیاط باید [illegible] و
[illegible] [illegible] مولود [illegible] عاقبت [illegible] [illegible] احوال
[illegible] زهره [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] رغبت کند [illegible] احوال [illegible] زهره [illegible] مولود [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] زیاده [illegible]
احوال [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] زحل
در وقت ولادت [illegible] [illegible] [illegible] احوال [illegible] [illegible] زیاده و
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] مولود [illegible] [illegible]
عمر [illegible] [illegible] باید دانست که [illegible] [illegible] [illegible]
که [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

٢٣١٠٧ ٤ ١

٢٫٥٣١٫٥ ٦١:

[illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة علی سیدنا محمد وآله الطاهرین واصحابه اجمعین اما بعد این کتابیست در معرفت کره که هر که برین عمل واقف شود از اسطرلاب مستغنی گردد
و چند عمل که در اسطرلاب نیست [illegible] یاد کرده شود ان شاء الله تعالی و این کتاب مشتمل بر سی باب است باب اول در معرفت آلات کره و القاب
آن باب ۲ در معرفت نصب کردن کره در هر افقی که خواهند باب ۳ در معرفت ارتفاع [illegible] از کره باب ۴ در معرفت طالع از ارتفاع
باب ۵ در معرفت ارتفاع از طالع باب ۶ در معرفت دایر و ساعات [illegible] و ساعات مستویه باب ۷ در معرفت [illegible] باب ۸ در
معرفت تسویه البروج باب ۹ در معرفت تقویم آفتاب باب ۱۰ در معرفت تقویم کواکب ثابته باب ۱۱ در معرفت تقویم سیارات باب ۱۲
در معرفت میل [illegible] و بعد کواکب از معدل النهار و غایت ارتفاع باب ۱۳ در معرفت درجه ممر کواکب و درجه طلوع و غروب [illegible]
ببعد و استوا باب ۱۴ در معرفت ظل از ارتفاع و ارتفاع از ظل باب ۱۵ در معرفت [illegible] باب ۱۶ در
معرفت عرض [illegible] باب ۱۷ در معرفت [illegible] ساعات باب ۱۸ در معرفت [illegible] باب ۱۹
در معرفت ارتفاع قطب فلک البروج باب ۲۰ در معرفت سمت از ارتفاع باب ۲۱ در معرفت [illegible] باب ۲۲
در معرفت دایره [illegible] باب ۲۳ در معرفت عرض بلد باب ۲۴ در معرفت طول بلد
باب ۲۵ در معرفت سمت قبله هر شهری که خواهند باب ۲۶ در معرفت اوقات نماز از ارتفاع باب ۲۷ در معرفت
وضع کردن کره [illegible] باب ۲۸ در معرفت [illegible]
و مساحت [illegible] باب ۲۹ در معرفت صور کواکب ثابته باب ۳۰ در معرفت [illegible] باب اول در معرفت آلات
کره و القاب آن جسمی که [illegible] و در اندرون او نقطه توان فرض کرد که هر خطی که از آن نقطه با سطح کشند
[illegible] آن جسم را کره خوانند و آن نقطه را مرکز و آن خطها را انصاف اقطار [illegible]
[illegible] آن نقطه را قطب خوانند [illegible] سطح مستوی [illegible]
[illegible] دایره عظیمه [illegible]
آن دایره را معدل النهار خوانند و دایره عظیمه [illegible] باشد از معدل النهار [illegible]
آن دایره را منطقة البروج خوانند [illegible] قطب منطقة البروج خوانند [illegible]
[illegible] دایره عظیمه [illegible] معدل النهار [illegible]
[illegible] دایره عظیمه [illegible] خوانند [illegible]
[illegible] آن دایره را [illegible] خوانند [illegible]
[illegible] منطقة البروج [illegible] خوانند [illegible]
[illegible] منطقة البروج و معدل النهار [illegible]

و قسم دوم را نوز و همچنین زوال و جز آن و برهان است بسه و بسه ... بر یکدیگر تقاطع کرده چون مسئله از میل آن ... گردد و در طرف قطب ... آن را جزو یا کنوان ... را
از منطقه بروج خوانند و بر زوال ... ۳۵ درج ... کرده‌اند ابتدا از اول برج ... دایره میل ... ۳۶۵
ثبت کرده باشند و آن افق ... خوانند اگر ابتدا از اول حمل کرده باشند آن را مطالع ... خوانند و اگر ابتدا از اول جدی کرده باشند
آن را مطالع ... خوانند و آن ... کرده ثبت کرده باشند آن را ... خوانند ... از عظام اوست و خورد از دوم و
خورد از دوم ... بترتیب ... در غایت خورد باشد و آن **عنکبوت** که ... و هر دو ... رابع کرده
آن را ... ارتفاع خوانند و آن ... از کره ... خوانند و آن دایره ... از کره و در آن ... افق خوانند
و آن ... چهار ربع ... باشد ... **۹۵** قسم ... از اول ... کرده باشند و ... که در طرف جنوب ...
جنوب خوانند و در ... آن نصف دایره که در ... افق است ... و قطب ... آن را دایره ... قطب خوانند
و آن ... عرض ... باشد و آن دو نصف دایره که ... است ... افق ثبت کرده ... یکی از آن
دایره ارتفاع خوانند و دیگر را دایره نصف النهار و آن ... که بر دو دایره ارتفاع ... خوانند ... دایره
ارتفاع ... است ... خوانند و آن ... که بر این هر دو نصف دایره است ... خوانند و آن ... تقاطع است
هر دو نصف دایره است ... خوانند ... و آن ... که بر آن نهاده باشند ... خواهند
باب دوم در معرفت نصف کردن کره ... چون خواهند که کره در عرض ... ثبت کنند دایره ... که در زیر افق است از عرض
خط استوا ... تا عرض **۹۵** درجه که غایت ... توان کرد ... دایره افق ... و بکشد
... دایره ... تا ... مطلوب رسد قطب ... ثبت کنند و این عرض ... مطلوب ... از دایره ... و
... کرده است ... بر این مثال ... تا ... عرض افقی که به ...
... نصف ... افقی ... و ... بر عرض ... و ... نصف کند
... عرض ... و ... نصف کند ... **باب سوم** در معرفت ارتفاع ... کره اول ... کره
... از ... ارتفاع با ... از دایره ارتفاع ... نصف النهار ثبت کنند ...
... دایره ... از ... دایره ارتفاع ... دایره ارتفاع ...
... از دایره ارتفاع ... از دایره ارتفاع
... ارتفاع ... ارتفاع ... ارتفاع ...
... ارتفاع ... از دایره ارتفاع ... ارتفاع ...
... ارتفاع ... از دایره ارتفاع ... ارتفاع ... زیاده کند
ارتفاع ... **باب چهارم** در معرفت ... از ارتفاع ... ارتفاع ... ارتفاع ... از دایره ارتفاع ...
بر دایره ... بر دایره ... و ارتفاع ... از ... ارتفاع

بود که ابتدا از سمت از دایره نصف النهار کرده پس هر چه از نود زیادت بود آن سمت شمالی باشد و اگر از نود کمتر بود جنوبی باشد و اگر سمت
مشرق خواهند جزو افق ب برابر افق مشرق نهند و نشان کنند تا بعد از نقطه مشرق چند بود آنچه از سمت مشرق باشد **باب بیست و یکم** در معرفت
طالع از سمت چون سمت معلوم باشد و خواهند که طالع بدانند دایره ارتفاع بر شکل سمت نهند و در هر جا که باشد اگر یکی دانند با جزو آفتاب بر
دایره ارتفاع آنچه بر برابر افق مشرق افتد طالع باشد اما اگر روز خواهند که طالع معلوم کنند آنچه بدانند که با آن ارتفاع که
روز هیچ جای دیگر از آفتاب بنشینند و خطی راست می‌گذرد بکشند و اگر شب بود نظر کنند که کدام کوکب ثابت بگذرند پس آن خط را از مرکز دایره هندیه بسازند و از
دایره خط نصف النهار را از مشرق و مغرب معلوم کنند و هر یکی بنود سمت کنند پس بعد آن خط از مشرق تا مغرب بر دایره افق سمت بود
از آن سمت بر وجه مذکور طالع معلوم کنند **باب بیست و دوم** در معرفت دایره نصف النهار و مشرق و مغرب از کره ارتفاع آفتاب
معلوم باید کرد اگر ارتفاع شرقی بود دایره ارتفاع شرقی بر نصف النهار ثبت کنند و دایره شرقی یکی دانند با جزو آفتاب بر شکل ارتفاع
افتد از آن دایره و اگر ارتفاع غربی باشد دایره غربی بر نصف النهار ثبت کنند و دایره غربی یکی دانند با جزو آفتاب بر شکل ارتفاع آنچه بر جای
وضع کرده یکی دانند با دایره ارتفاع سایه بر زمین چه اندازد پس کره با آن وضع برگیر نهند در آن وقت دایره نصف النهار کره در دایره نصف
النهار بود و نقطه مشرق و مغرب در مشرق و مغرب **باب بیست و سوم** در معرفت ... بعد الکواکب آنکه اگر عرض بعد تحقیق معلوم بود
در هر روز که خواهند ارتفاع آفتاب در نصف النهار از روز معلوم باید کرد و با نظر آنکه ارتفاع بیشتر به هر لحظه جای بیشتر که دیگر زیاده نشود
و روی در نقصان نهد پس نظر کنند که آفتاب آن روز معلوم باید کرد و بیش بر وجه مذکور پس اگر آفتاب میان حمل و میزان بر جنبش آفتاب از غایت
ارتفاع نصف النهار باید کرد و اگر در یکی برج بر غایت ارتفاع باید افزود آنچه حاصل آید تمام عرض بلد بود و اگر آفتاب در اول حمل و میزان بود از نود
نقصان کنند باقی عرض بلد بود و اگر شب بود غایت ارتفاع کوکبی که خواهند معلوم کنند آنچه میل آن باشد بر وجه مذکور بگیرند پس اگر بعد کوکب
از معدل النهار شمالی باشد از غایت ارتفاع نقصان کنند و اگر جنوبی باشد بر آن افزایند آنچه حاصل آید تمام عرض بلد بود و اگر بعد کوکب غایت ارتفاع
از سمت الرأس طرف شمالی باشد تمام غایت ارتفاع او به کوکب از معدل النهار نقصان کنند باقی عرض بلد بود و اگر کوکب ابدی الظهور بود غایت
ارتفاع و انحطاط او معلوم کنند ... از اکثر نقصان کنند آنچه حاصل آید تنصیف کنند آنچه بود ... از ... بیشتر نقصان کنند یا بر ارتفاع
کمتر افزایند عرض بلد بود **باب بیست و چهارم** در معرفت طول بلد چون خواهند که طول بلدی معلوم کنند ... بعد ... عارض
در طرف مغرب گشته است که از بلدی که طول آن معلوم است ... خسوف ... در هر دو بلد ... کنند بدین طریق که ... که ...
بعد ... دیر ... بدقت ... و ... صاحب ... چند ... است ... بدین طریق بود در خط
استوا در ... و ... طول ... چنانکه عرض ... یکی ... صاحب ... کم ... و ...
بلد در ... دایره طول ... از ... آنست که در ... بلدی که طول آن معلوم ... ازو ...
خسوف یا در ابتدای خسوف یا در تمام خسوف یا در ابتدای انجلاء یا در تمام انجلاء نگاه دارد و در ... مطلوب ... دارد ... و وقت
زمان دو بلد از ... معلوم ... کنند پس کره را بر عرض بلد ... کنند و در آن وقت ارتفاع ... کوکب ... کوکب بر شکل

از نوع نه اگر ارتفاع بیش از روز زوال گرفته باشد جنوبیات و در وصول الی نصف النهار آن که دایره مشهور و معکوس کرده داند تا کوکب بر دایره نصف النهار رسد
در وصول الی نصف النهار آن که بر [illegible] دو نیمه محفوظ اول نام کند در جهت ارتفاع یعنی اعتماد بر ارتفاع کند که صاحب تو [illegible] دارد بند
رو را بر جهت آن نیم نصف کند از کوکب بر مشرق از نوع نه که صاحب تو گرفته در آن جهت چنانکه گفته شد عمل کند تا آنچه حاصل آید محفوظ دوم نام
کند در جهت ارتفاع به ارتفاع نگاه کند که به [illegible] محفوظ اگر ارتفاع محفوظ اول کمتر از محفوظ دوم باشد ما بین المحفوظین بر طول بلد افزاید
و اگر محفوظ اول بیشتر از محفوظ دوم باشد ما بین المحفوظین از طول بلد نقصان کند آنچه حاصل آید طول بلد بود از جانب مغرب اگر هر دو
محفوظ غربی باشند و اول کمتر فضل ما بین المحفوظین از طول بلد نقصان کند آنچه حاصل آید طول بلد بود از جانب مغرب اگر هر دو محفوظ
غربی باشند و اگر کمتر فضل ما بین المحفوظین از طول بلد نقصان کند و اگر محفوظ اول بیشتر باشد فضل ما بین المحفوظین بر طول آن بلد زیاده کند
آنچه حاصل بود طول بلد بود از جانب مغرب و اگر محفوظ اول شرقی باشد و دوم غربی باشد هر دو محفوظ از طول آن بلد نقصان کند باقی طول بلد
بود از جانب مغرب اگر محفوظ اول غربی باشد و دوم شرقی هر دو محفوظ بر طول آن بلد زیاده کند طول بلد مفروض حاصل آید

باب بیست و پنجم

در معرفت سمت قبله در هر بلد که خواهد اگر چون خواهد که سمت قبله در بلدی معلوم کند باید که طول و عرض مکه مبارکه و طول و عرض
آن بلد معلوم کند پس چون دایره نصف النهار رسم کرده باشد قطب بر مرکز دایره ارتفاع بر نصف النهار نهند کنند و قبله عرض مکه
از دایره [illegible] از وصول الی نهار در طرف شمال آید و بر کره [illegible] چنانکه خاص دایره نصف النهار بدین پس اگر طول مکه کمتر از
طول آن بلد باشد ما بین الطولین گره را بر [illegible] دانند و دایره ارتفاع غربی بگردانند تا بر دایره بر آن [illegible]
افتد به ارتفاع بر دایره افق از نقطه جنوب با دایره ارتفاع بگذرند چنانکه بر آید اطراف قبله [illegible] جنوب باشد پس دایره نصف النهار
چنانکه [illegible] و به ارتفاع اطراف ~~[illegible]~~ میل در طرف غرب جنوب کند قبله آن اما اگر طول مکه مبارکه بیشتر
از طول آن بلد باشد ما بین الطولین گره در جانب شرق [illegible] و هم دایره ارتفاع شرقی بگردانند تا [illegible] بر آن [illegible]
افتد پس از نقطه جنوب با [illegible] آن دایره از افق انحراف آن قبله [illegible] شرقی جنوب باشد و اما اگر عرض مکه مبارکه بیشتر از آن بلد باشد
عمل بر وجه مذکور باید کرد و [illegible] انحراف از نقطه شمال باید کرد و اگر عرض بلد مساوی عرض مکه باشد و در طول مختلف باشد [illegible]
قبله بر دایره مشرق و مغرب [illegible] از برای آنکه دایره مشرق و مغرب دایره [illegible] قطب افق و بر نقطه [illegible]
~~[illegible]~~ [illegible] و چون در طول مختلف [illegible] دایره اول السموت این [illegible] دایره اول السموت [illegible]
[illegible] دایره [illegible] اول السموت در طرف شمال [illegible] ما بین الطولین [illegible]
[illegible] از دایره اول السموت [illegible] مکه مبارکه [illegible] که گفته آمد [illegible] معلوم [illegible]
بر وجه مذکور عمل باید کرد تا انحراف [illegible] و اگر انحراف [illegible] طول و عرض آن [illegible] معلوم کنند [illegible]
بکنند [illegible] عمل بر وجه مذکور بکنند تا انحراف آن [illegible] آید **باب بیست و ششم** در معرفت [illegible] از ارتفاع [illegible]

از ارتفاع

از ارتفاع زوال ورود در نصف النهار بهند وقت نماز پیشین بود اما وقت نماز دیگر غایت ارتفاع آفتاب در آن روز معلوم کنند و تنصیف
کنند ... کنند تا از غایت ارتفاع آن روز از غایت ارتفاع اول چند تا ظل بود عرنان یکمرتبه و بنصف غایت از روز او آینه
چند انکه هر آفتاب بود در وقت نماز دیگر و اگر خواهند آن ظل که به نسبت آید از ارتفاع گرفته اند معلوم کنند تا ظل نماز چند اقدام
یا اصابع یا اجزا افتاده است ظل ماند کنفی بر ظل زوال بیفزایند کنند یعنی دوازده اصبع یا هفت قدم یا نصف اجزا در آن وقت ارتفاع
آفتاب معلوم کنند وقت نماز دیگر است بمذهب ... تا نیز و اگر دو بار مثل ظل زیاده کنند وقت نماز دیگر بمذهب ابو حنیفه رحمه الله بود آن
آفتاب یا بن مغرب فرو رود وقت نماز شام است و نیز شفق آن بر گیرند از جانب مغرب تا یکی شفق و نماز خفتن عزوب شفق سرخ بود بمذهب
شافعی رحمه الله و عزوب سپیدی بمذهب ابو حنیفه رحمه الله و اگر خواهند کار کرده بدانند که ارتفاع کوکب از ثوابت بگیرند و کوکب بر شکل
آن ارتفاع نهند پس نگاه کنند اگر نظیر جزو آفتاب بر ارتفاع یازده درجه رسیده بود در آن وقت عزوب شفق سرخ بود و اگر بهیجده درجه رسیده
باشد وقت عزوب بیاض بود و اول وقت نماز بامداد و بعد از صبح دوم بود آن سپیدی بود که بر روی افق پیدا شود سپیدی
دراز و همچنین ارتفاع کوکب یک بگیرند و بر شکل ارتفاع نهند اگر نظیر جزو آفتاب بهیجده درجه ارتفاع رسیده بود صبح طلوع کرده باشد
والا نکرده بود و اما ساعات صبح و شفق نظیر جزو آفتاب بهیجده درجه غربی نهند و مدار الشمالی ... کنند و بر افق غربی نهند و
... کنند و میان هر دو ... از مدار الشمالی ... بیازده قسمت کنند چند انکه برآید ساعات باشد طلوع صبح و طلوع آفتاب بود و هم
چنین نظیر جزو آفتاب بر افق شرقی نهند بر مدار الشمالی ... کنند و بر بهیجده از ارتفاع شرقی نهند و ... کنند جانب هر دو ... را بر یازده
قسمت کنند تا ساعت از عزوب آفتاب تا عزوب شفق بود **باب بیست و هفتم** در معرفت وضع کره آفاق مختلف چون بر خط استوا وضع کنند
دایره مدار الشمالی را در بر سمت سر ... دوازده و اول کوکبی هم مدار الشمالی ... و یکی نیمه از منطقه البروج در طرف جنوب بود و دیگر نیمه
بر طرف شمال و شب و روز پیوسته یکسان بود و آفتاب از سمت سر شش ماه در طرف شمال بود و شش ماه در طرف جنوب ... و در طرف
... ربع دور ... دوایر ... سمت خط استوا ... سمت ... دایره ... ربع مدار الشمالی دور ... کرا ... الطلوع ... افق ... و ... بماند در آن
... حقیقی ... و فصول سال ... کرانه ... و دور ... زیاده ... و ... وضع کنند که عرض کمتر از میل کلی بود ... آفتاب
در درجه ... میل ... آن افق ... در ... آفتاب ... سمت سر آن بلد بگذرد و چون آفتاب ... درجه در کذرد از سمت سر بطرف
شمال شود تا بان ... میل ... در ... و چنانکه ... تمامه ... نیمه ... سمت مشرق و سمت ... هر روزه شمالی بود و چند انکه ارتفاع
زیاده میشود سمت ... زیاده میشود تا ... ارتفاع ... سمت ... دور ... و چون آفتاب ... طرف جنوب شود ... میل کمتر از عرض
افق ... سمت جنوب ... و ارتفاع ... و اگر ... آفتاب ... و ... شمالی ... سمت مشرق شمالی ... و چون آفتاب
در ... جنوب ... سمت مشرق و سمت ... جنوب ... و چند انکه آفتاب ... میشود سمت زیاده ... هر کوکب ... میل او از ... فصول
الشمالی بیشتر از تمام عرض بلد ... اگر در طرف شمال ... ابد الظهور بود و در طرف جنوب ... ابد الخفا و اگر ... عرض ... بلد ...

و روی بیمار و حمایل افق شود و اگر کمتر از تمام عرض بلد باشد آن کوکب طلوع و غروب کند از معدل النهار در طرف شمال باشد و میل الارض بیشتر
از قوس تحت الارض باشد و در طرف جنوب بر عکس اما اگر بر افقی وضع کنند که عرض او و میل کلی باشد چون آفتاب به اول سرطان رسد
بر سمت الرأس بگذرد و در نصف النهار هیچ ظل نباشد و ارتفاع [illegible] که آن ربع دور باشد و اگر بر افقی وضع کنند که عرض او بیشتر از میل کلی
باشد در همه وقت آفتاب از سمت الرأس در طرف جنوب باشد و مادام که آفتاب در بروج شمالی باشد سعت مشرق شمالی باشد و سمت شمالی
و جنوبی باشد و مادام که آفتاب بلند میشود سمت در طرف شمالی باشد کم گردد تا برابر اول السموت رسد و از آن ارتفاع که سمت [illegible]
و بعد از آن سمت جنوبی شود و چون آفتاب در بروج جنوبی بود هیچ [illegible] که گفته شد و مدار [illegible] برابر مذکور اما اگر بر افقی
وضع کنند که عرض او چندان میل کلی باشد در شبان روزی یکبار منطقه البروج بر افق منطبق شود و نصفی از منطقه البروج
بیکدفعه طلوع کند یعنی شش برج شمالی و شش برج دیگر که ساعت طلوع کند و چون افق بر اول سرطان باشد آن روز بیست و چهار
ساعت باشد و آفتاب از آن نقطه که بر آید بهمان نقطه [illegible] افق شود و سمت مشرق [illegible] ارتفاع [illegible] دو
[illegible] اول جدی [illegible] آن شب [illegible] ساعت باشد و در آن روز آفتاب طلوع نکند [illegible] افق [illegible]
و چون عرض افق از تمام میل کلی زیاده شود و بروج [illegible] طلوع کنند [illegible] زیاده میشود [illegible]
دو [illegible] تا جایی که قطب معدل النهار بر سمت الرأس آید [illegible] معدل النهار بر افق منطبق شود
دور [illegible] وضع دوری باشد اما طلوع و غروب [illegible] در افقی که عرض بیشتر [illegible] در افقی که خواهند
کنند بنظر [illegible] آفتاب [illegible] درجه ارتفاع [illegible] و اگر در افقی [illegible] آفتاب [illegible]
[illegible] طلوع [illegible] این درجه [illegible] چندانکه بر آید هر درجه روز [illegible] چندان روز که بر آید طلوع [illegible]

باب بیست و ششم

در معرفت بالای [illegible] از زمین [illegible] به [illegible] و ما [illegible] زمین
اگر خواهند که بالای [illegible] از زمین [illegible] یا دیوار یا کوه معلوم کنند که چند است اگر مسقط الحجر آن توان رسید
چون دیوار [illegible] از دیوار [illegible] برابر دیوار [illegible] بر [illegible] افتد [illegible] موضع [illegible]
[illegible] ارتفاع [illegible] ارتفاع [illegible] ارتفاع [illegible] ارتفاع بر آن [illegible] اگر [illegible]
[illegible] بر [illegible] را [illegible] بر افق [illegible]
افقی [illegible] نگاه کنند تا [illegible] از [illegible] و این خط [illegible] عمود [illegible]
[illegible] از آن موضع که ارتفاع [illegible] مسقط الحجر [illegible] از زمین [illegible]
خط [illegible] بر آن [illegible] اگر [illegible]
مسقط الحجر توان رسید [illegible] و در زمین [illegible] بر آن [illegible] نگاه کنند تا [illegible] ارتفاع [illegible] خط

[illegible]

نه شود بر کرها و بوسا بر نهو تا آنکه برانی فرض کنند طالع را **باب پنجم** در معرفت ارتفاع طالع از این باب بیک بیست و دو در
عمل اختیارات باین باب حاجت است که طالع بعضی اختیار کرده باشند و خواهند که ارتفاع آفتاب یا کوکب در آن وقت معلوم کنند نگاه دارند
که چون ارتفاع مرافق آن ارتفاع گردانند که وقت طلوع آن درجه است که اختیار کرده اند و طریق این عمل چنان است که درجه طالع را بر افق
شرقی نهند و اگر درجه ارتفاع یکی را بر دور ره تا بر جزو آفتاب نهند نگاه کنند که بر چند جزو افتاده است ارتفاع را از ارتفاع و ترتیب تاریخ
اگر هر از طالع آفتاب بود در وقت مطلوب چون آفتاب یا ارتفاع آن وقت مطلوب ~~[illegible]~~ اگر آفتاب پیش از آن
وقت طالع است خواهد بود که کوکبی کر از ثوابت کر با ما را رفع دهد نگاه بایه کرد تا در وقت مطلوب بر کدام جزو افتد از دایره ارتفاع
ترتیب یا غوبا از نشان نگاه باید داشت یا پس از ارتفاع آنکه کوکب ثابت نهند ارتفاع در مقنطره تا غروب طلوع آن ادرجه است **باب ششم** در معرفت
دایره و ساعات مستوی و معوج و آن در اول آفتاب بر شرق از ارتفاع نهند و اجزاء از صد الانهار که بر افق ثبت کنند و بعد از آن که ره زمانی
توالی بگردانند تا جزو آفتاب بر افق غربی رود و از صد الانهار رود که با جزو آفتاب بر افق غربی افتد ثبت کنند و از ثبت اول تا
ثبت دوم بشمارند آنچه حاصل آید دایره گذشته است و اگر جزو آفتاب بر افق غربی نهند و باز از آن بر صد الانهار ثبت کنند از
ثبت تا ثبت دوم دایره باقی از روز باشد اگر کوکب رفتن از ارتفاع جمع نهند و بر صد الانهار ثبت کنند از افق شرقی و جزو آفتاب
بر افق غربی نهند و ثبت کنند از ثبت اول و دوم تا ثبت اول دایره باشد گذشته از شب اگر جزو آفتاب بر افق شرقی نهند و بر صد
الانهار ثبت کنند از ثبت اول تا این ثبت [illegible] از شب باشد از ارتفاع بسوی [illegible] خواهند که از طالع دایره بسوی کنند دایره طالع
بر افق شرقی نهند و در جزو آفتاب بسوی کنند و بعد از آن [illegible] بر ما هیچ [illegible] دایره بر پانزده قسمت کنند ساعات
مستوی بر آید و باقی بر پانزده و چهار دقیقه ضرب کنند ساعات شب بر آید و اگر خواهند ساعات روز خواهند کنند درجه بر توالی بگردانند تا
جزو آفتاب بر افق غربی و نیز بر افق [illegible] بر صد الانهار ثبت کنند و در میان ثبت اول و ثبت دوم در قوس الانهار بحسب وقتی که باشد دو
قسمت کنند آنچه باز ماند در چهار دقیقه ضرب کنند ساعات [illegible] مستوی و [illegible] تا از که [illegible] ساعات شب باشد و اگر اول جزو
آفتاب بر افق غربی ثبت کنند و بر افق شرقی نهند و ثبت کنند میان [illegible] و دوم [illegible] بر پانزده قسمت کنند ساعات شب بر آید
و اگر خواهند که باید که کوکبی از ثوابت که شب طلوع خواهد کرد در کدام ساعت طلوع خواهد کرد جزو آفتاب بر افق غربی نهند و بر صد الانهار ثبت
کنند و درجه بر توالی بگردانند تا کوکب مطلوب بر افق شرقی افتد دیگر باره ثبت کنند [illegible] ثبت [illegible] بر پانزده قسمت کنند تا [illegible]
غروب آفتاب تا طلوع کوکب **اما معرفت اجزای ساعات معوج** [illegible] که بر [illegible] الانهار را بر ١٢ قسمت کنند آنچه باز ماند [illegible] ضرب کنند
تا اجزای ساعات زمانی آن [illegible] اجزا و [illegible] از ٣٠ نقصان کنند اجزا [illegible] **باب هفتم** در بیان
معرفت صد الانهار جزو آفتاب بر افق شرقی نهند و صد الانهار بر افق ثبت کنند و درجه بر توالی بگردانند تا جزو آفتاب بر دایره نصف
النهار افتد و بر صد الانهار ثبت کنند از ثبت اول تا این ثبت نصف قوس النهار بود هر آنچه ٩٥ زاید باشد [illegible] نصف قوس النهار
بود و اگر نشود [illegible] کوکب [illegible] بر افق شرقی نهند و بر نصف النهار [illegible] صد الانهار ٩٥ زاید باشد [illegible] نصف قوس النهار کوکب باشد و اگر [illegible]
باید کوکب از صد الانهار [illegible] نصف النهار زاید [illegible] **باب هشتم** در معرفت [illegible] چون طالع

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

بر افق مشرق نشد اکر بر دایره نصف النهار افتد علامت آن بود که بر نصف النهار است و اکر که بر تر ازان بکردانند تا درجه طالع بر نصف النهار رسد اکر
بار آن که از نصف النهار طلوع کند نصف قوس النهار بر تفتیش شمرد اول بود پس بشمرد شمرد اول بر تر ازان بکردانند اکر بر دایره نصف
النهار افتد و بر نصف بود و بکجا رساند شمار بکردانند اکر بر نصف النهار رسد تا دوار بود و بکجا طلوع بر افق مشرق نشد و شمرد اول از آن هر طالع
کند شمرد تا او باشد پس شمرد تا ازین اجزا ازین النهار زده بر افق مغرب بکردانند اکر بر نصف النهار رسد تمام بود و بکجا دیگر بهمین
شمار بر خلاف تو ازان بکردانند اکر بر نصف النهار رسد تا تمام بود و بجای اجزای ساعات معلوم شود **باب نهم** در معرفت سمت آفتاب
اول بدانکه بکردانند که کدام درجه است از ساعات درین روز که خواهند که بدانند از آفتاب درجه غایت ارتفاع آفتاب درانروز معلوم کنند و کره می
کردانند تا درانجا کدام جزو از مقنطرات رسد بر آن غایت ارتفاع افتد از دایره نصف النهار آن جزو آفتاب باشد **باب دهم** در معرفت
تمیز کواکب ثوابت در طول عرض بدانکه ازان نیک باید دو قطب مقنطرات رسد تا مقنطره ثابت و شمالی نهند از نقطه افق و کره بکردانند
تا مرکز کوکب که خواهند بر دایره افق افتد اندر جه که او بجاره افق افتد درجه طلوع کوکب بود و اکر از مقنطرات رسد در میان آن و از دو
درجه غربی بر افق افتد در قطب مقنطرات اربع تا شمالی بر کوکب شمالی بود و اکر در طرف جنوب باشد تمام انباشد بر جنوب معلوم کنند و هر کرا
خواهند بینند از نصف النهار بریده و قطب جنوبی تمام **باب یازدهم** در معرفت تمیز ستاره از ثوابت ارتفاع کوکب بیابد و کره اکر شمالی
بر دایره غربی بکردانند و در اول ارتفاع غایت ثوابت هم دران حال بکردانند و اکر ثابته بر نقطه ارتفاع معلوم شد اکر ارتفاع ترجیح تر شد و اکر
بر افق باشد از دایره ارتفاع بکردانند تا نقطه ارتفاع ستاره بر کدام درجه افتد از مقنطرات تا انجام تمام کوکب بود و اکر کوکب درجه تر پی شد
و اکر درجه طول از تقویم معلوم شد و خواهند که غایت بیابند غایت ارتفاع تقویم اکر کوکب معلوم کنند درجه طالع بر غایت ارتفاع نهند اکر غایت
ارتفاع کوکب مطلوب بیشتر از غایت ارتفاع درجه طالع بر عرض شمالی بود و اکر کمتر بود عرض جنوبی بود و ایشان را باید دانست اختلاف عرض کوکب
را بر بیشتر بر ازین که عرض کواکب آن دایره هست که به دو قطب ارتفاع و بر مرکز کوکب بکذرد و از دایره ارتفاع بر دو قطب نصف النهار
کذرد است پس باید که تر پی شد **باب دوازدهم** در معرفت میل آفتاب بدانکه کواکب از نصف النهار غایت ارتفاع چون خواهند که
میل آفتاب معلوم کنند کره بکردانند تا جزو آفتاب بر دایره نصف النهار افتد پس بنهند تا میان مقنطره اربع تا و نصف النهار چند است از دایره نصف
النهار چندانکه بود میل اول آفتاب بود و جنس آن جزو که از آن بیک خواهند و از اول حمل تا آخر سنبله میل شمالی بود و در دیگر طرف جنوبی
اما به کوکب از نصف النهار همچنین کره بکردانند تا مرکز کوکب مطلوب بر دایره نصف النهار افتد و نکاه کنند که میان کوکب و نصف النهار چند جزو
است از دایره نصف النهار چندانکه بود میل کوکب بود از نصف النهار و اکر کوکب از نصف النهار در طرف قطب شمالی است به شمالی بود و در دیگر طرف
جنوبی اما غایت ارتفاع جزو آفتاب یا مرکز کوکب بر دایره نصف النهار نهند و نظر کنند که چند جزو است از ارتفاع چندانکه بود غایت ارتفاع آن
باشد کوکب **باب سیزدهم** در معرفت درجه ممر کواکب و درجه طلوع و درجه غروب و درجه طلوع البلاد بعد و استوا چون مرکز کوکب بر دایره نصف النهار
افتد درجه ممر بود و چون مرکز کوکب بر افق مشرق نشد آن هم کوکب را بر افق مشرق افتد درجه طلوع آن کوکب بود و اکر بر افق مغرب نشد اما درجه
که با او بر افق مغرب باشد درجه غروب بود و از نصف النهار هر جزو که با کوکب بر نصف النهار افتد از اول حمل تا آن جزو مطالع ممر آن کوکب بود آن
مطالع خط استوا بود و هر جزو که بر افق مشرق افتد مطالع طلوع آن کوکب بود اما مطالع البلد اکر خواهند بخط استوا معلوم کنند هر جزو درجه
که خواهند بر دایره نصف النهار نهند و از نصف النهار بازار آن ثبت کنند پس اول حمل آن ثبت بشمارند از نصف النهار مطالع آن درجه

بود که خط استوا ابتدا از اول حمل و اگر بعد خواهند برسد درجه بر افق شرقی باید نهاد و [illegible] گرفت تا معلوم کنند طالع بلد که و اگر خواهند که با
مطالع قوس معروفی بیابد با خط استوا معلوم کنند ابتدا از آن قوس بر دایره نصف النهار یا بر افق شرقی نهند و بازار آن از مطالع النهار
کنند و به ازان [illegible] قوس هر برابر نهند و مطالع النهار [illegible] کنند و [illegible] بشمارند مطالع آن قوس بود از آنجا که بر دایره نصف
النهار نهاده مطالع خط استوا بود و اگر بر افق شرقی نهاده بود مطالع بلد بود. **باب چهاردهم** در شناخت ظل ارتفاع [illegible] از ظل آن ظل که بر
دایره ارتفاع کشیده باشند اگر ابتدا از سمت الراس کرده باشند ظل مستوی بود و اگر ابتدا از افق کرده باشند آن ظل معکوس بود اگر با ما ۵ ۴
در چهار ارتفاع به دوازده قسمت کرده باشند ظل اصابع بود و اگر به هفت قسمت کرده باشند ظل اقدام و اگر به شصت قسمت کرده باشند ظل اجزا بود و اگر
ارتفاع معلوم [illegible] خواهند که ظل مستوی بدانند عضاده بر [illegible] ارتفاع نهند و نظر کنند که بر [illegible] دایره ارتفاع [illegible] اصابع یا اقدام یا اجزا
آن [illegible] چند انگشت ظل مستوی بود و اگر ظل معکوس خواهند [illegible] بر [illegible] ارتفاع نهند و ظل بر [illegible] دایره ارتفاع [illegible] از افق بشمارند چند انگشت
ظل معکوس [illegible] **باب پانزدهم** در معرفت [illegible] ارتفاع [illegible] طالع [illegible] معلوم [illegible] خواهند که [illegible]
[illegible] بر افق شرقی نهند [illegible] بر افق [illegible] کنند و [illegible] بر [illegible] از مطالع النهار [illegible] کنند [illegible]
از [illegible] بر افق شرقی [illegible] آینده [illegible] کنند [illegible] اگر [illegible]
[illegible] و اگر [illegible] چنانکه [illegible] بابد کرد و [illegible]
[illegible] **باب شانزدهم** در معرفت [illegible] افق حادث و مطالع [illegible] حادث معلوم کنند [illegible]
مطلوب معلوم باید کرد و در طول [illegible] و اگر [illegible] معلوم کنند [illegible] ارتفاع [illegible]
[illegible] چنانکه [illegible] نهاده [illegible] در موضع [illegible] کنند و اگر [illegible] از [illegible]
افق شرقی نهند و [illegible] از [illegible] بر افق [illegible] کنند [illegible] از افق [illegible]
و [illegible] کنند [illegible] بر افق [illegible] کرده [illegible] موضع [illegible] کرده باشند [illegible]
[illegible] بر افق [illegible] کوکب مطلوب که در نصف [illegible] بر افق شرقی [illegible]
[illegible] مطالع النهار [illegible] حادث [illegible] در طرف شمال [illegible] نصف [illegible]
[illegible] کوکب مطلوب بر افق غربی [illegible] ارتفاع [illegible] مطالع النهار [illegible] افق حادث [illegible] در طرف جنوب [illegible]
[illegible] کوکب بر افق [illegible] مطالع النهار [illegible] افق حادث [illegible] و اگر [illegible] مطالع النهار [illegible] طرف جنوب [illegible]
افق حادث شمالی [illegible] و اگر [illegible] جنوبی [illegible] **اما مطالع** [illegible] افق حادث معلوم [illegible] بر افق [illegible] نصف کنند [illegible]
افق حادث [illegible] کوکب بر افق شرقی نهند و نظر کنند که از مطالع النهار کدام جزو با کوکب بر افق شرقی [illegible] کنند و بعد از
از اول حمل تا آن [illegible] بشمارند مطالع [illegible] و اگر [illegible] افق حادث جنوبی [illegible] کوکب مطلوب بر افق غربی نهند و هر جزو از مطالع
النهار که بازار آن بر افق غربی [illegible] کنند از اول حمل تا آن [illegible] مطالع [illegible] و اگر بر افق نهند و مطالع النهار [illegible]

کنند ربع ضعف دور بر او افزایند و اگر از دور زیادت شود دور بیندازند مطالع بود **باب هفدهم** در معرفت مطالع تحاویل سالها چون عرض

افقی حادث نباشد بدو سیر دور بر مطالع سال گذشته افزایند و در عمل الاقالیم کنند ربع دور بر افزایند و اگر کنند و نیمه

بر او افزایند که سبب آن است که برافق [illegible] افتد یعنی روز و نیم بیست ایشان بر آمده اگر عرض افقی حادث [illegible] عمل همین

که گفته شد و بکنند برافق [illegible] اگر برافق [illegible] عمل کنند خطا بسیار باشد اگر کرد **باب هجدهم** در معرفت تحویل تیر بر روز [illegible]

و آن بر اصل طالع و دیگر تیر و آن بر تحویل برتیر و آن بر اصل هر یک به کار است یکی مطلع بجای هر درجه که از تیر خواهند مطالع

آن درجه بر بعد مذکور حاصل آید و مطالع بسیط کوکب را بانتهاء باهدی که تیر بدو خواهد کرد هر افق حادث درجه اول حاصل آید

کرد مطالع سال اول از مطالع بسیط درجه دوم [illegible] بر کرد با هم بار [illegible] هر دو و هر سال ابراهیم تحویل روز باید کرد تا معلوم شود که از

وقت آن افق حادث چند وقت و مدت درجه اول تا کوکب با شعاع یا هدی خواهد رسید اما عمل چا نیست که هر عمل که از تیر خواهند کرد اول

عرض افق حادث و مطالع بسیط آن بعد بر بعد مذکور حاصل کنند و درجه که تیر بدو خواهند کرد اگر عرض نداشته باشد بر سمت آن درجه از نقطه ابروی آن کنند

و اگر کوکب بود که عرض دارد و بر بسیط گردش آن کنند پس آن که بر عرض افقی درجه اول نصف کنند و درجه اول را برافق نهند و دو نقطه جنوب و شمال گردد

افق افتد ثبت کنند پس نظر کنند که از افق برگشته به نقطه آن چه از مرکز بر چیزی که در افق میگردانند تا درجه دوم را آن هر دو شمالی

که بر جنوب شمال کرده بگشته هر سه تا تیر برافق افتد پس عرض آن کم کنند از ارتفاع قطب شمال آنچه بماند عرض افق حادث درجه دوم

و جنوب و شمال بر بعد مذکور معلوم کنند پس بر همین عرض نصف کنند و مطالع بسیط درجه دوم در آن عرض حاصل کنند پس مطالع بسیط درجه اول از وی

مطالع نقصان کنند آنچه باز ماند هر درجه را یک سال گیرند و هر پنج دقیقه یک ماه و هر دو دقیقه شش روز گیرند پس بگویند سال و ماه و روز کم از وقت ولادت

تیر بدان درجه رسیده باشد و اگر خواهند که بدانند که چه وقت از عمر تیر درجه کی رسیده است [illegible] و وقت ولادت بر کوکب گیرند و هم

به سال تیر را بجمله و حساب کنند هر یک پنج دقیقه و هر شش روز یک دقیقه و ایام دو دقیقه که حاصل آید بر مطالع بسیط آن افزایند و در عمل الاقالیم [illegible]

کنند درجه بر عرض افق حادث نصف کنند و اگر بر عرض افق حادث تمام آنجه که بگردانند تا آن [illegible] برافق مشرق افتد و اگر جنوبی

بگردانند تا برافق مغرب افتد پس اگر نقطه ابروی هر درجه که با این [illegible] برافق افتد تیر آنجا رسیده باشد اگر تحت خوانند و صاحب

صد آنجه [illegible] تمام آنچه تیر در آن تحویل چنان بود که طالع تحویل بر بعد مذکور معلوم کنند و درجه آن برافق آیند پس درجه که خواهند تیر وسط السماء

برانند هر روز بیست و دو دقیقه و نیم تا بدو آید که هر آن تیر تحویل برسد **باب نوزدهم** در معرفت ارتفاع قطب شمالی هر وقت که خواهند

ارتفاع قطب شمالی ابروی معلوم کنند باید که طالع برافق مشرق نهند و دایره ده ارتفاع بگردانند تا قطب شمالی ابروی [illegible] چه اگر بدایره از دایره ارتفاع

ارتفاع [illegible] **باب بیستم** در معرفت سمت ارتفاع و سمت مشرق چون درجه آفتاب بر شکل ارتفاع نهند از دایره ارتفاع اول

[illegible] دایره ارتفاع بر نصف جنوب از دایره افق و ابتدا از اول از دایره سموت کنند بعد از دایره مشرق و مغرب بسیط چنان

بعد دایره مشرق و مغرب سمت آفتاب بود یعنی اگر آفتاب در برج شمالی بود در اول و آخر روز که افق آفتاب به نور برابر دایره اول سموت

[illegible] دایره اول سمت کرده و بر سمت شمالی بود و اگر آفتاب در برج جنوبی بود هم در سمت جنوب باشد و گاه

[illegible]

افتاده است از خطوط ظل بر موضعی نهند موضع فزونی آن کنند و یک قدم یا یک اصبع یا یک جزو از ظل زیادت یا نقصان کنند
و همچنین [illegible] و باز میروند تا ارتفاع هر گوشه یا زیاده و نقصان حاصل آید پس نظر کنند این موقف که ایستاده است تا موقف
اول چه مقدار است چند انکه بود در آن ظل که عمل کرده است بعضی بنسبت [illegible] یا نصف ضرب کنند چند انکه حاصل آید بالای [illegible]
و اگر ارتفاع اول از جمله [illegible] گرفته باشند بهتر والله اعلم بالصواب و دیگر بهتر اما اگر خواهیم که بدانیم که از موقف اول تا مسقط الحجر کوه چه مقدار است
بین الموقفین در چندان ظل که دارند ضرب کنند معلوم گردد اما اگر خواهیم که بدانیم که [illegible] کوه چند است ارتفاع آن از
دو خط را [illegible] بگیرند و باز از خطوط [illegible] و اگر خواهند که [illegible] آنجا [illegible] بر زمین افتد و بر سر آن چاه که آب [illegible] خواهند چوب
دراز [illegible] نهند و از سر چوب تا بن چاه به پیمایند که چند گز است پس اگر آب [illegible] بر زمین [illegible] در آن [illegible]
که کاریز خواهند راند میروند ارتفاع سر چوب بگیرند [illegible] تا بالای سر چوب [illegible] معلوم کنند تا بجا رسند
که ارتفاع [illegible] بالای چاه و چوب [illegible] آنجا آب بر زمین آید اما اگر کاریز دور [illegible] چوب [illegible]
[illegible] و بر سر آن چوب نصب کنند و ارتفاع [illegible] بگیرند [illegible] عمل کنند و اگر خواهند که پهنای رودی را بدانند که بآن
[illegible] نتوان کرد که از دست [illegible] میکرد تا [illegible] پس روی سوی [illegible]
میکرد تا [illegible] هر کدام موضع [illegible] تا آنجا به پیمایند پهنای رود [illegible] اول عمل کنند
شاید و اگر خواهند که مساحت زمین [illegible] کنند [illegible] ظل اول معلوم کنند و در دیگر ضرب کنند مساحت زمین بود باب بیست و
نهم در معرفت صور کواکب ثوابت [illegible] چون [illegible] خواهند که کواکب [illegible] صور [illegible] بشناسند کره را بر افق [illegible]
نصب کنند [illegible] ارتفاع یکی [illegible] کواکب که بشناسند از کواکب ثابته بگیرند و در [illegible] و هم در آن حال [illegible]
[illegible] ارتفاع [illegible] در آن زمان [illegible] پس نظر کنند تا کدام صورت از صور [illegible]
[illegible] است [illegible] نظر کنند تا کدام در طرف شمالی اند و کدام بر طرف جنوب [illegible] شرق و غرب [illegible] صورت [illegible]
[illegible] ارتفاع بگیرند [illegible] ارتفاع [illegible] تا مثل آن ارتفاع [illegible]
[illegible] لحظه لحظه کواکب [illegible] ارتفاع میگیرد [illegible]
[illegible] باز [illegible] تا صورت [illegible] جمع
کرده باب سی ام در معرفت [illegible] کره [illegible] چون کره [illegible] اگر از هر جانب
مساوی گردد [illegible] از دو جانب کره ارتفاع بگیرند در یک حالی

اگر هر دو از نوع متساوین درست تسطیح الافلاک و بعد از آن تشبیه برابر ارتفاع ۵۵ نصف اکثر ثبت دایره اول طی جنبه
هر دو از ده اصبع باشد قدم باشد اجزا ارتفاع درست تسطیح الافلاک در روی دایره از تنابع ارتفاعی که برافق
نشسته است باشد پس اگر نبود قسم متساوی که باشد درست کرده الافلاک و چون کره بر هر جزو وضع کنند و
نصف النهار ثبت کنند و از نقطه جنوب افق بر دایره نصف النهار یا صدد النهار شمار اگر چه تمام عرض بلد
تسطیح الافلاک بعد از اجزاء منطقة البروج می باید که چون درجه برافق ترتیب نهند پیکر برافق غربی افتد و اگر منطقه
البروج به هر دوازده قسم متساوی کنند بهر کار درست کرده الاله هر قسمی برجی است قسمت کرده باشند و در میل جیب که میل
هر جزو کره که خواهند بر دایره نصف النهار نهند و ما بعد و لی مقابل کنند اگر افق بود درست تسطیح الافلاک
النهار بعینه رقعت و ضعف دارند کرده باشند و اختیار چیز بود درست الاله و اگر کوکب را ارتفاع گیرند و بر حمل
ارتفاع نهند و در آن حال کوکب دیگر را ارتفاع گیرند و بر شکل ارتفاع چون افتاده است درست تسطیح الاله هم کوکب را امتحان
برین گونه کرده و نظیر البروج والله اعلم بالصواب

والیه المرجع والمآب تمت

